

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها

تألیف

آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشگاه

۱۳۴۱



موسسه چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

قسمت اول

۵۹۴۱۷

ادبیات ایران قبل از اسلام

مقدمه

ایران باستان ادبیات داشته

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده و خط کتابت و دانشوری در آن وجود داشته ولی اغلب آثار علم و ادب واسطه طول زمان و آشوب جهان از میان رفتند و نابود گردیده . گرچه سنگنبشته ها که از آن زمان باقیمانده بتنهائی دلیل باهریت برای اثبات این قول با اینهمه اخبار قدیم نیز مؤید این مطلب است . اینک خلاصه ای از آن اخبار بر وجه مثال نقل میشود .

نخست اخبار نویسندگان یونان - هر میپوس از میدی که در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته یعنی باهخامنشیان هم عصر بوده از یک کتاب ایرانی که مقصودش اوستا بوده سخن میراند . هر دوت مورخ نامی یونان در کتاب اول باب صدم می نویسد که (دیاکو) پادشاه ماد - یعنی قسمت شمال باختری ایران - صورت محاکمات را میخواند و داوری میکرد و این قول نشان میدهد در آن زمان در ممالک ایران ثبت دادرسها معمول بوده و وجود داشته - کتزیاس یونانی پزشک در بار اردشیر در کتابی که راجع

بایران تألیف کرده بوده است از روزنامه های درباری ایران صحبت کرده و این خبر معلوم میدارد در آن هنگام وقایع را در روزنامه مخصوص درباری ثبت میکرده اند.

گزنفن نیز در کتاب خود که موسوم به پرورش کوروش است از وجود مدارس و تعلیم و تربیت در ایران بحث نموده همچنین افلاطون حکیم و پلوتارک مورخ و دیگران از اینگونه اخبار نوشته اند. (۱)

دوم اخبار یهود - در تورات سخن از تاریخنامه های درباری ایران رفته و بصراحت از آنها ذکر شده است و این قسمت تورات در زمان خود هخامنشیها تألیف یافته همچنین در آن کتاب از قوانین پارسیان و عادات مکرر سخن بمیان آمده.

سوم اخبار اسلامی - در کتابهای تاریخی و ادبی قرنهای نخستین اسلام مانند تاریخ طبری و مسعودی و حمزه اسفهبانی و کتاب اغانی و کتاب فهرست و تألیفات دیگران اشاره های زیادی بکتاب های قدیم ایران رفته و نام از آنها برده شده.

چهارم اخبار ایرانی - بموجب مندرجات کتاب اوستا که اکنون در دست ماست اوستا در زمان قدیم بمراذب بزرگتر از این بوده که هست و در ایران باستان کتابهای زیاد و علوم و آموزگاران وجود داشته است.

گذشته از این دلیل های نقلی و عقلی نیز میرساند که مملکت نامی بزرگی مانند ایران که پادشاهانی مانند کوروش و داریوش داشته و سایر تمدن آن زمان را از کشوری و لشگری بدرجه کمال دارا بوده و به ثبت و ضبط مسائل بقدری وقع میگذاشته که آنها را بر سنگها نیز می کنند محالست نوشتن بلند نبوده و کتاب و ادبیات نداشته باشد.

(۱) تلفظ صحیح - پاراپارخس ممرد، آن پلوتارخس فرانموی - Plutarque

۱ - آغاز و پخش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پژوهشها کرده هنوز به نتایج قطعی نرسیده‌اند معلوم نیست انسان در ابتداء در يك نقطه جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج بنقاط دیگر رفته و یا اینکه در چند نقطه مختلف ظهور کرده است. بموجب فرض نخستین بسایستی تمام زبانهای جهان يك اصل بر گردد زیرا همه ملتها وقتی باهم بسوده و يك گروه تشکیل میداده‌اند. اما مطابق فرض دوم باید گفت در همان روزگار پستین که صد هزار سال قبل بود زبانهای گوناگون که از حیث اصل در شبه باهم فرق داشته‌اند بمیان آمده و صدها زبان که امروز در عالم هست از آن چند اصل جدا شده. در هر صورت نه در باب فرض اول میتوان نظر قطعی اظهار کرد و نه در خصوص فرض دوم بلکه همینقدر توان گفت که استادان زبانشناسی بر رسیها بر ناوشهایی در آغاز و پخش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته‌اند. یکی از آن عقاید که در اینموقع برووجه مثال گفته میشود عبارتست از تقسیم زبانها از اجابت ترقی و تکامل. بموجب این عقیده زبان در ابتداء ساده و معانی ساده سطحی محدودی را بیان میکرد سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گونا گونی و عمق معانی تکامل نموده است. اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان از بررسی زبانهای حاضر عالم حاصل گشته و خلاصه آن همانا عبارت از این است. زبان بشر بطور طبیعی از روی قیاس با زبانهای حاضر سه مرحله رشد و کمال گذرانده که در عصر مانموندهائی از مرحله موجود است. نخست هر جمله زبان يك صدائی است^(۱). در این مرحله همه کلمات در حال ریشه مانده و تنها یا تصدا میدهد یعنی کلمه هر کب چند صدائی وجود ندارد. معانی این کلمات کوتاه ساده و در مواردی مبهم است. پیش ازین و بسا وجود ندارد و لغات در حال ریشه است یعنی چیزی با اصل کلمه نمی‌آورند و بشدها

۱. Langue Monosyllabiques

باهم تر کیب نمی یابد تا معانی تازه بوجود آورده پس در تشکیل جمله همین کلمه های اصلی یا ریشه ها پهلوی هم گفته میشود بدون اینکه ترکیبی بعمل آید. زبان بشر در آغاز در این مرحله بوده و زبانهای هم درین حال مانده و بعضی ما رسیده که معنیهای آن زبان چینی و آلمانی و سیامی و برمانی است.

دوم مرحله زبان پیوند (۱) است بدین معنی که کلمات یا در واقع ریشه ها بهم می پیوندند و در این پیوستن یکی از دو ریشه معنی اصلی خود را از دست میدهد ولی در ضمن بتنوع یا تغییر یا توسیع معنی ریشه دیگر خدمت میکند. با این ترتیب کلمات و معانی گوناگون جدید پدید می آید و پیداست که اینحال نماینده ترقی زبان است زیرا میتوان با ترکیب های گوناگون معانی گوناگون را بیان نمود. از زبانهای حاضر که در این مرحله است میتوان: ژاپنی و کره ای و ارال و آلتائی (یعنی مفعولی و اقسام آن) و زبان فنلاند و مجار و ترکی و بعضی زبانهای بومی آفریقا را نام برد.

سوم مرحله زبان منصرف (۲) است که کاملترین مرحله است و در این پایه خود ریشه از حیث شکل و ساختمان تغییراتی پیدا میکند و ترکیبهای گوناگون با کمال آسانی بوجود می آید یعنی بسهولت صرف میشود و بسا اشکال مختلف می افتد و معانی دقیق و جورا جور بیان مینماید. اینک زبانهای معروف جهان متمدن منسوب بدین مرحله است که آنرا بدو شعبه تقسیم میکنند زبانهای هند و اروپائی یا آریائی و زبانهای سامی.

عنوان هند و اروپائی اشاره بدانست که زبان اصلی مشترک این شعبه که وقتی در یک مرکز گفتگو میشده همان بوده که اصل و منشأ زبانهای هندی و اروپائی را تشکیل میداده این زبان مشترک اصلی را زبان آریائی هم گفته اند زیرا (آریا) یا (آری) بحکم کتابهای باستان هند نام اولین قوم بوده است که زبان مذکور زبانش بوده و حدود دو هزار سال پیش از میلاد از مسکن اصلی بنای مهاجرت را نهاده از جمله بهندوستان آمده است. در باب مسکن اصلی آریائی ها هم میان دانشمندان اختلاف نظر هست بعضیها آنرا در هندوستان و بعضی دیگر در مشرق ایران دانسته اند و شاید لفظ ایران هم که بشکل قدیمتر ایریا و آریانه (یعنی محل آریائیها) نامیده میشده یادگار همان دوره

است. ولی بنظر بسیاری از دانشمندان خاتمان اصلی نژاد هندو اروپائی شمالیهای اروپا و حوالی رود دانوب بوده است و آن قوم در حدود دو هزار سال پیش از میلاد از آنجا به جنوب یعنی سواحل دریای سفید و مشرق یعنی ایران و هند مهاجرت کرده است. بدین نظر عبارت هند و اروپائی را بتمام زبانهای منسوب بآن قوم و عبارت آریائی را بیشتر بشعبه ایرانی و هندی اطلاق میکنند.

زبان اصلی سامی گویا در جنوب شبه جزیره عربستان نشئت گرفته سپس با مهاجرت اقوام بشمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه پخش شده است شعب معروف آن عبارتست از بابلی و سریانی و عبری و یاعبرانی - حمیری یا عربی جنوب آرامی - فینیگی - حبشی - عربی .

۲- آغاز خط و خطوط ایرانی

پیدا است که بشر در روزگار بدوالت نوشتن با دست بوده و خطی نداشته و برای فهماندن مقصود خود تنها بزبان که آنهم در آن عصر ها ناقص و محدود بود گفتار میکردند. تاریخ شروع نوشتن را نمیدانیم ولی این اندازه همین است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده و بیچگانه بوده است یعنی بطرز خشن و نازیبائی خطوط و چیزها را کشیده و بدان طریق مقصود خود را ادا میکردند. این نوع خط را امروزه بری گوئیم که هنوز هم بعضی اقوام در آن مرحله مانده اند و برای نمونه اریطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده و بروی لوحه های چوبی حکاکی شده و بدست آمده مثالی در زیر داده میشود.



وضع دستهای خالی آویزان در نظر بومیان حال اندای و سرگدیابی را نشان میدهد و در پهلوی آن یکدست بردهان و یکدست اشاره بسوی چادر میخواند بهمانند که در پادر موردنوی بیست و

این تصویر اشاره بقحطی میکند و پیداست که تمام تصویر مقید به کلمات معینی نیست
میتواند آنرا بعبارتی بخواند مقصود همان مفهوم تاییدی خواربار است .

نقص بزرگ اینگونه خط آشکار است زیرا گذشته از اینکه نویسنده باید
برای نوشتن يك نامه صد ها صورت مختلف بکشد مفهومیهای غیر جسمانی مانند
محبت و خلوص و عاطفه و جمله های مرکب کامل را هرگز نمیتواند بنمایاند.

پس این خط مناسب ترقی فکری و صنعتی نبوده و با احتیاجات روز افزون کفایت
نمیکرده است اینست بتدریج تغییراتی در خط بوجود آمد یعنی کم کم تصویرها
ساده تر شد بعدیکه نقش چیزها کاملاً از بین رفت و تنها علامتی ماند که بر حسب عادت
در میان هر طایفه نمودار معنایی شد: با این ترتیب بجای هر تصویر علامتی بوجود آمد
همانطور که مثلاً دو خط کوتاه افقی و عمودی متقاطع در نظر ما علامت بعلاوه است
یعنی نه تصویر جمع کردن است و نه واژه ایست که خواننده شود بلکه تنها علامتی است
بهمانطور هم در خط مذکور برای هر مفهومی علامتی معمول شد. مثلاً در خط قدیم

ت.

مملکت آسور سه تا میخ مایل بایک میخ چهارم بر روی آن مانند این شکل



علامت حیوانات بوده و این در اصل شکل سنبل را داشته است مانند این .

با این روش خط از هر حله تصویری بمرحله علامت نویسی رسید یعنی هر تصویر
را علامتی بمیان آمد این نوع خط را دانشمندان تصویر فکر یا پندار نگارش (۱) نام
داده اند .

مرحله سوم خط مرحله الفباست. لغت الفبا در اصل از زبان فینیکی آمده .
فینیکیها هر حرفی را برابر صوت اول اسم يك حیوان یا يك چیز ساخته و آن اسم را
بدان حرف دادند. بدین ترتیب حرف اول را الف گفتند که در زبان فینیکی بمعنی
گاومیش است و صوت اول آن چنانکه می بینیم (آ) بوده و حرف دوم را (بت) گفتند
که هم اصل بابیت عربی و بمعنی خانه است و اصطلاح آلفابت یا الفباء از این دو کلمه

فنیکی است همچنین حرف های دیگر بدین ترتیب بوجود آوردند، یونانیها این حروف را از فنیکیها گرفته و نام آن را بر طبق فنیکی آلفابتا گفتند .

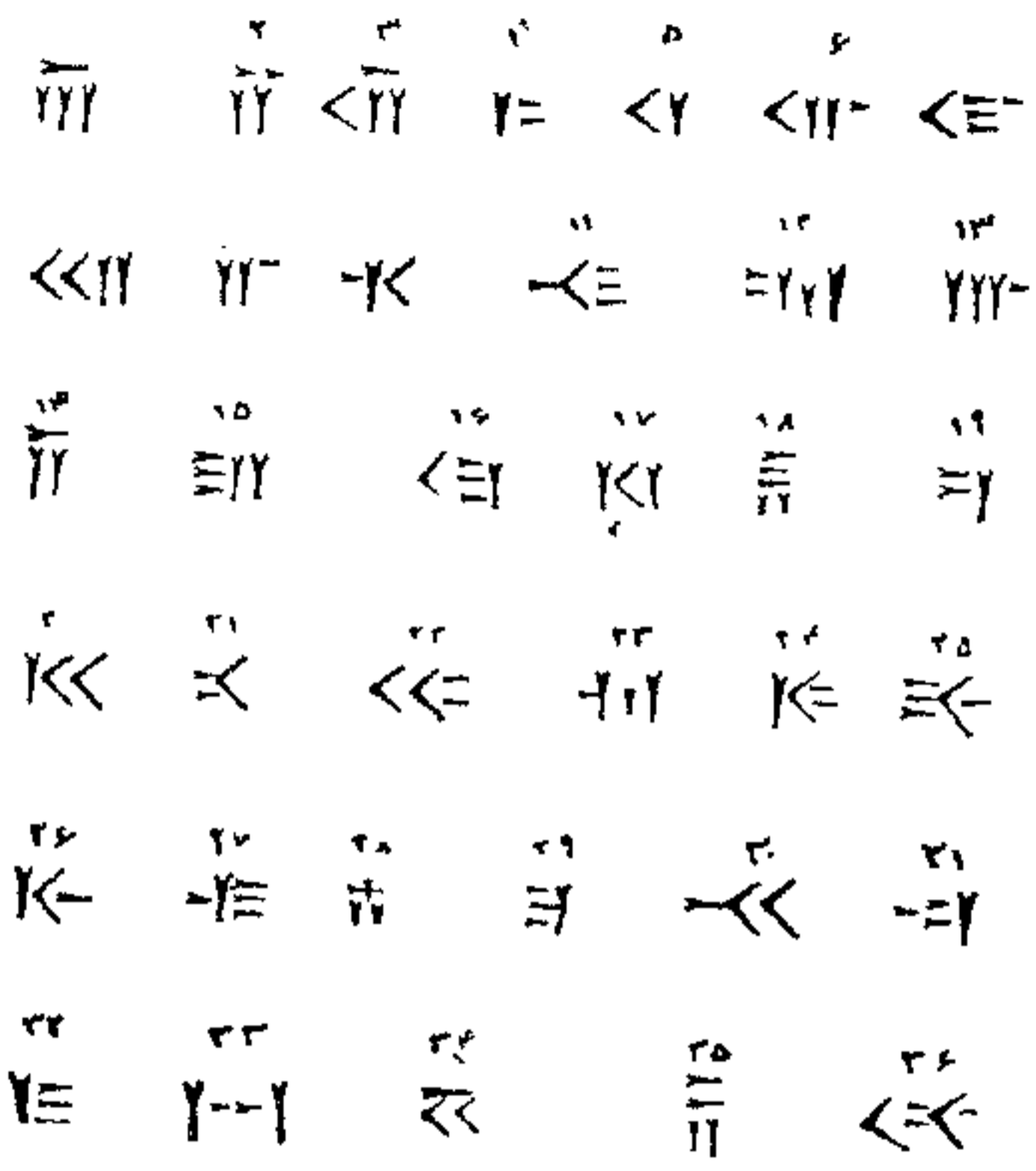
اهمیت و فایده الفبا هویدا است زیرا حرف الفبا نماینده یکی از صوتها یا تلفظ های انسان است و چون تمام صوتهای بشر از چهل و پنج حرف نمیگذرد پس بجای هزاران تصویر یا علامت کافیست که شخص سی تا پنجاه حرف یاد بگیرد و تمام کلمات را با آن بنویسد .

بعد از این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای ما لزوم و ارزش دارد عبارت است از اینکه ایرانیان در هزاره سوم پیش از میلاد یعنی دوره شاه ماد اعلامتهای میخی بابلی را که در مر - ه پندار نگارش بود و هنوز بهمر حله الفبائی نرسیده بود اقتباس کرده و از آن مانند فنیکیها الفبائی ترتیب دادند و اینکار دلیل بر هوش و استعداد ایرانیان حایل آنان بعلم و ادب است و اینکار از لحاظ تاریخ تمدن و تکامل بشر اهدای بسزا دارد .

خط میخی - خط میخی را از آن جهت چنین نام دادند که انسان قدیمی بواسطه اینکه افزار کافی برای نوشتن نداشت بامیله ای از آهن یا چوب بر لوحه های گلی خط هایی نقش میکرد که آن خط هاشبیه بمیخ میافتاد و بوجهی که گفته شد این خط هم در آغاز تصویری بعد علامت نگاری یا پندار نگارش و سپس حروف بود. خط میخی ایرانی نسبت به تمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی و غیر آن ساده تر و صحیحتر است. زیرا دانشمندان ایران نه تنها از پندار بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها را هم ساده کردند و میخ های کج و پیچیده را انداختند و تنها عمودی و افقی را نگه داشتند که این نیز اصلاح بزرگی است.

همه سنگ نگارش های هخامنشی بخط میخی است ۵۱ الفبای آن مر ۵۰

۳۶ حرف است بر ترتیب ذیل :



تلفظ حروف فوق

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
چا	خا	گوا	کا	کوا	کا	او	ای	آ
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
با	پا	دو	دی	دا	تو	تا	جی	جا
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
وی	وا	یا	مو	می	ما	نو	نا	فا
	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹
	ها	درا	شا	زا	سا	لا	رو	را

توصیح - تلفظ حروف که در فوق بصورت منسوخ نوشته شده در مواردی مقصور هم میشود مانند **آ ا ا ک ... الخ**

۲ - غیر از این ۳۶ حروف یکمیخ کج از چپ بر است که علامت فاصله است . گذشته از آن در خط میخی ایرانی پنج تا پندار نگارش یا علامت وجود دارد یکی برای کلمه شاه (خشیایئیه) دوتا برای کلمه کشور (دهیو) یکی برای زمین (بومی) پنجمی برای کلمه خدا (اهورمزده)

۳- تایات صدای نزدیک عبری باید تلفظ بشود .

۴- درایا در یک حرف محسوب است و در واقع ذالی است که مختصر صدای ااهم در آن مدغم است تلفظ آن را سربا نرهم نوشته اند .

اینک مثال ذیل جمله ایست از یارسی باستان بخط میخی که در سنگنشته داریوش در تخت جمشید آمده :

𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠
 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠
 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠
 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠
 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠
 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠
 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠𐎧𐎢𐎽𐎢𐎹𐎺𐎠

تلفظ و معنای مثال فوق

داریواوشی خشیایئیه و زرک خشیایئیه خشیایئانام خشیایئیه دهیوانام
 هشناسپهیاپوثر هخامنشیا هیامم تیجرم اکتوش

داریوش شاه بزرگ شاه شاهان کشورها (دیده‌ها) پسر گشتاسپ هخامنشی که این قصر را ساخت (۱)

خط اوستایی - ایرانیان غیر از خط میخی خط دیگری نیز بکار میبرده‌اند که آن را هم در اصل از خط سامی گرفته‌اند و شاید در همان عصر که خط میخی برای سنگ نگارش بکار میرفته این خط برای دستنویس استعمال میشده و کتاب اوستا را که کتاب دینی باستانی ما بوده بدان نوشته بوده‌اند .

خطی که اوستای کنونی بدان نوشته شده اصلش از خط پهلوی است که آنهم

۱ - تهر همانست که اکنون تهر گوئیم - تهر قصر زمستانی ابرهان فاطمی (ای) یا (می) موصول است اکنون هم ای گوئیم : خدا (ای) که ناخدائیکه .

از همان خط قدیمتر دست نویس باقیماند .

این خط که مانند اغلب خطوط دیگر سامی الاصل از راست به چپ نوشته میشود مجموعاً دارای چهل و چهار حرف است و آنرا علمای ایرانی در اوایل قرن ششم میلادی از الفبای ناقص سابق اقتباس کرده و بواسطه وضع حروف تازه و داخل کردن اعراب تکمیل نموده اند. برخلاف الفبای ناقص پهلوی اعراب که داخل حروف نیست و بعضی حرفها بچند صورت خوانده میشود الفبای اوستائی تمام اصوات را دارد و چون اعراب داخل حروف است خواندن و نوشتن اوستائی هیچگونه اشکال تلفظی ندارد و ترتیب چنین الفبای کامل دلیل هوش و درایت ایرانیان آن زمانست اینک الفبای اوستائی بترتیب ذیل ثبت میشود:

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
𐬀	𐬁	𐬂	𐬃	𐬄	𐬅	𐬆	𐬇	𐬈
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
𐬉	𐬊	𐬋	𐬌	𐬍	𐬎	𐬏	𐬐	𐬑
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
𐬒	𐬓	𐬔	𐬕	𐬖	𐬗	𐬘	𐬙	𐬚
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
𐬛	𐬜	𐬝	𐬞	𐬟	𐬠	𐬡	𐬢	𐬣
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
𐬤	𐬥	𐬦	𐬧	𐬨	𐬩	𐬪	𐬫	𐬬

۶	۵	۴	۳	۲	۱
او	او (کوئاه)	ای	ا	آ	ا
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
او	او (کشیده)	ا	ا (کشیده)	ا	ا (در وسط کلمه)
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
کن	خو	خ	ک	ا (باغنه)	ان
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹
ژ	ز	ج	چ	ا (باغنه)	غ (که)
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
ن	ذ	د	ث	ت	ا (که)
۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
ی	م	و	ب	ف	پ
۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷
	(در سر کلمه) و (وسط کلمه) س		ی (کوچک) ر		ی
			۴۵	۴۴	۴۳
			ه	ش	ش

توضیح ۱- ۳۶ و ۳۷ در دو شکل یک حرف است که (ی) باشد

۲- برخی حروف که ظاهراً شبیه بهم دیده میشود و در ترکیب قابل تشخیص است .

اینک جمله از متن اوستا نقل میشود که تلفظ و معنی آن در صفحات بعد میآید:

ویند سدره یورگ ویند سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ

سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ

سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ

سدره یورگ سدره یورگ سدره یورگ

خط پهلوی - آنچه بتحقیق پیوسته این است کسه اصل کلمه پهلوی پرتو بوده که اسم قوم اشکانیست (ر) تبدیل به (ل) شده بشکل پلنو و (ث) آمده تبدیل به (ه) شده و پلنو گشته بعد قلب بعمل آمده پهلو گشته که بالحق یای نسبت پهلوی گردیده و در اینجا مقصود از آن زبان و رسم الخط دوره اشکانی و خصوصاً دوره ساسانی است. خط پهلوی از آرامی که از خطوط سامی بود گرفته شده و از راست بچپ نوشته میشود و شاید خط قدیم اوستائی که از بین رفته نزدیک بهمین خط بوده است بحکم آنچه از سنگنبشته های ساسانی و کتب زردشتی دانسته میشود خط پهلوی بر دو نوع است یکی را خط قدیم یا خط کلدی گویند که از آن جز سنگنبشته ها نمانده است دیگری را خط ساسانی و یا پهلوی کتابی خوانند که اغلب آثار ساسانی خصوصاً کتابهای پهلوی که در دست است بدان خط میباشد یکی از خصوصیات رسم الخط پهلوی آنست که در این خط عدد زیادی لغات سامی می نوشتند و فارسی میخواندند چنانکه ما عین این علامت را که عشر عربی است نوشته و ده تلفظ میکنیم آنها نیز مثلاً (ملکان ملکا) نوشته شاهنشاه میخواندند. این قسمت پهلوی را که عبارت باشد از کلمات سامی که فارسی خوانده میشود هژوارش مینامند.

انك الفباى پهلوى بترتيب ذيل نموده میشود :

۱	۲	۳	۴	۵
ا	ب	د	ز	س
۶	۷	۸	۹	۱۰
ه	و	ز	ح	ط
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
و	ز	ح	ط	ص
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
و	ز	ح	ط	ص

تلفظ حروف فوق:

۶	۵	۴	۳	۲	۱
علامت برای صدای ه در آخر کلمات	د	ق، ك	ق	ب	ا، آ، ع
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
ر، رل	غ	ك	ی د گ ج	ز	ن، و، ر، رل
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
ت	ث	پ، ف	ج، ج	س	م

توضیح آنکه حرفهای دیگر هم غیر از آنچه در فوق اشاره شده در بعضی کتابهای پهلوی بکار رفته. همچنین از نمدهای ۱ و ۹ و ۱۲ و غیر آن نیز است که يك حرف ممکن است نماینده چند صدا باشد از این جهت الفبای پهلوی یکی از دشوارترین الفباها است.

اینک عبارتی از کتاب کارنامک اردشیر بابکان بخط پهلوی:

د ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

د ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

د ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

د ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

د ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱ - تلفظ آنچه نوشته شده

یون کارشمک ای ارتخشیری یاپکان اینون نپشت تقویمونت ایك آخر من
مرکدای آلکساندر آرومیک ایران شتر ۲۰۰ او ۱۰؛ کوتک خوتای یهونت

۲ - اینگونه میخواندند:

په کارنامکی ارتخشیری یاپکان ایتون نپشت استاز کویس هیچ مرگی آلکساندر
آرومیک ایران شتر دو بیست و چهل کوتک خدائی بود .

۳- فارسی حالیه : بکارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته (است) که پس از
مرگ اسکندر رومی ایران شهر دو بیست و چهل کدخدائی بود (دو بیست و چهل به
رقم نوشته شده)

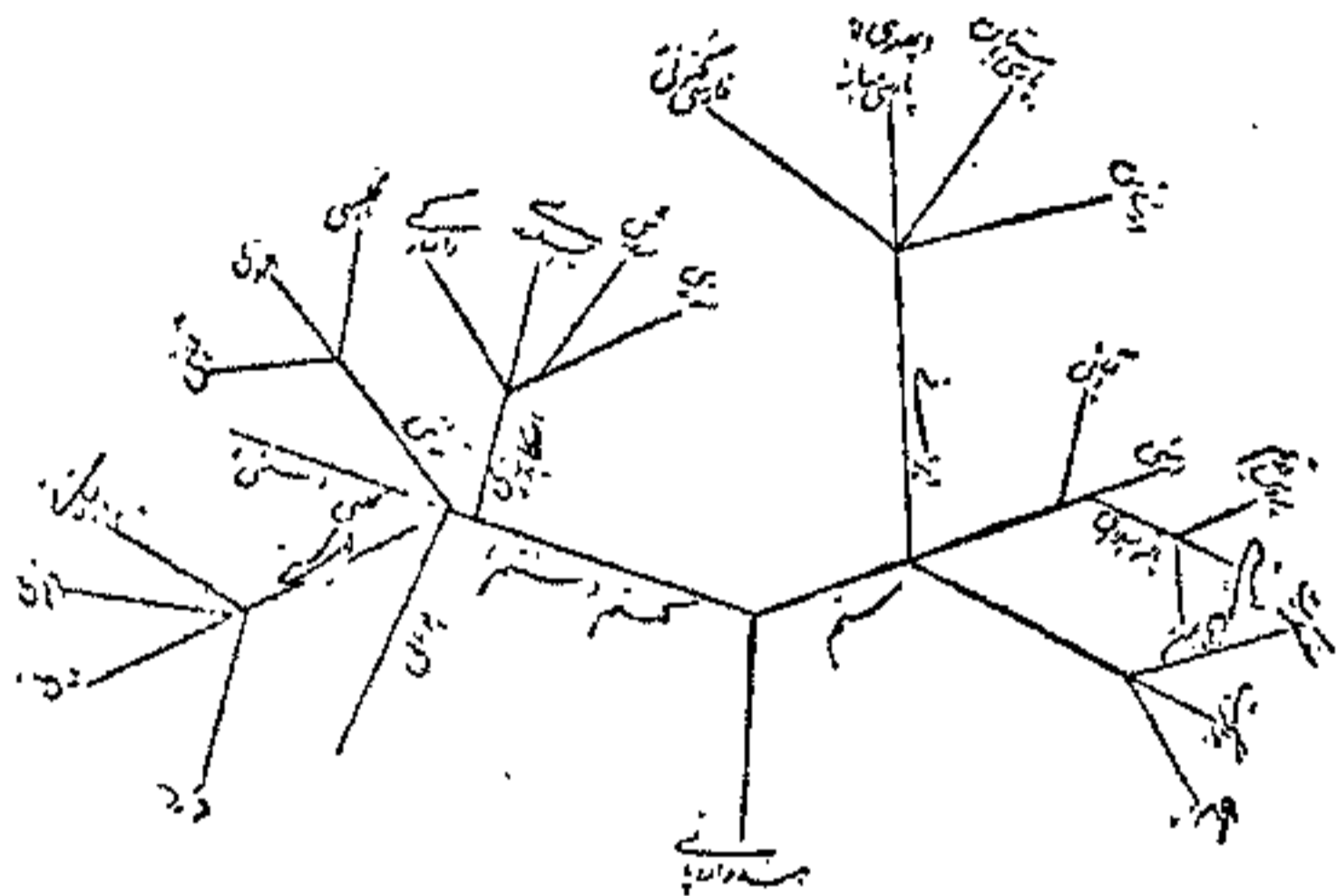
در اواخر عهد ساسانی علمای ایران خط ناقص پهلوی را تکمیل کرده و الفبای
اوستائی را بوجود آوردند چنانکه گذشت .

۳- زبان باستان ایران

ریشه و منشأ زبان باستان ایران

زبان باستان ایران بوجه آنچه گفته شد از زبانهای متصرف است و از ریشه
هند و اروپائی که منشأ بسیاری از السنه معروف دنیا است مشتق شده و از این رو ما
زبانهای مهم عالم متعدد مانند سنسکریت و یونانی و لاتینی و توتنی و اسکانندیناوی
و اسلاوی خویشاوند است. زبان ایران قدیم لغت های گوناگون داشته است و معروف
ترین آنها در دوره هخامنشی پارسی باستان بوده که فرمان نامه های شاهان بآن لغت
نوشته میشده و سنگنبشته هائی که از روزگار هخامنشیان باقی مانده نیز بدانست و دیگر
اوستائی بوده که کتاب های مذهبی زرتشت بدان لغت است و گویا آن لغت بیشتر
بر روحانیان اختصاص داشته است.

زبان شناسان در نشئت و ارتباط زبانهای هندواروپائی تحقیق کرده و انشعاب آنرا از لحاظ های گوناگون گفته اند که از آن جمله صورت انشعاب ذیل که موافق قولی معروف است نگاشتا



بموجب این نقشه تمام زبانهای هند و اروپائی را از روی خواص صرف و نحوی بدو شاخه بزرگ تقسیم و برای اشاره باختلاف بین آن دو کلمه سد (سد) را مثال انتخاب کرده و زبانهای را که صدر ایدون (ن) تلفظ میکنند از آنهایی که با (ن) میگویند جدا ساخته اند مثلاً این عدد در سنسکریت ستم و در فارسی سد و در روسی استو تلفظ میشود در صورتیکه در لاتین سنتم یا کنتم بوده و در فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و دیگر زبانهای مربوط هم تون دارد از این لحاظ یکی را شاخه ستم و دیگری را شاخه کنتم نامیده اند و چنانکه اشارت رفت کلمه صد تنها بر حسب نمونه اختیار شده و گرنه میان دو شاخه اختلافات صرف و نحوی موجود است.

پارسی باستان

از پارسی باستان جز شماره‌ای سنگنبشته‌ها و خطوطی بر ظروف و آلات و سنگ ترازوها و نگین‌ها اثری باقی نمانده و از تحقیق علمای زبان چنین برمی‌آید که در مجموع این آثار بیش از چهارصد لغت اصلی یافت نشده. این نوشته‌ها که در بیستون و الوند و استخر و شوش و آسیای صغیر و مصر بفرمان پادشاهان هخامنشی بخط میخی بر سنگ کنده شده مشتمل است بر نام شاهان و ذکر خاندان و شرح ممالک و فتوحات و کارهای آنها و مشعر است بستایش یزدان پساك و نرین دروغ و ناپاکی. از همه مهمتر سنگنبشته داریوش است در بیستون که تقریباً چهارصد و بیست سطر است و هر سطر دارای ۵۴ حرف و هر حرف مرکب از سه ناپنج علامت میخی است که همگی تقریباً هفتاد و پنج هزار علامت میخی میشود.

داریوش در این سنگنبشته کارهای خود را درس کوبی سر کشان و مدعیان سلطنت و بسط امن و عدالت شرح داده و ممالک قلمرو خویش را شمرده و آهور مزدا بزرگ را سپاس و ستایش کرده و از دروغ و هرگونه نادرستی و ناپاکی بیزاری جسته است، پیش از نوشته داریوش یکی دو جمله از جد او آریارامنه و هم از کوروش بزرگ مانده و هم از شاهان بعد از وی خشایارشا و اردشیر اول و اردشیر دوم و کوروش جوان و اردشیر سوم هر يك اثری بخط میخی از خود گذاشته‌اند. نقاط عمده که سنگنبشته‌های میخی در آن واقع است عمده عبارت است از تخت جمشید و نقش رستم و نقش رجب و مرغاب در فارس و کوه بیستون، در نزدیکی وان و کانال سوئز بقیه‌هایی از سنگنبشته داریوش باقی مانده و بدست آمده. مفصلترین و مهمترین اینها چنانکه اشاره شد سنگنبشته‌های بیستون و تخت جمشید است.

اینک برای مثال چند جمله از بیستون و تخت جمشید که با وجود طول زمان هنوز

خویشاوندی کلمات آن با کلمه های زبان کنونی ماهوید است نقل میشود :

آدم داریو اوش خشایته و زرگه خشایته . خشایته نام خشایته یارته ای
خشایته دهبونام ویشته پیاو تر آرشاهه پیا هخامنشیه

من داریوش هشتم شاه بزرگ شاه شاهان شاه یارس شاه معالک پسر گشتاسب
نوه ارشاهه هخامنشی .

تئی داریو اوش خشایته . منایته ویشته ویشته پیا ارشاهه
ارشاهه پیا اریارامنه اریارامنه پیا چیشیش چیشایش پیا هخامنش

گوید داریوش پادشاه پدر من گشتاسب است پدر گشتاسب ارشاهه پدر ارشاهه
اریارامنه پدر اریارامنه چیشیش پدر چیشیش هخامنش .
از سنگنبشته نقش رستم :

بقه و زرگه اورمزدا هی ایمم بومیم ادا هی او م آسمانم ادا هی مرتیم
ادا هی شیاییم ادا مرتیپیا .

خدای بزرگ است اورمزدا آنکه این بوم (زمین) را آفرید آنکه آن آسمان
را آفرید آنکه انسان را آفرید آنکه شادی را آفرید برای انسان .

تائی داریو اوش خشایته اوهرادی اورمزدا اوپستام ابر اوتا انباهه
بفاهه تئی هنتیتا .

نی اریکه آهم نی دروغنه آهم نی زورگر آهم نی آدم نی منی نوما وپاری
آرشته ام اوپری ایم . (۱)

خشایته = شاه و زرگه = بزرگه . دهبو = ده مملکت . یونره = پور پیا . نوه . تئی = گوید .
پیتا = پدر . بنه = خدای = (ای) که . ادا = این بومی = زمین آسمانه = آسمان . مرتیه =
مرد . شیایه = شادی .

اوهرادی = بدین سبب . اوپسته = پاری . ابر = آورد . اوتا = و . انباهه دگران . تئی .
آنانکه . هنتیتا = هستند . نی = نه . اریکه = دشمنکام . دروغنه = دروغگو . دورمی . زورگر =
زورگر . زور کننده . منی = مالمن . نوما = نژاد . تخم . خاندان . اوپاری = از پی . آرشته =
راست . اوپری ایم = از پی اش رفتم .

گویند داریوش پادشاه برای این اورمزد بمن یاری کرد و خدایان دیگر که هستند .

نه دشمنکام هستم نه دروغگو هستم و نه زور کن نه خودم نه خاندانم .
ازین راستی رقتم (پیروی کردم).

زبان اوستائی

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستائی گوئیم و آن در حقیقت لغتی است از ایرانی قدیم و خویشاوند است با پارسی باستان .
این زبان در شمال ایران رواج داشته و بیشتر زبان روحانیان و کتب مقدس بوده و آثاری از آن بر سنگها و غیره موجود نیست . کتابهای مذهبی دوره هخامنشی در نتیجه استیلای اسکندر و نفوذ یونانیان و صدسال حکومت سلوکی تقریباً از میان رفت و سلاطین اشکانی گرچه در احیای زبان و آثار از دست رفته ایران اهتمام بکار بردند ولی زبان و عادات یونانی هم در دربار آنها تا اندازه ای رونق داشت . بلاش از آخرین پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد و بعد از او بطوری که مشهور است بحکم اردشیر بابکان اوستا را فراهم آورده و تألیف کردند . پس بر اوستائی که امروز در دست داریم زمانی طولانی گذشته و تغییراتی رویداده است ولی نزدیک بیقین است که گاتهای باسرودهای مقدس که جزئی از کتاب یسنای اوستاست از حیث ترکیب و شوه متعلق بزمان قدیم تری بوده و ممکن است از گفته های خود زرتشت شمرده شود .

اوستای اصلی از روی آنچه در نواریخ آمده بمراتب بیشتر از آن بود که اکنون دست است و اوستای موجود مس کب است از پنج کتاب : یسنا ؛ و یسپرد ؛ و ندیدا ؛ یشت ؛ خرده اوستا - که جمله حاوی نیایش و سپاس آهورمزد خدای بزرگ بیهمتا و ایزدان و فرشتگان و ستایش پاکتی و راستگوئی و درستکاری و کوشش و مشتمل بر نکوهش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب است و همچنین شامل اوامر و احکام و اذکار مذهبی است و در بخشهایی اخبار تاریخی و داستان و روایات دارد .

اینک جمله‌ای از کتاب یسنای اوستا که متن آن در صفحه ۱۲ دیده شد با ترجمه ذکر میشود .

ویش ایم ایندیشو وی دیونهو وی دیویو ونهوش سریشو مینتو اشیش
ونوهی اید مینتو (۱) .

دورافتند اینجا از این پس دورباشند دیوان - سرش خوب (اینجا) اقامت
کناد، اشیش خوب اینجا اقامت کناد .

جنبه ادبی اوستا - بعضی از قسمتهای اوستا دارای مزیت ادبی است جمله‌های
فصیح و شیرین در ستایش خدا و وصف طبیعت در آن دیده میشود همچنین اوستا دارای
مزایای لفظی است و قسمتی از آن منظوم و مقفی بوده چنانکه در گاتها که قدیم‌ترین
قسمت اوستا میباشد آن نظم و ترتیب هنوز باقیست . گاتها سراسر سرود و مناجات
و اشعار اخلاقی عالیست و لطیفترین احساسات دینی آن زمان را حکایت میکنند .

در یکی از گاتهای زرتشت از آفریننده جهان و از چگونگی زمین و آسمان
و از وظایف بتدگی مردمان پرسش مینماید و هر قطعه آن باین جمله شروع میشود :
تت نو ایر سه ارش موئی و نوچا آهورا از نو میپرسم بر راستی بمن
بفرما ای اهورا .

علاوه بر آنچه از کتیبه‌ها و کتب پارسی و اوستائی مذکور اقتاد چنانکه در مقدمه
هم گفته شد از تألیفات یونانی و عبرانی چنین بر میآید که در آن زمان وقایع نگاری در
دربار پادشاهان معمول بوده و دبستان و علوم و کتابها در ایران وجود داشته و
داستانهای گوناگون میان مردم انتشار یافته و پادشاهان ایران بموسیقی و آواز
سرود توجه مخصوص نشان داده و مغنی و مغنیه در دربار خود میداشته‌اند که در بزم

۱- ویش-وی = کنار دور (بی) ؛ ایم = ازین پس ؛ اید = اینجا، در اینجا ؛ مینتو
بیفتند، رفتند.

دیونهو = دیوان ؛ دیویو (دیوان ماده) ؛ ونهوش = خوب ؛ مینتو = اقامت کند ؛ ونوهی =
خوب (مونث) ، مینتو = اقامت کند (فعل مؤنث غائب)

۲- تت = نورا ؛ پرسه = پرسم (پرسیده شده) ارش = راستی ؛ موئی = مرا ؛ ونوچا =
آگاه کن ؛ (بگو ، وچ ، واز ، واژه)

پادشاه سرود میخوانده‌اند و ناچار این سرودها موزون بوده است زیرا آهنگ و وزن بایکدیگر لازم و ملزوم است.

شعر در زبان اوستائی

وزن اشعار اوستائی از روی شماره هجاها (یاسیلاب) های هر مصرع است که اغلب با اوزان عروضی که پس از اسلام در ایران معمول شد قسری دارد. اینک يك مثال از نظم کتاب یشت چنانکه در فقره ۶ مهر یشت آمده نقل میشود:

۶۴م ۶۵م ۶۶م ۶۷م ۶۸م ۶۹م ۷۰م ۷۱م ۷۲م ۷۳م ۷۴م ۷۵م ۷۶م ۷۷م ۷۸م ۷۹م ۸۰م

۸۱م ۸۲م ۸۳م ۸۴م ۸۵م ۸۶م ۸۷م ۸۸م ۸۹م ۹۰م ۹۱م ۹۲م ۹۳م ۹۴م ۹۵م ۹۶م ۹۷م ۹۸م ۹۹م ۱۰۰م

۱۰۱م ۱۰۲م ۱۰۳م ۱۰۴م ۱۰۵م ۱۰۶م ۱۰۷م ۱۰۸م ۱۰۹م ۱۱۰م ۱۱۱م ۱۱۲م ۱۱۳م ۱۱۴م ۱۱۵م ۱۱۶م ۱۱۷م ۱۱۸م ۱۱۹م ۱۲۰م

تلفظ بحروف کنونی .

تم امونتم یزتم . سورم داموهو سوشتیم . میترم یزتی زانوثرایو .

ترجمه بفارسی امروز:

آن ایزد نیر و مند توانا و در میان موجودات توانا ترین را، مهر را با وثر

میستائیم .

چنانکه می بینیم در هر يك از این سه مصرع هشت هجا موجود است و نظم و

وزن دارد .

مثال دیگر از خرده اوستا از کتاب یسنا ۵۹م .

لغات: تم = ازت آن آمونت = توانایزت = ایزدسور = یسرور و دامن (دام) موجود مخلوق سو = توانا سوخته = توانا تر میزه = مهریر = ستایش = عبادات اجن زئوژ = عنوانیست که بیک نوشابه مقدس داده میشده .

خاشاکه بیایم و آردم کاسم نیددند
 ایچدیج . ندری صومعه لایع ایزد ایچدیج
 ایچدیج کلدی اددند . لایع ایزد ایچدیج
 ایچدیج لایع ایزد ایچدیج و لایع ایزد

تلغظ .

فیت اوتم آتیه فیت گرمم
 فیت ارسکود دیو اوداتو. (۱)

یمه خشتر آورووه
 فیت زور و آتیه فیت مرئیوش

ترجمه : در پادشاهی جم نامدار نه سرما بود نه گرما
 نه پیری بود نه مرگ نه رشک داده دیوان

در این قطعه هم هر مصرع هشت هجاء دارد و موزونست

زبان پهلوی

زبان پهلوی از زبان پارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات و ترکیب کلام
 پارسی باستان بمرور زمان تغییراتی روی داده و بصورت زبان پهلوی در آمده چنانکه
 پهلوی نیز بتدریج بفارسی کنونی تبدیل یافته و از اینرو این زبان را بجای پهلوی
 پارسی میانه نیز نامند زیرا حد وسط پارسی باستان و فارسی کنونی است .
 اینک مثالی از زبان پهلوی (از کتاب گجستک^۱ آبالش^۲) :

(۱) لغات : بم = جم ؛ خشتر = شاهنشاهی ؛ آورد = نامدار ، باشکوه ؛ بود = سرما زور
 و = پیری ، زور ؛ زال ؛ مرئیوش = مرگ ، فنا ، ارسک = رشک ؛ دان = داده ؛
 دیو = دیو .

ایدون گویند گو کهنجستک ابالش زندی از استخر بود .

مردی روه زبان دوست بود او روزی گرسنه (گرسنگ) او تشنه آتشکاسی
آمد گو باز گیرم او او نو کس نبود :

چنین گویند که ملعون ابالش زندی از استخر بود. مرد خوب روان (مهربان) و
دوست بود روزی گرسنه و تشنه به آشگاه آمد که باج گیرد و آن جا کس نبود. (۱)
مثالی دیگر از کارنامه اردشیر بابکان (کارنامه کی ارتخشیری بابکان).

به کارنامه کی ارتخشیری بابکان ایتمون پشت استند گو پس اچ مرنگی الکساندر ارمیک
ایران شهر ۲۴ کونک خوتائی بود اسپهان او پارس او کوستهای اویش نزدیکتر
به دبستی اردوان سردار بود . پابک مرزبان او سرداری پارس بود .

بتلفظ کنونی: بکارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر
رومی ایران شهر ۲۴ کتخدائی بود اصفهان و پارس و اطراف آن بدست اردوان سردار
بابک مرزبان و شهر دار فارس بود (۲)

ادبیات پهلوی - عمده ادبیات پهلوی بطوریکه اشاره شد عبارت است از کتاب
های دینی زرتشتی که باین لغت نوشته شده و قسمتی از آن متن اوستا و قسمتی در شرح
اوستا یا دیگر مسائل مذهبی است.

غیر از کتابهای دینی معدودی از کتب دیگر باقیمانده که شامل داستانها و حکایات
میباشد و معلوم میشود اینها قسمت کمی است از آنچه از غلبه عرب و تغییر رسم الخط و
انتشار دین اسلام از میان رفته است زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از
کتب پهلوی ذکر شده که اکنون وجود ندارد از جمله آنها کتب علمی و فلسفی است که
در دوره ساسانی خاصه در زمان سلطنت خسرو انوشیروان وجود داشته و از یونانی

۱- باب در اینجا بمعنی برکت یا فیض است.

۲- لغات: ایتمون = ایدون = چنین؛ استند = استاذ (استاد)، علامت ماضی قطعی بجای

است، امروزه: اچ = از؛ کونک خوتائی = کتخدائی، حکومت؛ کوستی = ساحل کنار،

اطراف، اویش = ایشان = ان؛ او = و.

و سنسکریت بزبان پهلوی ترجمه شده نیز از قراین و روایات معلوم میشود که نویسندگان ایران از روحانیان و غیره در اوایل اسلام کتبی تدوین نمودند و بسیاری از آن کتب را از پهلوی بیازند یا پارسی نقل میکرده اند ولی بواسطه غلبه اسلام و نفوذ زبان عرب این قبیل نسخه ها که خطی و نادر بوده بتدریج از میان رفته و فقط بعضی از آنچه زرتشتیان در ظرف قرن دوم اسلام و دیرتر به بند برده یا در ایران نگاه داشته اند باقی مانده است .

کتابهای اوستائی در زبان پهلوی که باقی مانده عبارتست از قسمتهای پنجگانه اوستا و یا بعضی از اجزای آنها مانند وندیداد - یسنا - ویشناسپ - یشت - ساهورمز - یشت خورشید یشت - ماه یشت - ماه نیایش و غیره .

معروفترین کتابهای دینی پهلوی غیر از متن اوستا دینکرت (یعنی اعمال دین) است در این کتاب از عقاید و آداب و مراسم و احکام و اوامر و قصص زرتشتی بحث شده دیگر کتاب بندهشن یعنی (آفرینش) است که در وی نخست از آفریدن اهورمز و سرپیچی اهریمن سپس از آفرینش و وصف مخلوقات سخن رفته .

از معروفترین کتابهای غیر دینی یکی کارنامه اردشیر بابکان است این کتاب مختصر با اینکه اساساً افسانه است جنبه تاریخی نیز دارد و برای تاریخ دوره ساسانی بیفایده نیست و دیگر داستان خسرو گوانان یعنی (خسرو پسر گباد یا قباد) است و غلامش یکی دیگر از آن کتابهای یادگار زرتیران است که آنرا شاهنامه گشتاسپ نیز گویند و آن شرح جنگی است که میان گشتاسپ پسر دین زرتشت و ارجاسپ که دشمن دین بود واقع شده فردوسی نیز در شاهنامه از زرتیر و گشتاسپ سخن رانده و شاید موضوع را از همین کتاب گرفته است .

شعر در زبان پهلوی

در همین کتاب های پهلوی موجود کلام منظوم یافت میشود و در ضمن سنگنبشته های ساسانی مانند سنگنبشته حاجی آباد نیز کلام موزون موجود است و از این نمونه ها میتوان استنباط کرد که در دوره ساسانی اشعار وجود داشته

است و بزرگترین شاهد این دعوی آنست که خوانندگان و موسیقی شناسانی مانند یاربد و دیگران در دربار شاهان ساسانی بوده و با آواز شعر خوانده و چنگ و بسربط میزده اند چنانکه همین رسم در دوره هخامنشی و دوره های بعد از اسلام نیز جاری بوده است و بموجب آنچه از بقایای این کتب و از کتاب های اسلامی استنباط میگردد اشعار پهلوی کلی بوزن معمول عروضی نبوده بلکه وزن هجائی داشته است اینک نمونه سخن منظوم از زبان پهلوی قرن سوم میلادی از نوشته های مانویان که در شهر تورفان ترکستان پیدا شده :

آریوانی پرستگان

پرستگان روشنان	فرهنگان کردگاران
بغان تهمان اود	مهر سپندان استاودان
یاران زورمندان	

قطعه بتلفظ کنونی :

آفرین فرشتگان

فرشته گان روشنان	فرهنگان کردگاران
بغان تهمان و	مهر سپندان استاودان
یاران زورمندان	

معنی قطعه: فرشتگان روشن با فرو کردار نیرومند مهر سپندان ستوده یاران زورمند عنوان این قطعه چنانکه در بالا دیده میشود آریوان ای پرستگان یا آفرین فرشتگان بمعنی سپاس و مدح فرشتگان است. و وزن آن هجائیست و معادل بامفاعلن مفاعلن میباشد.

ملاحظات کلی در باب ادبیات ایران پیش از اسلام

در آنچه گذشت دیدیم که ایران باستان از روزگار قدیم دارای خط و زبان ادبی و علوم و ادبیات نظم و نثر بوده است. از روی آثار و قرائن و اخبار علوم و

لغات : پرستك = فرشته فره = فرمفر. بخ = خدا خداوند. تهم = قوی - زورمند.

مهر سپند = در اصطلاح مانویان به عنصر و گوهران گفته میشود. استود = ستوده.

فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپا بوده و موبدان آن علوم را تدریس میکرده اند. همچنین علم پزشکی را اهمیت میدادند چنانکه داریوش شاهنشاه هخامنشی يك روحانی مصری را که در ایران اسیر بود فرمان داد بمصر برگشته آموزشگاه پزشکی آنجا را برپا نماید و این خبر علاقه شاهان ایران را بدانش و بهداشت نشان میدهد تاریخ نویسی هم در ایران قدیم رواج داشته و مورخان ایران از نخست به ثبت و ضبط وقایع میپرداخته اند. از کتابهای دینی و داستانهای و امثال آن هم نام بردیم.

در دوره ساسانیان علوم فلسفی و اجتماعی از یونانی و سنسکریت نیز بزبان پهلوی نقل شد و بدانش و فرهنگ کشور افزوده گشت. کتابهای سودمند اخلاقی و اجتماعی بعدی بود که با وجود غلبه عرب و رواج زبان عربی و ازین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره ای از آن کتابها به قرنهای اول اسلامی رسید، و از آنها در تألیفات عربی نام برده شده یا مطالبی نقل گشته یا ترجمه شده مانند تألیفاتی بعنوان المحاسن و المساوی یا المحاسن و الاضداد یا کتاب الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر که از کتابهای اخلاقی پهلوی بعنوان «شایست و ناشایست» اقتباس و ترجمه شده است.

سخن منظوم هم از قدیمترین زمان در ایران وجود داشته و اوزان شعر قدیم هجائی بوده است چنانکه گذشت.

ماخذها: الفه ایران (آلمانی) مخصوصاً جلد دوم به کلمه های عربی و کتبیان رجوع شود. تاریخ هردوت کتاب اول باب ۱۰۰ - کتاب تربیت کوروش تألیف کزروبون فصل اول ۱ دوم - تاریخ ایران، تألیف اشپگل جلد سوم صفحه ۶۸۲ - افلاطون رساله الکیبادیس «یلوتارک» بقلم دکتر رضا زاده ۶۷۱ در شماره چهار مجله مهر منطبعه طهران رساله اول ۱۳۱۲ توراه مخصوصاً کتاب عزرا باب ۴ - کتابها و ترجمه های اوستا ترجمه پورداود اخلاق ایران باستان مخصوصاً ص ۴۵ تألیف دینشاه ایرانی ۱۳۰۹ - پژوهشها در باب مانی تألیف ویلیام جکسن - مقالات آقای بهاردر شماره های ۱-۵ سال پنجم مجله مهر طهران ۱۳۱۶.

قسمت دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱. از غلبه عرب تا عصر فردوسی
(از سال ۲۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه در قسمت اول باختصار گفته شد در دوره ساسانی آثار دینی و ادبی و علمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده نیز از اخباری که راجع بشعرا و آوازه خوانهای درباری به ما رسیده است استنباط می شود که کلام منظوم وجود داشته است چنانکه نمونه هایی از باقیمانده های آن ذکر شد. با وجود این از فحوای تاریخ میتوان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنه بسیار وسیع نداشته بلکه تا حدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است و چون در اواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه و فساد دربار و ظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود لهذا میتوان گفت اوضاع ادبی ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان نبوده و بواسطه فساد این دو طبقه ادبیات نیز روبروی انحطاط میرفته است.

(ادبیات ایران در دوره استیلاي عرب ۲۱-۲۰۵)

در حدود سال ۲۱ بعد از هجرت آخرین جنگ مهم ایرانیان و عرب که آنرا تازیان فتح الفتوح نام نهادند واقع شد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی که بعد

از مبارزه‌های اولین باز برای مقاومت چندین بار لشکر گرد آورده بود شکست یافت. اگرچه نزد کرد دست از کوشش برنداشت و بهر وسیله برزم آوری با عرب همت گماشت ولی عرب مجال توقف باو نداد و بعضی از مرزبانان ایرانی مانند ماهویه حاکم مرو در این موقع خیانت کردند و شاه خسته و پریشان حال ایران از يك ایالت بایالت دیگر گریخت تا عاقبت بخراسان رسید و در آنجا هم از کوشش خود فایده نبرد سرانجام در نزدیکی مرو با سیابانی پناه برد و چنانکه مشهور است آسیابان غافل او را بطمع لباس فاخری که در بر داشت بکشت. بعد از این واقعه ایران یکجبهت میدان تاخت و تار عرب شد و سلطنت ایران تابع خلافت گشت و تازیان نزدیک دوست سال بر مساکومت کردند و اداره امور کشوری و لشگری بدست آنسان یا دست نشاندگان آنان افتاد و مخصوصاً آثار علمی و ادبی ایران در تحت نفوذ و استیلای زبان تازی قرار گرفت.

نفوذ ایرانیان در عرب - گرچه غلبه سیاسی بواسطه انتشار دین اسلام بظلمه معنوی منجر شده و نفوذ عرب با عمق روح ایرانی راه یافت ولی باز در همین دوره استیلای عرب ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد و با نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب را برونق مزاج و ذوق خود پذیرفت و تمدن و افکار خود را در عرب سرایت داد مخصوصاً بعد از آنکه حکومت بخلفای اموی رسید و آنهاستمکاری آغاز کردند ایرانیان نهضت ضد عرب را که آنوقت نهضت شعوبیه نامیده میشد قوت دادند و چون در این موقع آل علی که پیر و حق بودند نیز بواسطه ظلم و فشاری که از بنی امیه میدیدند با آنان مخالفت میگرداند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند و هنگامیکه مختار ثقفی در حدود سنه ۶۵ هجری در کوفه بر ضد امویان بعنوان خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد ایرانیان او را یاری نموده ازستمکاران عرب انتقام کشیدند.

در سال ۱۲۹ ابو مسلم خراسانی حس انتقام جوئی ایرانی را تجدید کرد و بر ضد امویان قیام نموده و خلافت اموی را برانداخت و عباسیان را که بنخاندان نبوی نزدیکتر بودند بخلافت رسانید گرچه عباسیان برونق انتظار ایرانیان رفتار نکردند حتی

ابو مسلم را که خلافت را بر آنها مسلم داشته بود بخدعه کشتند و همچنین وزرای لایق ایرانی خود بر مکیانرا از کار انداخته بزرگان را مقتول ساختند با اینهمه در دوره خلافت آنها نفوذ عقاید و افکار و عادات ایرانی زیاد شد و اصول دیوانی ایران که از اوائل اسلام از طرف عرب اتخاذ شده بود دوام یافته و سمت گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانند نوروز و سده و مهرگان دوباره مرسوم شد و بعضی خلفا مانند المتوکل لباس ایرانی بر تن کردند این قسمت از نفوذ اجتماعی البته بتأثیر وزارت بر مکیان بود که از ایرانیان دانشمند کار آزموده بودند.

همچنین ایران در عرب تأثیر علمی کرد و زبان فارسی در عربی نفوذ پیدا نمود و مقدار زیادی از کلمات فارسی را گرفته معرب کردند مانند : اسطوانه (ستون) برق (برق) پلاس (پلاس) جوهر (گوهر) دست (دشت) قنر جان (پنجگان) الکر کردن قمنجر (گمانگر) طست (طشت) قیر و آن (کاروان).

حتی شعرای عرب از اینگونه کلمات در اشعار خود بکار بردند. از طرف دیگر عده زیادی از عربهای کوه و بصره که در حدود ایران بودند با ایرانیان محشور شده زبان فارسی را فرا گرفتند و مهمتر آنکه این زبان در اداره مملکتی داخل شد بطوری که تازمان حجاج بن یوسف دقتر مالی را بزبان فارسی می نوشتند .

ولی این اندازه تأثیر زبان فارسی در عربی نسبت بنفوذ و استیلای زبان عرب در فارسی جزئی است و عمده نفوذ ایران در عرب نفوذ علمی و معنوی بود نه لفظی زیرا آنان نه تنها در عادات و مراسم و اصول اداره ایران را سرمشق خود قرار دادند بلکه در سیر و تواریخ و حکایات و علوم و اخلاق و آداب از کتب های ایرانی استفاده - های بزرگ کردند جمعی از دانشمندان ایران بعضی از کتابهای پهلوی را به عربی نقل کرده باب علوم را بروی عرب باز کردند و با اینکه آن قوم در بدو اسلام بیش از معدودی با سواد نداشتند بعد از استفاده از ایران و دیگر ملل مجاور در ادبیات و تاریخ و علوم و غیره نویسنده گانی مانند جاحظ بصری و ابوالفرج و امثال آنان از عرب پدید آمدند .

نفوذ زبان عرب در ایران - در مقابل نفوذ علمی و ادبی و اجتماعی ایران در

عرب زبان عرب نیز در ایران نفوذ پیدا کرد و در مدت دو بیست سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است. دایره این نفوذ باندازه وسیع و تأثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی بآن زبان سخن گفتند و مراسله کردند و در تعلیم و ترویج آن کوشیدند و تقریباً تمام دانشمندان مادر دوره استیلای عرب حتی در قرنهای بعد تألیفات خود را به عربی نوشتند و زبان عرب در ایران علم و ادب شد و کسی بفارسی نوشتن توجه نکرد.

یکی از علل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و چون مسلمین آن زمان هر کتاب غیر از قرآن مجید و هر زبان غیر از عربی را بیپهوده و زائد میدانستند ناچار پارسی و کتب پارسی بتدریج متروک گردید و مردم بفرا گرفتن عربی اهتمام نمودند. دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیاده تر و برای شرح و بسط علوم آن زمان بهتر بود. در مقابل این نفوذ آنچه ایرانیان شعوبی در ترویج و یانگهداری زبان پارسی کوشیدند کامیاب نشدند بلکه از طرف علمای عربی نویس و امرای عرب دوست ایرانی مانند صاحب بن عباد و دیگران مخالفت دیدند و کار بجائی رسید که بهترین علمای عربی نویس در فقه و نحو و تاریخ و سیر خود ایرانیان بودند. اینک برای مثال نام بعضی از ایشان ذکر میشود.

بعضی از عربی نویسان ایرانی در دوره استیلای عرب

یکی از علمای معروف عربی نویس ایران در دوره استیلای عرب عبد الله بن مقفع بود که در اوائل قرن دوم هجری در فارس متولد شد و اسم ایرانی او روزبه پسر داؤد و زبه بود.

ابن مقفع بسیاری از کتابهای پهلوی را به عربی ترجمه کرد و خود نیز در علم و ادب تألیفاتی نمود مهم ترین ترجمه های وی از زبان پهلوی کلیله و دهنه است که هنوز باقی است و از بهترین کتابهای ادبی عرب بشمار میرود و دیگر ترجمه تاریخ شاهان

ایران یا خدا یناعلم از پهلوی بوده ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل پهلوی از میان رفته و تنها منقولاتی از آن در کتب تاریخ و سیر باقی مانده . ابن مقفع از فلسفه یونان نیز اطلاع داشته و در وضع اصطلاحات و بسط معانی فلسفی کوشش نموده است .
 علمای ایران در آن عهد نه تنها در حکمت و سیر تألیفات کردند بلکه در دیگر شعب علوم نیز پژوهشها نمودند که از آن جمله علم فقه میباشد و یکی از معروفترین علمای نامی این علم امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بود که مؤسس مذهب حنفی و از فحول علمای فقه بشمار است پدرش ثابت را جزو اسرای ایرانی بکوفه بردند و ابوحنیفه در حدود هجری در آن شهر تولد و هم در آنجا در حدود صد و پنجاه هجری وفات یافت . از کتابهای مهمی که به او منسوب است کتاب الفقه الاکبر است که حاوی مسائل فقه اسلامی است .

استادان ایرانی در زبان عرب نیز تتبع کرده کتبی تألیف نمودند یکی از آنها سیبویه نحوی است که در حدود ۱۵۶ هجری در فارس متولد و حدود صد و هشتاد تا صد و نود و چهار هجری در سلوه وفات نمود وی در اصول قواعد زبان عرب الکتاب را نوشت که از مراجع مهم نحو و صرف بشمار است .

نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده و در زبان عرب شعر گفته اند و یکی از معروفترین آنها بشار بن برد و دیگری ابونواس است . بشار شاعر نابینای معروف دربار عباسیان از بخارستان بود و در سال ۱۶۷ هجری وفات یافت اشعار و مدایح او معروف است و تمایل به مذهب زرتشت در بعض آثار وی نمودار میباشد . ابونواس شاعر غزلسرای معروف که دیوان اشعار و غزلیات دلکش او باقی است نیز از شعرای دربار عباسیان بود که در سال صد و بیست در اهواز تولد یافته و در حدود ۱۹۰ یا ۱۹۵ وفات یافته است .

از علمای معروف ایرانی در عالم عربی قرون اولیه اسلام بنی موسی بودند موسی بن شاگرد خوارزمی از منجمین مشهور عصر مأمون بشمار میرفت و هندسه نیکو میدانست پسران وی محمد و احمد و حسن که بنی موسی معروفند از بزرگان و فضلاء قرن سوم

بشمار میروند که در جمع کتب علمی یونان و اقتباس از آن رنج فراوان بردند و هر یک در یکی از علوم شهرت یافتند: محمد از علم نجوم و حساب و هندسه بهره کافی داشت و در اصول اقلیدس و مجسطی استاد بود. احمد در فن حیل سرآمده بود و مسائل بسیار استخراج کرد. حسن در هندسه قریحه خداداد داشت و قضایای هندسی را قبل از تعلیم بفطرت حل می نمود گویند بنی موسی با امر مأمون مساحت دور زمین را پیدا کردند از آثار مهم آنان یکی کتاب حل است در علوم طبیعی و صنایع که قسمتی از آن بفارسی ترجمه شده است.

بالجمله از آنچه گفته شد میتوان دریافت که چگونه در مدت دو قرن زبان عرب زبان علمی و ادبی ایران گردید و چطور ایرانیان بزبان عرب که زبان بیگانه بود در تمام علوم تألیفات کردند و شعر گفتند حتی برای آن قواعد و لغت نوشتند.

شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب در اطراف دور دست خصوصاً در شمال غربی ایران ثابت نبود و در هر فرصت نهضتهائی در آن دیار دیده میشد، نخست ایرانیان احساسات خود را بواسطه ضدیت با خلافت غاصبانه امویان نشان دادند بطوریکه اشارت رفت آنگاه در اواخر قرن اول مخالفین دولت اموی شروع بدعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان در این دعوت دخالت مهمی داشتند دوره عباسیان از حیث تمدن درخشانترین دوره های سلطنت عرب است. در این دوره اصول تشکیلات ایران و رسوم و عادات و علوم و عقاید ایرانی رواج یافت نیز مجالس علمی برای مباحثات در ادیان و اصول عقاید اسلامی آزاد گردید.

از جمله فرقه های معروف مذهبی این دوره فرقه معتزله بود و واضع این مذهب واصل بن عطاء و طرفداران آن مذهب بیشتر ایرانی بودند.

مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت بایران علاقه داشت و جنگ او با برادرش امین در واقع جنگ ایران با عرب بود در این موقع ظاهر ذوالیمنین که اصلاً ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد و با سپاهیان برادر وی امین جنگ

کرده بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در دوست و پنج هجری امارت خراسان یافت و در آنجا نوعی استقلال بهم رسانید و مؤسس خاندان طاهریان گردید. از این رو میتوان آغاز قرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تا سر انجام بدست صفاریان و سامانیان و آل بویه و غزنویان بکمال رسید و دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد.

در آن اوان زبان فارسی بعد از دوست سال گمنامی بصورت فارسی کنونی ظهور کرد و شعرا و نویسندگان در این زبان نظم و نثر فارسی آغاز کردند چنانکه نام معروفین آنها در تذکره‌ها ضبط است.

تحول زبان پهلوی بفارسی در دوره استیلای عرب

از جریان وادوار زبان دوره ساسانی در مدت سلطنت عرب اخبار مفصل و صحیح نداریم البته میتوان تصور کرد که در اوایل هجرت زبان معمول همان پهلوی بوده است ولی پیدا است که زبان پهلوی در این مدت تغییراتی پیدا کرد و بتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد تا اینکه نثر فارسی بعد از اسلام بوجود آمد. از خصوصیات زبان فارسی نسبت بپهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی دوم داخل شدن کلمات زیاد عرب است در آن که از همان اوان بسرعت شروع کرد چنانکه در قدیمترین آثار نظم و نثری ملاحظه میکنیم. و باید دانست که استعمال کلمات عرب در آن زمان نه تنها از روی ضرورت بود بلکه نوعی نشانه علم و ادب نیز شمرده میشد. تأثیر کلمات عربی باندازه‌ای بود که حتی اشخاصی مانند فردوسی که شاید خواستند بیشتر فارسی سره بنویسند از استعمال بعضی از لغتهای عربی ناگزیر شدند چنانکه برخلاف مشهور الفاظ عربی بسیار در شاهنامه موجود است.

گذشته از عربی کلمات خارجی دیگر مانند آرامی و یونانی و لاتینی از همان اوقات یا بواسطه زبان عرب و یا مستقیماً بفارسی داخل شد که بعضی از آنها برای نمونه از روی آنچه زبان شناسان گفته‌اند ذکر میشود:

یونانی: دیهیم - دینار - فنجان - پیاله - سندل - اماس.

آرامی: جزیره (گزیت) مسجد (مزگت) چلیپا (صلیبا) کنشک (کنیسه) تابوت.
از جمله کلمات خارجی یا یونانی که بواسطه زبان عرب بزبان فارسی داخل
شده اینهاست:

آبنوس: چائلیق (کاتولیک) بطریق. قیصر. طلسم. کیسیا. اقلیم. قانون.
انک بعضی از قواعد صوتی که تحول تدریجی پهلوی بفارسی کنونی بطور اشاره
و مثال ذکر میشود:

۱- اغلب همزه‌های مفتوح که در اول کلمات مقابل يك حرف بی صدا در
پهلوی بوده در فارسی افتاده مثال:

پهلوی: اپاک و اوک و اباک، فارسی = با .

پهلوی: اپر و ابر، فارسی = بر .

۲- در غالب کلمات پهلوی ادغام بعمل آمده و ساده تر و کوتاه تر شده: پهلوی:
آپورناک، فارسی = برنا، پهلوی: آرومیک، فارسی = رومی. پهلوی: زیورندک
فارسی = زنده .

۳- گهوت پهلوی در مواردی بهی مبدل شده. هما کون = همایون. آذر کون
آذریون زر کون (معرب: زرجون) = زریون. رگ = ری. پتکر = پیکر. پیغام
پیغام، پتوستن = پیوستن.

۴- ک در بین دو حرف صدا دار به برک مبدل شده و سین آخرین به‌ها. مثال:
پهلوی: اکاس = فارسی آگاه. پهلوی: یکر = فارسی جگر. پهلوی: نکاس = فارسی نگاه.

۵- (و) در مواردی به ک مبدل شده پهلوی: و تسرد = فارسی گذرد. پهلوی
وناس = فارسی گناه. پهلوی: ویشتاسب = فارسی گشتاسب.

۶- ک او آخر کلمات اغلب افتاده مثال: پهلوی: گرتک = فارسی کرده (کلیه)
پهلوی: نامک = فارسی نامه. پهلوی: ورته = ورتک (ورد) = فارسی گل .

نخستین سخن سرایان فارسی

قسمت بزرگ تذکره‌های قدیم و جدید ایرانی از اولین شعر و شاعر در زبان فارسی
بعدا از اسلام سخن رانده و از چند شاعر نیز نام برده و بعضی از آنها دورتر رفته اولین

شعر پارسی را به بهرام گور ساسانی نسبت داده‌اند نیز جمله‌های موزون و مقفای پارسی در کتابهای عربی از اواسط قرن اول هجری باین طرف پیدا شده است . در حقیقت تعیین اول شاعر بعد از اسلام در مملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است و شعر سرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان از عادت‌های جاری بوده است خالی از اشکال نیست زیرا با وجود استیلای تازیان و انحصار زبان ادب بعرب باز میتوان تصور کرد که در آن دوره اشخاص گمنام کلام موزون بیارسی میگفته‌اند چنانکه آثار و اخباری در این باب در کتب قدیم بندرت دیده میشود در اینصورت نمیتوان یکی را در شعر واضع و یامبتکر دانست و آنکهی روایات تذکره نویسان باندازه‌ای مشوش و خالی از تحقیق است که ممکن نیست یکی از کسانی را که نام برده‌اند بدون تأمل شاعر فارسی شعر دبا این وصف بهتر آنست از همان پارسی گوینان قدیم که بقول تذکره نویسان اولین سخن گوینانند با آوردن مثالی از شعر آنان باستناد همان منابع ذکر کرده شود .

تذکره نویسان از دو شاعر نامبرده‌اند که بنا بر روایت آنان هر دو قبل از استقلال ایران میزیسته‌اند و آندو عبارتند از ابو حفص سفدی و عباس مروی . حکیم ابو حفص سفدی که نحوی و لغوی نیز بوده بقول آنان در قرن اول هجرت میزیسته است و بقول صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم موسیقی نیز میدانسته و شهرود را که یکی از آلات موسیقی است جز او کسی نمیتوانسته بزند ولی عبارت همین کتاب میرساند که ابو حفص در سال سیصد هجری میزیسته و اگر این قول صحیح و مقصود یک شخص باشد در اینصورت او را شاعر قبل از استقلال ایران نمیتوان شمرد . بیتی که از او باشکال گوناگون نقل شده این است :

آهوی کوهی در دشت چگونه درزا او ندارد یار بی چگونه بسوزا

شاعر دوم قبل از استقلال ایران عباس مروی را نوشته‌اند و معروفترین شعری که باو نسبت داده‌اند قصیده‌ایست که گویا در ورود مأمون بمرود یعنی در سال ۱۹۳ هجری در مدح او سروده است و ظاهر آ عباس در زبان عرب نیز مهارتی بسزا داشته است .

قسمتی از قصیده عباس مروی این است:

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین

گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

مرخلافت را تو شایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چو رخ راهر دوعین

و در اثنای این قصیده میگوید:

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مر زبان فارسی را هست تا این نوع بیسن

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت توزیب و زین

از این شعر معلوم میشود که گویند گاتی قبل از او بوده اند و هم مینهماند که

کسی قبل از او بدین اسلوب شعر نگفته است.

بموجب تذکرها عباس در سال دو پست هجری در گذشته است ولی اخبار

قطعی تاریخی در خصوص این شاعر بدست نیامده و شیوه شعر فوق نیز که بنام او نوشته اند

بشیوه آن زمان شبیه نیست.

شعرای معروف طاهریان (۲۰۵-۲۵۹)

چنانکه قبلاً گفته شد طاهر ذوالیمینین به امر مأمون بابرادر وی امیر

کرده او را مغلوب نمود و خلافت را بمأمون که از طرف مادر ایرانی به نام

ساخت و بعد از آن خود امارت خراسان یافت و چنانکه گفته شد عمده اقدامات

ملی ایرانی بر ضد اجحافات عرب از خراسان بروز کرد و آن ایالت در حقیقت مرکز

جوش و خروش ملی گردید همچنین آنجا مهد ترقی زبان و ادبیات فارسی و تا چند

قرن متوالی شهرهای آن سامان و اطراف مانند بخارا و غزنه ویشابور مرکز علم و ادب بود .

از معروفترین شعرای دوره طاهریان **حنظله بادغیسی** بود که در نیشابور در دوره حکومت عبدالله بن طاهر میزیست . حنظله دیوان داشته و احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آنرا دیده و خواندن قطعه‌ای از آن در حال وی مؤثر شده و بجزارت وی افزوده بحدی که او بهمت و عزم در آمده و از خربندگی بامارت رسیده است و آن قطعه اینست :

شو خطر کن ز کام شیر بجوی	مهری گر بکام شیر دو است
یا چو مردانت مرگ رو یاروی	یا بزرگی و عز و نعمت و جاه

وفات حنظله را در حدود ۲۲۰ نوشته‌اند .

شعراي صفاریان (۲۴۵-۲۹۰)

یعقوب پسر لیث صفار که بنابه بعضی اقوال نسبش بساسانیان میرسد از مرتبه متوسطی ترقی کرد و سیستانرا تصرف نمود و بعد کرمان و هرات و بلخ و خراسان و فارس را فتح کرد و سرانجام رو بیغداد نهاد و نزدیک بود آنجا را هم بگشاید. یعقوب اولین سلسله ایرانی را که استقلال کامل داشت تأسیس نمود و پس از او برادرش عمرو لیث و پسر او طاهر حکومت کردند .

ارتباط صفاریان بادیات ایران از طاهریان بیشتر بود زیرا گذشته از آنکه طاهر بادیات فارسی چندان آشنائی نداشت یعقوب در سیستان یعنی مرکز داستانهای ایرانی و نقطه دور دست از خلافت عرب تولد یافته بود و عربی نمیدانست بطوریکه بنا بر روایت تاریخ سیستان مدایح عربی را که در حق او ساختند و خواندند در تیافت و گفت چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت و بدین جهت نویسندگان و گویندگان بزبان ملی توجه کردند و دبیر او محمد بن و صیف پیارسی شعر گفت و ناچار همین علاقه یعقوب و خاندان او بزبان در ترقی ادبیات فارسی مؤثر بود چنانکه در همان موقع شاعران دیگر بسرودن پارسی پرداختند .

از شعراي معروف دربار صفاریان **فیر و زمشرقی** را نوشته‌اند که معاصر عمرو بن لیث

بوده است (۲۶۵-۲۸۷) آنچه در خصوص این شاعر شایسته ذکر باشد اینست که گفته اند وی فساد از سخن پارسی دور کرد.

وفات وی در ۲۸۲ اتفاق افتاد ، قطعه ذیل در وصف نیرازو نقل شده :

مرغیست خدنگ ایعجب دیدی مرغی که بود شکار او جانا

داده پر خویش گر کسش هدیه تا نه بیچش برد بهم مانا

دیگر از شعرای این دوره ابوسلیک **مرگمانی** است که نیز در عهد عمر وایت بود و این قطعه باو نسبت داده شده که آزادگی و مناعت شاعر را نشان میدهد ، دلیل بر بزرگواری اوست :

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند ، گوشدار

دیگر از شعرای صفاریان که اسم او تا این اواخر یعنی ناپیداشدن کتاب تاریخ سیستان مجهول بود **محمد بن وصیف سیستانی** است که بنا بر روایت همان کتاب ، وی دبیر رسائل یعقوب بوده و در مدح او پیارسی شعر گفته .

از این شاعر قصیده ای در مدح یعقوب در تاریخ سیستان آمده که مطلع آن اینست :

ای امیری که امیران جهان خاص و عام بنده و چاکر و مولای وسگ بند غلام

دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹)

جداین خاندان که مروج علم و ادب ایران بودند سامان (یا سامان خدایه) نام داشت و اشراف بلخ بودند چهار پسر داشت نوح و احمد و یحیی و الیاس که همه در خدمت مأمون ترقی کرده مورد توجه خاص خلیفه شده حکومت یافتند نوح در سمرقند احمد در فرغانه یحیی در چاچ و الیاس در هرات. در میان این برادران احمد شایسته تر بود و بعد از نوح سمرقند و کاشغر را ضمیمه متصرفات خود کرد و بعد از او پسرش نصر و مخصوصاً اسمعیل باعث ترقی سلطنت سامانی شدند.

دوره حکومت سامانی را میتوان اولین دوره ترقی زبان و ادبیات فارسی شمرد

زیرا در این عصر شماره سخن سرایان ایران زیاد شد: تذکره لباب الالباب از بیست و هفت شاعر پارسی گونا نام برده که همه در آن عصر میزیسته اند بخارا پایتخت سامانیان مرکز فقها و ادبا و نویسندگان نامی بود همچنین مرقند، در این دوره بعلم و ادب شهرت داشت. توان گفت بنیاد نظم و نثر فارسی بعد از اسلام در این عصر نهاده شد. بهترین سرمشق شعر این زمان همانا شعر رودکی و نیکوترین نمونه نثر تاریخ بلعمری است که هر دو شیوا و گویاست. بنای نظم شاهنامه هم در روزگار سامانیان گذارده شده چنانکه بیاید. گذشته از شاهان معارفی و سامانی که به بعضی از آنان مانند نوح بن منصور نسبت شاعری هم داده اند وزرای دانشمند دانش دوست هم مانند جیهانی و ابوالفضل بلعمری و ابوعلی بلعمری وجود داشتند که در ترویج علوم و ادبیات میکوشیدند. یکی از شعرای مشهور این دوره ابوشکور بلخی را نوشته اند که در اواسط سلطنت سامانی میزیسته و در دربار نوح بن نصر بوده ابوشکور از اولین کسانی بود که مثنوی ساخت از اشعاریکه با نسبت داده شده یکی بیتی است که مضمون آنرا حکمای یونان نیز گفته اند و حکیم نامی آن سرزمین یعنی سقراط بدان متذکر بوده آن بیت اینست :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

در این بیت نغز پر معنی شاعر خردمند به کوتاهی فکر بشر و بیکران بودن دانش و لزوم تواضع و خویشتن شناسی اشارت کرده است. نیز از ابوشکور است:

درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا

همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

این قطعه عقده علمی تأثیر صفات موروث را در آموزش و پرورش بیان میکند

فردوسی این مضمون را در قطعه ذیل بهتر و خوشتر ادا کرده است:

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی بیباغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد تاب

سر انجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد.

منظومه‌ای نیز به ابوشکور منسوب است که نام آنرا آفرین نامه نوشته‌اند و در حدود سیصد و سی و شش تألیف یافته است و ابیات متفرقه از این منظومه باقی است اینک برخی از آن در اینجا نقل میشود. ابوشکور گوید آدمی نیک و بدخوی خود را بواسطه دانش و خرد تشخیص تواند داد پس علم در اخلاق مؤثر است :

خرد مند داند که پاکی و شرم	درستی و راستی و گفتار نرم
بود خوی پاکان چو خوی ملک	چه اندر زمینی چه اندر فلک

شخص خردمند دارای اراده و تصمیم است، خرد مانند سردار و شهوتها و خواهشهای بیجا مانند لشکر یانند که مجبورند سر بفرمان سردار خود فرو آورند:

خردمند گوید خرد پادشاست	که بر خاص و بر عام فرمانرواست
خرد را تن آدمی لشکر است	همه شهوت و آرزو چاکر است

دشواریهای جهان و گره های عمر انسان بواسطه دانش گشوده گردد :	
کسی کو بدانش برد روز گسار	نه او باز ماند نه آموز گار
جهان را بدانش توان یافتن	بدانش توان رشن و یافتن

پس گرانبهاترین گوهر عمر آدمی خرد و هنر است که با کسب دانش بدست آید .

کهر گر شماری تو بیش از هنر	ز بهر هنر شد گرامی کهر
----------------------------	------------------------

اغلب اشعاریکه از ابوشکور مانده منثور است و شاید شاعر بدین سبک دل بستگی داشته غیر از آفرین نامه او را مثنویهای دیگر هم بوده است .

از شعرای معروف دیگر این عهد ابوالمؤید بلخی است که اشعاری از او در لباب الالباب ثبت است .

ابوالمؤید از کسانی است که پیش از فردوسی به تصنیف شاهنامه پرداخته ، در کتابهای قدیم مانند قابوس نامه ذکر آن آمده نهایت اینکه شاهنامه مؤیدی به سر بوده نیز ابوالمؤید قصه یوسف و زلیخا را پیارسی نظم کرده چنانکه در لاحقۀ یکی از نسخه های خطی شاهنامه فردوسی آمده .

مرا این قصه را پارسی کرده‌اند بدو در معانی بگسترده‌اند .
 یکی بوالعزید که از بلخ بود بدانش همی خویشان راستود
 دیگر از شعرای نامی سامانی ابوالحسن شهید بلخی است که معروفتر از
 معاصرین دیگر خویش است و در اغلب تذکره‌ها نام او دیده میشود. وی از فضایی
 عصر خود بوده در تمام فنون سخن شعر گفته و در هر دو زبان فارسی و عربی مهارتی
 بسزا داشته‌است و نام یکی از منظومات عربی او در لباب‌الالباب نقل شده. شهید گذشته
 از شاعری در فلسفه نیز ماهر بوده و گویا با محمد زکریا مباحثات داشته. از برخی
 سخنان این شاعر چنین بدست می‌آید که خاطرش از اینکه قدر دانش و مرتبت دانشمندان
 کم و ناز و نعمت نصیب بیخردان است آزرده بوده چنانکه بدین ایات آن آزرده‌گی
 دل را بیان کرده :

دانشا چون درینغم آئی از آنک بی بهائی ولیکن از تو بهاست
 بیتو از خواسته میادم گنج هم چنین زار وار با تو رواست
 با ادب را ادب سپاه بست بسی ادب با هزار کس تنهاست

بطوریکه می‌بینیم شاعر بلند همت با وجود این درینجا گوئی و تأسف بازنداری
 با ادب و دانش را بدارائی بدانش ترجیح میدهد. مضمون قسمتی از اشعار شهید
 میرساند که وی روح لطیف حساسی داشته و از زشتیهای روزگار و خوار بودن دانش
 در اندوه بوده است و جهان را کاشانه غم میدیده‌است . چنانکه گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
 درین گیتی سراسر کربگردی خردمندی نیابی شادمانه
 نیز گوید :

دانش و خواسته است نرگس و گل که یکجای نشکفند بهم
 هر کرا دانش است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش کم

نیز قطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار
 رعد همی نالد مانند من چون که بنالم بسحر گاه زار

بعضی از شعرای بزرگ بفضل و برتری او قائل بودند و رودکی در روایات وی که گویا بسال ۳۲۵ اتفاق افتاده قطعه مؤثر ذیل را سروده است:

کاروان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیرومی اندیش
از شمار دو چشم يك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش .

صاحب لباب الالباب قطعه‌ای از او نقل کرده و آنرا در مدح نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی (۳۰۱-۳۳۱) دانسته که از این لحاظ زمان شاعر معین میگردد. دیگر از گویندگان نامی عصر سامانی عماره هرزی است که مقارن او آخر آن عصر میزیسته چنانکه شعری در مرثیه ابوالبراهیم منتصر آخرین شاهزاده سامانی ساخته و سلطان محمود را مدح گفته .

از ابیات کمی که از این شاعر خوش فریحه مانده پیداست که مستزبائی بوده و از نقش زمین و برف سیمین و شاخ بید و برگ لاله ذوق مییافته است در قطعه‌ای سپری شدن زمستان و آمدن بهار را اینگونه وصف میکند:

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهار خانه کشمیریان بوقت بهار بیباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
بدور باد همه روی آبگیر نکسر پیشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم .
نیز در نظاره باغی که بیک سوی آن گلزار و بسوی دیگر بیدر شاخسار بوده چنین گفته :

شاخ بید سبز گشته روز بساد چون یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ نعل بنگر باعداد چون سر شمشیر آلوده بخون

عماره هرزوی پند کوئی و راهنمائی هم میکند و با آنکه فریفته ظاهر جهان و مغرور اعزاز مردمانند گوید :

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد ای بس عزیز را که جهان کرد زودخوار
مار است این جهان و جهانجوی مار گیر وز مار گیر مار بر آرد شبی دمار
میدانیم که ابوالبراهیم اسمعیل منتصر پسر نوح بن نصر شاهزاده غیور و جنگاور

سامانی یکی از پهلوانان تاریخ میهن ما بوده و در حراست کشور و نگهداری خاندان شاهی و حفظ نام و نژاد فداکاریها کرده و سالها در میدان کارزار دلاوری نشان داده است. عماره بتأثیر کشته شدن چنین شاهزاده میهن دوستی بدست عرب (۳۹۵) مرثیه زیر را ساخته :

از خون او چوروی زمین لعل قام شد روی وفا سیه شد و چشم امید زرد
نیفش بخواست خورد همی خون مرگ را مرگ از نهیب خویش مر آنشاهر ابخورد
مرگ عماره در او آخر قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم اتفاق افتاد .

حکیم کسائی مروزی - ابوالحسن مجدالدین اسحق کسائی مروزی از نامیان سخنگویان او آخر قرن چهارم بوده و در نزد دانشمندان و گویندگان عصر منزلتی داشته شاعر بزرگ خراسان ناصر خسرو چندین بار در اشعار خود از او نام برده و بموجب بعضی نسخ در پایان قصیده ای که در جواب کسائی ساخته این بیت را سروده است :

من چاکر و غلام کسائی که او بگفت جان و خرد رو نده بر این چرخ اخضر ند
عماره مروزی درباره او گفته :

زیبا بود او مرو بنازد بکسائی چونانکه جهان جمله با استاد سمرقند

و در ضمن این بیت یاد می دهد که از رود کی کرده .

کسائی بموجب قصیده ای که بیتی چند از آن در زیر نقل میشود در حدود سال ۳۴۱ تولد یافته و از روی اخبار و فحوای اشعار عمری دراز داشته و گویا تا نزدیک صد سال رسیده است. این شاعر شیعی بوده و ابیاتی در مدح علی (ع) سروده است. از نخستین شاعران فارسی زبانست که قصاید دینی و مطالب حکمی و پندهای اخلاقی ساخته و از این لحاظ توان گفت که نمونه و سرمشق برای ناصر خسرو بوده چنانکه وی در این سبک یعنی شعر دینی و تحریض بدانش و تقوی قصائد دراز سرود، و در چند مورد نام کسائی را آورده. در بعضی تذکره ها قصیده ای را در باب جان و خرد بمطلع زیر:

جان و خرد رو نده بر این چرخ اخضر ند باهر دروان نهفته درین گوی اغبر ند

بکسائی نسبت داده اند و ناصر خسرو جوابی باو گفته که مطلعش اینست :

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند کز نور هر دو عالم و آدم منورند
 کسانی با وجود توجه بمعالی معنوی و اخلاقی عالم حسن را فراموش نکرده و
 جلوه های طبیعت را دریافته است گاهی نیلوفر آبی را دیده و آنرا به تیغ آبداده و یاقوت
 آبدار تشبیه کرده گاهی گل را عزیز شمرده و گل فروش را از اینک که چنان کالای
 لطیف را برای سیم می فروشد سرزنش نموده دمی قطره باران را که بر ورق پیلگوش
 است باشک چشم عاشق مانند کرده و برگ آثر ابرسان پر باز سفیدی که لؤلؤ ناسفته ای
 بمنقار بر چیده باشد تصور نموده و دمی نیز بمی و معشوق پرداخته است .

اینک مثالی چند از این اشعار وی :

نیلوفر کبود نگه کن میان آب	چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
هم رنگ آسمان و بگردار آسمان	زردیش در میانه چوماه ده و چهار
چون راهبی که دوزخ او سال و ماه زرد	وز مطرب کبود ردا کرده و ازار

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت	مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم	وز گل عزیز تر چه ستانی بسیم گل

سرود گوی شد آن مرغ سرود سرای	چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید گوید که عاشق شبگیر	بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن	چون اشک چشم عاشق گریان همه شده
کوئی که پر باز سپید است برگ او	منقار باز لؤلؤ ناسفته بر چیده

از اشعار مؤثر کسانی قصیده ایست که در وصف حال خود گفته و در آن از
 ناپایداری این جهان قانی و از گذشتن روزگار جوانی افسوس خورده است . اینک
 ابیاتی از آن قصیده :

بیصد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهار شنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال

ستوروار بدینسان گذاشتم همه عمر
 بکف چند دارم ازین پنجه شمرده تمام
 من این شمار با آخر چگونه وصل کنم
 درم خریدۀ آرم ستم رسیده حرص
 درین فر جوانی درین عمر لطیف
 کجاشد آنهمه خوبی کجاشد آنهمه عشق
 سرم بگونه شیراست و دل بگونه فیر
 نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود
 ای اگسائی پنجاه بر تو پنجه گزارد
 نو گر بمال و امل بیش از این نداری میل

که برده گشته فرزندم و امیر عیال
 شمار نامه با صد هزار گونه وبال
 که ابتدایش دروغست و انتهایش خجال
 نشانه حدثانم شکار ذل سؤال
 درین صورت نیکو درین حسن و جمال
 کجاشد آنهمه نیر و کجاشد آنهمه حال
 زخم بگونه نیلست و تن بگونه نال
 چو کودک آن بدآموز را نهیب دوال
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال
 بکنند بال ترا زخم پنجه و چنگال
 جدا شو از اهل و گوش وقت خویش بمال

رود کی سمرقندی - ابو عبدالله جعفر بن محمد بن رود کی در ناحیه رودک
 سمرقند تولد یافت اورا می توان نخستین شاعر بزرگ ایران شمرد زیرا نه تنها از آن
 سخنگوی بیشتر از سابقین و معاصرینش اشعاری که دلیل فضل و بلندی خیال او
 میباشد باقی مانده بلکه تمام تذکره نویسان او را بهمین صفت شناخته اند بعلاوه عده
 زیادی از شعرا خصوصاً از معاصرین او مانند شهید بلخی و معروفی بلخی و دیگران
 او را ستوده حتی آنهاییکه خود را از سخن سرایان بزرگ دانسته اند بارود کی رقابت
 جسته اند چنانکه معمری گرگانی که خویشتن را دارای قریحه و استعداد کامل
 میدانسته و از آثار او قوت سخن و آزادگی و بی نیازی سخنگو آشکاراست خود را با
 رود کی مقایسه کرده و گفته است:

عجب مکن سخن از رود کی نه کم دانم
 اگر بدولت با رود کی نه همسانم

عنصری که استاد قصیده بود هنرمندی رود کی را در غزل تصدیق نموده و او را
 اینگونه ستوده است :

غزل های من رود کی وار نیست
 بدین پرده اندر مرا بار نیست

غزل رود کی وار نیکو بود
 اگر چه بکوشم بیاریک وهم

کسانی مروزی دربار قوی میگوید :

صدیک از او توئی کسانی بر گستاخ (۱)

رود کی استاد شاعران جهان بود

مسمود سعد در تفاخر گوید :

روان رود کی و ابن هانی

سجود آرد به پیش خاطر من

خاقانی در ستایش شعر خود گوید :

ریزه خور خوان من رود کی و عنصری

شاعر مفلق منم خوان معانی مراست

جامی گوید :

مدح سامانیان همی گفتی

رود کی آنکه در همی سفتی

رود کی را علما و فضلاء نیز ستوده اند و ابوالفضل بلعمی وزیر معروف اسمعیل بن

احمد سامانی می گفته رود کی را در عرب و عجم مانند نباشد. بلعمی نه تنها رود کی را

تحسین کرده بلکه از او قدر دانی هم نموده و صله ها با او بخشیده است چنانکه سوزنی

از شعرای قرن ششم بدان اشارت میکنند :

از بلعمی بعمری نگرفت رود کی

صدیک از آنچه تو یکمین شاعری دهی

سبک و افکار رود کی - رود کی در فنون سخن و انواع شعر مانند قصیده و رباعی

و مثنوی و قطعه و غزل مهارت داشته و در هر طرز بخوبی کامیاب گردیده و مخصوصاً در

قصیده سرائی پیشرو دیگران بوده است و میتوان گفت نخستین شاعر بعد از اسلام است

که قصیده عالی و محکم ساخته.

رود کی نه تنها در سخن پردازی و تناسب الفاظ استاد بوده بلکه معانی بسیار

دقیق بکار برده و قطعه های عبرت آمیز و ادبیات حکیمانه بیاد کار گذارده است از

جمله قطعه های پند آمیز او یکی اینست :

زمانه را چون تو بنگری همه پند است

زمانه پندی آزاده وار داد مرا

بسا کسا که بروزتو آرزو مند است

بروز نیک کسان گفت غم منخور ز نهار

در این مضمون اشعار بسیار از او نقل شده و نشان میدهد که شاعر در مقابل غم

اندوه روزگار دل قوی و فکر توانا داشته و در هر فرصت شخص را به بردباری

(۱) یعنی هرگز حاشا.

دعوت میکرده که مرد باید مانند کوه بر جای بماند و موج های حوادث را بی اندیشه ولرز از خود بگذراند این معانی مخصوصاً، زیك قصیده شیوای او که بمناسبت مرگ یکی از بزرگان برای دلداری در موقع آسیب روزگار و تشویش افکار ساخته است پیداست. اینك چند بیت از آن قصیده :

ای آنکه غمگنی و سزاواری	و ندر نهان سرشك همی یاری
رفت آنکه رفت و آمد آنك آمد	بود آنکه بود خیره چه غم داری
همواره خواهی کرد گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
رو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را بسزاری باز آری
مستی مکن که مشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری
اندر بسلائی سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

از زندگی درازی که ظاهراً تصیب این شاعر شده و از اشعار فرح بخشی که سروده پیداست که او گفته های خود را بکار بسته و تندرست و شادمان زیسته است. اگر قصه کور بودن او صحیح باشد چنانکه گفته اند بردباری و سبکرو حی او بیشتر در نظر جلوه میکند و معلوم میگردد چگونه روشنائی درون تاریکی برون را از میان برده است. برای رسیدن بدین توانائی و سعادت شاعر چهار وسیله اندیشیده که در واقع آنرا چهاررکن زندگی توان نامید و آن عبارت است از خرد و تندرستی و نیکخوئی و نیکنامی چنانکه گوید :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد	نن درست و خوی نيك و نام نيك و خرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد	سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رود کی با اینکه ما را به زنده دلی و شادی و استفاده از نعمتهای این جهان دعوت میکند از طرف دیگر میگوید نباید فریب شکوه و جلوه آنرا خورد و مغرور
ت جاه گردید:

مهربان جهان همه مردند	مر گرا سر فرو همی کردند .
زیر خاک اندرون شدند آنان	که همه کوشکها بر آوردند .
از هزاران هزار نعمت و ناز	نه با آخر بجز کفن بردند ؟ .

اگر مرد نیکی و خدمت و مردانگی را فراموش کند و دنیا گیر و خود پرست گردد عاقبت همین دنیا او را از پای در میآورد پس باید در روزگار کوتاه عمر خوش زیست ولی بیدار بود.

ریا و دروئی و خوش ظاهری و بد باطنی در مذهب خردمندان مذموم است چه فایده که شخص روی بمحراب نهد ولی دانش جای دیگر باشد.

روی بمحراب نهادن چه سود دل به بخارا و بتان طسراز
ایزد ما وسوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز

چنانکه گفته شد رود کی در قصیده استاد بوده و بسببک خاص زمان شعر میسرود که آنرا اکنون سبک خراسانی یا سبک تر کستانی خوانیم که از خواص آن یابی سادگی و در عین حال متانت و استحکام است از قصایدی که از او مانده یابی آنست که با مطلع زیر آغاز میکند:

مادرمی را بکرد باید قربان بیچه او را گرفت و کرد بزدان

این قصیده را رود کی در مدح امیر بوجعفر احمد سفاری که از خاندان یعقوب بود و نصر بن احمد سامانی او را گرامی داشت و با میری بستنش بر گماشته بود بمناسبت یادی که شاه در مجلسی از امیر کرد ساخت. قصیده بطور کلی بر وفق سبک خراسانی ساده و محکم است با اینحال علائم مدیحه سرانتهای متکلف که در قرن بعد از رود کی رایج گشت در آن ناپیدا نیست؛ امیر بر وزیر دماند پیل دمان و اسفندیار زمان و عالم همه در پیش سناش نرسان و لرزان است. سخاوت میکند و شاعر و سخندان رامی نواز د بهنگام عدل قوی و ضعیف در برابرش یکسان است نعمتش بر همه گسترده بخششکار و پوزش پذیر است.

از قصیده های دیگر رود کی آنست که در روزگار پیری در شرح حال خود ساخته و از نشاط ایام جوانی و ضعف پیری سخن میراند در ضمن همین قصیده از حیث شاعری و نفوذ سخن و شیوع شعر خود نیز یاد میکند اینک چند بیت از آن:

مر ا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لابل چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و در و مرجان بود
 دلم خزانۀ پر گنج بود گنج سخن
 همیشه شاد ندانستی که غم چه بود
 بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر
 عیال نه زن و فرزند نه معونت نه
 تورودگی را ای ماهرو همی بینی
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
 همیشه شعر و رازی ملوک دیوانست
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت
 کرا بزرگی و نعمت زاین و آن بودی
 کنون زمانه در گشت و من در گشتم
 از هنر های بزرگ رود کی که جمله نویسندگان از آن سخن رانده اند

موسیقی شناسی و نغمه سرائی اوست چنانکه خود گوید :

رود کی چنگ بر گرفت و فواخت باده انداز کو سرود انداخت

رود کی در خدمت شاهان سامانی شعر میسرود و آنها را با آواز میخواند و
 بر چنگ مینواخت و در تأثیر آواز و نفوذ سخن او همین بس که چون نصر بن احمد
 سامانی در سفر خود بخارا فراموش کرد و در باریان وی که آرزوی دار و دیار در دل
 داشتند چون خود جرئت نکردند برود کی توسل جسته از او درخواست نمودند تا امیر
 را بعزیمت بخارا برانگیزد شعری گفت و صبحگاه نزد امیر آمده چنگ بر گرفت
 و آنرا که مطلعش نقل میشود آغاز کرده تا آخر بخواند .

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

و بدین واسطه در دل امیر راه یافته او را آنچنان بشود و طرب آورد که امیر
 بی موزه بسوی بخارا رهسپار شد .

یکی از آثار مهم رود کی منظومه کللیه و دمنه بود که اصل آنرا دانشمند
 ایرانی ابن مقفع از پهلوی بعربی نقل کرده بود. این منظومه از میان رفته و ابیاتی از آن

در کتاب فرهنگ اسدی طوسی و کتابی موسوم به تحفة الملوك بهار سیده است رود کی در مقابل این خدمت از شاه انعام دیده وصله یافته و بنا بر بیتی که به منسری نسبت داده شده چهل هزار درم بگرفت .

رود کی هم در لفظ و هم در معنی تازگی نشان داده و بیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود در شمار اشعار رود کی مبالغه کرده اند صاحب لباب الالباب گفته اشعار او صد دفتر بر آمده است و شعری از رشید سمرقندی آورده که در آن باب گوید :

شعر او را بر شمر دم سیزده ره صد هزار هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری
بهر صورت این اخبار میرساند که استاد رود کی شعر زیاد گفته است افسوس
که از این همه جز دیوانی باقی نمانده و اشعار زیادی از آن هم منسوب است به قطران
تبریزی و بواسطه اشتباه متأخرین در اسم ممدوحین این دو شاعر با اشعار رود کی
مخلوط شده است. وفات رود کی را سیمندویست و نه ضبط کرده اند که تقریباً ده سال
پیش از وفات ممدوح و حامی او نصر بن احمد میشود .

دقیقی طوسی - ابو منصور محمد بن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره
سامانی بوده است و توان گفت در میان سخنگویان دوره سامانی پس از رود کی مقام
دوم از آن این شاعر سخن سراست. روزگار شهرت او مصادف بود با دوره سلطنت
منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶) و نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) . در سقط الرأس دقیقی
اختلاف است از تذکره نویسان برخی بلخ بعضی بخارا و بعضی سمرقند گفته اند و این
گویا بلخی بوده است.

دقیقی نخست مداح فخرالدوله ابو سعید منصور چغانی از امرای چغانیان یا آثار
محتاج بود که در ماوراءالنهر حکومت داشتند و در واقع دست نشانده سامانیان بودند
بیت زیر از معزی شاعر قرن ششم اشاره به انتساب دقیقی بدربار چغانیان است .

فرخنده بود بسو منتهی بساط. سیف چونانکه بر - - - - -
همچنین در کتاب چهار مقاله بروسی نیز که در قرن ششم تألیف یافته بهار شده
که چون عمید اسعد فرخی را نزد امیر چغانیان برد چنین گفت: «مرا ای خداوند
شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده» .

همین امر است که فرخی او را مدح کرده و قصیده معروف داغگاه را بنام وی سروده و در آن گوید .

تا ترا زنده مدیح تو دقیقی در گذشت ز آفرین تو دل آکنده چنان کزدانه ناز
و از این شعر هم معلوم میشود فرخی این قصیده را وقتی گفته است که دقیقی
در گذشته بوده دقیقی غیر از قصاید و مدایح غزل نیز ساخته و سخنگویان بزرگ
عصری سبک او را پسندیده و استقبال از او کرده اند .

شهرت این شاعر عمده بواسطه شاهنامه او است که با مر نوح بن منصور هشتمین
امیر سامانی بنظم آن شروع نموده و در این کار پیشرو حکیم فردوسی بوده است
دقیقی قسمتی از شاهنامه را بیابان نیاورده بود که در جوانی بدست يك غلام گشته
شد دور نست که مرگ ناگهان شاعر در اوایل سلطنت امیر نوح بن منصور یعنی
در حدود (۳۶۷-۳۷۰) هجری اتفاق افتاده باشد از فحوای سخن فردوسی که
اولین نظم کامل شاهنامه را در همان سنوات شروع کرده معلوم میگردد که آن هنگام
چند سال بعد از وفات دقیقی بوده است. بموجب روایات دیگر دیرتر وفات یافته. در
شمار اشعار شاهنامه دقیقی روایات مختلف است ولی آنچه بعد از مرگ او بطور تحقیق
موجود بوده هزار بیت است زیرا فردوسی آنها را عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح
نموده که تمام گفته دقیقی همین بوده است دقیقی در این هزار بیت از داستان گشتاسب
و ظهور زرتشت سخن گفته و باندازه ای زرتشت راستوده که معلوم میدارد علاقه و
احترام خاص نسبت بدین باستان ایرانیان داشته است .

از قصاید معدود دقیقی که بدست آمده پیداست که سبک و روشی داشته و سخنش
پخته و آماده بوده و در ضمن قصیده از پند و راهنمایی و ترویج صفات مردانگی خودداری
نمی کرده در قصیده زیر ممدوح را بدلیری و سخاوت و خرد یعنی سه صفت بزرگ آدمیت
تحریر می کند پیداست که دلیر بیخرد متهور و خردمند بیدل تر سواست و کسی که
هم خرد دارد و هم دلاوری اگر از صفت سخاوت و مردم داری و زربخشی و دستگیری
محروم باشد شجاعت او بشکل قساوت و خردش بصورت خست و خود پرستی جلوه
خواهد نمود اگر دل گاهی کینه جوید باید گاهی هم مهر داشته باشد .

زدوچیز کردند هر مملکت را
 یکی زر نام ملك بسر نوشته
 کرا بویسه وصلت ملك خیزد
 زبانی سخنکوی و دستی کشاده
 که ملک شکار است کورانگیرد
 دوچیز است کورا به بند اندر آرد
 بشمشیر باید گرفتن هر او را
 کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
 خرد باید آنجا وجود و شجاعت

یکی پرنیانی یکی زعفرانی
 دگر آهن آب داده یمانی
 یکی جنبشی بایدش آسمانی
 دلی همش کینه همش مهربانی
 عقاب پرند نه شیر ژیانی
 یکی تیغ هندی دگر زر کانی
 بدینار بستنش پای ار توانی
 و بالا تن تهم و نسبت کیانی
 فلک کی دهد مملکت رایگانی

در بعضی قصاید او قطعه های زیبای غزل وار هست مانند قطعه زیر که در آن
 سخن از معشوق و می و زیبایی طبیعت در میانست و تشبیهات رنگین لطیف خیالی بعمل
 آمده. سبزه خلعت بهشتی بزمین گسترده و گلهای سرخ چمن را مانند دیبای خون آلوده
 پوشانده و جهان مانند طاوس و چمن رنگ رنگست و کوئی نقش دوست بر آن کشیده اند
 بسکه گلا. رو بیده از گل بوی کلاب می آید تو کوئی گل اندر گل سرشته اند.

بر افکند ای صنم بسر بهشتی
 بهشت عدن را گلزار مانند
 زمین برسان خون آلوده دیبا
 بطعم نوش گشته چشمه آب
 چنان گردد جهان مزمان که کوئی
 بتی باید کنون خورشید چهره
 بتی رخسار او هم رنگ یا قوت
 جهان طاوس گونه گشت و دیدار
 بدان ماند که کوئی از می و مشک
 ز گل بوی کلاب آید بدانسان
 دقیقی چهار خصلت بر گزیدست
 لب یا قوت رنگ و ناله چنگ

زمین را خلعت اردی بهشتی
 درخت آراسته حور بهشتی
 هوا برسان نیل اندوده و شتی
 برنگ دیده آهوی دشتی
 پلنگ آهو نکیرد جز بکشتی
 مهی کو دارد از خورشید پستی
 منی بر گونه جامه کنشتی
 بجائی نرمی و جایی درشتی
 مثال دوست بر صحرا نوشتی
 که پنداری گل اندر گل سرشتی
 بگیتی از همه خوبی و رشتی
 می خوش رنگ و دین زرد هشتی

نثر دوره سامانی - نثر فارسی در عصر سامانیان مانند نظم رو بترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها بطی زمان ازین رفته و قسمتی از آسیب مصون مانده از جمله آنها مقدمه شاهنامه است که بامر ابو منصور بن عبدالرزاق حاکم طوس در حدود ۳۴۶ نوشته شده دیگر کتاب سودمند ترجمه تاریخ طبری است که مترجم آن ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۲) و منصور بن نوح (۳۶۶-۳۵۰) بوده و آنرا در حدود ۳۵۲ بحکم امیر منصور پیارسی نقل کرده است. کتاب مزبور به نثر ساده و روانی است و شیوه نویسنده گی آن عصر را نشان میدهد.

دیگر از نوشته های فارسی منشور عصر سامانی ترجمه تفسیر طبری است که نیز بامر منصور بن نوح توسط نخبه ای از علمای ماوراءالنهر بعمل آمده. گذشته از اینها يك نسخه خطی ترجمه و تفسیر قرآن باقی مانده که بعضی از مستشرقین تصور میکنند از دوره سامانی باشد. تألیفات دیگر هم هست که هنوز کشف یا منتشر نشده.

ایک چند جمله بوجه نمونه از هر يك نقل میشود:

از مقدمه شاهنامه ابو منصور:

«سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفریده و مابندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بد کرداران را پاداش و پادافرا را بر داشت و درود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت و فرزندان او باد.

آغاز کار شاهنامه از گرد آورنده ابو منصور المعمری دستور ابو منصور عبدالرزاق عبدالله فرخ اول ابدون گوید در این نامه که تاج جهان بود مردم گردانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند...»

از ترجمه تاریخ طبری:

«سپاس و آفرین مر خدای کامکار و کامروان و آفریننده زمین و آسمان و آنکس که نه همتا (دارد) و نه آواز و نه یار و نه زن و نه فرزند همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشانه های آفرینش پیداست و آسمان و زمین و روز و آنچه بدو اندراست و چون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش او بر هستی او گواست و عبادت وی بر بندگان وی واجب و هویدا است...»

از ترجمه تفسیر طبری :

«و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه کرده بزبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل و چنان خواست کی مر این ترجمه کند بزبان پارسی و علماء ماوراءالنهر را کرد کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم...»

از همین نمونه‌های کوتاه توان دید که نثر فارسی در قرن چهارم بطور کلی ساده و روان بوده و عبارات پیچیده کم داشته و جمله‌ها کوتاه و نوشته می‌شده و رسم الخط و تلفظ کلمات نیز نسبت برسم کنونی فرق داشته است.

علمای عربی نویس ایرانی در دوره سامانی - سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده‌اند گذشته از اینکه بادیات فارسی رونقی دادند اشعار و ادبیات عربی را تشویق کردند بهر صورت خواه در دربار سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی در هر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً بطوریکه در سابق نیز اشارت رفت دربار ساداتی مجمع شعراء بود و بسیاری از ایشان بر عربی شعر میگفتند بلکه بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آثار ترویج میکردند.

علمای ایرانی که در آن عصر بر عربی تألیفات نموده‌اند بسیارند و کافی است که در تاریخ و ادب ابن قتیبه و دینوری و حمزه اصفهانی طبری و در جغرافی ابن فقیه همدانی و در حدیث محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و در طب محمد بن زکریای رازی و در موسیقی و ادب اسحاق موصلی و در ریاضی و نجوم ابوسعشر را نام ببریم ابن قتیبه در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد مانند کتاب الشعر و الاخبار و عیون الاخبار و ادب الکاتب ، وفات او را سال ۲۶۱ است ، هفتاد و شش سالگی در دینوری هم عصر و هموطن ابن قتیبه بوده و کتاب اخبار الطوائف معروف است کتاب‌های دیگر نیز در علوم و تاریخ و سیاست و ادب تألیف کرده است تاریخ وفات

اورا باختلاف ۲۸۱ و ۲۹۰ هجری گفته‌اند.

حمزه اصفهانی در لغت و تاریخ استاد بوده و تألیفات داشته کتاب تاریخ او موسوم به *سنی ملوک العجم* معروف است نیز کتابی در تصحیف از او باقی است و فاتهش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ اتفاق افتاده .

محمد جریر طبری - از اهل طبرستان بوده و گذشته از تاریخ عمومی مفصل و معروف تفسیر قرآن نیز نوشته و آن هر دو را با امر منصور بن نوح سامانی پسارسی کرده‌اند چنانکه گذشت. طبری در سیصد و ده وفات یافت .

ابن فقیه همدانی از جغرافیون مشهور بود و در حدود سال دویست و نود کتاب البلدان را تألیف نمود.

محمد بن یعقوب کلینی - از نامیان محدثین شیعه بوده و تألیف مهمش در حدیث کتاب کافی میباشد کلینی در سال سیصد و بیست و نه در گذشت محمد بن علی معروف به ابن بابویه و ملقب بصدوق از اهل قم و از سران فقهای شیعه محسوب است کتاب *من لایحضره الفقیه* او از مراجع فقه شیعه است . وفات او را در سال ۳۸۱ نوشته‌اند .

ابوبکر محمد بن زکریای رازی - از اهل ری و از بزرگان حکماء و علماء بود تولدش در حدود ۲۴۰ در ری اتفاق افتاد این دانشمند بزرگ و پزشک نامی نه تنها در علوم و ادب و حکمت تتبع نموده و تألیفات زیادی کرده بلکه در علم پزشکی مقامی بزرگ داشته در ری و بغداد طبابت کرده و در بیمارستانهای این دو شهر آزمایشها نموده است .

بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بوده و در بیمارستان آنجا ریاست داشته. اقامتش در این شهر نامی که مرکز علوم اسلامی بود میان سال دویست و هفتاد و پنج و دویست هشتاد و نه بوده است .

یکی از تألیفات معروف او در طب کتاب حاوی است که در واقع آنرا جامع علوم طبی زمان باید دانست. دیگر کتاب *الطب المنصوری* است که آنرا بنام منصور بن اسحق سامانی حاکم ری تألیف نموده. رازی در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر استادی بسزا داشته و در ردیف اولین شیمی دانهای عصر خود بوده و از این رو در

تاریخ شیمی جهان مقامی بلند داشته وفات رازی باغلب احتمال در سیصد و بیست یا بیست و دو اتفاق افتاده.

اسحاق هوصلی ابو محمد اسحق بن ابراهیم موصلی اصلاً ایرانی و از خاندان های محترم ایران بود و بمناسبت مولد خود که موصل است بموصلی شهرت یافت ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگ که عصر خود بشمار میرفت ولی اسحاق از پدر بیشتر نرقی کرد و بی آنکه علم موسیقی را تحصیل نماید یا از ریاضی مطلع باشد بدکاوهوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که از علم موسیقی یونان که در همان عصر ترجمه شدن میماند گذشته از موسیقی در فن حدیث و لغت و نحو استاد بود و نیز شعر خوب میسرود و بزرگان ادب ایات او را می پسندیدند اسحاق بجهت فضایل مایل نبود بموسیقی مشهور شود و میخواست با اصحاب فقه با ادب بمجالس خلفا درآید و بالاخره مأمون او را بارجال ادب و فقه بار داد اسحاق سال صد و پنجاه متولد گردید و در دو بیست و سی و پنج یادویست و سی و شش وفات یافت .

ابومعشر بلخی - جعفر بن محمد بن عمر منجم معروف به ابومعشر از مشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم است ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود و با یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف مشهور عرب معارضه مینمود او را بتعلیم و تعلم فلسفه نکوهش میکرد و عوام بغداد را بر او می شورانید یعقوب در خفا کسان گماشت تا او را بحساب و هندسه متوجه ساختند ابومعشر بلخی بتحصیل این علم همت بست و نیک فرا گرفت بعد از این بعلم نجوم پرداخت و مهارت بسیار یافت چندانکه تألیف او در این علم بسی مهم است و فضلالی منجمین باقوال و رأی وی متمسک میشوند ابومعشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرده است. وفات او در سنه دویست و هفتاد و دو که نزدیک صدسال از عمرش رفته بود اتفاق افتاد .

مأخذها - تذکره های فارسی (رجوع بآخر این کتاب شود) - در خصوص نفوذ ایران در عرب : کتاب انستراتسف Inastrantsef ترجمه انگلیسی بقلم آقای نریبان ایضاً تتبعات اسلامی تألیف گلنزیهر Goldzieher فصل عرب ۰ عجم - ایضاً تحقیقات آقای دهخدا در کتاب امثال و حکم جلد ۳ صفحه ۱۵۳۷ بآن طرف ایضاً تاریخ

تمدن اسلام تألیف فن کرمر **Von Kermer** جلد اول اینها مقاله دکتر رضا زاده شفق در شرقی منطبعه طهران سال ۱۳۰۹ شماره ۳ اینها کتاب فجر الاسلام و ضحی الاسلام تألیف احمد امین و دیگران چاپ مصر اینها مقاله دکتر رضا زاده شفق راجع به ابن خلدون مجله ارمغان سال ۱۵ شماره ۶- اینها مقالات آقای همائی در مجله مهر منطبعه طهران اینها مقاله کریستنسن **Christensen** در شماره های ۴ و ۵ سال اول همان مجله اینها مقاله آقای اقبال در شماره ۲ سال دوم همان مجله و تاریخ سیستان چاپ کتابخانه خاور به تصحیح آقای بهار - ادبیل شعر فارسی تألیف جاکن - **Jackson** (انگلیسی) - احوال و اشعار رودکی تألیف آقای سعید نفیسی ۱۳۱۰ و جلد سوم همان کتاب ۱۳۱۹ طهران - شعرای قبل از رودکی به قلم انه **Ethe** آلمانی که در فقه اللغة ایران و جدا گانه طبع شده - تاریخ ادبی بر اون جلد اول مخصوصاً فصل ۱۴ - تحفة الملوك چاپ طهران ۱۳۱۷ چهار مقاله چاپ لندن ۱۹۰۹ با حواشی آقای محمد قزوینی .

در خصوص دانشمندان و عربی نویسان گذشته از منابع فوق رجوع شود به : یثیمه الدهر ثعالبی - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان (آلمانی) اینها تألیف نیکلسن (انگلیزی) محمد زکریای رازی تألیف آقای دکتر محمود نجم آبادی شرح حال ابن مقفع بقلم آقای اقبال آشتیانی - تاریخ الحكماء قفطی - آداب اللغة الاسلامیه جرجی زیدان فهرست ابن الندیم و فیات الاصبان ابن خلکان - طبقات الشعراء ابن قتیبه .

۴ - دوره غزنوی - عهد فردوسی

دوره عظمت غزنویان که باروزگار شهرت فردوسی مقارن است و علمای نامی داشته که در علوم و ادبیات استادان عصر بوده اند ولی جای آن است که به ملاحظه ادبیات ملی فردوسی را محور این عهد قرار دهیم زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار و آثار ملی شاهنامه را که پیش از او دقیقی و دیگران شروع کرده و ناقص گذاشته بودند از نو آغاز کرده پیاپی آن را سائیده و بدین واسطه داستان باستان را بخاطر ها آورده و تاریخ روزگار گذشته را زنده کرد چنانکه خود گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

در این عهد علم و ادب رواجی یافته امراء و وزراء که بعضی از آنان مانند قابوس و شمگیر و صاحب بن عباد خود نیز از دانشمندان بشمار میرفتند فضلارا تشویق و حمایت میکردند. مناطق اقتدار و پایتخت های آنان مانند بخارا و سمرقند و طبرستان وری و اصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود.

در همین عهد بود که سلسله غزنوی بکوشش سلطان محمود باوج بزرگی رسید
و شهر غزنه مرکز تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن شناسان را بدانجا راه
آمد و شد بازگشت.

شهرت غزنویان با ترقی البتکین یکی از غلامان سامانیان آغاز شد بعد از آن
کار سبکتکین غلام و داماد او بالا گرفت و در سیصد و هشتاد و چهار از جانب نوح بن
منصور سامانی امارت خراسان یافت. اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر
سبکتکین بود که در سال سیصد و هشتاد و نه در بلخ جلوس کرد و تا وفاتش که در
چهارصد و بیست و یک اتفاق افتاد سلطنت نمود محمود استعداد نظامی داشت و در
اندک مدت قوی ترین حکمران خطه ایران گردید و در هند فتوحات کرده از معابد
آنجا مانند سومنات و غیره خزائن بیارود این پادشاه به حمایت مذهب سنت برخاست
و تعصب بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً اسماعیلیه را سخت دنبال و
سیاست نمود.

محمود بزبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد
زیرا شعراء و ادباء را حرمت گذاشت و بیجهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند
عنصری و فرخی و فردوسی او را مدح کرده اند گویند قریب چهارصد تن از شاعران در
دربار وی گرد آمده بودند گویا محمود خود نیز بیارسی شعر میساخته و در نثر فارسی
دست داشته. با اینهمه نباید در هنر پروری و قدر شناسی وی میبالغه نمود بعضی از محققین
دور میدانند سلطان محمود در فارسی باندازه کافی دارای ذوق بوده و بدقایق ادبی پی
برده و قدر سخن را آنطور که باید و شاید شناخته باشد چنانکه قدر سخنگوی بزرگی
مانند فردوسی را شناخت بعلاوه محمود بآن حد که مدایح شاعران دربار میرساند
بسختی و زربخش نبوده و سیم و زر را گاهی بدائن و هنر برتری میداده است چنانکه
فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجاند و میتوان گفت محمود در حمایت شعراء و
نویسندگان تقلید شاهان سامانی را مینموده و میخواست است شعراء او را با سخنان نیکو
ستوده یمین دولت و امین ملتش دانند و حامی دین و سلطان مسلمینش خوانند بعضی
از اعقاب محمود مانند سلطانیان مسعود و ابراهیم و بهرامشاه نیز باین فداکار گویندگان و
ادیبان بودند ولی در اینکار پیایه محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان در هر دو قرن هجری

سلجوقیان گردیده و از ترویج علم و ادب بازماندند .

اینك چندتن از نامیان شعرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام میبریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنها یعنی فردوسی برسانیم .

عنصری - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری در حدود سیصد و پنجاه تولد یافت اصلش از بلخ بود و چنانکه گفته اند پدرش پیشه بازرگانی داشته و او نیز خود بشغل پدر اشتغال میکرد تا در سفری دچار راهزنان شد و سرمایه اش از دست رفت بعد از این واقعه در صدد تحصیل دانش برآمد و کسب هنر نمود و شهرت یافت و سرانجام بواسطه امیر نصر برادر کهنر سلطان محمود که از ممدوحان اوست بخدمت آن پادشاه رسید .
عنصری روز بروز پیش سلطان تقرب جست تا لقب ملك الشعرانی یافت و طرف توجه مورد احسان سلطان واقع گشت و تمام شعرای دربار احترام او را واجب شمردند و روز بروز بمقام و مرتبت افزود و مانند رود کی جاء و مال بسیار بهم رسانید چنانکه خاقانی گفته :

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری

قسمت عمده اشعار عنصری قصاید اوست که اغلب آنها در مدح سلطان محمود غزنوی و برادر او امیر نصر و پسرش سلطان مسعود و برادرش امیر یوسف گفته و اعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح نموده و الحق در اغلب آن قصاید داد سخن را داده و معانی دقیق در قالب عبارت محکم و تغز و روان آورده و کلماتش با حسن انجام داده و بطور حتم از مدیحه سرایان درجه اول بوده است و بیجهت نیست که معاصر او منوچهری که خود از استادان بود او را ستوده و در خطاب به شمع گفته است :

تو همی تابیی و من بر تو همی خوانم بمهر هر شبی تاروز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد استادان زمانه عنصری عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بیفتن
شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع طبع او چون شعر او هم با ملاحظت هم حسن
نعمت فردوس يك لفظ متینش را شمر گنج باد آ و رد يك بیت مدیحش را ثمن
تا همی خوانی تو ایپاتش همی خائی شکر تا همی گوئی تو ایپاتش همی بوئی سمن
توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری تواند نیامده بود

مگر رود کی که ویرا سبقت فضل و کمال بود و عنصری خود بفضل و برتری او اقرار

سبک عنصری - عنصر غالباً قصیده را بمقدمه ای باغزل و تشبیب شروع میکنند
و بعد سخن را بمدح ممدوح میرسانند .

این شیوه را بعض معاصرین او نیز بکار بردند عنصری در غزل نیز دست داشته
گرچه در آن فن سبقت رود کی را تصدیق کرده و گفته است :

غزل رود کی وار نیکو بود غزلهای من رود کی وار نیست

دیوان قصاید عنصری باقیست و دو هزار و اندی بیت دارد و گفته اند در اصل
سی هزار بیت داشته .

چنانکه گفته شد هنر نمائی عنصری عمده در مدیحه سرائی اوست و قسمت عمده
مدایح او متوجه است بسلاطین محمود و جنگها و دلیریهای این پادشاه . در سفرهای وی
شاعر ملتزم رکاب بوده وقایع را مشاهده نموده و ممدوح خود را با وصفهای عالی و
مزیت‌های دقیق خیالی متصف ساخته .

طلعتش مانند خورشید منور همتش از دعای ابدال برتر نعمتش مانند ریگ بیابان
و سخاوتش مثل دریای بیکر است جودش عین وجود و کینش مایه عدم است رأیش در دل
عقل فروزد و رویش در تن جان فراید . فرار زمین و مدار آسمانست دریای سخاو بوستان
و قاست سفینه ادب و قطب علم و گنج هنر است شیر در مقابل شمشیر او مانند برک زرزان در
برابریاد خزانست گردنگشان را بگرمیکشد و مغز بداندیشان را به تیر میکوبد .
از این شاعر غیر از فن خود که مدیحه سرائی است انتظار بیاید داشت و چنانکه
گفته شد الحق در این فن توانا است یعنی کلمات بر گزیده و مفید معنی را با حسن
انتخاب و صفای قریحه بهم نیک پیوندداده و معانی دقیق و شعر شیوای رشیقی بوجود
آورده شعرش نه مانند شعر فرخی ساده است و نه مثل بعضی اشعار منوچهری معروض
تنافر لغات و دشوار و ناهنجار بلکه استوار و متین و در عین حال صاف و روان و مانند
آب در جریانست قصایدی مانند :

چه چیز است رخساره وزلف دلبر... یا: چنین بماند شمشیر خسروان آثار ..

و نظایر آن شاهد این قولست .

اینک چند بیت از مدیحه‌ای که سازش کلمات و آهنگ لغات و اتساق صفات را
بنیکی نشان میدهد نقل میشود که وصفی شیوا از شمشیر سلطان نموده سپس بستایش
خود او گریز میزند :

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
بی روان تن پیکری پاکیزه خون در تن روان
ار بجنبایش آبت ار بلرزانی درخش
ار بیند ازیش تیر است ار بخماتی کمان
آینه دیدی برو گسترده مروارید خورد
ریزه الماس دیدی بافته بر پرسیان
بوستان دیدار آشکار نشناسد خورد
کانش افروخته است آن یسا شکفته بوستان
تا بدست شاه باشد مار باشد بی فسون
کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان
شاه گیتی خسرو لشکر کش و لشکر شکن
سایه یزدان شه کشور ده کشور ستان
زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خورد
زیر پیمانش سپهر وزیر فرمانش جهان
پست گشته راستی از نام او گردد بلند
بیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان
ای خورد را جان و جانرا دانش و دل را امید
پادشاهی را چراغ و نیکنامی را روان
بر سپهر مهر مهری برنکین داد مهر
در سر گفتار چشمی در تن کردار جان
کوه کان باد وزان گردد بجنش اسب تست
کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران

کار خواهی کار بخشی کار بندی کار ده

کار بینی کار جوئی کار سازی کار دان

شادی و شاهی توداری شادباش و شاهباش

جامه شادی تو پوش و نامه شاهی تو خوان

در مطالعه این ابیات و نظایر آن درمی یابیم که کلمات زیبای گوشنواز و سبک
تألیف و معانی و طرز آرای آنها هرگز ساده و عادی نیست یعنی هر کسی را یارای آوردن
آنها مقدور نباشد از طرف دیگر سنگین و مغلق و ثار روان هم نیست و حداً علای باش مدح
لطیف را که رسم آثر مان و فن مهم شاعران بوده بجای آورده یعنی هنری بزرگکننده
گذشته از استادی در معنی و لفظ مناسب باشد رابطه مدح که عمده هنر پر دازی
شاعر در این قصاید همانست و باید آنرا از همان نظر نگریست در قسمتهائی مزینت اخلاقی
هم که از لحاظ عصر درخور است در این اشعار توان یافت در ضمن مدح ممدوح را
بشجاعت و دانش و داد تشویق میکند و بسا که قواید اجتماعی نیز از آن حاصل
میگردد و قصیده‌ای گوید :

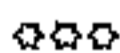
چهار وقتش پیشه چهار کار بود کسی ندیدونه بیندش از این چهار جدا

بوقت قدرت عفو و بوقت زلت رحم بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا

که در حقیقت اینگونه صفات را بدین تغییرات خریل بممدوحش تلقین میکند
در قصاید دیگر نیز این سنخ ابیات پندآمیز دیده میشود مانند ابیات ذیل :

چو مردی پرهیز از خویش یعنی دارد رود بدیده دشمن بجستن پیکار

نه رهنمای بکار آیدش نه اختر گر نه فال گوی بکار آیدش نه خواب گزار



کسیکه بر تو مزور کند حدیث کسان دهان آن کس بر خاک باد و خاک کستر
کسیکه مایه ندارد سخن چه خواهد گفت چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر



بیاز گفت همی زاغ همچو یارائیم که هر دو مرغیم از جنس اصل یار دیگر

میان طبع من و تو میانه هست نگر
تو از پلیدی و مردار پر کنی زاغر

جواب داد که مرغیم جز بجای هنر
خورد از آنکه بماند زمی ملوک زمین

نه هر که کان کند اورا بگوهر آید کار

نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد

از آن خجسته رسوم و از آن خجسته سیر
که چند روزه بماند نهاده باغبیر
سری که بالش جوید نیابد او افسر
نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک ظفر

عجب مدار که نامرد مردی آموزد
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه
دلی که رامش جوید نیابد آن دانش
ز زود خفتن و از دیر خاستن هر گز

از این چند بیت نیک پیدا است که شاعر بر لطایف اخلاف بشری واقف بوده .

عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی در مثنوی نیز مهارت داشته و گویا قصه
وامق و عذرا را نخست او بنظم کشیده . همچنین مثنویهای دیگر مانند: سرخ بت و خنک
بت و شاد بهر و عین الحیات با نسبت داده شده عنصری بسال چهار صد و سی و یک بدرود
زندگانی گفت .

از معاصرین عنصری و از شعرای معروف دربار غزنوی یکی ابو نظر عبدالعزیز
بن منصور مروزی متخلص به **عسجدی** بود که او نیز قصایدی در مدح محمود ساخته و
افسوس چیز زیادی از آنها بماند سیده است گرچه تذکره نویسان او را از عطایای سلطان
بهره مند دانسته اند ولی از فحوای کلام خودش معلوم میشود جاه و رفاه عنصری را نداشته
و در زحمت بوده است چنانکه خود گوید :

فغان ز سفلی و علوی و ثابت و سیار
چه اعتماد بر این روزگار ناهموار
از آن بهره شکایت نمیکند احرار

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار
چه اعتبار بر این اختران نامسعود
جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر

عسجدی غیر از مدیحه اشعاری دیگر سروده و از قطعات معدودی که باقیست
پیدا است که وی در سخن قدرت داشته و در وصف و تشبیه ماهر بوده قصیده ای شیوا از او در
مدح فتح سومنات نقل شده که ابیات ذیل از آنست :

تا شاه خسروان سفر سوهنات کرد
 آثار روشن ملکان گذشته را
 بزود ز اهل کفر جهانرا بر اهل دین
 محمود شهریار کریم آنکه ملک را
 شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه
 شاهان تو از سکندر پیشی بدان جهت
 عین الرضاء ایزد جوئی تو در سفر

کردار خویش را علم معجزات کرد
 نزدیک بخردان همه از مشکلات کرد
 شکر دعاء خویشتن از واجبات کرد
 بنیاد بر محامد و بر مکر مات کرد
 هر شاه را بلعب دگر شاهات کرد
 کاو هر سفر که کرد بدیگر جهات کرد
 باز او سفر بجستن عین الحیات کرد

وفات او را چهار صد و سی و دو نوشته اند که تصادف میکند با سال وفات سلطان محمود غزنوی با اینکه دیوانی با او نسبت داده اند که گویا سه هزار بیت داشته است کنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی که در تذکره ها بنام او یافت میشود چیزی بدست نیست. دیگر از معاصرین عنصری **غضائری رازی** است که مقرنش در اراک (عراق) بوده و بدر بار بهاء الدوله دیلمی انتساب داشته و مداح او بوده غضائری در قصیده توانا بوده و در مدح مبالغه کرده است. شهرت وی بواسطه قصیده ایست در مدح سلطان محمود بمطلع ذیل :

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمال
 مرا به بین که به بینی کمال را بکمال
 شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان سخن گفته است عنصری با قصیده ای بهمان وزن بدو پاسخ داده و غضائری نیز بوی جواب ساخته . قصاید غضائری از لحاظ مقایسه سبک شیوه زمان خواندنیست .

فرخی ساز شعرای بزرگ دربار محمود یکی نیز ابو الحسن علی بن جولوغ متخلص به فرخی از اهل سیستان بود . چنانکه خود در این بیت اشارت بوطن خویش کرده :

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است

وز بی خویشان ز شهر خویشتن دارم خسرو

پدر فرخی جولوغ در خدمت امیر خلف بنانو صاحب سیستان بسر میرد (۱)

۱- امیر ابو احمد خلف بن محمد بن لیث صفاری حکومت سیستان داشت و «سام» علم و ادب بود سال ۳۹۳ مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹ وفات یافت او را نام مادرش بانواسر خلف بانو هم میگفتند .

فرخی ذوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و چنگ نیکو میزد. در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گفت در آن فن طرز خاصی بوجود آورده .

پیش از آنکه بدر بار محمود در سیستان خدمت دهقانی میکرد و چون از صله و انعام ابوالمظفر احمد بن محمد امیر چغانیان (۱) آگاه گشت قصد دربار او کرده همراه کاروانی شد و قصیده‌ای که چند بیت از آن نقل میشود در وصف شعر خود و مدح امیر گفت :

با کاروان حله بر فتم ز سیستان	با حله تنیده زدل بافته ز جان
با حله فریشم تر کیب اوسخن	با حله نگارگر نقش او زفان
هر تاراو برنج بر آورده از ضمیر	هر پودا و بجهد جدا کرده از روان
از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر	وز هر بدایمی که بخواهی بر او نشان
نه حله‌ای کز آب مرا و رارسد گزند	نه حله‌ای کز آتش او را بود زیان

تا گوید :

تائش کرد بر سر هر نقش بر نوشت مدح ابوالمظفر شاه چغانیان

چون به چغانیان رسید امیر برای داغ کردن کرگان بداغگاه رفته بود پس فرخی قصیده خود را بخواجه عمید اسعد که پیشکار ابوالمظفر بود عرضه داشت و او فرخی را با خود بداغگاه برد و در ضمن از او درخواست نمود تا شعری در وصف داغگاه بسازد و او همان شب قصیده معروف داغگاه را نظم کرد که مطلع آن این است :

تا برند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگه اندر سر آرد کوهسار
روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند. امیر شعر شناس بود و از این قصیده حیرت کرد و شاعر را بنواخت و صله فراوان بخشید.

بعد فرخی بدر بار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را همچنان گرامی داشت و او بدر بار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جائز پیدا کرد چنانکه خود در قصیده‌ای گوید :

۱- چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر و ابوالمظفر بن خاندان موسوم به آل محتاج یا ملوک چغانیان منسوب بود که قرن چهارم در آن ولایت حکومت میکردند .

با ضیعت آبادم و با خانه آباد
هم با رمه اسبم و هم با کله میش
ماز سفرم هست و نوای حضم هست
از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی

با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با صندم چیتیم و هم با بت فرخار
اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
وز فرش مرا خانه چو بشخانه فرخار

با اینکه شاعر اینگونه غرق نعمت و ملازم حضرت بود گاهی هم مورد عتاب واقع میشد. چنانکه در قصیده بمطالع «ای ندیمان شهریار جهان - ای بزرگان در که سلطان» یکی ازین موارد را گفته و از بزرگان دربار سلطان شفاعت می طلبد و روزگار تقرب خود را در همین قصیده چنین یاد میکند:

شاه گیتی مرا گرامی داشت
باز خواندی مرا از وقت بوقت
گاه گفتی بیا و رود بزن

نام من داشت روز و شب بزبان
باز جستی مرا زمان بزمان
گاه گفتی بیا و شعر بخوان

از فحوای سخنان شاعر پیداست که این عتاب از بزرگترین منعم و حامی یعنی از ابوالاحمد محمد پسر سلطان محمود بوده ولی بجز یکی دو مورد دیگر بوی درد و اندوه از سخن فرخی نمی آید و معلوم میدارد در واقع شاعر در فراوانی و تن آسائی زیسته و روزگار خود را با ساز و آواز و شعر سازی و عشق بازی بسر می برده و دلش در گرو خوبان بوده است چنانکه گفته :

مرا دلیست گروگان عشق چندین جای
دل میکی و در او عاشقی گروه گروه

عجبت از دل من دل نیافریده خدای
تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای

فرخی قسمت عمده قصاید خود را در دربار غزنوی سروده سلطان محمود و پسرانش ابوالاحمد محمد و مسعود و برادرش امیر یوسف و وزراء و ندمای آنان را مدح کرده و از آن جمله در ستایش ابوالاحمد محمد گفته است :

چهار چیز گزین بود خسروانرا کار
ملك محمد محمود آمد و بفزود
نگاهداشتن عهد و بر کشیدن حق

نشاط کردن چو گان و بزم و رزم و شکار
بر آن چهار بتوفیق کسرد کار چهار
بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

دیوان فرخی بیشتر از نه هزار بیت است و گذشته از قصاید غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات را حاوی است. معاصرین و اخلاف فرخی مانند عنصری و رشید و طواط و دیگران او را ستوده اند. فرخی گذشته از شاعری در عروض و نقد الشعر استاد بوده و کتابی در این علم با اسم ترجمان البلاغه تألیف نموده و آن بمرور زمان از میان رفته است ولی رشیدالدین و طواط آن را دیده و در تألیف کتاب حدائق السحر خود از آن استفاده کرده. سبک و مذاق فرخی - فرخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تغزل قدرت نشان داده است. بطور کلی این شاعر در لفظ و معنی مهارت بسزای داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است برای نمونه میتوان قصیده‌ای را که با وصف ابر شروع میکند متذکر شد که در عبارت و تشبیهات آن صفت سخن پردازى شاعر هویدا است و مطلع آن قصیده این است :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

فرخی در مدح و ستایش سبک زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمنده به ممدوح خود می‌بخشد. ممدوح او سخن آرا و سخنور است مردمی کیش او وجود و بخشش مذهب او است زرد در نظرش مانند کاهست دلش مانند دریا فراخ و بیکران و کفش مانند دریا گوهر فشانست جهان را بتدبیر میگرداند در چهره اش روزبهی پیدا است داد میدهد و دانشمند را مینوازد شاهان از و بشاهی و آزادگی داستان زنند. چون روز جنگ شمشیر کشد هر یخ از ترس راه خود گم میکند و حمل را از عقب باز نمی‌شناسد و هر اس بردلها می‌نشیند. اختر نیک و بیخت بلند دارد. عهد نگهدار و حق پرست و دیندار و راست گفتار است.

از این معانی که در غالب قصاید وی آمده توان دید که شاعر چگونه با سخنان شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خود را در صفات نیک تشویق کرده و اگر بعضی آن صفات را نداشته‌اند بدان تحریص نموده است.

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل یعنی آوردن ابیات شورانگیز در آغاز قصاید و وصف

زیبائی طبیعت و سخن از بهار و نوروز و می و معشوق است . اینك نمونه تغزلی از قصیده معروفی در مدح سلطان محمود که در بالا اشاره بدان شد . در این قصیده هم آن تصویری لطیف از ابر بعمل آمده و تشبیهات نغز بکار رفته است :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده

چو گردان گردبادی تند گردی تیره اندروا

ببار بدوز هم بگسست و گردان گشت بر گردون

چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا

تو گفتی کرد زنگار است بر آئینه چینی

تو گوئی موی سنجابست بر پیروزه گون دیبا

بسان مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش

یکساعت ملون کرده روی کنبد خضرا

تو گفتی آسمان دریاست از سبزی و بر رویش

پیرواز اندر آورد دست نا که بیچگان عنقا

می بینیم که استاد در این چند بیت طبیعت را بسخن می نگارد . نوده های ابر را مانند رأی عاشقان و طبع دل باختگان گردان و شیدا می بیند و آنها را به سیلابی که میان آب ساکن آید یا بگردبادی که در هوا برخیزد یا بمرغزار گردنده و بیچگان عنقا که بر روی دریا پیرواز در آیند تشبیه می نماید . در مدیحه دیگر که باز روی سخن بدان پادشاهست نشئه بهار و نقشه گلزار و نسیم گل و نغمه قمری و بلبل را با این سخنان نغز و وزن نشاط آوردنشین می ستاید :

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار

بدین روشنی تراب بدین نیکوئی نگار

چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست

یکی چون کلاب بلخ یکی چون بت بهار

زمین از سرشك ابر هوا از نسیم گل
 درخت از جمال برگ سر که ز لاله زار
 یکی چون پرند سبزیکی چون عبیر خوش
 یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
 نذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ
 گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
 یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
 یکی دسته از نهفت یکی جسته از حصار
 ز بلبل سرود خوش ز صلصل نوای نغمه
 ز ساری حدیث خوب ز قمری خسروش زار
 یکی بر کنار گل یکی در میان بید
 یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار
 هوا خرم از نسیم زمین خرم از لباس

جهان خرم از جمال ملك خرم از شکار

با وجود این وصف‌های جاذب طبیعی شعر فرخی از تشبیهات خیالی و استعاره
 و کنایه خالی نیست: شب را بزنگی و سپیده صبح را بدندان او و نور سفید روز را به
 رادی قصب و قد را به سرو و صورت را باماء و شراب را به عقیق مذاب و سبزه زار را
 به پرند نیلگون و بید را به پرطوطی و ارغوان را به لعل بدخشی و باغ را به بوقلمون
 تشبیه نموده است و اینگونه تشبیهات که در ادبیات ما فراوان است اگر درست ترسیم
 طبیعت نمودار نمیسازد از طرف دیگر نماینده باریکی فکر و لطف موقع و فراخی
 خیال است و در هر صورت توان گفت تغزلهای استاد طرحهای غریب ریخته و رنگ
 آمیزی‌های بدیع بکار برده و نشاط نشئه طبیعت را خوب بسلك سخن کشیده اینك
 چند بیت دیگر از اینگونه سخنان:

کل بخندید و باغ شد پدram	ای خوشا این جهان بدمن هنگام
چون بنا گوش نیکسوان شد باغ	از گل سب و از گل بادام

همچو لوخ ز مر دین گشته است	دشت همچون صحیفه زر خام
باغ پر خیمه های دیبا گشت	زند و افان درون شده بخیام
گل سوری بدست باد بهار	سوی بساده همی دهد پیغام
که ترا با من از مناظره ایست	من بیباغ آمدم بیباغ خرام

فرخی در نمودن احساسات شادی و اندوه و شوق وصال و درد جدائی و دیگر عواطف بشری نیز سخن آرای ماهر است و شعرش نشان میدهد که وی اهل دل بوده و اوضاع جهان و حالات مردمان بیدرنگی در آئینه ضمیر او نقش بسته و متأثرش میساخته. قصیده شیوای مؤثر در مرثیه سلطان محمود که با مطلع :

شهر غزنین نه همانست که من دیدم یار

چه فتاده است که امسال دگر گون شده کار

آغاز میکند این حقیقت را نشان میدهد. همچنین است ابیات ذیل که درد جدائی را در آن جلوه داده :

دل من همی داد گفتی گواهی	که باشد مرا روزی از تو جدائی
بلی هر چه خواهد رسیدن بمردم	بر آن دل دهد هر زمانه گواهی
من ایشرو ز را داشتم چشم زین غم	نبوده است با روز من روشنائی

برخی از اشعار فرخی معانی تاریخی دارد زیرا وی ندیم سلطان محمود و در بسیاری از سفرهای هند با وی بود. پس از جنگها و فتوحات سلطان در قاصد خود سخن بمیان آورده و بسا که از این قصاید برای وقایع نامها و جاهای تاریخی استفاده توان کرد اینک مطلع های برخی از اینگونه قصاید تاریخی :

بهار تازه دمید ای بروی رشك بهار

بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیمار

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آرد که نور احلاوتیست دگر



بخندد همی باغ چون روی دلبر
بیوید همی خاک چون مشک اذفر



ترکش ای ترکیسوفکن وجامه جنگ
چنگ بر گیر وبنه درقه وشمشیر از چنگ



در ضمن این قصاید تاریخی ایبائی نیز میتوان یافت که مراسم و آئین عصر در آن نمودار است مانند آنچه در باب مجالس سلطان و جشنهای نوروز و مهرگان گفته یا آنچه در وصف داغگاه ابو مظفر چغانی ساخته .

در خاتمه باید گفت فرخی از قصیده گویان درجه اول ابراست. در سخن تواناست طبعش روان و قصایدش صریح و آسانست و پیچیدگی و معانی دقیقی فلسفی و مطالب علمی در آن نیست بلکه شعرش نماینده ذوق و قریحه است. حس وزن و موسیقی شناسی او در آهنگ و بیوند نظم او مؤثر بوده و سخنش را از هر گونه تعقید و درشتی برکنار داشته است ، تاریخ وفات فرخی را سال ۴۲۹ نوشته اند .

منوچهری- ابوالنجم احمد منوچهری از دامغان بود. تخلص خود را از نام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس و شمگیر پنجمین حکمران زیاری^(۱) گرفته . بعضی تذکره نویسان او را شصت گله نیز نامیده اند ولی گویا این لقب از اشتباه اسم و تخلص او با اسم احمد بن منوچهر شصت گله پیش آمده باشد. احمد بن منوچهر از شعرای قرن ششم بوده و راوندی مؤلف تاریخ راحة الصدور در بین معاصرین خود از او نام و او را بلقب شصت گله خوانده .

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده مشکل است او را از شعرای دربار وی شمر دزیرا در میان اشعار او نامی از محمود دیده نمیشود و آنچه بر ما معلوم است قبل از چهارصد و بیست و شش که مسعود بگرگان رفت منوچهری در غزنی بود . خدمت

۱- آل زیار (۴۰۳-۴۲۰) در حوالی طبرستان و جرجان حکومت داشته .

آن سلطان پیوسته. بهر صورت منوچهری را میتوان شاعر دربار مسعودشمرد زیرا اغلب قصاید او در مدح آن پادشاه و وزراء و امرای او میباشد.

سبک و افکار منوچهری - از سخن منوچهری پیداست که وی اشعار متقدمین خاصه سخن سرایان نازی را زیاد خوانده و نسبت بدان انسی پیدا نموده چنانکه گوید:

من بسی دیوان شعر نازیان دارم زبر

و اتفاقی نیست که نام شماره‌ای از شعرای گذشته و معاصر ایران و عرب را در دیوان خود آورده و از مضامین آنها نقل کرده مانند ذکر از اطلال و دمن و یاد از دیار مندرس و حدیث قافله و جدائی از محبوب و مسافرت با شتر و وصف بیابان و صحبت از خار مغیلان و تصویر ستاره ها از سهیل و سماک.

شاعر گذشته از شعر و مضامین عرب در لغت عرب هم بیخبر داشته و نه تنها مانند بعضی از معاصرین خود مضامین و اسلوب عرب را اقتباس نموده بلکه عین افتهای غریب و ترکیبهای ناروای عربی مانند: «معنبر ذوائب معقد عقایم مسلسل غدا یرسجن جمل ترائب» داخل شعر فارسی کرده و قافیه پردازیهای نابجای ثقیل مانند «لواعب و نجائب و مراحب و محجن و معکن رواداشته است، چند قصیده از وی مستقیماً شعرای عرب را بخاطر خواننده آبتن می‌آورد مانند قصیده‌ای که با مطلع «سلام علی دارام الـواعب بتان سیه چشم عنبر ذوائب» آغاز میکند و گوینده نامی نازی یعنی امر القیس را متذکر می‌سازد حتی گاهی در ضمن قصایدی که بفارسی روان شیرین گفته جمله‌هایی شاهد توجه شاعر بسخن سرایان نازیست، مثلاً در ضمن قصیده زیبا با مطلع:

«روزی بس خرم است می‌گیر از بامداد هیچ بهانه نماند ایزد نام تو داد»
گوید:

قوس قزح وار عالم فردوس وار کبک دری کوس وار کرد قفانک

که مطلع قصیده معروف امر القیس را با ما آورد.

(قفانک من ذکر العجیب و منزل بسفط اللوی بین الـواعب و دجول)

همچنین در طی قصیده شکوائی خود با مطلع:

« حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین
گوید :

« من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیاد توندانی خواند الاهی بصحنک فاصبحین »
که قصیده عمرو بن کلثوم را بنظر میآورد :
« الاهی بصحنک فا صبحینها ولا تبقی خمور الا ندرینا »

و این هر دو قصیده تازی از معلقات هفتگانه است که معروفست .

با اینهمه مبادا کمان رود تمام شعر منوچهری با اینگونه تضمینها یا بالفتهای
درشت معقد است. اول شاعر با تسلطی که در زبان و قدرتی که در کلمات و عبارات داشته همین
تعبیرات ثقیل بیگانه منش را هم رام کرده و در جزو سخن فارسی آورده دوم آنکه
غالب اشعار وی بفارسی روان و بهترین سخنان سروده شده. پیدا است که عده ای از این
قصاید مربوط بمدح است که پس از تغزلی ملیح رشته مطلب به مدح میرسد .
توان گفت عده سخن پرداز شاعر در همین قسمت تغزل است که در آن گاهی
زیبائی طبیعت و گاهی جمال معشوق و گاهی حالات درونی خود را تصویر نموده و در
مواردی موضوعهای گوناگون مانند وصف شمع یا اسب یا کاروان یا نظایر آنرا
برگزیده. وصفهای منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد و هم تشبیهات تخیل
آمیز ماهرانه که اولی دل را میفریبد و دومی اندیشه را و اغلب این دو بهتر با هم است.
گل و سبزه مانند بالش و بستر بصرها فرا گسترده، درختان کبود از فشار بار خمیده و
چون چنبرهای یاقوتین شده که بلبلان مانند بازیگران در آن در جست و خیزند
سنبل نظیر زلف خوبان و نرگس مثال معشوقان دامنه کهار را پوشیده و لاله نعمان
سان خوبر خساران است که گوئی دلرا بمشک و سر را بخون آلوده است، نرگس
مانند حورانی است که طبق سیمین بر سر نهاده و بر آن ساغرهای زرین چیده... همه
اینها بدیعت ولی چه فایده بقائی ندارد در صورتیکه جمال و شکوه خواجه برقرار
و پایدار است .

در بعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه میکند و نقشهای بدیع لطیفی

بوجود میآید که نمونه درخشانی از روح نگارگر گوینده آنست. هر صاحبذلی که قصیده « شبی کیسوفرو هشته بدامن » را بخواند و منظره های بدیع را که در آن نمایانده شده بنگرد و قدرت سخن را که پرده های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره ها و آمدن ابر و باران و شروع باد و طوفان و طلوع آفتاب تا بان پشت سر هم در برابر دیده محسوم میدارد در یابد بی اختیار بگوینده آن منوچهری دامغانی آفرین خواهد گفت ، اینك چندبیتی از آن قصیده :

شبی کیسوفرو هشته بدامن	پلاش معجز و قیرش گرزن
بگردار زن زنگی که هر شب	بزاید آلودگی بلغاری آن زن
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک	چو بیژن در میان چاه او من



نصوب ستاره ها :

ثریا چون منیژه بر سر چاه	دو چشم من بر او چون چشم بیژن
همی بر گشت کرد قطب جدی	چو کرد با بزن مرغ منمن
بنات النعش کرد او همی گشت	چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه	چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پله است این منبر مجره	زده گردش فقط از آب روین



اسب شاعر :

مرادر زیر ران اندر کمیتی	کشنده نیوسر کش نی و توسن
عنان بر گردن سرخس فکنده	چو دوهار سیه بر شاخ چندن
دمش چون تافته دم بریشم	سمش چون ز آهن و فولاد ماهن
همی راندم فرس رامن بتقریب	چوانگشتان مردار غنون زن

طلوع آفتاب :

س از البرز بر زد قرص خورشید	چو خون آلوده دزدی سرزمکن
-----------------------------	--------------------------

بگردار چراغ نیم مرده که هر ساعت فزون کردش روغن



شروع طوفان و باران :

برآمد بادی از اقصای بابل
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی
ز روی بادیه برخاست گسردی
چنان کز روی دریا بامدادان
برآمد زاغ و نگ و ماغ پیکر
چنان چون صد هزاران خرمن تر
بجستی هر زمان از میخ برقی
چنان آهنگری کز کوره تنگ
خروشی بر کشیدی تند تندر
تو گفتی نای رویین هر زمانی
بلرزیدی زمین از زلزله سخت
فرو باریسد بسارانی ز گردون
و با اندر تموزی مه بسیار
ز صحرا سیلها برخاست هر سو

هبوبش خاره در و باره افکن
فرود آرد همی احجار صد من
که گیتی کرده همچون خزا د کن
بخار آب خیزد ماه بهمن
یکی میخ از ستیغ کوه قارن
که عمداً بر زنی آتش بخرمین
که کردی گیتی تاریک روشن
بشب بیرون کشد رخشنده آهن
که موی مردمان کردی چوسوزن
بگوش اندر دمیدی يك دمیدن
که کوه اندر فتادی زوبگردن
چنان چون برک گل بار د بگلشن
جراد منتشر بر بام و برزن
دراز آهنک و پیچان و زمین کن

توانگفت در این سبک توصیف شاعر سخن آرای ایران قریب هزار سال پیش
حوادث آفاق را چندان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش بشعر طبیعت پردازى
(Naturalisme) عصر ما فرین شده . تعریف طوفان از این بهتر دشوار است و شاید

وصف سیل را هیچ شاعری در هیچ زبانی زیباتر و طبیعی تر از این يك مصرع :
«دراز آهنک و پیچان و زمین کن» نکرده باشد .

با اینحال همه وصفهای منوچهری نقش و تقلید طبیعت نیست و چنانکه در بالا هم
گفته شد تشبیهاتی که بیشتر از ذوق خیال و اندیشه در آن کار کرده در توصیفات شاعر
آمده است .

هر چند گاهی آثار اندوه از گفته های او مانند آنچه در قصیده شمع آمده پیدا است

ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز و مسرت خیز است و کمتر شاعری در زبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان و سخنان زنده و شادان سروده باشد مضمون غالب اشعار استاد از این قبیل است :

نوبهار آمد و گل نازه فرار آورد تو نیز می فراز آ و رو بر بط بنواز تا چند بگاج
اندری و غم جهان خوری سوی باغ آیی و ساز و آواز نغمه بلبل را بشیوش و روزهای
گریزان بهار را بخوشی بگذران :

روزی بس خرم است می گیر از باعداد
خواسته داری و ساز بیغمیت هست باز
نیز چه خواهی دگر خوش بخور و خوش بزی
می خور کت باد نوش بر سمن و بیلگوش
بر چه تا بر جهیم جام بکف بر نهیم
بارد در خوشاب باز ز استین سحاب
مرغ دل انگیز گشت باد سمن بیز گشت
منخصوصاً در اشعار مسمط که خود در آن سبک مبتکر بود این روح الفت و

ابتهاج نمایانست .

شاعر طبیعت پرست نشاط و زنده دلی که میخواهد از شوق و ذوق زندگی بهره گیرد و از زیباییهای آفرینش لذت پذیرد حس لطیف موسیقی هم دارد و پرده گوشش بالحن نغم مرغان و ساز و آواز فرزندان انسان باز است و برای او که در نوبهار مجذوب نمایش باغ و چمن است کبک ناقوس و شاره ستور و فاخته نای و بططنبور میزند تا چه ماند بانسان که راز دل را در آواز و پرده های گوناگون میسر آید و شاعر نام برخی از آوازه ها را در قصاید خود از آن جمله در منظومه :

«رسم بهمن گیر و از نو نازه کن بهمنجنه

ای درخت ملك بارت عز و بیداری نمه »

میشمارد. چنانکه اشارت رفت منوچهری در بیان و تبیین حالات مسرت یا مالال آدمی هم

شعر پرداز تو انائیست در راز و نیاز با شمع حال کسی را که برای دیگران از تن
و جان بگذرد و خود بهره‌ای جز بدی و ناسپاسی نبرد بدین سبک بدیع بیان
می‌سازد :

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست
دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان
دوستان در راحتند از ما اندر حزن
هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز
هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو محتجن
آنچه من بردل نهادم بر سرت بینم همی
آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
اشک تو چون زد که بگدازی و بر ریزی بزر
اشک من چون ریخته بر زر بر کج با سمن

راز دار من توئی همواره یار من توئی
غمگسار من توئی من آن تو تو آن من
منو چهری بفحوای شعر خودش گذشته از هنر های زیبا در علوم هم دستی
داشته و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم میدانسته، دیوان اشعارش اکنون در حدود
سه هزار بیت است. وفات او را در حدود چهار صد و سی و دو هجری نوشته‌اند.

✽ فردوسی ✽

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس
نازه دعیدن بزبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایرانست و کسی دیگر از
کویندگان ما در این هنر بیایه او نمیرسد.
درینا شخص بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهولست
و آنچه بر ما معلوم است اندکیست از بسیار.
تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم بوده ولی در نام او و نام

پدرش روایات گوناگون است. زادگاه او بقول کتاب چهارمقاله عرضی سمرقندی که صد سال پس از زمان شاعر تألیف یافته (و با اینحال نزدیکترین تألیفاتی است به پیدار که از او یاد کرده اند) قریه باژ از ناحیه طایران در بلوک طوس و اقامتش در طایران بوده است. تاریخ قطعی تولد شاعر را نه از روی روایات و نه از اشعار شاهنامه نمیتوان تعیین کرد زیرا گرچه در موارد زیادی سن خود را ذکر کرده و سالهای مختلف از ۵۸ تا ۷۶ بلکه ۸۰ سال گفته ولی مبدأ بدست نداده تا زمان صحیح تولد از آن بدست آید و تنها بمقایسه و تقریب ممکنست دریافت. مثلاً چون از آخرین سنها که گو با مقارن ختام شاهنامه بدست داده در بعضی نسخه های خطی شاهنامه مانند نسخه محفوظ در لیدن (هلند) و در اشترازبورگ (آلمان) هفتاد و شش است و چون شاهنامه را بموجب يك بيت خانمه که گفته :

ز هجرت شده پنج هشتاد بار که من گفتم این نامه نامدار

در تاریخ چهار صد هجری انجام داده پس در سال ۴۰۰ هفتاد و شش ساله بوده است در این صورت سال تولدش ۳۲۴ هجری خواهد بود .

قرینه سن ۷۶ بیت دیگر است که باز در آخر شاهنامه آمده .

کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم بیکباره بر باد شد

بحکم اشعار دیگر ممکنست تاریخ تولد فردوسی را حدود ۳۳۰ تخمین زد زیرا از روی آن اشعار شاعر ما در جلوس سلطان محمود یعنی در سال ۳۸۹ پنجاه و هشت ساله بوده پس تاریخ تولدش حدود ۳۳۰ میشود چنانکه گوید :

یدانکه که بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی که است

خروشی شنیدم ز گیتی بلند که اندیشه شد پیرو من بی گزند

که ای نامداران گردنکشان که جست از فریدون فرخ نشان

فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد

به پیوستم این نامه بر نام اوی همه مهتری باد فرجام اوی

که اشاره است بظهور و پادشاهی محمود و اینکه فردوسی شاهنامه را بنام او

کرده و در این حین پنجاه و هشت سال داشته .

فحوای ابیات دیگر از خواتیم شاهنامه نیز این قیاس را قوی میکند مثلاً در ضمن اشعار شاهنامه چنین آمده :

چو سال اندر آمد بهفتاد و يك	همی زیر شعر اندر آمد فلک
سی و پنج سال از سرای سپنج	بسی رنج بنردم با امید گنج
چو بر باد دادند گنج مرا	نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیک هشتاد شد	امیدم بیکیاره بر باد شد
سر آمد کنون قصه یسزد کرد	بمراه سپندارمذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار	که گفتم من این نامه نامدار

بحکم این اشعار در سال چهار صد هجری هفتاد و يك سال داشته و اگر هفتاد و يك از ۴۰۰ هجری کم کنیم عدد ۳۲۹ حاصل میگردد، نیز از اشعار فوق تاریخ شروع شاهنامه بدست می آید زیرا شاعر در حدود ۴۰۰ میگوید سی و پنج سال صرف نظم شاهنامه کرده ام پس حوالی ۳۶۵ هجری را آغاز نظم آن توان گرفت و این بابتی دیگر که گوید چون سال شصت و پنج گذشت اختر دیر ساز با من موافق شد و تاریخ شاهان را ساختم با تعبیری که بعضی دانشمندان از آن کرده اند درست در می آید، بیت مذکور با تالی آن اینست .

چوبیگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
بتاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم

این دانشمندی گویند اصل مصرع اول (چوبیگذشت سال از برم شصت و پنج) است و مقصود سیصد و شصت و پنج هجری است که تاریخ شروع شاهنامه است پس در ۳۶۵ یعنی بسن سی و پنج سالگی شاهنامه را شروع کرده و در ۷۰ سالگی یعنی پس از ۳۵ سال تمام کرده است .

در نتیجه این مقایسه ها میتوان گفت فردوسی در حدود سال ۳۳۰ هجری در طوس تولد یافته و در حدود سال ۳۶۵ یعنی در ۳۵ سالگی آغاز بنظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هجری آنرا پیاپیان

بحکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگی آسان و فارغی داشته چنانکه در ضمن شکایت از پیری ونداری اشاره به نشاط و ناز پروردگی و برتری روزگار جوانی میکند. دهقانی بوده زمین زراعتی داشته معیشتش بر راحتی میگذشته و خود در طا بران طوس در باغی اقامت میکرده و در آن باغ یار و ندیم داشته و فراغت و صفائی نصیبش بوده و در آن حال شعر میسروده است و این معنی از ابیاتی مانند آنکه در داستان بیژن و منیژه آورده و از باغ و جو یبار مسکن خود سخن گفته پیدا است.

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقائی نداشت و در قسمت دوم عمر ونداری و پیری دست بدست شاعر بزرگ ایران روی آورد و آسایش و رفاه را از وی باز گرفت این وضع غم انگیز از ابیاتی از قبیل آنکه در زیر نقل میگردد پیدا است :

چه داری به پیری مرا مستمند	الا ای بر آورده چرخ بلند
به پیری مرا خوار بگذاشتی	چو بودم جوان برترم داشتی
چو پرورده بودی نیازور دیا	مرا کاش هرگز نه سرور دیا
پراکنده شد مال و برگشت حال	بجای عنانم عصا داد سال
تهی دستی و سال نیرو گرفت	دو گوش و دو پای من آهو گرفت

از این اشعار و امثال آن پیدا است که پیری شاعر زود شروع کرده و در شصت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او از شنیدن و پایش از رفتن بازمانده. از تأثرات شاعر بزرگ اینک در اواخر عمر بحکم تنگدستی مجبور شد شاهنامه را بامید صله و بخشش بنام سلطان محمود نماید ولی بدخواهان از وی در حضرت سلطان بدگویی نموده و پادشاه را نسبت بزنده کننده نام ایران بدین وطنین کردند و نامه ای بدان ارزش و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردد چنانکه فرماید :

چنین شهریاری و بخشنده ای	بکیتی ز شاهان درخشنده ای
نکرد اندرین داستانها نگاه	ز بدگویی و بیخت بد آمد گناه
حسد برد بدگویی در کار من	تبه شد بر شاه بازار من

بنابر روایت فردوسی بر اثر این احوال خود عزیمت غزنه کرد و در بار سلطان رسید ولی باز هم روی مهر و احسان از ساحت سلطان ندید ناچار دل‌باز گشت نهاد و بقول تذکره هفت اقلیم این قطعه شیوا را در آن موقع ساخت (گرچه آنرا بنصری هم نسبت داده‌اند):

حکیم گفت کسیرا که بخت والا نیست
 برو مجاور دریا نشین مگر روزی
 بهیچ روی مر او را زمانه جویان نیست
 بدستت افتند دری کجاش همتا نیست
 خجسته در گه محمود زاوی دریاست
 چگونه دریا کان را کرانه پیدانی
 شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در
 گناه بخت من است این گناه دریانی

در نتیجه این یأس و سرشکستگی بود که شاعر بر گشت و قصیده‌ای در هجو سلطان ساخت و در آن از دون همتی و دهن‌بینی و بی‌تباری او یاد کرد و از بخت خود که محتاج کوتاه نظران گشته بود شکایت نمود. سلطان با آن جاه و شکوه در گذشت و آن هجابجا بماند. بر حسب روایت عروضی در چهار مقاله فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و از بی توجهی سلطان آزرده گشت و صله سلطان را که موافق مقام او نبود رد کرد و برای مصون ماندن از غضب او از غزنه بهرات عزیمت کرد و از آنجا به پیش پادشاه طبرستان شهریار بن شروین که ایرانی پاك نژاد بود رفت و هجویه را که صدبیت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجویه را از وی باز خرید و مانع از انتشار آن شد. عروضی این شش بیت را از آن هجویه که بدست او آمده است آورده:

مرا غمز کردند کان پر سخن
 اگر مهرشان من حکایت کنم
 بمهر نبی و علی شد کهن
 پرستار زاده نیاید بکار
 چو محمود را صد حمایت کنم
 از این در سخن چند رانم همی
 و گر چند باشد پدر شهریار
 به نیکی ببند شاه را دستگاہ
 چو دریا کرانه ندانم همی
 جواندر تبارش بزرگی نبود
 و گر نه مرا بر نشاندی بگاہ
 نیارست نام بزرگان شنود

بموجب اشعاری در خانمه یکی از نسخه‌های قدیم شاهنامه نیز بحکم اشعاری در مقدمه نسخه‌ای از یوسف و زلیخا که در موزه بریتانیاست فردوسی بسال ۳۸۴

مسافرتی بجنوب ایران کرد و تا بغداد رفت و در آنجا بسید بن موقر وزیر بهاءالدوله دیلمی نایل آمد و بخواهش اوقصه یوسف زلیخارا ساخت و در بازگشت در حدود ۳۸۸ به خان لنجان در حوالی اصفهان رسید و نزد حاجا کم آنجا احمد بن محمد بن ابی بکر احترام دینویک نسخه از شاهنامه را بنام او کرد و پس از برگشتن از این مسافرت است که آخرین تدوین شاهنامه را برای تقدیم به سلطان محمود همت گماشت. دانشمندان به دلایل اشعار مربوط باین مسافرت را ساختگی می‌شمارند از آنجمله سستی آن اشعار است که بسبک و شیوه استاد هرگز شبیه نیست بلکه امارات تقلید از آن پیدا است.

از سوانح مهم و دردناک زندگی فردوسی مرگ فرزند اوست که در عین سن رشد و جوانی یعنی سی و هفت سالگی پندیر شصت و پنج ساله را داغ فراق بردل نهاد چنانکه در ضمن مرثیه دلسوز خود میگوید:

مگر بهره گیرم من از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش

جوان را چو شد سال برسی و هفت نه بر آرزو بسافت گیتی و وقت

عروضی گوید چون سلطان محمود از مسافرت هند بر میگشت مناسبت بیتی که وزیرش خواجه احمد حسن میمنتی از فردوسی خواند و گفت:

اگر جز بکام من آید جواب من و گرزو میدان و افراسیاب

محمود را از شاعر بزرگ یاد آمد و از بی‌مبالانی که در حق او نشان داد پشیمان شد و فرمان داد شصت هزار دینار بر او بفرستند و از او رذایت طلبید و آبی موقعی که احسان سلطان از دروازه رودبار اشتر شهر طبران وارد میشد جنازه فردوسی را به دروازه رزان همی بردند! تاریخ و قات فردوسی را ۴۱۱ یا ۴۱۶ نوشته‌اند. بنا بقول عروضی از آن مرد بزرگ تنها یک دختر باقی مانده بود.

شاهنامه

شاهنامه نویسی در قدیم - شاهنامه نویسی یعنی - صفاتی، آبی و کارها مهم شاهان و پهلوانان ایران از روزگار کهن در کنار شاهنامه‌نویسی است. آنچه در کتاب تورات آمده - در این باره - در کارهای شاهان و پهلوانان همیشه است. از قدیمترین شاهنامه‌ها که نام آن بزبان سانسکریت است، در کتاب آریانا نام

یا خداینامه (شاهنامه) پهلوی است که در دوره ساسانیان تألیف یافت و دانه ایرانی ابن مقفع آنرا از پهلوی بتازی ترجمه کرد چنانکه گذشت. این کتاب و ترجمه عربی آن در قرن های نخستین اسلامی بوده و بعد از بین رفته است. از کتابهای پهلوی که میتوان در ردیف شاهنامه های قدیم بشمار آورد و بزمان ما رسیده است یکی کارنامه کی ارتخشیر یا پیکان (یا کارنامه اردشیر بابکان) و دیگری یانکار زریبران (یادگار زریبران) است که آنرا شاهنامه گشتاسب هم گفته اند. اولی شرح خاندان و زندگانی داستانی اردشیر و پسرش شاهپور و دومی شرح گرویدن گشتاسب بدین زرتشت و جنگ ارجاسب است با او.

مأخذ های شاهنامه - از جمله مأخذ های شاهنامه کتاب اوستا و تألیفات دیگر مربوط باوستا مانند بند همن و دینکرت و نظایر آنهاست سخن از یزدان و اهریمن و روایات راجع بزرتشت و داستان آفرینش و حکایات کیومرث و شاهان کیان و قصه جم و فریدون و نظایر آنها از اوستا است که هم در مطالب و هم در تلفظ نامها تغییراتی روی داده حتی بعضی از این داستانها مانند داستان جم و کاوه و کیکاوس به افسانه های مشترک آریائی یعنی ایرانی و هندی بر میگردد و در مقام تحقیق اساس افسانهها از دوره ایران و هند هم قدیم تر رفته از افسانه های مشترک هند و آریائی سرچشمه میگردد مثلا از شیر حیوان بزرگ شدن زال پاریس پسر پری یا موس یونانی را و روین تن بودن اسفندیار آخیلس یونانی و زیگفید آلمانی را و داستان هفتخان رستم افسانه دوازده خوان هر کلس یونانی را بخاطر می آورد قصه هائی هم مانند قصه رستم و اسفندیار در شاهنامه موجود است که بعد از دوره هخامنشیان از منابع دیگر ایرانی شاید از منابع مربوط به مشرق ایران مانند زابلستان گرفته شده. ناچار اغلب این مطالب در شاهنامه پهلوی یعنی خوتای نامک و نظایر آن مندرج بود که از آن بقارسی یا عربی ترجمه شده و مورد استفاده واقع گردیده .

گذشته از منابع ایرانی منابع خارجی هم مأخذ شاهنامه قرار گرفته است از آن جمله داستان اسکندر است که اصل آن از یونان به سریانی و عربی نقل شده و از آن

منابع به داستانهای ایرانی پیوسته پیداست که مطالب را جمع باسلام و عرب هم مستقیماً از منابع اسلامی وارد شاهنامه گشته .

منابع فارسی شاهنامه - داستانهای باستان را فردوسی مستقیماً از اوستا یا کتاب های پهلوی نگرفته و اگر گاهی يك دفتر پهلوی بدست او رسیده نادر بوده است بلکه بعد از اسلام بشویق شاهان و امیران و سپهبدان ایرانی داستانهای ایران بدست دانشمندانی مانند ابن مقفع بتازی و یافعی اندر آمد و این عمل در زمان پادشاهان سامانی در نتیجه توجه خاص آنان وسعت یافت و دفتر و کتاب ها از منگول و منشور تهیه گردید که مأخذهای شاعر بزرگ همانها بود از آن جمله میتوان شاهنامه مسعودی مروزی را نام برد که تقریباً در اوایل قرن چهارم نظم شد و دیگر شاهنامه ابوالمؤید بلخی که هم در آن اوان به نثر نوشته شد دیگر شاهنامه منصوب به ابوعلی بلخی و امثال آن ولی مهمترین منبع شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه ابو منصور است که بحکم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی که در اواسط قرن چهارم فرمانروای بلخ بود و از بزرگان آن سامان بشمار میرفت و تعصب ایرانی داشت تألیف یافت. وی فرمان داد تا دانشمندانی گرد آیند و داستانهای ملی را فراهم آورند و شاهنامه ای تصنیف کنند .

پیداست که مأخذ این شاهنامه همان داستانهای اوستایی و کتاب های پهلوی مانند خوتای نامک بوده است . چند بیت از شاهنامه این اقدام بزرگ ابو منصور را امیر ساند .

در این ابیات فردوسی گوید نامه از زمان باستان بود که در دست موبدان پراکنده بود (که باید اشاره بهمان کتاب پهلوی خداینامه باشد) پس پهلوانی دهقان نژاد موبدان را از هر کشوری فراهم آورد و بتألیف شاهنامه بر گماشت .

یکی نامه بود از که باستان	فراوان بدو اندر آن داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره برد سر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلبر و بزرگ و خرمند و باد
پژوهنده روزگار نخست	گذاشته سخنه همه سارحست
ز هر کشوری موبدی سالعور	بیاه زد این نامه بر گزید آورد

آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی دقیقی طوسی بود که شاهنامه را بنظم آغاز نمود و چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش با تمام آن وفات نمود و کارش ناقص ماند. تمام این شاهنامه ها که نام از آنها بردیم ازین رفته و بعصر ما نرسیده فقط هزار بیت از شاهنامه دقیقی در شرح ظهور زرتشت و جنگ گشتاسب و ارجاسب باقی بوده و فردوسی آن را در شاهنامه آورده و بدین طریق آن هزار بیت از تطاول زمان مصون مانده چنانکه گذشت اینک اشعار زیر از شاهنامه اشاره دقیقی و کار اوست :

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و روشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من	ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بدیار بود	ابا بد همیشه به پیکار بود
بر او تاختن کرد تا گاه مرگ	فهادش بسر بر یکی تیره ترک
بدان خوی در جان شیرین بداد	نبود از جهان دلش يك روز شاد
یکایک از و بخت بر گشته شد	بدست یکی بنده بر گشته شد
ز گشتاسب و ارجاسب بی تی هزار	بگفت و سر آمد بر او روزگار
برفت او و این نامه نا گفته ماند	چنان بخت بیدار او خفته ماند
خدایا بیخشا گناه ورا	بیغزای در حشر جاه ورا

بطوریکه گفته شد استاد در حدود سال سیصد و شصت و پنج در سن سی و پنج سالگی دل بنظم شاهنامه مینهد و به پرسش و پژوهش میپردازد چنانکه گوید :

پرسیدم از هر کسی بی شمار بترسیدم از گردش روزگار
 در این بین یکی از دوستان و همشهریان شاعر و برادر این عمل تشویق میکنند
 کتابی بدو میدهد تا از روی آن نامه خسروا ترا میگوید :

بشهرم یکی مهربان دوست بود	نوگفتی که با من بیک پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو	به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی	به پیش تو آرم مگر نغموی
گشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه خسروان باز گوی	بدین جوی نزد مهان آبروی

شاعر از این مهر و ازین نامه شادمان میگردد و بدان میپردازد در این میان
 جوانی دیگر از گوهر پهلوان یعنی از نژاد بزرگ زادگان بیاری او بر میخیزد:
 مرا گفت کز من چه آید همی که جانت سخن بر گراید همی
 بجیزی که باشد مرا دسترس بکوشم نیازت نیارم بلس
 مردان و ادب پروران دیگر نیز در این اقدام بزرگ که میرفت ملت را بشعر و قلم
 زنده بدارد بر او بیاری کردند که برخی از آنان را نام برده از آن جمله یکی حسین یا
 حیی قتیب نامی است که گویا عامل طوس بوده و شاعر را با بخشودن مالیات دستگیری
 کرده و کسان دیگر از بزرگان طوس مانند علی دیلم بودلف بودند که در تشویق
 شاعر بهری داشتند از ابوالعباس فضل بن احمد نخستین وزیر محمود نیز نام به نیکی
 برده و چنین گفته:

اگر فضل را مسند و مرقد است نشستنگه فضل بن احمد است

ناچار اشخاص دیگر از میهن دوستان و اصیل زادگان ایرانی بودند که بیاری
 سخنگوی طوس برخاستند و نام آنان نیامده و بماند سیده. از حسین و بودلف اینگونه
 نام برده:

حسین قتیب است از آزادگان که از من نخواهد سخن را بگان
 نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلظم اندر میان دواج
 ازین نامه از نامداران شهر علی دیلم بودلف راست بهر
 ازویم خور و پوشش و سیم و زر ازو یافتم جنبش و پای و پیر

باید گفت که در فوق میل و فرمان شاهان سامانی و بزرگان کشور بهل و آرزوی
 خود شاعر در این کار مؤثر بوده است حتی در اوایل تمولی هم داشته و چشم احتیاج بسوی
 کسی ندوخته و بسرمایه خود بر اینکار خاسته چنانکه در سخن از هر گناه دقیقی گوید
 ممکنست من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تا عمر باقی است و دارائی من از دست نرفته
 بهتر است هر چه زودتر بنظم کتاب پردازم.

مگر خود درنگم نباشد بسی بیاید سپردن بدیگر کسی
 دوریگر که گنجم وفادار نیست همان رفیق را کس خریدار نیست

دریغا در ردیف نیکان اشخاصی بیقیدوبی خبر از حال سخن پرداز نامی ایران هم بودند که برخی تنها به آفرین و احسنت کفایت میکردند و اشعار او را که بخون دل ساخته و نور چشم و گوهر جان در آن نهاده بود برایگان رونویس کرده میبردند چنانکه فرماید:

بزرگان با دانش آزادگان نبشتند یکسر همه رایگان

جز احسنت از ایشان نبد بهر نام بگفت اندر احسنتشان زهر نام

بدتر از اینان کسانی بودند که بدهم درباره فردوسی رو امید داشتند و بر او حسد می بردند و از او سعایت میکردند .

محتویات شاهنامه .. در معانی و معنویات شاهنامه سخن گفتن بس دشوار است

و پژوهشها و بررسیها میخواید و در این مورد خلاصه ای گفته خواهد شد .

شماره اشعار شاهنامه شصت هزار بیت بود و این شماره در نسخه های گوناگون

شاهنامه بواسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم و بیش شده .

۱- وقایع عمده - پس از نعمت خداوند و سخن در وصف دانش و خرد و مدح پیامبر

و یاران و ذکری از تاریخ فراهم آمدن شاهنامه داستان اصلی آغاز میگردد و به ذکر

کیومرث که نخستین شاهان است میپردازد و تا انجام شاهنامه از پنججاه پادشاه نام

می برد و از روزگار پادشاهی و حالات و رزم و بزم پهلوانان و وزیران آنان سخن

میگوید و رشته نظم باشکست آخرین پادشاه ایران یعنی یزدگرد سوم و یادست یافتن

تازیان بایران پایان می رسد. در واقع ازین لحاظ میتوان گفت شاهنامه مرکب

از پنججاه فصل است که هر فصل مخصوص پادشاهی، از شاهی کیومرث تا شاهی منوچهر

سخن از آغاز تمدن بشر و ظهور کشاورزی و آموختن رسم تهیه خوراک و پوشاک

ساختن ابنیه و امثال آنست. در این قسمت داستان ضحاک و کاوه و فریدون هم آمده

که از قدیمیترین داستانهای آریائی است . در زمان منوچهر سام پیدا می شود و

زال بجهان می آید و از ورستم بوجود می آید. پسر منوچهر نوذریس از هفت سال شاهی

بدست افراسیاب شاه تورانیان کشته میشود و این وقعه سبب يك سلسله لشکر کشیها

میان ایران و توران میگردد پهلوان نامی و مدافع بزرگ ایران در این جنگها رستم

استوی در نخستین جنگ کمر بند افراسیاب را گرفته از زین اسب بلند می‌کنند ولی بواسطه گسستن کمر بند شاه توران از چنگ کمر که رهائی مییابد و زنده جان بدر بردن اوسهب میشود که جنگ ایران و توران بطول انجامد چنانکه دوره پنجم پادشاه دیگر را فرامیگیرد .

از دوره‌های مفصل و مهم شاهنامه دوره کیکوس است کارهای شکفت آمیز رستم در زمان او انجام میگیرد در آن دوره است که هفتخوان رستم و رستم و وقعه درد فاکه جنگ او با پسرش سهراب و کشتن پسر و قوع مییابد آتش دشمنی میان ایران و توران با رفتن سیاوش پسر کیکوس به توران و کشته شدنش در آن سامان از نو تیز میگردد و کارزار دوباره آغاز میشود و جنگها و پیکارهای بسیار که يك قسمتی از آنها باز بدست رستم است اتفاق میافتد . سر انجام افراسیاب در زمان کیخسرو گرفتار آمده کشته میگردد از داستانهای مهم این دوره اخیر داستان عشق بیژن و منیژه است . داستان ظهور زرتشت به نقل اشعار دقیقی هم با قصه کیکوس ارتباط دارد . در پادشاهی گشتاسب بهلوان بزرگ داستان ایران یعنی رستم جهان را بدرود میگوید با ظهور دارا مقدمه داستان اسکندر که مطالب آن از منابع غیر ایران نشئت کرده بمیان میآید عصر اشکانیان بانهایت اختصار بر گزار میشود و تاریخ ساسانیان شروع میگردد و وقایع آن عصر که قسمت مهمش موافقت با تاریخ هم دارد بتفصیل گفته میشود بطوریکه حدود یکسوم شاهنامه را میگیرد بدین ترتیب بزرگترین داستان ملی ما با ذکر شاهی و شکست یزدگرد سوم ساسانی پایان میرسد .

۱- مطالب و معانی در شاهنامه . شاهنامه در بادی نظر داستان رزمی ایرانست و از اینجهت ممکنست تصور شود در سر تا سر این کتاب سخن از جنگ و دلآوری قهر مانان است ولی حقیقت آنکه بسامعانی باریک و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش آنها را از خشکی نقل صرف وقایع بد آورده است .

سخنایکه سخنگوی بزرگ ما در آغاز شاهنامه در نعمت خدا تمالی و پیامبر و یاران و در وصف خرد و دانش سروده است هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی بس

تغز و لطیف است و بجاست که محض میمنت چند بیتی از آن را بیاوریم :

بنام خداوند جان و خرد
 خداوند نام و خداوند جای
 خداوند کیوان و گردان سپر
 ز نام و نشان و گمان بر تراست
 نیابد بدو نیز اندیشه راه
 سخن هر چه زین گوهران بگذرد
 ستودن نداند کس او را چو هست
 میان بندگی را بیایدت بست



خرد افسر شهریاران بود
 خرد زنده جاودانی شناس
 خرد رهنمای و خرد دلگشای
 ازو شادمانی و زو مردمیست
 خرد زیور نامداران بود
 خرد مسایه زندگانی شناس
 خرد دست گیرد بهردو سرای
 ازویت فرونی و زویت کمیست

گوینده این اشعار کسیست که بوجود باری ایمان دارد و از دیگر سو بنظر فلسفی میداند که درك و اثبات حقیقت او دشوار است و این حال روحی را با آن زبان زیبای نعت بیان میکند سپس ما را آگاه میسازد که پس از مقام ایمان جایگاه خرد است مرد باید در این جهان کسب آزمایش و خرد کند و صاحب نظر باشد تا بحقایق پی برد. در تاریخ شاهی هوشنگ و تهمورث و جمشید شاعر ظهور تمدن و فرهنگ را با عباراتی خجسته و شیوا میگوید و آن را میتوان بهترین خلاصه تاریخ منظوم تمدن بشر نامید .

از شاهکارهای فردوسی ملاحظاتی تغزی است که در ضمن یا پایان شرح وقایع جنگهای بزرگ اظهار میدارد از این سخنان پیدا است که در وصف کارزارهای خونین و کشته شدن جوانان و در گذشتن پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زیر دست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بسا غمگین و متحیر و آشفته میگردد و در مقابل راز آفرینش مبهوت و غرق اندیشه و سکوت میشود و فکرش میان شك

و یقین و جبر و اختیار غوطه میزند و اینگونه تأثرات خاطر را با بیان زیبای حکیمانه میگوید و میگذرد. نتیجه‌های اجتماعی و اخلاقی که سخن سرای حکیم از داستانهای شکفت میگیرد و سخنان عبرت‌انگیز و پندهای سحرآمیز که میدهد بس سودمند و دقیق است و شایان بررسی و تحقیق. در تمام این موارد شاعر بیدار دل ما را از اینکه جهان و شکوه جهان گذرانست و مرد باید در این عمر دو روزه دلاور و بخشاینده و فداکار و راستگو و دستگیر و نیکوکار باشد بکلمات عبرت‌بخش آگامی سازد و اینگونه سخنان دلنشین میگوید :

بکوشش همه دست نیکی بریم	بیا تا جهان را به بد نسیریم
همان‌به که نیکی بود یادگار	نباشد همی نیک و بد پایدار
نخواهد بدن مر ترا سودمند	همان گنج دینار و کاخ بلند
بمشك و ببه عنبر سرشته نبود	فریدون فرخ فرشته نبود
نوداد و دهش کن فریدون نوئی	بداد و دهش یافت آن نیکوئی

پندهائی از زبان پهلوان و شاهان و دانشمندان مانند اندرز منوچهر و نوزر و کیخسرو و بایرانیان و وصیت این شاه بگودرز و زال به رستم و دارا باسکندر با نامه انوشیروان بکارداران و سخنان پرمغز بزرگمهر در هفت بزم انوشیروان و اندرز این پادشاه بهرمزد و نظاهر آنها هر يك بجای خود معانی حکمت عملی را در بردارد و سر مشق زندگانی بشر است و اخلاق فردی و اجتماعی را از نیکی و شجاعت و بزرگمنشی و میهن دوستی و خدا پرستی و راه و رسم کشورداری و عدالت گستری و مردم پروری بوضاحتی بی نظیر بیان کرده. اینک خلاصه ای از سخنان حکیمانه بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته بر وجه مثال میآوریم در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای تمام جهان متمم دستور زندگانی تواند بود آمده است: نخست آنکه سخن را کوناه و سودمند باید گفت دوم آنکه هنر باید جست و تنها پی اندوختن مال نباید بود سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمیست چهارم آنکه روشنائی جهان از راستی و درستی است پنجم آنکه هر کسی بحکم نهاد خود خوئی دیگر دارد و مرد دخر دمند باید با هر خوئی بسازد ششم آنکه مرد

نباید پی نایافت و نشدنی برود. هفتم آنکه مرد باید در تن و روان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید هشتم آنکه باید دانش طلب کرد و هنر آموخت نهم آنکه درزندگی نه مسک باید بود و نه مسرف دهم آنکه باید خداپرست بود. نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب بلند و سخنان سودمند را میرساند بر وجه ذیل است:

نخستین چو از بند بگشاد لب	به یزدان ستودن هنر داد لب
دگر گفت روشن روان آنکسی	کسه کوتاه گوید بمعنی بسی
کسی را که مغزش بود با شتاب	فراوان سخن باشد و دیر یاب
هنر حوی و تیمار بیشی مخور	که گیتی سپنجست و ما بر گذر
بگینی به از مردمی کار نیست	بدین با تو دانش به پیکار نیست
همه روشنی مردم از راستیست	ز تاری کثری پیاید گریست
دل هر کسی بنده آرزوست	وزوهر کسی یادگر گونه خوست
دوهر کسی ده جهان دیگر است	تورا با وی آمیزش اندر خور است
بنایافت رنجبه مکن خویشتن	که تیمار جان باشد و رنج تن
ز نیرو بود مرد را راستی	زستی کثری آید و کاستی
ز دانش چو جان ترا مایه نیست	به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
چو داری بدست اندرون خواسته	زر و سیم و اسبان آراسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد	نباید فشانند و نباید فشرد
هر آنکس که او کرده کردگار	بداند گذشت از بد روزگار
پرستیدن داور افزون کند	زدل کاوش دیسو بیرون کند

در ضمن صحبت از وصف رزمهادر شاهنامه نباید از این نکته غفلت نمود که شاعر ما آئین جنگ و جنگاوری را آنچنان ماهرانه تعریف میکند که معلوم میدارد همانند سپهبدی خود بفنون جنگ آگاه بوده و تمام اصطلاحات و روش و حرکات و اسلحه جنگ ایرانیان را بخوبی میدانسته است. ولی با وجود اینکه شرح رزم و پیکار و دشمنیهای اقوام و ملل را میگوید نظر فراخ و روان بزرگ او جهان را بوجدت می بیند و ستیزه جوئیهای بشر را دلیل نادانی او می شمارد و بتکرار میگوید که عمر

کوتاه هرگز نیرزد بدانکه جز به نیکی گذرانده شود و مردمان باندیشه‌های کوتاه بی‌بنیان خود مغرور گردند و حق را که در همه جهان جلوه نموده تنها از دریچه پندار خود نگرند. این فکر محیط سخنگوی طوس بویژه در فلسفه دینی او جلوه میکند زیرا او حقیقت ادیان را مانند خود خداوند یکی میداند و خصوصت‌های ملل را بر سر دین بچگانه میندازد و از تفرقه‌های بیمایه مردم بتأثر یاد میکند. این معنی مخصوصاً در قصه خواب کید هندی و گزارش مهران جلوه گراست.

۳ - محسنات ادبی - شاهنامه از لحاظ زیباییهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاه نامه‌ها است. با اینکه استاد بحکم نمونه‌هایی که از او مانده و با تسلطی که در لطایف زبان داشته میتواند است مانند سخنگویان دیگر در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و قطعه طبع آزمائی کند تا بتعلق خاطر ی که بداستان ملی ایران داشته همین سبک نظم شاهنامه را که در بحر تقارب است و برای داستان و حماسه و شعر رزمی بهترین و زینت اختیار کرده و در این شیوه استاد همه است و کسی را از گویندگان خواه پیش از او و خواه بعد از او یارای برابری با وی نبوده است خود استاد اینگونه برتری سخن خود را دریافته و بیجهت نیست که گفته:

برافکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

در شصت هزار بیت شاهنامه سخنی که سست و تا بجا یا عبارتی که سنگین و نازبنا باشد نه باندازه‌ای کم است که توان دریافت که خود استاد گوید:

که گر باز جویند ازو بیت بد همانا که باشد کم از پنج صد

و پیدا است که پانصد بیت ناروا در میان شصت هزار بیت بمشابه هیچست.

با اینکه این دیوان بزرگه و آه‌های تازی بسیار کم دارد و مطالب بفارسی سره گفته شده با زهر گز شیوه ساختگی یا تنگنای عبارت در آن محسوس نیست.

از مزایای ادبی شاهنامه اشارت بحکایات و ضرب و امثال و معانی دینی و اخلاقی است که معلوم میدارد شاعر مطالعاتی زیاد داشته و احوال امم و امثال حکم را خوانده و با معارف اسلامی بنصوم بادقایق قرآنی آشنائی کامل داشته سخنان شیوای او دعوی او را که گوید:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی
 کاملاً ثابت میکند و مینمایاند که با ادبیات اسلامی و ایرانی مأنوس بوده .
 فردوسی در وصف و تشبیه که از هنرهای بدیعی است نیز زبردست است نمایش
 طبیعت یا وقایع جنگی یا حالات بشر را از شادی و خشم و اندوه و صفا و خلوص و امثال
 آن در سخن نیک میپروراند .
 وصف بر آمدن یا فرورفتن قرص خورشید و رنگارنگی افق و جلوه آسمان و
 نمایش باغ و چمن و کوهسار که غالباً در آغاز داستانها آمده بمهارت استاددلیلی است .
 تصویر شب در آغاز داستان منیره و بیژن شاهد این قول تواند بود و جادارد چند
 بیتی از آن نقل گردد .

شبی چون شبه روی شسته بقیع	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه	بسج گذر کرد بسر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد	سپرده هوا را بزنگار و گرد
سیاه شب تیره بر دشت و راغ	یکی فرش گسترده چون پوزاغ
چو پولاد زنگار خورده سپهر	تو گفتی بقیع اندر اندوده چهر
نمودم بهرسو بچشم اهرمن	چومار سیه باز کرده دهن
چنان گشت باغ و لب جویبار	کجا موج خیزد ز دریای قار
فرومانده گردون گردان بجای	شده سست خورشید را دست ویای
زمین زیر آن چادر قیر کون	تو گفتی شدستی بخواب اندرون
نه آوای مرغ و نه هرای دد	زمانه زبان بست از نیک و بد

در قرائت این اشعار نغمه گویی شب سیاه خاموش بهت آوری که در عمق ظلمت آن
 هلال باریکی میدرخشید و هیاهوی زندگی جای خود را بیک سکوت وحشتناک داده
 در پیش چشم آدمی مجسم میگردد .

فردوسی اینگونه بدایع طبیعت با لطایف احساسات بشر را با سخنان زیبا و عبارت
 های دلربا تصویر و تعبیر میکند . و این صفت در اکثر اشعار شاهنامه جلوه گر است

حتی در وقایع ساده‌ای مانند آنچه در آغاز عشق رودابه و زال آمده همین لطافت و شیوایی را توان یافت رفتن کنیزکان رودابه بکنار رودی که لشکر گاه زال در آنجا بود و گل چیدن و جلب نظر کردن آنرا این چنین وصف میکنند:

بسیاری رومی بیاراستند	سر زلف بر گل به پیراستند
برفتند هر پنج تا رود بار	بهر بوی و رنگی چو خرم بهار
مه فرودین و سر سال بود	لب رود لشکر گاه زال بود
از آن سوی رودان کنیزان بدند	ز دستان همه داستانه‌ها زدند
بسی گل چدند از لب رودبار	رخان چون گلستان و گل در کنار
بگشتند هر سو همی گل چدند	سراپرده را چون برابر شدند
نگه کرد دستان ز بخت بلند	پیرسید این گل پرستان که اند

رستم پهلوان نامدار ایران که همواره بادشمنان ایران در نبرد بوده در طول زندگانی پر شور و شربی آرام خود حالانی پیدا میکند و آن حالات چندان مؤثر و شورانگیز بزبان شعر می‌آید که مرد صاحب‌دل را خواندن و نیاشفتن معال است ابیاتی ازخوان دوم هفتخوان رستم را برای مثال توان آورد که در آن این گونه حالات و هیجان و رقت توأم با حس عمیق میهن دوستی جلوه گر است:

یکی راه پیش آمدش ناگزیر	همی رفت بایست بر خیر خیر
بیایان بی آب و گرمای سخت	کز و مرغ گشتی بتن لغت لغت
چنان گرم گردید هامون و دشت	تو گفستی که آتش بر او بر گذشت
ز رخسار گویا زمان سوار	ز گرمی و از تشنگی شد زکار
بیا که از اسب و زوین بدست	همی رفت پویان بگردار مست
نمیدید بر چاره جستن رهی	سوی آسمان کرد روی آن گهی
چنین گفت کاه داور دادگر	همه رنج و شادی تو آری بس
گراید و فک خشنودی از رنج من	بدین گیتی آکنده شد گنج من
بیویم همی تا مگر کرد	دهد شاه کاه را زینهار
هم ایرانیان را ز جنگال دیو	رهاند بی آزار کیهان خدو

رهائی توشان پاک بر دست من که دادم بایشان کتون جان و تن
 مده رنج این لشکر مرا بیاد من و لشکر و کشورم شاد باد

اگر بخواهیم از قصه سرائی شاعر بحث بنمائیم و داستانهای عاشقانه زیبایی مانند داستان زال و رودابه و بیژن و منیژه و گشتاسب و کتایون را بررسی کنیم سخن بدر از او خواهد کشید و هر صاحب ذوقی که آنها را بخواند پی به مهارت استاد در نشان دادن زبان دل خواهد برد. از داستانهای که بسبب فاجعه از قلم استاد برآمده کافست که از داستان رستم و سهراب نام بریم که چگونگی سرنوشت خونین و طالع اندوهگین بشر در آن بیان شده. در ذکراینگونه نمونه‌های ادبی مهر و اندوه چندبیتی از اشعاریکه دلگدازترین غم‌زندگانی خود فردوسی یعنی قاضی‌مرگ فرزند او را نشان میدهد نقل میشود و آن برای نمودن احساسات سوگواری که در کلمات ساده ولی مؤثر و زیبا آمده مثالی باهر خواهد بود:

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج نه نیکو بود گر بیازم بکنج
 مگر بهر گیرم من از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
 مرا بود نوبت برفت آن جوان ز دردش منم چون تنی بی روان
 شتابم همی تا مگر یابمش چو یابم به بیخاره بشتابمش

از خواص سخن سرائی فردوسی یکی نیز تراخت قلم و عفت سخن و پاک گفتاری او است که در شاهنامه‌ای بدان تفصیل کلمه‌ای خلاف ادب و منافی با شرم بکار نرفته حتی در مواردیکه سخنکوئی و سرزنش مقتضی بوده مقصود را در پرده گفته و شعر را از پستی نگهداشته.

اهمیت و فوائد شاهنامه - از آنچه بر وجه اختصار گفته شد خواننده صاحب نظر بی‌اهمیت و فواید شاهنامه تواند برد. این دیوان ارجمند دلپسند سند ملیت ما است زیرا در زمانی که زبان و ادبیات ما در مقابل نفوذ زبان و ادبیات تازی عقب رفته و تاریخ و داستان ملی ما در ظرف چند قرن متروک شده و روپرا موشی میرفت شاهنامه هر دور از نوجان دمیدوزندگی جاویدان بخشید. با اتمامیکه استاد در استعمال واژه‌های فارسی داشت بسیاری از لغات زیبای زبان ما را بزبان شعر روان خود دوباره رایج ساخت و سخن

تغز فارسی او سر مشق سخنوران دیگر گشت .

شاهنامه گذشته از زبان از حیث معانی هم ارزشی بس بزرگ دارد. داستانهای پهلوانان ایران در سهای شجاعت و عفت و فداکاری و میهن دوستی و رفا یاد میدهد و هر ایرانی را در مهر و علاقه و حسن و ظیفه نسبت با ایران که یادگار نیاکانست بیدار میکند. چنانکه گفتیم مطالب تغز فلسفی و دینی و اخلاقی و اجتماعی هم در این نامه بزرگ کم نیست و مرد بینار از آنگونه مطالب سودی حاصل است . سبک شیوا و پیوند سخن و پیوستگی معانی و دقایق شعری و لطائف ادبی و امثله و کنایات و محسنات بدیعی در سر تا سر شاهنامه جلوه گر است . از حقایقی که در اشعار شاهنامه گاه گاه ظهور میکند روح میهن پرستی و بزرگ داشتن نام ایران و ستایش از تبار و گهر ایران است اگر کسی جانفشانیهای رستم را برای حفظ و پاس میهن بخواند و در گفتههای سرداران و پهلوانان بیندیشد و ابیات مؤثر مانند آنچه در نامه رستم فرخزاد به برادر خود آمده مطالعه کند روح خدمت به مردم و کشور ایران را که در غالب اشعار شاهنامه است خود درك خواهد نمود آنگاه او نیز عهدی با خود برای پاس حقوق میهن خود کرده با اینگونه سخنان همدل و همدستان خواهد بود .

بدین بوم و بوزنده يك تن مباد
زن و كودك خرد و پیوند خویش
از آن به که کشور بدشمن دهیم
به از زنده دشمن بدو شاد کام

چو ایران نباشد تن من مباد
ز بهر بوم و فرزند خویش
همه سر بسر تن بگشتن دهیم
جهان بجز اگر کشته آید بنام

آثار دیگر فردوسی ... تذکره نویسان منظومه ای دیگر که بوزن شعر شاهنامه و در داستان یوسف و زلیخاست بفر دوسی نسبت داده اند و بموجب مقدمه ای که در یکی از نسخه های خطی یوسف زلیخا آمده شاعر آنرا در زمان حکومت بهاء الدوله دیلمی از آل بویه در بغداد در حدود سال ۳۸۴ بنا بخواش و زیروی ابوعلی حسن موفق بنظم کشیده و منابع او سوره یوسف در قرآن کریم و اخبار یهود بوده است اینك ابیاتی از يك نسخه خطی یوسف و زلیخا که این مطلب را میرساند .

بهر جای معروف و ننهفته‌اند
 بدانش همی خویشتن را ستود
 یکی مرد بد خوب روی و جوان
 کشادی بسر اشعار هر جای لب
 همی راندمش بیغرض بر زبان
 موفق سپهر وفا و محل
 بیاشی به گفتار و شغلی به نیز
 زهر گوشه معنی فراز آوری

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند
 یکی بوالمؤید که از بلخ بود
 پس از وی سخن یافت این داستان
 نهاده ورا بختیاری لقب
 قضا را یکی روز اخبار آن
 به نزدیک تاج زمانه اجل
 مرا گفت خواهی که اکنون تونیز
 هم از بهر این قصه ساز آوری

بعضی از دانشمندان نه تنها در صحت خبر این مسافرت فردوسی به بغداد تردید دارند بلکه در انتساب مثنوی یوسف وزلیخا بوی هم شبهه قوی ابراز میکنند در این اواخر یکی از دانشمندان نسخه‌ای خطی از یوسف وزلیخا بدست آورده که بموجب اشعاری در مقدمه آن گوینده این مثنوی فردوسی نبوده بلکه مثنوی نامبرده در زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) بنام برادر وی طغان‌شاه بن‌الب ارسال بنظم کشیده شده.

گذشته از یوسف وزلیخا اشعاری چند نیز از قصیده و قطعه و رباعی و غزل در تذکره‌های مانند هفت اقلیم و ریاض الشعراء و منتخب‌الاشعار بفردوسی نسبت داده شده که یکی از آن بمطلع:

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست

بهیچ روی مرورا زمانه جویا نیست
 دربالا نقل شد و در ضمن اشاره‌ای بقطعه دیگر رفت که تمام آن در تذکره لباب‌الالباب چنین است:

ز گفتار تازی و از پهلوانی
 چه توشه برم ز آشکار و نهانی
 ندارم کنون از جوانی نشانی
 بر آن بیت بو طاهر خسروانی

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم
 بچندین هنر شصت و دو سال بودم
 بجز حسرت و جز وبال گناهان
 بیاد جوانی کنون مویه دارم

جوانی من از کودکی یاد دارم دریغا جوانی دریغا جوانی
این قطعه را استاد چنانکه معلوم میشود در شصت و دو سالگی سروده و این
نظیره گوئی بقطعه ایست که شاعر دیگر بو طاهر خسروائی از شاعران دوره ساعانی
سروده .

همینطور که سخنگوی بزرگ طوس در نظم شاهنامه کاملاً مبتکر نبود و پیش
از و گویندگان مانند ابوشکور بلخی و رودکی و ابوالمؤید و بختیاری و ابوعلی بلخی
و دقیقی در این باب آغاز سخن کرده و ناچار تأثیراتی در فکر و ذوق آن شاعر نامی
داشته اند او نیز چون فصاحت سخن فارسی را بحد کمال رسانید و در داستان سرائی
داد سخن داد لاجرم مقلدین و متبعین زیاد پیدا کرده و بعد از او بسیاری از
شاعران فارسی زبان بشیوه استاد شاهنامه سرودند که از آن جمله اینها را توان شمرد.
ظفر نامه حمدالله مستوفی (قرن ششم) شهنامه احمد تبریزی (قرن هشتم)
شهنامه قاسمی (قرن دهم) شاهنشاهنامه صبا (قرن سیزدهم)

همچنین عده ای از شعرای ایرانی و بومی هند شاهنامه ساختند مانند شاهنامه
طللق و شاهنامه کلیم و شاهنامه بختاور خانی و شاهنامه قدسی و شاهنامه نادری و
شاهنامه احمدی و شاهنامه شاه عالم .

با این همه شاهنامه سرایان باید گفت هنوز کسی در سخن پردازي و شیوائی
و جزالت بیایه استاد نرسیده و نظیر شاهنامه را ساخته و گوئی شاهنامه سرائی با فردوسی
شروع و بنام او ختم شده است.

تمام عالم متمدن تأثیر کرده و در ایات جهان مقامی پیدا نموده و
اشعار و افکاری که در آن هست یا کاملاً و یا قسمتهائی بر زبانهای بیگانه نقل گشته است. از
جمله ترجمه های کامل شاهنامه یکی عبری است که بدست بتداری (قوام الدین فتح بن علی
اصفهانی) بین سالهای ۶۲۰ و ۶۲۴ حصول یافته و این ترجمه از لحاظ قدمتش بسی مهم و
برای اصلاح بعضی تحریفات که از آن به بندر شاهنامه روی داده سودمند است از ترجمه
های کامل شاهنامه بزبانهای اروپائی یکی به نشر فرانسوی است بم توسط مول (Mohl)
که مقدمه ای فاضلانه دارد و با متن و ترجمه هفت جلد کلاست و دیگر بنظم ایتالیائی

است بنوسط پیتزی (Pitzi) ترجمه‌های متعدد انگلیسی هم دارد. عده‌ای هم لغت و فرهنگ برای شاهنامه نوشته‌اند که یکی از آنها لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادیست و آخرین و مهمترین آنها فرهنگ شاهنامه از فارسی با آلمانی تألیف ولف (Wolff) است که در شاهنامه موجود است با موارد استعمال ضبط شده و مؤلف در این کار حدود بیست سال عمر صرف نموده است. مهمترین پژوهش علمی که در باب فردوسی و شاهنامه در مغرب زمین بعمل آمده همانا پژوهش دانشمندانه استاد تلد که Noneldeke آلمانی است :

دولت ایران در سال ۱۳۱۳ جشن هزاره تولد شاعر نامی ایران را در طهران برپا کرد و تمام جهان دانش و فرهنگ در آن شرکت جست و از شانزده کشور بزرگ عالم نمایندگان و خاورشناسان عالیمقام بطهران آمدند و در کشورهای مهم خاور و باختر جشن برپا کردند و بمناسبت این جشن تألیفات و مقالات بسیار که نتیجه تحقیقات وافر اهل کمال بود بوجود آمد و یاد گوینده نامدار ایران در خاطرها زنده گشت. با این مقدمات و حالات و کمالات که در این مختصر گفته شد شاید بتوان به نیروی روان شاعر نامی ایران پی برد و آنگاه دریافت که عجب نباشد شاعر خود پیرزگی خود پی برده و این سخنان را درباره خویش سروده است:

جهان کرده ام از سخن چون بهشت	ازین بیش تخم سخن کس نکشت
بنا های آباد گردد خراب	ز باران واز تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پراکنده‌ام

معروفترین فضایی عصر غزنوی

در جهان دانش و فرهنگ ایران گذشته از شاعران و گویندگان دانشمندان و ادیبان دیگر هم وجود داشته‌اند که هر یک در رشته‌ای از علم و ادب استاد بوده اینک نخبه‌ای از آنان بوجه اختصار نام برده میشود:

بدیع الزمان - ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی از ادباء و نویسندگان

بود و با فضیلتی عصر خود مانند ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه معارضه و مراسله داشت .

اولین کسی است که قصص و روایات ادبی در نثر مسجع عربی ساخت و سبک مقامه نویسی را ایجاد نمود. کتاب مقامات بدیع الزمان که اکنون مر کب از پنجاه و یک مقامه است و بنام خلف بن احمد امیر سیستان اهدا شده از کتابهای ادبی عربی معدود است .

بدیع الزمان بفارسی نیز سخن شناس بود چنانکه بسال ۳۸۰ بخدمت صاحب بن عباد رسید و با مر آن وزیر سه بیت منطقی شاعر را از فارسی به عربی ترجمه کرد. وفات او را بسال ۳۹۸ نوشته اند.

قابوس و شمگیر - شمس المعالی قابوس پسر و شمگیر حکمران دانشمند زیاری گذشته از آنکه به عربی و فارسی اشعار سروده در نامه نویسی و انشاء نیز شیوه بدیع داشته و رسائل او را که به عربی است یکی از ادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی «کمال البلاغه» جمع کرده. قابوس بسال ۴۰۳ مقتول گردید.

ابوعلی مسکویه - ابوعلی محمد مسکویه از دانشمندان و مورخان بشعراست گویند نخست زرتشتی بود بعد اسلام آورد بدربار آل بویه خاصه خدمت عضدالدوله تقرب داشت و خازن او بود در تاریخ و طب و سیر و اخلاق تألیفات دارد. از مؤلفات مشهور او کتاب «تجارب الامم و تعاقب الهمم» است که در تاریخ عمومی اسلام و ایران است و از مطالب آن پیدا است که مؤلف در تاریخ نویسی سلیقه خاصی داشته و مقصودش تنها نقل حوادث نبوده است. تألیف دیگری ابن مسکویه در اخلاق است که «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» نام دارد و حکیم نامی نصیر الدین طوسی آنرا بفارسی کرده .
وفات او در ۴۲۱ اتفاق افتاد .

شیخ ابوعلی بن سینا - شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی ایران بلکه از علمای جهان محسوب است پدرش از اهل بلخ بود و در زمان نوح بن منصور سامانی بینخارا مهاجرت نمود .

ابن سینا در حدود ۳۷۰ در قریه خرمین در حوالی بخارا تولد یافت از عنقوان

جوانی بکسب فضائل پرداخت و در مقدمات علوم و قرآن و ادب مهارت بهم رسانید و خوشه دانش چید بعد به تحصیل فقه و منطق و نجوم و ریاضی و طب پرداخت و در اندک مدتی پیشرفت‌های او اسباب حیرت پدر و استادان گردید. بعد از مطالعه کتب فارابی توجه خاصی نسبت به احوال الطبیعه و حکمت الهی پیدا کرد و در آن علم غور و تعمق نمود از طرفی به تحقیق غوامض فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب و کشف و معالجه امراض همت گذاشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجه سلاطین و امرا مانند نوح بن منصور سامانی و مجد الدوله و شمس الدوله دیلمی کامیاب گشت.

ابوعلی سینا نخست در بخارا پایتخت سامانیان اقامت داشت بعد به گرگانج مقر خوارزمشاهیان رفت و از صدر نشینان مجلس مأمون بن مأمون خوارزمشاهی بود. بعد از ظهور سلطان محمود بگرگان مقر حکومت زیاریان و از آنجا به ری و همدان و اصفهان مسافرت کرد و بخدمت شمس الدوله بن فخر الدوله دیلمی پیوست و دو بار بین سالهای ۴۰۵ و ۴۱۲ در همدان وزارت او را داشت.

با اینهمه مسافرت‌ها و دشواریها و مناصب و اشغال حکومتی که ناچار شیخ را از فراغت خاطر باز میداشت فکر جوان او در کار و مصدر فیض و آثار بود و طالبین علم و هنر را بحلقه تدریس خود جمع میکرد و از طرفی نیز بتدوین و تصنیف مطالب علمی میپرداخت.

تالیفات شیخ از صد فزون بوده و معروفترین آنها کتاب «شفاء» در حکمت شامل منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات و کتاب «فانون» در طب است که پنج قسمت دارد ۱- کلیات ۲- ادویه مفرد ۳- امراض مخصوصه اعضاء ۴- امراض عمومی بدن ۵- ادویه مرکبه. دیگر کتاب «اشارات» است در منطق و حکمت و آن نماینده آخرین نظریات استاد میباشد. هر سه کتاب از امهات کتب علمی عالم بوده و از دیرباز در بلاد شرق و غرب از طرف معلمین بزرگ تدریس شده است. با وجود اینکه ابوعلی از دانشمندان درجه اول بود و معلوم میسر داخت از لحاظ ادبی هم مبرز است. شاهد این مطلب آنکه عبارت عربی تالیفات استاد بسیار بجزیل و منظم و ساده و ریاست. اشعار

وقصاید خوب نیز مانند قصیده نفس بتازی ساخته و قصه‌هایی مانند حی بن یقظان و سلامان و ابسال پرداخته و بروایت شاگردش جوزجانی لغتی کامل عربی گرد آورده گرچه اکنون در دست نیست .

شیخ در زبان فارسی نیز تألیف نموده از جمله کتاب فلسفی او موسوم به «دانشنامه‌علائی» که آنرا بنام علاءالدوله پسر کا کویه کرده معروف است و در این کتاب استاد وقوف خود را بزبان مادری خود کاملاً نشان داده حتی اصطلاحات علمی بفارسی سره بکار برده . نیز شیخ پیاری شعر سروده و یکی از رباعیها که بدو اسناد شده اینست:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یسکی و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

وفات شیخ بسال ۴۲۸ در همدان واقع شد .

ثعالبی - ابو منصور عبدالمک بن محمد ثعالبی نیشابوری از ادباء فضلای معروف بود در لغت و قصص و امثال و حکم تألیفات مفید دارد .

کتابی مهم در شرح حال و منتخب اشعار شماره زیادی از سخن سرا یان عربی گوئی ایرانی و شعرای عرب با اسم «یتیمه الدهر» تألیف کرد بعد آنرا بواسطه کتاب «تمه - الیتیمه» تکمیل نمود. ثعالبی بسال ۴۲۹ در گذشت .

بیرونی - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از فضلا و بزرگان ایران از دانشمندان جهان بشمار است بسال ۳۶۲ در بیرون یعنی حوالی خوارزم نواد یافت قسمت اول عمرش در خوارزم گذشت . طرف توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود سپس بخدمت شمس المعالی قابوس و شمگیر زیاری حکمران گرگان رسید و از آن پادشاه حمایت دید بعد بدربار سلطان محمود پیوست و در خدمت آن پادشاه تقرب پیدا کرد و در مسافرت‌های هند با او بهند رفت و از احوال آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یاد گرفت .

یکی از تألیفات مفید او کتاب «الانوار الثمینیة عن القرون الحالیة» نام دارد که در تقویم و سنوآت و اعیاد ملل خاور نزدیک مانند ایران (سغدیان، خوارزمیان، پارسیان)

و یونانیان و یهودیان و عیسویان و مسلمانان است و آنرا در حدود سال ۳۹۰ بنام قابوس نوشت و نیز کتاب «تحقیق ماللهند» است که بعد از مسافرت هند در اخبار و اخلاق و عادات هندیها تألیف کرد.

بیرونی در هیئت و هندسه و نجوم دو تألیف مشهور دارد یکی موسوم به «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» که آنرا در حدود ۴۲۰ در عزنه بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی تألیف کرده و هم یک دوره از آنرا بفارسی نوشته و دیگری «قانون مسعودی» است که آنرا مابین سال ۴۲۱-۴۲۷ بنام سلطان مسعود غزنوی مرتب ساخته و فات بیرونی را در حدود ۴۴۰ نوشته اند.

ابوالفضل بیهقی - تألیفات مهم فضلالی فوق چنانکه دیده شد اغلب به عربی بود ولی شاهکار ابوالفضل بیهقی بفارسی است بیهقی مدت نوزده سال منشی دیوان رسایل غزنویان بود تاریخی بزرگ در حالات سلاطین آن سلسله که به ۳۰ جلد میرسیده و گویا موسوم بتاریخ آل ناصر بوده بفارسی بلیغ و شیرینی تألیف کرده افسوس جز چند جلد ناقص آن که در شرح حالات و سلطنت و وقایع روزگار سلطان مسعود و موسوم به تاریخ مسعودی است و به تاریخ بیهقی مشهور است باقی نمانده بحکم این کتاب بیهقی بی گمان در زبان فارسی استاد بلاغت بوده و سبک سخن و شیوه نویسنده گویا در کمتر کتاب فارسی یافت میشود چیزی که در باب این کتاب بخصوص جالب نظر است همانا عبارتست از حق پرستی و صدق خواهی مؤلف کسی که آنرا بدقت بخواند بیقین درمی یابد که بیهقی در آن زمان یعنی نهصد سال پیش چگونه تاریخ نویسی میکرده و از راستی منحرف نمیشده است.

بیهقی در سال ۴۵۱ بتألیف این تاریخ پرداخت و فات او بسال ۴۷۰ اتفاق افتاد. رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران - بطوریکه در فوق اشارت رفت گذشته از دربار غزنه بخارا و گرگانج و نقاط دیگر در سایه سامانیان و خوارزمشاهیان و دیگران کانون علوم و ادبیات و مجمع شعراء و فضلا بوده و دانشمندان مانند ابوریحان بیرونی و شیخ ابوعلی سینا و ابوالخیر خمار از حکماء و اطباء نامی آن زمان و ابوسهیل مسیحی و ابونصر عراقی و امثال آنان در آن دیار میزیسته اند سلاطین هر دو سلسله

علم دوست و ادب پرور بودند و شعراء و حکماء و نویسندگان را حمایت میکردند
 سامانیان اول کسانی بودند که بترجمه و تالیف کتب فارسی و نظم شاهنامه امر کردند و
 نوح بن منصور کتابخانه‌ای بزرگ داشت چنانکه مورد استفاده ابوعلی سینا واقع شد.
 مأمون بن مأمون از خوارزمشاهیان مخصوصاً دانش دوستی و هنر پروری شیعه
 داشت. نیز شاهان این دو خاندان وزراء لایق فضیلت شناس داشتند مانند بلعمی وزیر
 سامانیان و احمد بن محمد سهیلی وزیر مأمون همچنین طبرستان و کرکان و حوالی
 یعنی مقر حکومت آل زیار و علویان محل اجتماع فضلا و سخنگویان بود و شمس المعالی
 قابوس و شمگیر و نوه او کیکاوس از دانشمندان بشمار میرفتند از دیلمیان و آل بویه
 نیز شاهان و وزیران هنر مند و هنر پرور مانند شمس الدوله و علاء الدوله و عضد الدوله و
 عز الدوله و بهاء الدوله و صاحب بن عباد ظهور کردند غالب مؤلفین این عصر خاصه
 آنانی که بدر بار وزیر صاحب بن عباد گرد آمده بودند بعبری مینوشتند ولی تألیفات
 بفارسی نیز میکردند چنانکه از دانشنامه علائی و کتاب التفهیم معلوم توان کرد نیز
 شعرای فارسی گو بدر بار آل بویه کم نبود از آن جمله میتوان منطقی و خسروی و بندار
 و بختیاری را نام برد بعضی از شعرای این عصر ذواللسانین بودند یعنی بفارسی و تازی
 سخن سرائی میکردند مانند ابوالفتح بستی متوفی بسال ۴۰۰ که در هر دو زبان اشعار
 نغز سروده.

ماخذها - تذکره های فارسی (رجوع شود بفرست کتب در آخر همین کتاب) چهار
 مقاله عروضی و تعلیقات چهار مقاله بقلم آقای محمد قزوینی چاپ لیدن - کتاب حماسه ملی ایران
 تألیف نلدکه Noeldeke - ابوالمؤید بلخی بقلم آقای سعید نفیسی مجله شرقی چاپ تهران ۱۳۱۸
 سلسله مقالات راجع بفردوسی در مجله کاوه چاپ برلین ۱۳۳۹ هجری قمری - تاریخ ادبی ایران
 تألیف براون ج ۲ - فردوسی نامه مهر چاپ تهران ۱۳۱۳ - مقاله راجع بفردوسی بقلم آقای بهار در
 مجله (باختر) اصفهان شماره ۱۱-۱۲ سال اول ۱۳۱۳ - فرماندهی فردوسی تألیف آقای بهار - مست
 چاپ تهران ۱۳۱۳ - مقدمه دهه ان فرخی چاپ تهران با اهتمام آقای عبدالرسولی ۱۳۱۱ - سخن
 و سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان ج ۱ چاپ تهران ۱۳۰۸ - فهرست نح فارسی در سیرت
 بهرزیوی (انگلیسی) تألیف ریوج ۲ - تاریخ ادبیات ایران در ضمن فقه الله ایران (آخان)
 ج ۲ تألیف اند - دیوان سوجهری با حواشی و تعلیقات چاپ پاریس بقلم بهرزیوی - راجع
 به شمس و لقب سوجهری راحة الصدور چاپ فرنگ ص ۵۷ و ۴۷۷ مقالات آقای سعید نفیسی - نجم
 سوجهری در مجله باختر اصفهان سال دوم - راجع به یوسف وزلیخای فردوسی مجله مهر
 شماره تهران ص ۵۸۷ بقلم دکتر رضا زاده شفیق - ایضاً مقاله مهم گرنباوم (Grunbaum)

در دو شماره جلد ۴۳ مجله انجمن آسیائی آلمان - ایضاً مقالات فاخرانه آقای عبدالعظیم قریب در شماره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مجله آموزش و پرورش سال ۱۳۱۸ - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همائی جلد ۱ تیریز ۱۳۴۸ - ابن سینا رساله تألیفی آقای دکتر عنی طهران - ۱۳۱۵ - منابع در باب علماء ودانشمندان گذشته از کتب فوق - تاریخ الحکماء ففطی - طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان (آلمانی) - ایضاً تألیف هوار (فرانسوی) و نیکلسون (انگلیسی) در این باب و فیات الاعیان ابن خلکان - معجم الادباء یا قوت - تاریخ بیهق چاپ طهران بتصحیح آقای بهمنیار (راجع به بیهقی) - آداب اللغه تألیف جرجی زیدان .

۴- عصر سلجوقی

مؤسس سلاله سلجوقیان سلجوق پسر دقاق از سران ترکان غز بود سلجوقیان مانند دیگر عشایر ترک از نواحی ترکستان رو بایران آورده و نخست در حوالی بخارا فرود آمدند و بسال چهار صدوسی و یک نوه های سلجوق یعنی دو برادر چغری و طغرل که قدرتی پیدا کرده بخراسان آمده بودند غز نویمان را مغلوب ساختند اولی در مرو و دومی در نیشابور فرمان دادند تا خطبه بنام آنان خوانده شود بسی نگذشت که کار طغرل پیشرفت نمود و ری را مقر خود انتخاب کرد و بفتوحات پرداخت و تا بغداد رفت و خلیفه مقدم او را بخوبی پذیرفت با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد و نسبت بتمام دولتهائی که ذکرش گذشت مقتدرتر و دامنه نفوذش وسیع تر شد .

سلطنت سلاجقه بزرگ که مرکز آنها خراسان بود در حدود پانصد و پنجاه و دو منقرض شد و سلاله های دیگر مانند سلجوقیان سوریه تا اوایل قرن ششم و سلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تا اواخر قرن ششم و سلجوقیان روم تا اواخر قرن هفتم حکومت داشتند .

اهمیت این سلسله و معاصرین آن نسبت بتاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگان است زیرا ادبیات ایران در عصر آنان نضج گرفت و رواج یافت و شعرای نامی و فضیلتی معروف مانند ناصر خسرو و خیام و انوری و معزی و قطران و سنائی و شیخ عطار و تاریخ نویسان مانند راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخ مانند غزالی و قشیری و نجم الدین کبری ظهور کردند و آثار ادبی و تاریخی و دینی از منشور و منظوم بیشتر از دوره های گذشته بوجود آمده تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه و سنجر ادبنا

را حمایت کردند حتی برخی از آنان خود سخن شناس و فاضل بودند نیز وزیران لایق و دانش دوست داشتند مانند عمیدالملک کندی که خود اهل دانش و فرهنگ بود و نظام‌الملک طوسی که ادیب و نویسنده بود و علماء را احترام میکرد عمیدالملک مخصوصاً فارسی‌گویان را تشویق نمود و نظام‌الملک عربی بیشتر دلبستگی داشت هم بود که مدارس بزرگ در بلخ و نیشابور و هرات و اصفهان و بغداد و دیگر نقاط بنام نظامیه تأسیس نمود و دانشمندان عصر را تدریس در آن مدارس بر گماشت .

مراکز حکومت سلجوقیان مانند نیشابور اجتماعگاه شعر او نویسندگان بود . باخرزی که خود از ادبای آن عصر بود در کتاب تذکره خود موسوم به دمیة القصر از صد ها شاعر عربی گوی نام برده که اکثر آنان معاصر او بوده اند پیداست که شماره شعرای فارسی‌زبان هم زیاد بود چنانکه از بزرگان آنان نام برده خواهد شد . از خواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف در آن عصر روبه ترقی نهاد و

جمعی از مشایخ و سخنگویان آن سلسله ظهور کردند .

البته علت این ترقیات علمی و ادبی تنها حمایت و تشویق شاهان سلجوقی نبود بلکه مقصود از عصر سلجوقیان دوره قرنهای پنجم و ششم است و در آن مدت با اینکه سلجوقیان عامل مهم سیاست و علم و ادب ایران زمین بودند سلسله‌های دیگر نیز مانند غوریان و خوارزمشاهیان و بوئیان و غزنویان و اتابکان که کمابیش معاصر سلجوقیان بودند هر یکی بنوبه خود در تشویق دانشمندان و گویندگان بهره‌ای داشتند چنانکه در ذکر حال برخی از آنان این حقیقت روشن خواهد شد . از طرف دیگر استعداد و قریحه ایرانی بمناسبت زوال لاطعرب و حصول استقلال ایران و رواج زبان فارسی و توالی ادوار سامانی و غزنوی فرصت رشد و نمو پیدا کرده بود . از سالهای حکومت غزنوی که ذکر شده آشکار است که غزنویها با آنکه مغلوب سلجوقیها شدند منقرض نگردیدند و مدتی دراز معاصر سلجوقیان در غزنه و در هند سلطنت میکردند در ذیل معلوم خواهد شد بعضی از شعرای نامی دوره سلجوقی مانند سعود سعد و سنائی بدربار غزنوی منتسب بودند .

شعراى متصوف

تصوف طریقت مخصوصی است که از دیروز تا در ایران ظهور کرده و بتدریج وسعت یافته نفوذی در افکار نموده و در ادبیات منشور و منظوم ما جلوه خاصی کرده است .

در خصوص منشاء تصوف ایران عقاید مختلف موجود است بعضی اصل آنرا از تعالیم دینی هند و بعضی از حکمت اشراقی غرب و برخی نیز از خود ایران دانسته اند .

مذهب هندی سعادت حقیقی را در گسیختن از این جهان و پیوستن بجهان روحانی و اتحاد بروح کلی میداند و برای رسیدن باین مقصود ریاضت و سلوک و اعتکاف و تأمل و سکوت و تحقیر جسم و تربیت روح و تجرد و اعتزال تعلیم میکند .

حکمت اشراق آن مذهب فلسفی را گویند که در قرن سوم میلادی در اسکندریه در تعقیب حکمت قدیم یونان خاصه تعلیمات حکیم افلاطون ظهور کرد. اساس تعلیم حکمت اشراق بر این است که اصل وجود و مرکز هستی خدایتعالی است که عالم و آدم نجلی وی و جهان آئینه ذات اوست و تمام اشیاء غیر از و ظاهری و اعتباری است و تنها هستی واقعی مخصوص ذات حق است که مانند نور در تمام موجودات جریان داشته و بآنها هستی بخشیده است که هر يك بدرجه خود بهره از نور وجود یا اشراق الهی دارند کسیکه معرفت و وصال خدا را خواهد باید بواسطه ملاحظه عالم و مطالعه نفس و سلوک و تذکر و ریاضت و کشف بآن مقام برسد. علم بشر نیز بنا بعقیده این طایفه ممکن است بعد از طی طریق حکمت و نیل بمقام کشف و شهود برسد و عارف حقایق رانه تنها بهدایت عقل بلکه بنور اشراق پی برده و آشکاریند و علم عارف نسبت بعلم دانشمند نسبت شنیدن باشد بدیدن .

بر فرض هم مذاهب مذکور در فوق را افکار ایرانی تأثیر کرده باشد حقیقت امر آن است که روح ایرانی از قدیم خود ا. تعداد مخصوصی در تصوف و عرفان داشته چنانکه در زمان قدیم بخصوص مذهب مانی عقاید لطیف عرفانی تعلیم کرده و آئین وحدت و ترک مجاهده را در آن روزگاران ظاهر ساخته است .

در ادوار اسلامی نیز بیشتر ایرانیان بودند که افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را بسلك علم و ادب در آوردند و در تألیفات خود بخصوص در نظم فارسی جلوه دادند. خلاصه آنکه ایرانی اسرار و رموز این طریقت را از نخست پی برد و آنچه را هم که دیگران داشتند حسن اقتباس کرد و آنرا در دوره اسلامی طوری با ذوق خود سازش داد و در آثار منشور و منظوم خود بزبان و بیان آورد که تصوفی با سلوب خاص ایرانی بوجود آمد.

در تصوف ایران دو جنبه توان یافت یکی منفی است و عبارت است از طریقه اعراض از دنیا و ریاضت و ترك علائق و كشتن شهوات و اختیار قناعت و ترجیح فقر و پشمینه پوشی (چنانکه کلمه صوفی اشاره بهمان است) که تمام این صفات نفی عالم ظاهر است و پیداست که این مسلک با تصوف هندی شایسته دارد. جنبه دوم تصوف ایران مثبت است و عبارتست از سلوک و جسد و و القلب و طی مراحل اخلاص و عبادت و ایثار و خدمت بغير و مطالعه و تربیت نفس و محبت و کسب معرفت و رسیدن به مقام عشق الهی و فناء در هستی او و قیام با او امر حق و آگاهشش بی منت و خدمت بی ریا.

بالجمله توان گفت اساس تصوف ایران خدمت، محبت و درك و وحدت میباشد و صوفی کامل آنست که مراحل تقلید و توسل بتمالیم در گران و اصول کلام و دلایل منطق را طی نموده و از طریق کشف و تذکر و مطالعه نفس راه حقیقت برد و کشف و شهود برسد و قلب خود را مرکز عشق و محبت و جلوه گاه احدیت قرار دهد و قدر خود را در مرحله نسبت و کثرت عالم سفلی به مقام وحدت تمام عاوی رساند و آئینه ضمیر را صاف نماید تا خدا را در خود دیده و بمعرفت نائل آید در پندار و گفتار رفتار خود مظهر حق و حقیقت گردد و در پرتو این نظر نورانی در عالم انسانی نیز وحدت اصلی را دریابد و بداند اغلب تفرقه ها و جنگهای مذهبی و غیر آن از نادانی بشر باشد: «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

شعر او نویسندگان عارف و متصوف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را با بهترین و شیرین ترین طرز در لپاس نظم و نثر جلوه داده و احساسات رفیق و عالی بسلك

عبارت کشیده و مشایخ و بزرگان این طریقت لطایف افکار و عقاید خود را بزبانترین سخنان بیان کرده اند .

در اینموقع برخی از سخنگویان عرفانی عصر سلجوقی را نام میبریم که عبارتند از:
باباطاهر همدانی و ابی سعید ابی الخیر و خواجه عبدالله انصاری و سنائی و شیخ عطار .

باباطاهر - باباطاهر عریبان همدانی بود و مسلک درویشی و فروتنی او که شیوه عارفان است سبب شد تا وی گوشه گیر گشته و گمنام زیسته و تفصیلی از زندگانی خود باقی نگذارد فقط در بعضی کتب صوفیه ذکر می آید از مقام معنوی و مسلک ریاضت و درویشی و صفت تقوی و استغنائی او آمده است آنچه از سوانح زندگانی وی معلوم است ملاقاتیست که گویا میان او و طغرل اولین شاه سلجوقی در حدود سال چهارصد و چهل و هفت در همدان اتفاق افتاد و از این خبر بدست می آید که دوره شهرت شیخ او اواسط قرن پنجم و ظاهر آن تولدش در اواخر قرن چهارم بوده است ؛ باباطاهر از سخنگویان صاحب دل و دردمند بوده و نغمه هائی که شاهد سوز درونی اوست سروده نیز رسالاتی عبرتی و فارسی تألیف نموده است .

از آنجمله مجموعه کلمات قصاریست عبرتی که عقاید تصوف را در علم و معرفت و ذکر و عبادت و وجد و محبت در جمله های کوتاه و مؤثری بیان میکند. عمده شهرت باباطاهر در ایران بواسطه دوبیتیهای شیرین و مؤثر عارفانه اوست . از خصوصیات این رباعیات آنکه از وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی شبیه بلغت لری سروده شده و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم (فهلویات) نام داده اند . در تمام این رباعیهای ساده و مؤثر شاعر از وجهان وحدت دور افتادگی انسان و از پیریشانی و تنهایی و ناچیزی و بیچیزی خود کرده از هجران شکایت نموده و حسن اشتیاق معنوی خود را جلوه داده است .

باباطاهر در همدان دارفانی را وداع گفته و در همان شهر مدفون است . اینک چند نمونه از رباعیات شیرین سوزناک او:
در اتحاد حقیقت آدمی با خدا :

اگر دل دلبر و دلبر کدومه و گر دلبر دل و دلرا چه نومه

دل و دلبر بهم آمیخته ویشم

ندونم دل که و دلبر کدومه

ایضاً

خرم آنان که از تن جون نذونند

ز جانون جون ز جون جانون نذونند

بدرش خو کون سالان و ماهان

بدرد خویشتن درهون نذونند

همه جا جلوه گاه خداست .

میان شعله خشک و تر نذونند

خوشا آنون که از یاس نذونند

سرائی حالی از دلس نذونند

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر

تأثر از ناپایداری روزگار:

بچشم خون فشان آلاله میباش

یکی برزبگری نالون در ایندشت

که باید کشتن و هشتن در ایندشت

همیکشت و همیکفت ایدریغا

درویشی و بی خانمانی :

نه خون دیرم نه مون دیرم نه لنگر

مو آن رندم که نامم بی قلندر

چوشو آیه بخشان وانهم سر .

چوروز آیه بگردم کرد کویت

نیکان شکارسیه دستانند :

سپه دستی زده بر بال مو تیر

جره بازی بدم رفتم به نخجیر

هر آن غافل چرم غافل خوره تیر

بوره غافل میجر در چشمه ساران

دوستی کیمیاست :

ونم آلالیا کسی چینمت بار

دیدم آلاله ای در دامن خار

درخت دوستی دیر آورده بار

بگفتا باغبان معذور میسدار



شیمه محبت

دلی دیوم خریدار محبت کزو گرمست بازار محبت
لباسی یافتم بر قامت دل ز بود محنت و تار محبت

از مطالعه این چند رباعی دلکش درمی یابیم که گذشته از وزن مخصوص و صورت تلفظ کلمات لغاتی نیز داریم که شکل لغت های بومی ایران باستان را نگه داشته و به پهلوی نزدیک است مانند مو بجای من ، شو بجای شب و ینم بجای ینم ، کرن بجای کنند و تم بجای گویم .

ابوسعید ابی الخیر - شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر معاصر با باطاهر بود . بسال سیصد و پنجاه و هفت در مهنه واقع در ناحیه خاوران خراسان تولد یافت و بعد از تحصیلات مقدماتی در مولد خود برای تحصیل فقه بمرور رفت و نزد ابو عبدالله الحصری که از فقهای معروف بود و از عام طریقت آگاهی تمام داشت شاگردی نمود سپس از مشایخ بزرگ عصر خود مانند شیخ ابو الفضل حسن سرخسی و ابو العباس احمد قصاب و ابو الحسن علی خرقانی کسب فیوضات معنوی کرد و بدست صوفی بزرگ ابو عبدالرحمن سلمی متوفی در ۴۱۲ کسوه طریقت پوشید . ابوسعید را میتوان در عداد اولین سخن - گوینان فارسی زبان مذهب تصوف آورد زیرا گفته ها و جمله ها و قطعه ها و رباعی های نغز صوفیانه از دیگران و از خود بیان کرده و چون حالی داشته در آنها که بدست نوهاش محمد منور در کتاب اسرار التوحید جمع آمده تأثیری عمیق است و آشکار میدارد که گوینده آنرا دردی در دل و شوری در سر بوده . رباعی ذیل که بخود شیخ منسوب است حال عشق و درد او را نشان میدهد :

جانا بزمن خاوران خساری نیست کش با من و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست

روزی در مجلس سماع که شیخ جذبه و حالت پیدا کرده بوده در تعریف تصوف و اینکه هستی واقعی از آن خدای تعالی میباشد این چنین سخن میگفته :

«هفتصد پیر از مشایخ در ماهیت تصوف سخن گفته اند تماهترین و بهترین همه

قولها اینست که : استعمال الوقت بما هو اولی به . شیخ ما گفت :

اهل الرسوم فی حیوتهم اموات و اهل الحقایق فی مباتهم احیاء . شیخ ما گفت وقتها هر جائی میگشیمی در کوه و بیابان و این حدیث سردری مائهاد بود و ما خدا را جستیمی در کوه و بیابان و بودی که باز یافتیمی و بودی که باز نیافتیمی اکنون چنان شده ایم که خویشتن می باز نیاییم زیرا همه اوست مانه ایم از آن معنی که او بود و ما نبودیم و او خواهد بود و ما نباشیم .»

واقعا عقاید صوفیانه در اخلاق و گفتار و کردار ابوسعید جلوه کرده بود خوش زبان و شیرین بیان و شکسته نفس و مهربان بود مال از توانگران گرفته بدرویشان می داد کینه جوئی را دوست نداشت با همه یار بود حتی با دشمنان خود مدارا میکرد در باره ابوالقاسم قشیری که ابوسعید را دوست نداشت در اسرار التوحید چنین گوید : روزی بر زبان استاد امام رفت که ابوسعید حق سبحانه و تعالی را دوست میدارد و حق سبحانه ما را دوست میدارد فرق اینست که ما پیلیم و ابوسعید پشه . این خیر را بنزدیک شیخ ما آوردند شیخ آنکس را گفت برو و بنزدیک استاد امام شو بگو که آن پشه هم توئی ما هیچ چیز نیستیم و ما خود در این میان نیستیم . آن درویش بیامد و آن سخن با استاد امام بگفت استاد امام از آن ساعت باز قول کرد که نیز بسد شیخ ما سخن نکوید و نگفت تا آن گاه که بمجلس شیخ آمد و آن داوری با موافقت و الفت بدل گشت .

در باب عقیده معروف صوفیان که علم مراتب دارد نخست تجربه حسی یا آزمایش دوم علم استدلالی یا دانستن . سوم شهود یا دیدن . حکایت دیدار ابوعلی سینا که استاد منطق و حکمت بود و از طریق مشاء که پایه اش بدلیل عقلی است بحث میکرد با ابوسعید که ذوق اشراق داشت و میگفت علم باید بمقام شهود رسد در کتاب اسرار التوحید اینگونه آمده :

خواجه بوعلی باشیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت و سخن میگفتند که کس ندانست و نیز بنزدیک ایشان در نیامد مگر کسیکه اجازت دادند و جز بنماز جماعت بیرون نیامدند بعد از سه شبانه

روز خواجه بوعلی بر رفت شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هر چه من میدانم او می بیند و متصوفه و مریدان شیخ چون بنزد يك شیخ در آمدند از شیخ سؤال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی گفت هر چه مای بینیم او میداند. شیخ بحکم ذوق وحدت که در عرفان موجود است با اهل ادیان هم از راه مهر و یگانگی رفتار میکرد چنانکه روزی با مریدانش در کلیسای عیسویان حضور یافت و این کار او در آن روزگار تعصب اسباب حیرت و موجب اتحاد و الفت گردید. در پندورا هنمائی هم راه لطف و محبت را پیش میگرفت چنانکه این حکایت نشان میدهد. «هم در آن وقت که شیخ ما بنشابور بود روز بگورستان حیره میشد بسر قربت مشایخ رسید جمعی را دید که در آن موضع خمر میخوردند و دف میزدند صوفیان در اضطراب آمدند و خواستند که احتساب کنند و ایشانرا بر نجانند و بزندان شیخ اجازه نداد چون شیخ نزد يك ایشان رسید گفت خداوند همچنانک درین جهان خوش دلان میدارد در آن جهان نیز خوش دلان دارد آن جمله بر خاستند و در پای اسب شیخ افتادند و خمرها بر یختمند و سازها بشکستند و توبه کردند و از نیکمردان گشتند».

وفات شیخ ابوسعید در ۴۴۰ در مهنه اتفاق افتاد گویند در موقع بیماری ازو پرسیدند که در پیش تابوتش از قرآن چه خوانند گفت قرآن بزرگتر از آنست که بر من بخوانند و این بیت کافی خواهد بود :

بهر از این در جهان همه چه بود کار دوست بر دوست رفت یار بر یار .
آنهمه اندوه بود و اینهمه شادی آنهمه گفتار بود و اینهمه کردار .

عبدالله انصاری - خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی بسال ۳۹۶ متولد شد و

معاصر الب ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملک و شیخ ابوسعید ابی الخیر بود . نسبتش اگر چه به ابویوب انصاری میرسد ولی چون عمرش در ایران گذشت لاجرم بسبب سخن سرایان ایرانی در آمد و بزبان فارسی لحنی و شیوه ای بهم رسانید و نثر فصیح و نظم ملیح در این زبان ساخت شیخ از اجله محدثین و عرفا بود

و نزد دانشمندان و مشایخ شاگردی کرد و حافظه‌ای شکفت انگیز داشت و اقوال و اشعار زیادی میدانست از مشایخ بخصوص بشیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و بعد جانشین او گشته است تصانیفی به عربی مانند نظم الکلام و منازل السائرین و بفارسی مانند زاد العارفين و کتاب اسرار بوجود آورده همچنین رسالات دیگر بفارسی مانند رساله دل و جان و کتزالسالکین و رساله واردات و قلندرنامه و هفت حصار و محبت نامه و رساله مقولات و الهی نامه او موجود است. از معروفترین گفته‌های شیخ همانا مناجات اوست که تا آن زمان در زبان فارسی بدین سبک ساده و مؤثر و شیرین سابقه نداشته و آن در ضمن رسالات مذکور در بالا و در موارد دیگر نقل شده و نمونه‌ای از نشر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است.

شیخ رباعیهای روان و جاذب عرفانی و روحانی نیز سروده است و میتوان آنرا در عداد نخستین و قدیمترین رباعی سرایان نام برد بخصوص در معانی دینی و عرفانی. شیخ کتاب طبقات الصوفیه تألیف یکی از مشایخ عرفانی یعنی عبدالرحمن سلمی را در مجالس و عظم خود با اضافاتی بزبان هر وی قدیم املا کرد و یکی از مریدان وی آنرا جمع آوری نمود و پس از آن در قرن نهم عبدالرحمن جامی آنرا از زبان هر وی بفارسی معمولی اندر آورد و شرح حالات مشایخ دیگر را بر آن افزود و کتاب نفحات الانس را بوجود آورد.

چنانکه گفته شد نظم و نثر شیخ بفارسی دو صفت سادگی و شیرینی را داراست وی از نخستین کسانیست که بفارسی نثر مسجع ساخت و در ضمن نثر شعر بکار برد و این سبک در زمان سعدی بکمال رسید که گلستان بهترین شاهد آنست.

اینک مثالی چند از کلام خواجه (رساله مقولات) که دارای تأثیر و سوز و شور مخصوصی است و پندهای لطیف معنوی در بر دارد :

بیزارم از آن طاعت که مرا بعجب آورد بندۀ آن معصیتم که مرا بعد از آورد، ازو خواه که دارد و میخواهد که ازو خواهی آروم خواه که ندارد و میگاهداگر بخواهی بنده آنی که در بند آنی، آن ارزی که میورزی، هر چیز که بزبان آمد بزبان آمد، دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکنند، خدایتعالی می بیند و میپوشد همسایه نمی

بیندومیخروشد. چنان زی که بشناارزی و چنان میر که بدعاارزی. لقمه خوری هر جائی طاعت کنی ریائی صحبت رانی هوائی زهی مردسودائی. اگر در آئی بازاست و اگر نیائی خدابی نیازاست. اگر بر هواپیری مگسی باشی اگر بر روی آب روی خسی باشی دل بدست آرتا کسی باشی.

در راه خدادو کعبه آمد حاصل يك كعبه صورتست يك كعبه دل

تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه آمد يك دل

عذر در شریعت بزبانست و در حقیقت بدل و جان آن نکوتر که زشت بگذاریم و نغز گیریم و پوست بگذاریم و مغز گیریم. در کودکی بازی و در جوانی مستی و در پیری سستی پس خدا را کی پرستی.

چون پیش بزرگی در آئی همه گوش باش چون اوسخن گوید تو خاموش باش. پنج چیز نشانه سختیست، بی شکری در وقت نعمت، بی صبوری در وقت محنت، بی رضائی در وقت قسمت، کاهلی در وقت خدمت، بی حرمتی در وقت صحبت. حیات ماهی در آبست و حیات بچه از شیر. شریعت را استاد باید و طریقت را پیر. زاهد مز دور بیهشت مینازد و عارف بدوست. از صوفی چگویم که صوفی خود دوست.

روزگاری اورا میجستم خود را مییافتم اکنون خود را میجویم اورا مییابم
عشق آمد و شد چو خونم اندر رک و پوست

تا کرد مرا نهی و پر کرد زد دوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت

نامیست زمن برمی و باقی همه است.

چند جمله از مناجات شیخ :

الهی عبداللہ را از سه آفت نگاهدار از وسوسه شیطان و از هوا جس جسمانی و از

غرور نادانی.

الهی بساز کار من و منکر بکر دار من دلی ده که طاعت افزون کند طاعتی ده که

بیهشت رهنمون کند.

الهی اگر بهشت چون چشم و چراغ است بی دیدار تو درد و داغ است.

الهی اگر مرا در دوزخ کنی دعوی دار نیستم و اگر در بهشت کنی بی جمال تو
خریدار نیستم .

الهی من به جور و قصور تناسم اگر نفسی با تو پردازم از آن هزار بهشت میسازم .
الهی اگر عبدالله را بخواهی کداحت دوزخی دیگر باید آرایش او را و اگر
بخواهی نواخت بهشتی دیگر باید آسایش او را .

الهی میدانی ناتوانم پس از بلا برهانم .
الهی میپنداشتم که تو را شناختم اکنون آن پنداشت و شناخت را در آب
انداختم .

الهی همه شادیهها بی یاد تو غرور است و همه غمها بی یاد تو سرور .
چند رباعی از شیخ :

از هجر همی سوزم از شرم خیال در وصل همی سوزم از بیم زوال
پروانه شمع را چنین باشد حال در هجر بسوزد و بسوزد زوصال



دی آمد و هیچ نامد از من کاری و امروز زمی گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری نا آمده به بدی ازین بسیاری



در عشق تو که پست و گهی هست شوم و زیاد تو که نیست گهی هست شوم
در پستی و مستی از نگیری دستم یکبارگی ای نکار از دست شوم .
ازین مثالها تا حدی بمقامات و حالات عرفانی شیخ پی توان برد که در ضمن آن
معانی عشق واقعی بنخدا و اعراض از ظاهر و رجوع بیاطن جلوه میکند .

وفات شیخ در ۴۸۱ در هرات اتفاق افتاد .

سنائی - ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی در اواسط قرن پنجم تولد یافت و از
اوایل جوانی اقتساب بدیه بارغز نوی نمود و بعضی از سلاطین آن سلاله را مانند بهرامشاه
در اشعارش مدح کرد .

سنائی گذشته از سلاطین و امرا با فضلا و شعرای عصر خود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی اشعار مسعود سعد را اولین دفعه او جمع کرد.

سنائی سفر حج بجا آورد نیز در اغلب شهرهای خراسان سیاحت نمود و بحلقه درویشان درآمد و بارزسای صوفیه معاشرت کرد و از آنها کسب فیوضات نمود و در نتیجه تأثیر این تعالیم آخر از دربار سلاطین و مدح آنها صرف نظر کرد و گوشه گیری اختیار نمود و اشعاری پرمغز عرفانی سرود.

صباک و افکار سنائی - دیوان سنائی که عده اشعار آنرا تاسی هزار نوشته اند و امر و زبانی نسخه های آن تا دوازده هزار بیت و بیشتر دارد حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات محکم و عتین و اشعار پخته و روان است همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها و مخصوصاً در حدیقه ظاهر است با این همه توان گفت که سنائی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتر بمعنی بوده است تا بلفظ بطور کلی میتوان سنائی را اولین شاعر نامی تصوف ایران محسوب داشت زیرا قبل از او کسی در مذهب عرفان با استحکام و سلاست و صفای کلام او بنظم سخن پرداززی نکرده از سخن سنائی پیداست که در جوانی گذشته از دیوان شاعران فارسی زبان از اشعار گویندگان تازی نیز خوانده چنانکه در قصیده ای از فرزدق و جریر که دو شاعر تازی در قرن اول اسلامی بودند و با هم مناظره ها داشتند و جریر درباره فرزدق هجوها ساخته نام برده و گفته است :

هست تانفس نفیست باعث تعلیم دیو بود هم فر فرزدق داعیه جر جریر

که در مصرع دوم اشارتی بخصوصت جریر نسبت بفرزدق موجود است.

از گویندگان فارسی زبان تأثیر از شاعران خراسان مانند منوچهری و فرخی و مسعود سعد در شعر سنائی پیداست. قصیده هائیکه با مطلعهای ذیل آغاز میکند قصیده شمعی منوچهری را با کمال وضوح بخاطر می آورد :

ای همیشه دی بحر ص و آ ز کرده مر نهن داده یکباره عنان خود بدست اهر من

همچنین :

ای امیر المؤمنین ایشمع دین ای ابولحسن

ای بیک ضربت ربودی جان دشمن از بدن

همچنین :

دل زدلتنگی زمانی طرف کردم در چمن

یکجهان جان دیدم آن بجارسته از زندان تن

در قصیده‌ای که بمطلع :

مکن در جسم و جان منزل که این دو نست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه اینجهجا باش و نه آنجهجا.

ساخته سبک فرخی را پیروی نموده و در ضمن آن گفته است :

نخواهم لاجرم نعمت نه در دنیا نه در جنت

همیگویم بهر ساعت چه درسرا چه در ضرا

که یارب مر سنائی را سنائی ده تو در حکمت

چنان کز وی بر شک آید روان بو علی سینا

مگردانم درینعالم ز بیش آری و کم عقلی

«چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا»

در این چند بیت انس و علاقه خود را نسبت بفلسفه اظهار نموده در ضمن مصرع

اخیر را بعین از قصیده فرخی تضمین کرده . در جای دیگر در قطعه‌ای که پیداست از

روی وجد و نشاط سروده گوید :

حال با شعر فرخی آریم رقص بر شعر بو الفتوح کنیم

همچنین چون دیوان سنائی را با آن مسعود سعد برابر کنیم بسا فصاید که از

حیث وزن و قافیه و بعض تعبیرات و تشبیهات مشابه هم دیده خواهد شد .

پس ازین دوره تقلید سنائی چون در جذبه عرفات افتاد خود با استقلال مضامین

و اشعار عرفانی ساخت که در دیوان و مثنویهای او مندرج است . در این سنخ اشعار

استاد ما را دعوت میکند به تصفیة نفس و ترك غرور و نظاهر و اینگونه مضامین

میپردازد :

دانشی که تو را از تو نستاند چهل از آن بهتر است . بسته جباه و زره باش

که جاه و زر برای جود و بخشش است عالم خود پرست خود غافلست پس چگونه

راهنمای دیگر است «خفته و خفته کی کند بیدار» اسیر مال و بندهٔ قال نباشید. آدمیت
بصفای باطن و خدمت و کوشش میسر است نه بوسایط ظاهر با تظاهر و مال و جاه نتوان
بحقیقت رسید رنج و سعی و عبارت لازم است :

هر کس از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن

سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تا يك پنبه دانه ز آفتاب

زاهدی را خرقه گردد یا حمار را رسن

عمرها باید که تا يك کود کی از روی طبع

عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

دیو شهوات را سلیمان و ارمطیع امر خود گردان مانند مسیحا اهل یقین باش از

پرده حسن بدر آی اگر امید عمر جاویدان داری از اندیشه او باش جسمانیت فارغ شو

و داد خلق از خود دیده . اگر طمع داری مانند زهره بر اوج آسمان شوی دانش طلب کن .

خویشتن را نوعی تصفیه نما تا خدا را در آئینهٔ ضمیر پیدا کنی چون حقیقت یکیت

و من و تو در کار نیست .

اخبار و اشعار چنین می رساند که شاعر خود در سیر خود بمقام تزکیه نفس

رسیده و بمعالی اخلاق نایل آمده و ره بعشق حق برده دلش از آتش عشق روشن است

و آزار کسی را روا ندارد و در هر کار خدا را در نظر میگیرد با اینکه از کسی انتظار

خوبی ندارد خود نسبت بهر کس نیکو کار است . مطابق اینگونه معانی این ابیات را

در حال خود گوید :

اگر چه ز یولاد سخت است لادم

من از آتش عشق هم نرم کردم

اگر چه ز مادر من آزاد زادم

منم بندهٔ عشق تا زنده باشم

برین نعمت ایزد زیادت کنادم

ز نیک و بد این و آن فارغم من

نه گیرنده بازم نه بیمهر خادم

نه آویزم از کس نه بگیرم از کس

کم آزار بیرنج و پاکیزه عرضم
که پاکست الحمد لله نثرادم
مرا برتن خویش حکمیست نافذ
من استاد فرماینبر آن نفسادم
بهر حال و هر کار آید به پیشم
خداوند باشد در آنحال یسادم
ز کس خیر و خوبی نباشد نخواهم
بدانچم بود با همه خلق رادم

در دیوان سنائی اشعار زیاد در شکایت از ظاهری رستی و ریاکاری و بیدانسی و آزار دوستی و بیوفائی و نامسلمانی مردم آمده و مبین میدارد که بدیها از مردم دیده است. با این نظر است که پیوسته مردم را با اصلاح حال و گذشتن از خود پرستی و صفای قلب و خدمت و کسب دانش برای پیروی حق و کسب حکمت و کشتن شهوت و ترک حرص و سلوک و ایمان و عرفان دعوت میکند و میگوید:

مکن در جسم و جان منزل که این دو نیست و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش نه آنجا
بهرچ از راه دور افتی چه کفر آنحرف و چه ایمان
بهرچ از دوست و امانی چه زشت آنجا و چه زیبا
سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا
ترا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی به
تو خود می پند نبیوشی از این گویان ناگویا
گر امروز آتش شهوت بکشتی بیگمان رستی
و گسرنه نف این آتش ترا هیزم کند فردا
چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید
گرفته چنینان احرام و مسای خفته در بطما
چو علم آموختی از حرص آنکه تـس کاندرب شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده تـس بسرد کلا
به حکمت جامه نو کن ز بهر آن جهان ور نه
چو مرگ اینجامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

گراز زحمت همی ترسی زنا اهلان بی

که از دام زبون گیران بعزلت رسته شد عنقا

سنائی چندین مثنوی مانند حدیقه الحقیقه و طریق التحقیق و سیرالعبادالی- المعادیا کنوز الرموز سروده و بنا بقوال صاحبان تذکره مثنوی های دیگر هم مانند کارنامه و عشق نامه و عقل نامه و غریب نامه یا عقون نامه تألیف نموده است معروف ترین آنها حدیقه است که آنرا در تاریخ ۵۲۵ تمام کرد و آن مرکب از ده باب است و ده هزار بیت دارد مطالب هر باب اغلب بطریق حکایت و امثله گفته شده و توان گفت شاهکار شاعر است که از حیث احتوای مطالب عرفانی و از جهت بلاغت و حسن سبک در بین کتب متصوفه ممتاز است. در این تصنیف سنائی پادشاه وقت یعنی بهرام شاه غزنوی (۵۴۸-۵۱۲) را مدح کرده .

بطور کلی میتوان گفت محتویات تمام مثنویها را جمع است بمعانی تصوف و مطالب عرفان و عبارت است از توحید خدا و نعت پیامبر و اولیاء و تخریض بترك دنیا و اعراض از ظاهر و رجوع بیاطن و ترك خودپرستی و غرور و کسب مقامات معنوی. سنائی در حدیقه افکار دلپسند و شعائر بلند و راهنمائیهای سودمند را با مضامین عرفانی باهم آورده اینک نمونه ای از آن اشعار مذکور میافتد:

کار و خدمت کن که بایکاری بجائی نرسی:

توییك پایه چون شوی خرسند	پایه بسیار سوی بام بلند
جامه خلقت بریدستند	از پی کارت آفریدستند
چون مهی شصت روز بیکاری	ملك ملك از کجا بدست آری

نه آرایش ظاهر به تنهایی دلیل خوبیست و نه نازیبائی بیرون دلیل بدی، کردار

است که نشانه خوبیست :

گفت نفشت همه کز است چرا	ابلهی دید اشتری بچرا
عیب نقاش میکنی هشدار	گفت اشتر که اندرین پیکار
توزمن راه راست رفتن خواه	در کثری من مکن بعیب نگاه

دانش برای کار و کوشش است نه ادعا و گفتار.

لیک معلوم تو نگشت امروز	تو بگفتار غره‌ای شب و روز
آنچه بشنیده‌ای بکار در آر	بیش مشتوز نیک و بد گفتار
خنجرت هست صفت شکستن تو	دانشت هست کار بستن تو
علم بی کار پای بند بود	علم با کار سودمند بود

بهترین راهنمای مرد خرداوست :

عقل هر جایکه خلیل تو بس	عقل در راه حق دلیل تو بس
هر چه آن ناپسند خود نکند	عقل خود کار های بد نکند
بطمع قصد «دح و دم نکند	عقل بر هیچ دل ستم نکند

مرداگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر و گرنه خاموشی از بیهوده گویی

پسندیده تراست :

ورند در جان فرامشی بهتر	نطق زیبا ز خامشی بهتر
ورند کنکی به از سخن گفتن	در سخن در بسبایدت سفتن
به که بسیار گوی بیهده تاز	کنک اندر حدیث کم آواز

از اینگونه اشعار دریند و عبرت و بلندی مقام دانش و معرفت و ضرورت داد و

دستگیری در میان مردم و اهمیت توجه بمبدأ بسیار آمده .

رباعیات و قطعات خوش آیند بدیعی نیز از سنائی معروفست که هر يك بجای

خود معانی نغز دارد مثلاً این قطعه در نکوهش میخواری لطیفست .

در ره پستی هر گز نمهد دانا پی	نکند دانا مستی نخورد عاقل می
نی چنان سرو نماید بمثل سرو چونی	چه خوری چیزی گز خوردن آن چیز ترا
گر کنی عربده گویند که او کرده می	گر کنی بخشش گویند که می کرده او

خلاصه اینکه سنائی یکی از گویندگان باذوق عرفانی ایران بوده و در عالم

معانی قدمها زده و سخنان پخته گفته و از نخستین شاعران عارفی پیشه بشمار آمده

است چنانکه خواهیم دید سرسلسله شاعران عرفانی ما جلال الدین زبان بستایش نو
گشوده و گفته است:

عطار روح بود سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
همان استاد در کتاب مثنوی از سنائی چنین یاد کرده است :

ترك جوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غرقوی بشنو تمام
چنانکه در فوق مذکور شد سنائی بتأثیر مسلك معنوی خود از زندگانی دنیوی
و روابط درباری دست کشید حتی امر بهرام شاه را که گویا میخواست است او را از
خویشان و مقربان خود کند پذیرفت و عزلت را ترجیح داد .

سنائی عمر درازی کرد و در غزنین بدرود زندگانی گفت در سال وفاتش اختلاف
هست و بنا بقول تقی کاشی در تذکره خودوی بسال ۵۴۵ وفات یافت و این تاریخ صحیحتر
بنظر میآید .

شیخ عطار - شیخ فریدالدین محمد مشهور به عطار که یکی از بزرگان و
پیشوایان گویندگان مذهب عرفانست در نیشابور تولد یافت. تاریخ قطعی تولد وی
معلوم نیست در هر صورت میتوان گفت که وی در اواسط قرن ششم یعنی اوایل دوره
سلجوقیان خراسان بدنیا آمد از اخبار و قرائن نیز چنین بدست میآید که عطار عمر
درازی داشته و شاید به حدود صدسال یا بیشتر رسیده ولی در دیوانش تنها اشاره به عمر
شصت و هفتاد و اند سالگی او موجود است در قصیده ای گوید:

مدت سی سال سودا پخته ایم مدت سی سال دیگر سوخیم

و در قصیده دیگر که با این مطلع است :

کارم از عشق تو بجان آمد دلم از درد در فغان آمد

گوید :

چون ز مقصود خود ندیدم بوی سوی عمر رهم زیبان آمد .

دین هفتاد ساله داد بیاد مرد میخانه مغسان آمد .

نیز از دیوان او نقل کرده اند:

مرگ در آورده پیش وادی صدساله راه عمر نوافکنده شب بر سر هفتاد و اند

عطار روزگار جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهذیب نفس و کسب علوم گذراند تا سرانجام خود بمقام ارشاد رسید و کعبه اهل دل گردید. بموجب بعضی اخبار و بفتحوای اشعاری که بوی نسبت داده شده مسافرتهای بسیار کرده و مصر و دمشق و مکه و هندوثر کستانرا سیاحت نموده .

لقب عطار بواسطه اینست که دارو فروشی میکرد و در ضمن بیمارانشرا معالجه هم مینمود چنانکه در مثنوی خسرونامه گوید :

بداروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز تبضم مینمودند

در این ضمن که از شفای جسمانی فراغت میجست بامور روحانی میپرداخت و اشعار معنوی میساخت چنانکه در باب نظم مثنویهای مصیبت نامه و الهینامه گوید:

مصیبتنامه کاندوه جهانست الهینامه کاسرار عیانست

بداروخانه کردم هر دو آغاز چگویم زودرستم زین و آن باز

و معلومست در نظر او که پیر طریقت بود شفای جسمانی مقدمه ای بود برای کمال روحانی و عالم ادیان بعالم ابدان برتری داشت باز در مثنوی نامبرده از زبان یکی از دوستانش فرماید :

بمن گفت ای بمعنی عالم افروز چنین مشغول طب گشتی شب و روز

طب از بهر تن هر ناتوانست ولیکن شعر و حکمت قوت جانست

اگرچه طب بقانونست اما اشاراتست در شعر و معما

واز اخبار نویسندگان و آثار منشور و منظوم خود شیخ آشکارا مینماید که وی نه تنها حالات عرفانرا جستجو کرده و با سرار آنان پی برده بلکه خود عمری در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخته و از این راه در افق عرفان تابش کرده و مانند مشعلی بر سر راه نزدیکان و دوران نور پاشیده و بسا دل باختگان که بنخویشتن جلب کرده و بشعله خود مشتعل ساخته است بیجهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین اوریپیشوا و بزرگ دانسته و خود را در برابر او کوچک بشمرده و گفته :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم يك كوچه ايم
نيز فرموده :

عطار روح بود سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
ایضاً :

من آن ملای رومی‌ام که از نطقم شکر ریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم
ایضاً :

آن شتیدستم من از عطار نیز
سیح محمود شبستری که خود از بزرگان مذهب عرفان است فرموده:
مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید
و علاءالدوله سمنانی از مشایخ صوفیان که در قرن هشتم وفات یافته چنین گفته:
سری که درون دل مرا پیدا شد از گفته عطار و زمولانا شد
اینگونه اشعار تنها اشاره است بتأثیر عمیقی که عطار در قلوب شماره بزرگی
از صاحب‌دلان و سخنوران بعد از خودش کرده که پر تو آن حتی بسعدی و حافظ هم
رسیده

طبع عطار روان و فکرش در جولان بوده و ازینرو تألیفات بسیار از نظم و نثر
بوجود آورده حتی شماره آنرا بعدد سوره های قرآن نوشته‌اند چنانکه در کتاب
مجالس المؤمنین آمده :

همان خریطه کش داروی فنا عطار که نظم او ست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سوره کلام نوشت سفینهای عزیز و کتابهای گزین
در هر صورت آثار شیخ بسیار بوده بطوری که برخی او را از این حیث طعن‌زده
و به‌پر گوئی متصفش دانستند و در دفاع ازین انتقاد گفت :

کسی که چون منی راعیب جوی است همین گوید که او بسیار گوی است
ولیکن چون بسی دارم معانی بسی گویم تو مشنو می تو دانی
در واقع نظر شیخ موافق دعوی خود متوجه بمعانی بوده و هر يك از تصنیفات

خود را برای توجیه مطالب عرفانی ساخته حتی در این راه بسا فصاحت لفظ را فدای ادای معانی نموده و اشعار ناروا و نازیبا هم سروده است و در این شوق بمعنی از رسوم و متعارفات شعری در گذشته حتی در همه عمر برخلاف عادت شاعران بمدح کسی نپرداخته چنانکه گوید:

بمهر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم
و در مثنوی مصیبتنامه فرماید:

شعر مدح و هزل گفتن هیچ نیست شعر حکمت به که در وی پیچ نیست

درینجا که همه این تصنیفات باقی نمانده حتی در نسبت برخی از آنها هم که باقیست تردید هست.

گذشته از مصیبتنامه و الهینامه و خسرونامه که نام برده شد مثنویهای دیگر مانند پندنامه و اسرارنامه و جواهرنامه و شرح القلب و مختارنامه و امثال آنها از شیخ مانده ولی توان گفت مهمترین آثار شیخ نخست دیوان قصائد و غزلیات اوست که حدود ده هزار بیت دارد. دوم مثنوی منطق الطیر است و سوم تذکره الاولیاء دیوان عطار حاری اشعار شورانگیز و عارفانه اوست که اسرار ضمیر خود را بزبان شعر بیان داشته منطق الطیر مطالب نغز عارفان را در سلك حکایت لطیف شیرین شرح نموده و آن عبارتست از اینکه روزی مرغان مجمعی کردند و گفتند هیچ شهری بی شهر یار نیست ما نیز باید شهر یار خود را بجوئیم همد که در واقع پیک مرغانست گفت نام آن شهر یار سیمرغ است و وعده کرد آنها را بدر گاه سیمرغ راهنمایی کند ولی بشرطیکه سیر و سلوک را داشته و در پیمودن راه دور سختیهای گوناگون را تحمل نمایند بسیار از مرغان عذر هاتر اشیدند و بهانهها آوردند و هر یکی نوعی از دشواری راه وصال بگریخت تا سرانجام از آنها تنهائی سیمرغ باقی ماند که پس از پیمودن هفت وادی خطرناک پراز دشواریها که عبارت باشد از وادی طلب و عشق و معرفت و استغنا و توحید و حیرت و فنا بدر گاه سیمرغ رسیدند و در آنجا مانند اینک در برابر

دیدند و در واقع دریافتند سیمرغ همان سی مرغ است یعنی آنچه را که ییخبرانه در خارج میجستند در خود پیدا کردند .

تذکره الاولیاء عبارت است از شرح احوال عارفان و مناقب و مکارم اخلاق پیشوایان طریقت و سخنان آنان .

سبک و افکار شیخ عطار - شیخ عطار نیز مانند شاعران دیگر خراسان قصاید

ساخته ولی باد و فرق اساسی یکی اینکه قصیده عطار سبک تغزل را بکار نبرده و بطور کلی لحن و روش قصاید فرخی و عنصری و منوچهری را ندارد و در استحکام و پختگی نیز بیایه آنها نرسد دوم آنکه قسمت مهم قصاید آنان صرف مدح سرایی شده در صورتیکه عطار این طرز را بکلی ترک کرده و بیتی در مدح نساخته چنانکه خود گفته: بعمر خویش مدح کس نگفتم . قصاید او متوجه به نعت و پند و عرفان و از خواص آن تضمین آیات قرآن و ذکر تاپایداری جهان و لزوم بیداری انسانیت و درین معانی الحوقاد سخن داده است و خود درین فن به ممانت سخن خود پی برده و در قصیده‌ای که با مطلع: خطاب هائف دولت رسید دوش بما که هست عرصه بی دولتی سرای فنا شروع میکند همیگوید:

بشعر خاطر عطار همدم عیسیست
از آنکه هست چو موسی صدید بیضا
ز وقت آدم تا این زمان نیافت کسی
نظیر این گهر اندر خزانه شعرا

میتوان گفت در اینگونه قصاید دینی و اخلاقی تنها سنائی و ناصر خسرو و برای سبقت داشته اند .

در قصیده‌ای که در سپاس و توحید است این قبیل معانی آمده:

خدایتعالی بزرگتر از آنست که ما بشر او را در یابیم عقل انبیا در مقام درك او بر خاک عجز میفتد و اگر همه مردم هزار قرن در وصف او فکرت کنند سرانجام بعجز خود معترف خواهند گشت زیرا اندیشه ما در مقام او بدان ماند که ذره بخواند کنه فضا را دریابد یا شبم بخواند در بحر نامتناهی شنا نماید . تنهاراهی که بسوی

اوهست از راه خوبششن شناسی و اصلاح نفس و فراموش کردن شهوت و فنا در هستی
 حقاقت . در ضمن قصاید پند آمیز و عبرت انگیز یادهای مؤثری نیز از گذران بودن
 عمر انسانی نموده و ما را بغنیمت شمردن فرصت و نیکوکاری و خدمت، میخواند و از
 جمله گوید :

ندارد درد ما درمان دریغا	بعاندم بسی سرو سامان دریغا
درین حیرت فلکها نیز دیر است	که میگرددند سرگردان دریغا
رهی بس دور می بینم درین راه	نه سر پیدا و نه پایان دریغا
چون جانان بخواهد ماندنه جان	ز جان دردا و از جانان دریغا
عزیزان جهان را بین که یکراه	شده با خاک ره یکسان دریغا
بیا تا در وفای دوستداران	فرو بارم صد طوفان دریغا
همه باران بزیر خاک رفتند	تو خواهی رفت چون ایشان دریغا
پس از وصلی که همچون باد بگذشت	در آمد این غم هجران دریغا
برای نمان چه ریزی آبرویت	که آتش بهترت ز آن نان دریغا
تو را تا جان بود نمان کم نیاید	چه باید کند چندین جان دریغا
خداوند همه عمر عزیزم	ز جهل آورده ام بزبان دریغا
چو دورانی جوانی رفت بر باد	بسی گفتم درین دوران دریغا
نشد معلوم من جز آخر عمر	که کردم عمر خود تاوان دریغا
مرا گر عمر بایستی خریدن	تلف کی کردمی زین سان دریغا

با وجود اینگونه تصدیه سرائی باید گفت استادی عطار بدون تردید در غزل
 عرفانیست که گذشته از سنائی کسی را در این فن بر او سبقت نبوده و سنائی هم
 گرچه پیش از او غزلهای شیرین صوفیانه سروده ولی سخنش در شیوائی و سوزندگی
 و تحریک و تهییج بیایه سخن عطار نمیرسد عطار درین فن نه تنها تا حدی مبتکر است
 بلکه سر مشق شاعران عرفانی بعد از خود مانند جلال الدین و حافظست آتش عشق و
 سوز محبت و شور وحدت در سر تا سردیوان عطار بطوری محسوس است که هر

صاحب‌دلی آنرا بخواند بیدرنگ مشتعل خواهد شد. چه سخنان شورانگیز تر از اینها که پیداست در جذبه عرفان سروده شده :

دست در دامن جان خواهم زد	پای بز فرق جهان خواهم زد
اسب بر جسم و جهت خواهم تاخت	بانگ بر کون و مکان خواهم زد
وانگه آندم که میان من و اوست	از همه خلق نهان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید	دم زبی نسام و نشان خواهم زد
هان مبرظن که من سوخته دل	آن دم از کام و زبان خواهم زد
نن، پلیدست بخواهم انداخت	وان دم پساك به جان خواهم زد
از دلم مشعله ای خواهم ساخت	نفس شعله فشان خواهم زد

بدیهی است تمام غزلیات آتشین عطار تعبیر از ذوق و افکار عرفانی او میکند که اینک برخی از آن نقل میشود :

زاهدان ظاهر پرست دعوی بیجامیکنند و دروغ میگویند و مغرورند و دل بیدار ندارند اگر دارند نشان دهند :

الا ای زاهدان دین دلی بیدار بنمائید	همه مستید در مستی یکی هشیار بنمائید
زدعوی هیچ نگشاید اگر مردید اندر دین	چنان کاندردرون هستید در بازار بنمائید
هزاران مرد دعوی دار بنمایم ازین مسجد	شما يك مرد دعوی دار از خمار بنمائید
من اندر يك زمان صدمست از خمار بنمایم	شما مستی اگر دارید از اسرار بنمائید
من این رندان مفلس را همه عاشق همی بینم	شما يك عاشق صادق چنین بیدار بنمائید

برای رسیدن بمقام وحدت و درك وصال احدیت از خود گذشتن و در عالم جسمانی و هستی شهوانی فانی شدن لازمست. در خرابات که جلوه گاه عرفاست وجود و عدم یکسانست زیرا خراباتیان وحدت می بینند نه کثرت آنان عاشقان حقند و در آراه مانند پروانه جان میبازند و راه خدمت و عمل میپیمایند و مانند دیگر بسخن گفتن اکتفا نورزند :

عزم خرابات بی فنا نتوان کرد	دست بيك درد بی صفا نتوان کرد
چون نه وجود است نه عدم بخرابات	لاجرم این يك از آن جدان نتوان کرد

گم شدن و بیخود است راه خرابات	توشه اینراه جز فنا نتوان کسرد
لاشو اگر عزم میکنی تو بیسالا	زانکه چنین عزم جز به لانتوان کرد



عاشقانی گر نسیم دوست جان میروورند	جمله اندرسو ختن چون عود اندر مجمرند
فارغند از عالم و وز کار عالم روز و شب	واله راه شگرف و غرق بحر منکرند
هر که در عالم دوئی میبیند آن از احوالیست	زانکه ایشان در عالم جز یکی را ننگرند
جمله غواصند در دریای وحدت لاجرم	گر چه بسیارند لیکن در صنف یک گوهرند



عاشق آنست کوچو پروانه است	کسه تواند بترك جان گفتن
شیر چون میگریزد از آتش	شیر پروانه را توان گفتن
راه رو تا بکی بود سخت	بسرتر از هفت آسمان گفتن
کسم نه ای آخر از قلم آموز	ره سپردن سخن روان گفتن
کار کن زانک بهتر است ترا	کار کسردن ز کار دان گفتن

هر که يك ذره ای از هستی داشته باشد در مییابد که همه ذره ها از يك هستی است و کثرت ظاهر است و عالم ظاهر مانند دود است که وجودش از آتش است و خود حقیقت ندارد . پس در حقیقت همه یکی و یکی همه است و تو و من را در نظر صاحب نظر فرقی از هم نیست :

هر که را ذره ای وجود بود	یش هر ذره ای سجود بود
نه همه بت در رو سیم بود	نه بت ره روان و جسود بود
در حقیقت چو جمله يك بودست	پس همه بودند بنا بود بود
نقطه آنست در باطن	دود دیدن ارو چنه سود بسود



در عشق تو من نوام تو من باش	یکه پیر هست کسود ز تن ساس
چو جمله یکیست در حقیقت	گو در يك تن رو پیر من باش

جانا همه آن شو شدم من من آن توام تو آن من باش

برای پی بردن بعالم حقیقت و درك وحدت باید مقام عقل و علم و قیل و قال را گذشت و گفتگو و چون و چرا و پرسش را خاتمه داد و از خود بیخود بود یعنی خود را از غرور دانش و هوسهای دیگر دور ساخت تا مگر حالی بوجود آید و حقیقت جلوه نماید تعینات و بحثها موافق اندازه و حدود عقل ماست حقیقت را که در وراء اینهاست باحالت و ذوقی که فوق عقل است باید جست .

در عشق روی او ز حدوث و قدم می‌پرس گر مرد عاشقی ز وجود و عدم می‌پرس
مردانه بگذر از ازل و از ابد تمام کم گوی از ازل زابد نیز هم می‌پرس
زین چارر کن چون بگذشتی بین حرم آنگاه دیده پر کن و پس آن حرم می‌پرس
آنجا که هست نقطه توحید رنج نیست ز آن چار بر گذر بدمی و زدم می‌پرس
لوح و قلم بطبع دماغ و زبان تست لوح و قلم بدان وز لوح و قلم می‌پرس
چون تو بدین مقام رسیدی دگر مباحش کم کرد در فناود گریش و کم می‌پرس
غزل های عطار در اینگونه معانی یکی از دیگری برتر و شور آورتر است و تنوع اوزان دارد و معمولاً وزنه های دلنشین بر گزیده اشعار دیوان عطار اغلب بر دیف است و قافیۀ تنها کم دارد .

باید دانست با اینکه سخن عطار ساده است و پیچیدگی ندارد و الفاظ در مقابل معانی معلوم بکار رفته باز گاهی در موارد تشبیه از صنایع شعری و قیاس خیالی و نکته پردازی نمونه هائی بدست داده مثلاً لب را به عناب خط را به ریحان دهان را به پسته و دندان را به مرجان مانند کرده. زلف را گاهی بزنجیر گاهی بشب گاهی بدام گاهی به هندو و گاهی بکفر تشبیه نموده زلفی را که پیرامن صورترا گرفته کفر است که اسلام را احاطه کرده. خال را گاهی بدان و گاهی به زبکی بچه، چانه را به سبب و فرو رفتگی آنرا بچاه مانند کرده. ولی اینگونه تشبیهات در دیوان عطار کاملاً نادر است بحد طبیعت که در اشعار فرخی و منوچهری و عنصری فراوان است بسیار کم مورد توجه عطار واقع گشته و ابیاتی مانند ابیات زیرین در دیوان او کمیاب

باد شمال میرسد جلوه نسترن نگر
 سبزه تازه روی را نوخط جویبار بین
 خیری سرفکنده را درغم عمر رفته بین
 یاسمن لطیف را همچو عروس بکر بین
 نرگس نیم مست را عاشق زرد روی بین
 لغبت شاخ ارغوان طفل زبان گشاده بین
 تا گل پادشاه و ش تخت نهاد در چمن
 هین که گذشت وقت دل سوی چمن نگاه کن
 بخش بزرگ اشعار عطار مثنویهای متعدد است که برخی از آنرا نام بردیم و
 همه را در معانی تصوف نظم کرده و کافیست برای نمونه از نامبرتر بن آنها بعنی منطلق.
 الطیر سخن بمیان آید .

شیخ در این داستان سفر مرغان برای وصال سیمرغ سیر و سلوک عارفان و راه
 کوشش و ریاضت را برای رسیدن بدرجه عالی آدمیت و دریافتن حقیقت قصد کرده
 است. پیداست راه کمال رنجهای فراوان دارد و مرد جوینده و بردبار خواهد ناطی
 مقامات نماید. نخستین آن مقامات جستجو و طلب است شخص تا نخواهد نمیتواند بر راه
 کمال پای نهاد جوینده یا بنده است باید در راه مقصود کوشش و فداکاری نمود:

جد و جهد اینجاست باید سالها
 زانکه اینجا قاب گیرد حالها
 مال اینجا بایدت انداختن
 ملک اینجا بایدت در باختن

دوم مقام عشق است که مرد چنان دلپسنگی بمقصود خود داشته باشد که
 بیدرتگی بر راه وصال افتد و در آن راه از سوختن نترسد و از شك و یقین و نیاید و بددم نزند
 و در راه خدمت بمقصود و جستجوی معبود تأمل و عاقبت اندیشی روا ندارد:

بعد از آن وادی عشق آمد بدید
 غرق آتش شد کسی تا نسجا رسید
 کس در این وادی بجز آتش مباد
 و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد
 عاشق آن باشد که چون آتش بود
 گرم رو سوزنده و سرکش بود

عاقبت اندیش نبود یکزمان
غرق در آتش چو آن برق جهان
سوم مقام معرفت است هر روان بموجب دانش و بینشی که دارند مختلفند هر
کسی بقدر شایستگی خود راهی بر گزیده یکی محراب و یکی بت را گرفته صدر هر
کس مطابق قدر اوست در راه کمال صد هزار مردم کم شود تا یکی از آنان اسرارین
گردد خلاصه اینکه مقام هر کسی باندازه معرفت اوست :

هیچ ره در وی نه چون آن دیگر است
سالك تن سالك جان دیگر است
لاجرم بس ره که پیش آید پدید
هر یکی بر حد خویش آید پدید
سیر هر کس تا کمال او بود
قرب هر کس حسب حال او بود
معرفت اینجا تفاوت یافته
این یکی محراب و آن بت یافته
صد هزاران مرد کم گردد مدام
تا یکی اسرار بین گردد تمام
هست دایم سلطنت در معرفت
جهد کن تا حاصل آید این صفت

چهارم مقام استغناست که عارف دانا باید بیمایند مرد خردمند صاحب دل باید
بر اتمه مقصود از جهان و جهانیان بینیا باشد کسی که اسیر هوسهای طفلانه است کی باوج
کمال تواند رسید صوفی بینا بلند نظر است و بدیده او جهان نظیر آن نقشی است که بر
لوحی کشند سپس آن لوح را بشکنند .

دیده باشی کان حکیم پر حرد
تخته خاک آورد در پیش خود
پس کند آن تخته پر نقش و نگار
ثابت و سیار آرد آشکار
هم فلک آرد پدید و هم زمین
که بر آن حکمی کند گاهی برین
هم نجوم و هم بروج آرد پدید
هم افول و هم عروج آرد پدید
هم نحوست هم سعادت بر کشد
خانه موت و ولادت بر کشد
چون حساب نحس گردد سعادت از آن
گوشه آن تخته گیرد بعد از آن
برفشاند گوئی آن هرگز نبود
آنهمه نقش و نشان هرگز نبود
صورت این عالم پر پیچ پیچ
هست همچون صورت آن تخته هیچ

پنجم مقام توحید است که عارف نا آ تمقام را درک نمود در کمون این کثرت
وحدت می بیند و در همه چیز خدا را مشاهده میکند یعنی با وجود خدا که هستی

واقعی از آن اوست چیزهای دیگر را نسابود میبندارد و منی و توئی در نظر او از میان برمیخیزد :

چون یکی باشد همی نبود دوئی هم منی برخیزد اینجا هم توئی
چشم بیننده هر جا و بهر کس نگر در حقیقت آنرا یعنی خدا را میبندد اینست
که گفته اند :

«ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیہ»:

رفت پیش بو علی آن پیر زن کاغذ زر برد کاین بستان ز من
شیخ گفتا عهده دارم من که نیز جز ز حق نستانم از کس هیچ چیز
پیر زن در حال گفتا بو علی از کجا آوردی آخر احولی
مرد را در دیده اینجا غیر نیست کعبه را ضدیتی با دیر نیست
ششم مقام حیرت است که مرد عارف باید برسد و آن وادی آوارگی و شکفت
را به پیماید در این مقام انسان درمیابد که دانسته‌های او جمله محدود بوده پس کمی
پی بدانستن خود میبرد و مبهوت میگردد و حتی هستی خود را گم میکند :

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
گم شود در راه حیرت محور و مات بیخبر از بود خود وز کاینات
هر که زد توحید بر جانش رفم جمله گردد کم از او نیز هم
گر بدو گویند هستی یا نه ای سر بلند عالمی پستی که ای
در میانی یا برونی از میان بر کناری یا نهانی یا عیان
فانسی یا باقئی یا هر دوئی هر دوئی یا تونه ای یا نه توئی
گوید اصلا می ندانم چیز من وین ندانم هم ندانم نیز من

هفتم مقام فناست که در آن مقام تمام شهوات و غرورها و خود پرستیهای آدمی
از زایل میگردد و بدین معنی خود را گم میکند یعنی جزو عالم وحدت میگردد و
مانند سازی که با سازهای دیگر هم آهنگ شود و نغمه زیبای جمع را بوجود آورد

و خود به تنهایی از میان رود ارنیز جزو منظومه آفرینش میگردد تا بحق واصل شود
و در واقع ازین فنا به بقا میرسد.

دائماً کم بوده و آسوده شد	هر که در دریای گل کم بوده شد
موی در موی این چنین اندر نگر	گر توهستی راه بین و دیده ور
چون فنا گشت از فنا اینک بقا	هر که اورفت از میان اینک فنا

اینست مراحل رسیدن مرد عارف بکمال چنانکه مرغان نیز پس از پیمودن این
هفت وادی و تحمل دشواریهای بی پایان و رسیدن بوادی فنا سرانجام بدرگاه سیمرغ
رسیدند و عکس خود را در آنجا دیدند.

چهره سیمرغ دیدند آن زلفان	هم ز عکس روی سیمرغ جهان
بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود	چون نگه کردند این سی مرغ زود
حل سائی و نوئی در خواستند	کشف این سر قوی در خواستند
کاینه است آن حضرت چون آفتاب	بیزبان آمد از آن حضرت جواب
جان و تن هم جان و تن بیند دراو	هر که آید خویشتن بیند دراو

بدین گونه مرد عارف چون مقامات راطی نماید و مراحل را به پیماید و بکمال
برسد خواهد دیدد باری جز بار نبوده و خدا را در خود خواهد یافت و سر من
عرف نفسه فقدر به بر او پدید خواهد شد .

رسم عطار در اغلب مثنویها و از آن جمله در منطق الطیر آنست که پس از ذکر
مطالب حکایتهائی صوفیانه آورده و به تمثیل مقصود پرداخته است و این سبک بخصوص
مورد اقتباس مولانا جلال الدین واقع شده .

اثر مهم مشهور عطار به نشر همانا کتاب تذکره اولیاء است که شرح حالات و
مقامات نودوشش تن از مشایخ صوفیان در آن بفارسی ساده و شیرین آمده . بررسی
این کتاب خواننده را به تجارب درونی و ذوق و شوق و افکار و معتقدات صوفیان آگاه
ارد .

با این مقام بلند که شیخ عطار را در عرفان و ادب و نظم و نثر
پیدا است که تأثیر فراوان در سخنوران و عارفان بعد از خودش میداشت مولانا جلال-

الدین نه تنها در افکار صوفیانه او را پیروی نموده و سبک مثنوی سرودن و آوردن مقصود در سبک حکایات را از او گرفته بلکه گاهی عین عبارات شیخ را اقتباس کرده مانند این مثل :

عطار در منطق الطیر در شرح وادی عشق گوید :

کس درین وادی بجز آتش مباد و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد
جلال الدین گوید :

آتشت این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
همچنین تأثیر شیخ در گویندگان دیگر هویدا است مثلاً مثنوی اسرار نامه که چنین آغاز میشود :

بنام آن که جانرا نور دین داد خرد را در خدا دانی یقین داد
گلشن راز محمود شبستری را بخاطر می آورد که چنین شروع میکند:
بنام آنکه جانرا فکرت آموخت چراغ دل بنور جان بر افروخت
قصیده ای که در ریاض العارفين بعطار نسبت داده شده ترجیع بندها تفصیلهائی را در نظر مجسم میدارد.

عطار گوید :

چشم بگشا که جلوۀ دلدار متجلی است از در و دیوار
هاتف گوید :

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اوی الابعار
آثار سبک عطار در شعر حافظ هم پیدا است، عطار در دیوان خود گوید :
بار دگر پیر ما رخت بخمار برد خرقه در آتش بسوخت دست بز نار برد
باز گوید :

پیر ما وقت سحر بیدار شد از در مسجد بسر خمار شد
خواجه حافظ گوید :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما

صورت سخن عطار در آثار شاعران غیر صوفی نیز جلوه گر است مثلاً از این بیت که در دیوان اوست :

يك شربت آب می‌توان خورد در جهان کاین کوزه‌های خاک‌تن تا توان ماست
افکار خیا م بیاد می‌آید و از قصیده :

سبحان خالقى که صفاتش ز کبریا در خاک عجز می‌فکند جمله انبیا

و نظایر آن قصاید سعدی بخاطر می‌افتد :

در باب وفات عطار اخبار گونا گونست آنچه یقین داریم وی در ۶۱۸ زنده بوده و بموجب روایات بسال ۶۲۷ در آشوب مغول شهید گشت تربت وی در شادیاخ جنوب نیشابور است .

دیگران از شعرای نامی دوره سلجوقی

اسدی - ابو نصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم بشمار است. از جمله اشخاصیست که نظیره گوئی بشاهنامه فردوسی را قیام کردند.

اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمائی در برابر استادى مانند فردوسی بود که شاسب نامه را ساخت، گرچه فضیلت سبقت و زیبایی سخن و پختگی فکر و روانی قریحه از آن فردوسی بود با اینهمه اسدی در پرداختن يك قصه معروف و یکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گر شاسب رنج برد و قدرت طبع نشان داد :

' این منظومه که بهمان وزن و شیوه شاهنامه است حدود نه هزار بیت دارد چنانکه در خاتمه یکی از نسخ از آن آمده :

بر آمد همی بیت‌ها نه هزار دو سال اندرو برده شد روزگار

داستان گر شاسب که در او ستا آمده و پیش از اسدی ابوالمؤید بلخی و فردوسی آنرا برشته تحریر آورده و در تاریخ سیستان که بدست ما رسیده نقل شده بطور کلی با گر شاسبنامه اسدی مطابقت دارد.

تاریخ نظم گر شاسبنامه اسدی بسال ۴۵۸ می‌باشد چنانکه خود گوید:

هجرت بدور سپهری گشت شده چار صد سال و پنجاه و هشت

اسدی گوید در اواسط قرن پنجم از موطن خود به نخب جوان رفته این کتاب را بنا
بودلف حکمران اران و نخبه آن کرده چنانکه بیت ذیل مشعر بر آنست:

ملک بودلف شهریار زمین جهاندار ارانی بسا کدیرین

شاعر در باب شاهنامه فردوسی و داستان گرشاسب این ابیات را گفته :

بشهنامه فردوسی نغز گوی که از پیش گویند گان برد گوی

بسی یسارزم یلان کرده بود از این داستان یسار آورده بود

من اکنون ز طبعم بهسار آورم مرین شاخ نورا بیار آورم

گرشاسب از نژاد جمشید در زابلستان بدنیامی آید و پهلوانی بیستن میگردد و به
ازدها و بیستیان و پهلوانان و هندوان رزمها میوز زد و در همه جا بدشمن چیره میشود
چنانکه گفته شد نظم اسدی نظیره گوئی با استاد فردوسی بوده و در برابر رستم
شاهنامه گرشاسب را قهرمان داستان انتخاب نموده که گوید در مردانگی بر رستم برتر
داشته و همانطور که فردوسی گاهی داستانهای خود را بنامه ای یاد فتری منتسب داشته
او نیز داستان خود را از نامه ای نقل کرده چنانکه گوید:

ز کردار گشتاسب اندر جهان یکی نامه بد یسار کار مهان

پر از دانش و پند آموز کار هم از راز چرخ و هم از روز کار

ز فرهنگ ویرنگ و داد و رستم ز خوبی و زشتی و شادی و بزم

ز نخبجیر و گردنفرازی و رزم ز مهر دل و کین و شادی و بزم

که چون خوانی از هر دری اندکی بسی دانش افزاید از هر یکی

ز رستم سخن چند خواهی شنود گمانی که چون او بمردی نمود

اگر رزم گرشاسب یاد آوری همه رزم رستم یسار آوری

همان بود رستم که دیو نژند ببردش بسابر و بدریا فکند

زبون کردش اسپندیار دلیر بکشتیش آورد سهراب زبیر

سپهدار گرشاسب تا زنده بود نه کردش زبون کس نه افکنده بود
 بهند و بروم و بچین از نبرد بکرد آنچه داستان رستم نکرد

در این داستان وصف نبردها و پهلوانان و نقل وقایع و حالات بی شباهت به شاهنامه نیست از طرف دیگر اختلافاتی هم موجود است چنانکه در بالا اشارت رفت نظم گرشاسب نامه با اینکه روان و استوار است شیوایی و لطافت نظم شاهنامه را ندارد از خواص گرشاسب نامه آمدن عده زیادی نام جایها و شهرهاست که در داستان سفرهای گرشاسب به هندوچین و رفتنش بجزیره ها و قرطبه و روم و توران پیش می آید نامهای پهلوانان و دیگران که در گرشاسب نامه آمده اغلب تازه است و در شاهنامه موجود نیست مانند بهو و نوشیار و آذرش و برزو گراهون و نشواد .

در وصفهای گرشاسب نامه استعاره و مجاز و کنسایه فراوانست و در تأکید و مبالغه در تشبیه دور رفته مثلا در ابیات زیر آسمان را به دیوان مینا و ستاره ها را به مهره های بلور آفتاب را به آتش سندروس و هوا را بدریای آب و زمین تباریک را به آبنوس و شب را به هندو و کمان را به قوس قزح و تیر را به باران و گل را به ترگ و زره را به آبگیر و شکوفه را به گهر و درخت را بطاوس تشبیه نموده و گفته :

چو زایوان مینای پیروزه هور میکند آنهمه مهره های بلور
 ز دریای آب آتش سندروس در افتاد در خانه آبنوس
 ز هندو جهان پیل و لشکر گرفت غو کوس کوه و زمین بر گرفت



کمان از غنّاق شد ژاله تیر گل غنچه ترگ و زره آبگیر
 شکوفه چو برشته کرده گهر درختان چو طاوس بگشاده پر

بطور کلی در مطالعه گرشاسب نامه بنظر می آید که زبان آن تا حدی بزبان عصر ما شبیه تر است تا شاهنامه و مانند اینست که میان دو کتاب مدتی فاصله بوده باشد.

از اشعار معنی دار و ارجمند گرشاسب نامه پنندهای ارست اگر کسی مثلاً پند

اشرط بگر شاسب را بخواهند بارزش آنگونه پندهایی خواهد برد که چگونگی آن بنجده و بسودمند است.

اینک بیتهایی از پندگر شاسب به برادر زاده خود نریمان برای نمونه نقل میشود :

بنسازد روانم بدیگر سرای
بیزدان ز رنجت نماند کسی
مکن آن که نمکی شود گوهرت
دگر با تو هزمان دگر سان شود
کس نیکت بزشتی برد پداله باز
که گردد بد اندیش بشنو سخن
یکی بهره دین را ز بهر خدای
سیم بزم را چارم آرام را
نخستین نویسنده کس از هنر
گل دانش از دلش بویا بود
مشو نیز با پارسا باد سار
بشادی همی دارن را جوان
بر ایشان بهر خشم مفروز چهر
که تا درغم آرند مهتر بجای
مده ناسزا را بدیشان مهی
نشانه مشو پیش تیر سخن
کو گویائی جان نه در دست تست
مکن عیب کان زشت چهری نه زوست
فراوان به از نیکوی زشتکار
سخن زان دگر باره تازه مکن
پشیمانی از پس ندادت سود

پس از من چنان کن که پیش خدای
نگر تا گناهت نباشد بسی
فرومایه را دار دور از برت
از آن ترس کسو از تو ترسان شود
مکن با سخن چین دو روی راز
بکس بیش از اندازه نیکی مکن
شب و روز بر چار بهره پیای
دگر باز تدبیر و فرجام را
بفرهنگ پرور چو داری پسر
نویسنده را دست گویا بود
بفرمان نادان مکن هیچ کار
مده دل بغم تا نکاهد روان
بیخشای بر زیر دستان بمهر
چو دستت رسد دوستان را پیای
مگردان از آزادگان فرهی
باغالش هر کسی بد مکن
مخندار کسی را سخن نادرست
کرا چهره زشت ارسر شتش نکوست
نکو کار با چهره زشت و نوار
گناهی کس بخشیده باشی ز بن
مکن بد که چون کردی و کار بود

از مطالعه ابن پند و نظایر آن پیداست که اسدی تا چه پایه آزموده و بیجا بوده است .

گذشته از ارزش داستانسرای و سبک لطیف که در قسمتی از اشعار گرشاسب نامه پیداست عده‌ای لغات سودمند فارسی در آن آمده و دلیل وقوف کامل گوینده آن بزبان ادبی زمان خویش است و عجیب نیست که اسدی کتاب لغتی بنام فرهنگ لغات فرس یا لغت فرس تألیف نموده زیرا در لغت‌شناسی دست داشته .

تاریخ فرهنگ مزبور بعد از گشتاسب نامه یعنی بعد از سال چهارصد و پنجاه و هشت است زیرا که گرشاسب نامه در آن آمده چنانکه در بیان لغت از فنداق گوید:
از فنداق قوس قزح بود . اسدی مصنف گوید در گرشاسب نامه :

کمان آرقنداق شد ژاله تیر گل غنچه تر که وزره آبگیر

در این فرهنگ شرح حال قریب هشتاد تن از شاعران آن زمان آمده و از اشعار آنها بروجده مثال آورده شده و باین وسیله بسیاری از اشعار که اصل بعضی آنها مانند کلیله رود کی از بین رفته محفوظ مانده است .

اسدی بتاریخ ۴۴۸ نسخه کتاب الابنیه ابو منصور موفق هر وی را که در ادوید و خواص آنهاست بخط خود استنساخ کرد و آن قدیمی ترین نسخه خطی فارسی است که باقی است . افسوس اسدی از لغات طبی این کتاب در فرهنگ خود نقل ننموده . این شاعر قصایدی نیز سروده که از جمله آن مناظرات چهار گانه اوست و آن عبارتست از مناظره‌های آسمان و زمین - شب و روز - مرغ و مسلم - نیزه و کمان .
وفات اسدی را بسال ۴۶۵ نوشته‌اند .

ناصر خسرو - حکیم ناصر خسرو بن حارث قبادیانی بسال سیصد و نود و چهار هجری در قبادیان از حوالی بلخ تولد یافت چنانکه گوید :

بگذشت ز هجرت پس سیصد و نود و چهار بنهاد مرا ماسدر بر تسوده اغیر

از اوان جوانی بد تحصیل علوم و فضائل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت و از هر خرمنی خوشه‌ای برداشت تا بمقام دانش رسید
خود گوید

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجساور
 نماند از هیچگون دانش که من زان تکسردم استفادت بیش و کمتر
 در دوره جوانی دربار محمود و مسعود غزنوی را دید چنانکه خود در کتاب
 سفرنامه اش اشاره بدان مینماید و بعد در دربار سلجوقی خدمت دیوانی داشت و دبیر
 بود. گذشته از تحصیل و تحقیق مسافرت زیاد کرده و گویا در جوانی هندوستان و
 افغانستان و ترکستان را دیده است شاید عمده علت سفر مطالعه و تحقیق و احوال و
 عقاید ملل بوده باشد چنانکه بعد از سفر طولی که بجانب حجاز نمود در نتیجه این
 تحقیق و تفتیش عقیده تازه ای پیدا کرد. این سفر را که هفت سال طول داشت بسال
 چهارصد و سی و هفت اختیار نمود حجاز و آسیای صغیر و سوریه و مصر را دید و با ملل
 و مذاهب گوناگون این بلاد آشنائی بهم رسانید و مخصوصاً در مصر با پیروان مذهب
 شیعه اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق را امام هفتم و پسر او محمد را امام
 قائم و رجعت پدرش میدانستند و در مطالب دینی تأویلها و تفسیرهایی مینمودند و
 بیشتر از ظاهر اهل باطن بودند روابطی پیدا کرد و پیرو مذهب آنان گردید و بجزر که
 طرفداران متعصب این طریقه در آمد حتی بعزم دعوت مردم بایران بر گشت مهمترین
 نتیجه این سفر ناصر خسرو کتاب سفرنامه اوست که بعد از مراجعت تألیف نموده و
 در آن اغلب شهرها را که دیده بود شرح داد و از اشخاص معروفی که ملاقات کرده
 بود نام برد و بدین واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزار سال پیش جهان حکایت
 میکند از خود بیادگار گذاشت.

ناصر خسرو در مراجعت از این سفر به بلخ رفت و آشکارا شروع بتبلیغ عقاید
 اسمعیلی کرد و در این خصوص با علماء مباحثات نمود تا در اندک مدتی فقهای متعصب
 سنی بخصومت وی برخاستند و امرای سلجوقی در صدد آزار او برآمدند شاعر
 ناچار مدتی فراری و متواری شد و پنهانی از شهری بشهری رفت و در غربت زیست
 و دچار اندوه فراوان گردید چنانکه در بیان اینگونه احوال سخنان مؤثر دارد
 مانند این آیات:

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
 در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
 گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد
 گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر
 فی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
 دانش به از ضیاع و به از جان و مال و ملک
 با خاطر منور روشن تر از قمر
 ما لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر

یادگار این دوره آوارگی و اختفاء کتاب زادالمسافرین است که اساس آن در اثبات عقاید اسمعیلی است و مقالات و تحقیقات فلسفی دارد و از جمله کتب معدود فلسفی بزبان فارسی است. ناصر خسرو و بعد از اقامت در خراسان و مازندران و طبرستان آخر در حدود چهارصد و پنجاه و شش بدیمگان که از حوالی بدخشان است رفته و در آنجا عزلت جست و در چهار صد و هشتاد و یک در همانجا وفات یافت حکیم از مراجعت حجاز تامل گش اغلب مورد طعن و لعن و همدف زجر و تهدید بود رنج بسیار بر سر معتقد خود دید و در اشعارش از این رنج و آزار ناله و شکایت نمود و امرای ترک و حامیان خلافت عباسی را که او را تعقیب و تعذیب میکردند در اشعار خود دست سخت سرزنش کرد.

گذشته از سفر نامه و زادالمسافرین آثار دیگر مانند وجه دین، و خوان اخوان و دلیل المتحیرین و روشنائی نامه و سعادت نامه و دیوان اشعار دارد و خودش در کثرت تألیفات خود گفته :

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
 زین چرخ پر ستاره فروست اثر مرا
 دیوان ناصر خسرو که محتویات آنرا ناسی هزار بیت نوشته اند اکنون زیاده
 بر یازده هزار بیت دارد و در آن اشعار فلسفی و اخلاقی و مذهبی و قطعات عبرت آمیز
 فراوانست.

سیک و افکار - ناصر خسرو در طرز قصیده استادی نشان داده و بعد از قصیده
 بمثنوی پرداخته و باقسام دیگر شعر و قاعه زیاد ننهاده هدف قسم اعظم قصاید ناصر خسرو
 بحث و استدلال در مسائل دینی و دعوت بایمان و معنویت و تحقیق در نیای مادی و اعراض
 از آرایشها و فریبهای این جهان فانی و تحریض بر اتباه و ریاضت و تقوی و تحریک
 بر جوع از ظاهر بیاطن است. با این روش اشعار او از جهاتی از اشعار قصیده سرایان
 معروف فرق دارد که از آن جمله عاری بودن از تغزل و مدیحه سرایست چنانکه در
 قصیده معروف که با این مطلع شروع میکنند:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را
 خطاب بشاعر گوید :

اگر شاعر بر او پیشه گرفتی یسکی نیز بگیرت خنیاگری را
 صفت چند گوئی ز شمشاد و لاله رخ چو ذره مه و زلفک عنبری را
 بعلم و بگوهر کنی مدحت آنرا که مایه است مرجهای و بد گوهری را
 بنظم اندر آری دروغ و طمع را دروغست سرمایه مر کافری را
 من آنم که در پای خوکان فریزم مرین قیمتی در لفظ دری را
 روشنترین راهها برای دریافتن حقیقت بنظر او از راه علم است و بسا که در
 قصاید خود از فضیلت دانش و بینش سخن میرانداز آن جمله گوید :

علم و حکمت را طلب کن گر طرب جوئی همی
 تا بشاخ علم و حکمت پر طرب یابی رطب



تن بجان زنده است و جان زنده بعلم
 دانش اندر کان جانت گوهر است
 علم جان جان نست ای هوشیار
 گر بجوئی جان جان را در خور است

نیز گوید :

هر که جان خفته را از خواب جهل آوا کند
 خویشان را گر چه دوست ای پر والا کند

ولی توان گفت این علم که شاعر حکیم بدان دعوت مینماید علم مستقل از دین و ایمان نیست چنانکه تمسک بر آن شیمه فلاسفه میباشد.

سر علمها علم دین است کان
بدین از خری دور باش و بدان
مثل میوه باغ پیغمبر است
که بیدینی ای پور بیشک خریست

باب معرفت و کانون علم بعقیده وی موافق مذهب اسمعیلیه امام زمان یا نایب و حجت اوست پس در عقاید ناصر خسر و عقل و ایمان در وهله آخر بهم مربوط میگرددند. حجت نوراست رهبرزی او پوی
از فحوای سخنان ناصر خسر و مفهوم چنین میگردد که علم امام مستند بکشف و الهام مستقیم است و نیروی يك عالم حقیقی را در وراذ این عالم ظاهری قائل است که از دیده ظاهر بین نهان است و تنها کسانی توانند آنرا درک نمایند که خشم نهان بین داشته باشند یعنی استعداد کشف در آنها ظهور نماید پس بحکم این ملاحظه اخیر میتوان گفت عقاید وی با وجود قول او بعقل و تخریض بعلم از صیغه تصوف آزاد نیست در این معنی گوید :

بچشم نهان بین نهان جهان را
نهان در جهان چیست آزاده مردم
جهان را باهن نشایدش بستن
دو چیز است بند جهان علم و طاعت
تنت کان و جان گوهر علم و طاعت
بسان گمان بود روز جوانی
که چشم عیان بین نبیند نهانرا
نبینی نهان را بینی عیان را
بزنجیر حکمت بیند این جهان را
اگر چه کساد است مر هر دو آن را
بدین هر دو بیگمارتن را و جان را
قراری نبوده است هر گز گمان را

شاعر بلند خیال نیک متوجه است که دانش باید بسته بکردار باشد علم بیعمل فایده ندارد و مانند اینست کسی زر گر باشد و زر کار نکند یا جامه نداشته بخواد آهار بزند علم بیعمل آهار بیجامه است از آن سو عمل بیعالم مانند درهم قلب است:

بیعلم عمل چون درم قلب بود زود
و آنکون کند طاعت علمش نبود علم
رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار
زر گر نبود هر دو چو بر زر نکند کار
چون جامه است مثل طاعت و آهار بر و علم
چون جامه نباشد بچه کار آید آهار

یکی از نتایج سودمند دانش خوی نیک است:

تاعلم نیاموزی یکی نتوان کرد بی سیم نیاید درم و بی زر دینار
همین طرز فکر یعنی ترجیح عمل به دعوی را شاعر در موارد دیگر نیز بیان کرده
از آن جمله گفته است :

ای خواننده کتاب زند و پازند	زین خواندن زند تا کی و چند
در فعل بفضل شو بیفزای	وز قول رو اندکی بر آورند
پندم چه دهی نخست خود را	محکم کمری زیند در بند
پند از حکما پذیر زیراك	حکمت پدر است و پند فرزند
کاری که زمن پسند نیاید	با من مکن آن چنان و میسند
جز راست مگوی گاه و بیگاه	تا حاجت نایدت بسو کند
گند است دروغ ازو حذر کن	تا پاك شود دهانت از کند
از نام بد ارهمی بترسی	با یار بد از بنه مییونند

با این مقدمات که گفته شد توان دریافت که ناصر خسرو شاعری آزاده و صاحب نظر و سخنگوئی با ایمان و متدین است و مدار فکر او دیانت و امور روحانی و اخلاقیست و نه تنها این عقاید را بسلك سخن کشیده بلکه خود باور داشته و ازین باوری قوت قلب و رسوخ فکر و فراغت معنوی در او حاصل شده و است. ادب با ایمان خود کرده و آرامش درونی و سکونت خاطر که میوه ایمانست نصیبش گشته است و این حال از سخن او هویدا است از همان اوج ایمان و بلندی معنویست که ناصر خسرو سخنان عبرت انگیز و پند آمیز بمامیگوید و در شعر او مطالب روحانی و اخلاقی جای مدح و وصف و همی و معشوق و باغ و چمن را میگیرد و این سلیقه تا چار در عبارات و اصطلاحات و شیوه او هم مؤثر است و رنگ خاصی بسخن او میدهد چنانکه شاید کسی قصیده فرخی را شنیده و آن را از عنصری تصور نماید ولی سبك ناصر خسرو کمتر با آن اشتباه میشود زیرا سخنش لحن خاص دارد. اینك باردیگر ایاتی که شاهد این گفته ها تواند بود از او نقل میشود :

از کار فلک بیخبر نباشد
تا بوده و بیحد و مرء نباشد
هشیار بدل کور و کر نباشد
شاید اگر گوش و سر نباشد
کو فضل و هنر را هفر نباشد
شاخی که براو برگ و بر نباشد
تخم و چنه جز سیم و زر نباشد
گردمرد در او سخت خر نباشد
تا همچو تو کس را پسر نباشد
گر باشد مالت و گر نباشد
از گوهر تو به کهر نباشد
زیرا که ملک بی نظر نباشد
در هاست که بهزان دو در نباشد
آن چیز که فردا مگر نباشد
تا بر فلک را ظفر نباشد
از علم قویتر سپر نباشد
از زخم جهانش ضرر نباشد

تا مرد خرد کور و گر نباشد
داند که هر آنچه کو بجنبند
من راز فلک را بدل شنودم
چون دل شنوا شد ترا از آن پس
بمتر ز کدوئی نباشد آن سر
در خورد تنوره و تنور باشد
در دام جهان جهان همیشه
بتواند از این دام زود رستن
فرزند هنر های خویشتن شو
کنجور هنر های خویشتن کردی
تو بار خدای جهان خویشی
در مملکت خویشتن نظر کن
بر ملک تو گوش و دو چشم روشن
امروز بدین ملک در نظر کن
بنگر که چه باید همت کردن
از علم سپر کن که بر حوادث
هر کو سپر علم پیش گیرد

تاریخ وفات ناصر خسرو را بسال ۴۸۱ نوشته اند و تربت او در دره بمکان ولایت

بدخشان واقعست .

قطران - از معروفترین سخن سرا یان دوره سلجوقی یکی نیز ابو منصور قطران
تبریزی است. اغلب شعرا که تا کنون نام از آنها برده شد از خراسان و یا حوالی آن
ظهور کرده اند ولی قطران تولد و شهرتش در تبریز بود و گویا مسافرت مهمی جز
بنواحی آذربایجان نسموده است از قصیده :

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران

چنین مستفاد میشود که وی در جنگ ممدوح خود امیر و هسودان باموغان در لشکر گاه حاضر بوده .

سال ۴۳۸ ناصر خسرو در موقع عبور از تبریز قطران را دیده و با او صحبت کرده و شعر او را پسندیده است. قطران در اشعار خود عندهای از سلاطین را که در این موقع در آذربایجان حکومت داشتند مدح کرده مانند ابوالحسن علی لشکری و فضلون حکمرانان گنجه و ابومنصور و هسودان و ابونصر محمد بن و هسودان امرای تبریز و حوالی و ابودلف حاکم نخجوان واران که ممدوح اسدی طوسی هم بود مخصوصاً ابومنصور و هسودان بن مملان را که تا چهار صد و پنجاه فرمانفرمای تبریز و پسرش ابونصر محمد معروف بمملان ابن و هسودان را که از چهار صد و پنجاه پسر شاه آذربایجان بود ستوده و نام این هر دو را در ضمن قصیده‌ای که مطلع آن گذشت آورده و گفته است :

نه هیچکس پسری همچو میر مملان دید نه دید کس پدری همچو میر و هسودان
اول شهرت قطران از زمان ابوالحسن لشکری (۴۴۱-۴۲۵) شروع میکند
چون کنیه مملان مزبور بونصر بوده و در اغلب قصاید قطران این کلمه آمده است شاید
از این جهت باشد که متأخرین قصاید او را اشتباهاً بهرود کی نسبت داده اند زیرا
ابونصر را با اسم نصر بن احمد سامانی ممدوح رود کی یا شاید با بونصر که کنیت پدر این
پادشاه بود اشتباه کرده اند.

از قصاید دیگر قطران که بزمان او اشارت دارد قصیده مؤثری است که در زلزله
تبریز گفته و آن بنا بر اخبار در تاریخ سال چهار صد و سی و چهار اتفاق افتاد و در آن سال
خود شاعر در تبریز بود.

قطران از قصیده سرایان درجه اول فارسی است و بیشتر طرز شعرای
خراسان را بکار برده اشعار او در زمان دولتشاه (مؤلف تذکره اشعراء) معروف
بوده است .

قصایدش متین و جزیل است در فنون لفظی تجنیس و ترمیم و ذوق فائقین . کاربرد
و قصاید مصنوعه در تمثیل همین فنون ساخته نیز در وصف وقایع و فصول و مناظر

استادی نشان داده است برخی از گویندگان نامی او را ستوده اند .

جامی گوید:

بود قطران نکته دانی سحر ساز قطره‌ای از کلك او در یسای راز

یکی از بهترین چکامه‌های قطران قصیده‌ایست که در وصف زلزله تبریز سروده

و بعد بستایش بو نصر مملان گرینز زده است. اینک ایبانی از آن نقل میشود :

بود محال ترا داشتن امید محال	بعالمی که نباشد همیشه در يك حال
از آن زمان که جهان بود حال اینسان بود	جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز	دگر شوی تو ولیکن همان بود احوال
محال باشد فال و محال باشد زجر	مدار بیهده مشغول دل بزجر و بقال
دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر	تن تو سخره آمال و نالد از آجال
عذاب یاد نیاری بر روزگار نشاط	فراق یاد نیاری بر روزگار وصال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز	بایعنی و بعال و به نیکوئی و جمال
ز ناز و نوش همه خلق بود نوشا نوش	ز خلق و مال همه شهر بود مالامال
درو بکام دل خویش هر کسی مشغول	امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق	یکی بجستن مال و یکی بجستن حال
یکی بخواستن جام با سماع غزل	یکی بتساختن یوز در شکار غزال
یکام خویش همیگشت هر کسی مشغول	بمال خویش همیداشت هر کسی آمال
خدا بمردم تبریز بر فکند فنا	خدا بنعمت تبریز بر گماشت زوال
فراز	رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات	دمنده گشت بهار و رونده گشت جبال
بسای که بامش همی بسود فلك	بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار	وزان سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسیکه رسته شد از مویه گشته بود چوموی	کسیکه چسته بد از ناله گشته بود چونال
یکی نبود که گوید بد دیگری که مموی	یکی نبود که گوید بد دیگری که منال
کمال دور کند ایزد از جمال جهان	کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال

ازین قصید و امثال آن پیداست که شاعر تنها بمدح نبرد داشته و حوادث طبیعی و اتفاقات تاریخی را در نظر داشته و اشعار تاریخی سروده .

گذشته از دیوان اشعار که عده ای آنرا تازه هزار بیت گفته اند، گویا قطران تصنیفات دیگر داشته که از آن جمله منظومه ای بنام قوسنامه و کتابی در لغت بوده است. وفات قطران را چهارصد و شصت و پنج نوشته اند ولی از روی قرائن بیشتر عمر کرده .

مسعود سعد - مسعود سعد که از شاعران بنام دوره غزنوی و سلجوقی بشمار است اصلش از همدان است ولی تولدش در لاهور هندوستان در حدود سال چهارصد و چهل هجری اتفاق افتاد اجدادش اهل ادب بوده اند چنانکه خود گوید :

اگر رئیس نه ام یا عمیدزاده نیم ستوده نسبت و اصلم ز دروده فضلاست

بخصوص پدرش سعد و جدش سلمان از دانشمندان محسوب میشده اند پدرش مدت شصت سال خدمت غزنویان کرد چنانکه مسعود در قصیده ای بمطلع:

گوهری جان نمای و پاک چچوان گوهری پسر ز گوهر الوان
چنین گوید :

شصت سال تمام خدمت کرد پدر بنده سعد بن سلمان
که باطراف بودی از عمال که بدر گاه بودی از اعیان

وی در هند املاک و عقار داشته. مسعود از ایام جوانی بسلاطین غزنوی انتساب پیدا کرد و این در زمان شاهی سلطان ابراهیم بن مسعود یا نزد همین پادشاه غزنوی (۴۵۱ - ۴۹۲) بود .

بعد از آنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسر خود محمود ملقب به سیف الدوله را در سال چهارصد و شصت و نه بحکومت هندوستان تعیین نمود مسعود سعد بجزرگه ملازمان او درآمد و از جمله خاصان دفتری او شد و در جنگها رتبه او را التزام نمود و از آن به بعد شهرت یافت و بعزت و جاه رسید و در لاهور دارای کاش و جاه و جلال شد و اوایل عمر خود را در خوشی و عزت گذرانید که هم مقام لشکری داشت

وهم شهرت کشوری، برخی از بهترین قصاید روزگار جوانی مسعود در مدح همین محمود
سیف الدوله است از قبیل این قصیده :

چو روی چرخ شد از صبح بر صحیفه سیم
ز قصر شاه مرا مسژده داد باد نسیم
که عز ملت محمود سیف دولت را
ابوالمظفر سلطان عالی ابراهیم
فزود حشمت و رتبت بدولت عالی
چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم
بنام فرخ او خطبه کرد در همه هند
نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم

ولی سیف الدوله بعد از چند سال حکومت در هندوستان مورد سوء ظن واقع
گردید و سلطان فرمان داد او را با عده‌ای از ندیمانش گرفتار نموده هر يك را بزندان
بردند مسعود سعد را نیز که در این موقع تطاولی از بعض بدنام و بد طینتان نسبت
باملاك او شده و او برای شکایت بغزین آمده بود بسعایت دشمنان و حسودان توقیف
کردند و او را هفت سال در قلعه‌های دهك و سووسه سال در قلعه نای محبوس نمودند
چنانکه خود گوید :

هفت سال بکوفت سو و دهك
پس از آنم سه سال قلعه نای

پس از ده سال حبس شرح حال خود را در قصیده‌ای که به سلطان ابراهیم فرستاده
چنین بیان میکند :

بزرگوار خدایا چو قرب ده سالست
که می بکاهد جان من از غم و تیمار
چرا ز دولت عالی تو به پیجم روی
که بنده زاده این دولتم بهفت تبار
نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد
بدست کرد برنج اینهمه ضیاع و عقار
بمن سپرد و زمن بستند فرعونان
شدم بمعجز و ضرورت زخان و مان آوار
بحضرت آدم انصاف خواه و داد طلب
خبر نداشتم از حکم اینزد دادار
همی ندانم خود را گناهی و جرمی
مگر سعایت و تلبیس دشمن سگار

از همین ابیات و نظایر آن چنین بدست می آید که علت عمده زندانی شدن
مسعود همانا بدخواهی دشمنان و ستم حسودان و فرومایگان بوده که مانند سلطان
ابراهیم پادشاه دهن بین و لجاجت و سرسختی را نسبت بشاعر نگران کردند و او را به فرج
و شکنجه سالیان دراز برابری مردی آزاده طبع مانند مسعود سعد سلمان بر اهم آورد.

معلوم میشود در زندان سو با بهرامی نامی که نیز زندانی بوده است انسی پیدا کرده و از وی اخترشناسی آموخته است چنانکه در ضمن قصیده‌ای در ستایش علی خاص از رجال دربار و حاجب سلطان ابراهیم با مطلع : «تبارك الله بنكر میان بیسته بجان ز بهر خدمت سلطان سپهد سلطان» گوید :

یکی حکایت بشنو ز حسب حال رهی
بر این حصار مرا با ستاره باشد راز
ممن و در پیستم ایستاده بیای
گسته بند دو پای من از گرانی بند
نشسته بودم در کنج خانه‌ای بدهک
ولیک گشت مرا طبع این هوای عفن
نه مردمیست که با او سخن توان گفتن
اگر نبودی بیچاره پیر بهرامی
دهی صفت کندم حالهای گردش چرخ
مرا ز صحبت او شد درست علم نجوم

در ضمن این قصیده شاعر یادی در دناک از مادر خویش کرده و گوید :

اگر نبودی تیمار آن ضعیفه زال
خدای داند اگر غم نهادمی بر دل
ولیک زالی دارم که در کنار مرا
نه بست هرگز او را خیال و نندیشید

نجوم شناسی او از اشعارش هویدا است از آنجمله است قصیده‌ای با مطلع :

دوش در روی گنبد خضرا
مانده بود این در چشم من عمدا

از سخنان شاعر چنین بر می آید که پررنج‌ترین دوره زندانش «ی در زندان نای بوده. زیرا اشعار دلگدازی در آنجا سروده چنانکه نمونه‌های چند از آن خواهد آمد. پس ازین دوره اسارت، سلطان ابراهیم او را به شفاعت عمید الملک ابوالقاسم

خاص که از رجال دربارش بود از حبس آزاد ساخت و او بموطن خود بر گشت و بیه ضیاع و عقار خود پرداخت در قصیده‌ای بمطلع :

روز نوروز و ماه فروردین آمدند ایعجب ز خلد برین

که در ستایش همین خواجه است گوید:

گر بتو نیستی قوی دل من چکدی زهره من مسکین

از تو بودی همه تعهد من گاه محنت بحصنهای حصین

جان تودادی مرا پس از ایند اندرین حبس و بند بازین

جانشین سلطان ابراهیم که پسرش مسعود (۴۹۲-۵۰۸) باشد حکومت هند را

بفرزند خود امیر عبدالدوله شیرزاد سپرد پیشکار سپهسالار این امیر نظام‌الدین بونصر

پارسی بود که از دوستان مسعود بود و نسبت بعلم و ادب علاقه‌ای داشت و او وسیله‌ای

بر انگیزت تا مسعود سعید را در یکی از نواحی لاهور یعنی چالندر حکومت دادند

چنانکه خود در ضمن قصیده‌ای در مدح سلطان مسعود بمطلع :

ملکا حال خویش خواهم گفت نیک دانم که آیدت باور

چنین گوید:

سوی مولد کشید هوش مرا بویه دختر و هوای پسر

چون بهندوستان شدم ساکن بر نیاع و عقار پیر پدر

بنده بونصر بر گماشت مرا بعمل همچو نایبان دگر

ولی بسی نگذشت که شاعر بدبخت بمناسبت مفضوب شدن بونصر پارسی که با

شاعر ییوستگی داشت نیز بحکم آزادی و استقلال نفس خود شاعر را بحکم سلطان

مسعود دوباره گرفتار و در قلعه مرنج محبوس کردند و همگی هشت سال در این حبس

بماند تا در سال پانصد بشفاعت ثقة‌الملک طاهر علی مشکان وزیر سلطان مسعود که در

مدح او قصاید دارد آزاد شد و مدتی او را به حسابداری سلطنتی بر گماشتند.

بدین ترتیب مسعود بعد هیجده سال از بهترین سالهای عمر خود را در زندان

بسر برد و بعد از آزادی از حبس دوم دیگر فرسوده و پیریشان و شکسته و پیر شده بود

و با اینکه باز طرف توجه شاهان غزنوی مانند ملک ارسلان و بهرام شاه بود از خدمت

دولتی کنار جست و باقی عمر را به اغترال گذرانید. و این ابیات بیان حال ایندوره
انتباهست :

چون بدیدم بدیده تحقیق
راد مردان نیک محضر را
آسمان چون حریف نامنصف
دل فکار است همچودانه از آنک
طبع بیمار من ز بستر آز
در عتاقیر خانه توبسه
آنزبانی که مدح شاهان گفت
مدتی مسدحت شهان کردم
که جهان منزل فناست کنون
روی در برقع حیاست کنون
بر سر عشوه و عناست کنون
زیر این سبزه آسیاست کنون
شکر یزدان درست خواست کنون
نوشداروی صدق خواست کنون
مادح حضرت خداست کنون
توبت خدایت و دعاست کنون

سبک و معانی در اشعار مسعود - مسعود سعد یکی از قصیده سرایان درجدا اول

مست گرچه در شعر اوسبک شاعران خراسان پیدا است مانند عنصری مثلاً در قصیده
معروف با مطلع :

شکوفه طرب آورد شاخ عشرت بار
که در ضمن آن گوید:
جز این چه دانه گفتن که عنصری گوید
و در قصیده :

آیا نسیم سحر فتحنامه بردار
که در ضمن آن گوید -
نمود در هند آثار فتح شمشیرت
و مانند رود کی در قصیده :

«ز شاه بینم دل‌های اهل حضرت شاد» که در ضمن آن گوید :

جز آن نگویم شاه که رود کی گوید «خدای چشم بد از ماک تو بگرداناد
و منوچهری که دریکی از ترجیع بندهای خودبیتی از و تضمین کرده گوید

«خیزید و خزان آید که هنگام خزانست» گر خواهی ازین بهد گری گویم اینبار
 همچنین سبک لبیبی و شهید بلخی و برخی دیگر اثر را در نظر داشته ولی حقیقت
 اینکه اینگونه مشابهت نتیجه تقلید نیست و قریحه استاد توانا ترا از آنست که اسیر تقلید
 باشد و این سبک او را از جوانی ملکه شده و باروانی که در طبع و تسلط که در نظم داشته
 طرز خاصی بشعرش داده و در دعوی خود بیحق نیست که گفته است:

اشعار من آنست که در صنعت نظمش نه لفظ معاراست و نه معنیش مثنا
 انشا کندش روح و منقح کندش عقل گردون کند املا و زمانه کند اصفا

استاد بهمانطور که در میدان نظم شهسوار بوده در نثر هم مهارت داشت چنانکه
 خود گوید:

بنظم و نثر کسی را گرفتار سزاست مراسم است که امر و نظم و نثر مراسم است
 وصف طبیعت یا معشوق یا شراب در شعر مسعود نسبت بشاعران خراسان کمتر
 است با اینهمه تغزلهای نادر شیرین دارد مانند این ابیات :

یکشب از تو بهار وقت سحر باد بر باغ کرد راهگذر
 غنچه گل پیام داد بمی گفت من آمدم بیباغ اندر
 خیمها ساختم زمیرم چین فرش کردم زدیبه ششتر
 تر عماری من آمدم بیرون نه بدیدست روی من مادر
 نگشادم نقاب سبز از روی نمودم بکسی رخ احمر
 باد بر من دمید مشک و عیبر ابر بر من فشاند در و گهر
 همچنین :

زیور آسمان چو بگشایند کله های هوا بیارایند
 کوه را سر بسیم در گیرند دشت را رخ بزر بیندایند
 زنگ ظلمت بصیقل خورشید همچو آینه یاک بزدایند
 اختران نور مهر دزدیدند زان بدان هیچ روی ننمایند
 مهر چون روز نور مه بستد اختران شب همی پدید آیند
 بینی اندر سپیده دم به نهیب که زلرزه هسی نیاسایند

استاد نه تنها در زبان مادری ادیب بوده بلکه در تازی و هندی هم دست داشته و اشعاری بتازی سروده است.

پیدا است سبک خاص مسعود سعد که ویرا در رده شاعران بلند نشان میهن ما مقامی ارجمند بخشیده در اشعار زندانی یا حبسیات او جلوه گراست. این سنخ شعر در ادبیات ما کمیاست زیرا سخنی که تعبیر ضمیر نماید و نتیجه رنجهای بی پایان گوینده آن باشد و از درون دل بر آید و در گوشه های تاریک زندانها ساخته و در واقع تار و پود آن از دل و جان بافته شود در همه جهان مانند الماس نایاب و نایاب و نایاب مانند ناله یتیمان دلسوز و شورا انگیز است. بیجهت نیست که نویسندگانی مثل نظامی عروضی که کما پیش معاصر شاعر بود گویند:

«وقت باشد که من از اشعار او همی خواهم موی بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشمم برود».

شگفت اینست که سخنان آشکار شاعر رنج دیده که دل سنگ را آب میکرد در دل سلطان اثر نکرد و چنان مرد صاحب دل دانشمند سالها در ظلمت زندان بماند! اشعار زندانی مسعود را حتی با اشعار مشابه مغرب زمین مانند شعر زندانی «شین» اثر قریحه بایرون شاعر نامی انگلیسی نمیتوان قیاس کرد زیرا گوینده انگلیسی با اینکه شعری مؤثر ساخته و منظومه ای بدیع دلنشین پرداخته خویشتر مانند شاعر مایک نیچه عمر در زندان بسر برده و در شعر خود از ذوق و تخیل شاعرانه استفاده کرده شنیدن کی بود مانند دیدن! علت سوزناکی و دلخراشی شعر مسعود همین است که شاعر ما سرگذشت گفته نه خیال. تأثیر سخن مرد دانشمند خوش زبان در ستکار باریک حسی را که سالهای دراز دور از وطن و باران ویدرو مادر و زن و فرزند در عذاب محبس عمر بگذراند نمیتوان با تأثیر سخنانی که گویندگان آنرا از همراه سوزی در دل نبوده برابر نمود.

قصیده های شکوایی مسعود غالباً از راه دادخواهی خطاب به شاهان غزنوی یعنی سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود (۴۵۱-۴۹۲) و پسرش سلطان مسعود (۴۹۲-۵۰۸) و اخلاف آنان یعنی شیرزاد بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹) و ملک ارسلان بن مسعود (۵۰۹-۵۱۱) و بهرامشاه بن مسعود (۵۱۲-۵۴۷) ساخته شده و بسا که پیش

از بیت شکوی ستایشی از سلطان بعمل آمده سپس بموضوع پرداخته شده ولی میتوان گفت شاعر با وجود احتیاج شدید که برای رهایی از زندان بحضرت سلطان داشته باز در مدح تاحدی راه اعتدال پیموده و اصلاً بحکم فطرت مردی متین و شجاع و دارای عزت نفس بوده و گداطبعی نداشته.

مدحهای دیگر استاد متوجه است بوزیران و امیرانی مانند ثقةالملك طاهر وزیر مسعود که ابوالفرج رونی و سنائی و مختاری هم او را ستوده اند و ابونصر پارسی که سیهسالار شیرزاد بود و علی خاص که از مقربان دربار سلطان ابراهیم و مسعود بود و ابوالقاسم خاص و امثال آنان که بشاعر نیکی نموده و پیش شاهان از او شفاعت کرده بودند. در ضمن اینگونه قصیده هاست که شاعر رنجهای زندان و اندوههای دوران و ناله های جانگداز و زجرهای شبهای دراز را شرح می دهد و از راز و نیازی که در آن شبهای سیاه بیدل با اختران آسمان می کرده مارا آگاه می سازد و از یادهای مؤثری که در ظلمت زندانها از پدر و مادر و فرزندان می نموده سخن میراند و از بیگناهی خویش و تهمت و دشمنی مردمان که با اغراض پست موجبات آزار شاعر آزاد را فراهم ساختند و از زودباوری و بدبیتی بزرگان که بقول حاسدان باور کردند بحث میکند از اینکه چرا در این جهان حق معروض ستم باطلست مینالد. اینك ایاتی از قصاید زندانی او نقل میگردد:

حال یأس و تردید و بیچارگی شاعر:

جرمی که کنم باین و آن بندم	تا کی دل خسته در گمان بندم
بر گردش چرخ و بر زبان بندم	بدها که بمن همیرسد از من
بر قامت سرو بوستان بندم	افتاده و خم چرا هوس چندین
اندر دم رفته کاروان بندم	وین لاشه خر ضعیف بدره را
در قوت خاطر جوان بندم	این سستی بخت پیر هر ساعت
وهم از پی سود در زبان بندم	چند از پی وصل در فراق افتم
تا روز همی بر آسمان بندم	وین دیده پر ستاره را هر شب
در نعره و بانگ پاسبان بندم	وز عجز دو گوش تا سپیده دم

هرگز نبرد هوای مقصودم
چون اشك ز دیده بردورخ بارم
خونی که ز سرخ لاله بگشایم
از کالبد تن استخوان ماند
از ضعف چنان شدم که گر خواهم
يك تیر نماند و چون کمان گشتم

پشیمانی از کرده و گفته خویش و عقاب بچرخ کج رفتار و سخن از بیگناهی و

نت زندان :

از کرده خویشتن پشیمانم
کارم همه بخت بد بیچاند
این چرخ بکام من نمیگردد
در دانش تیز هوش بسر جیسم
که خسته ز آفت لهاورم
تازادهام ای شکفت محبوسم
چون پیرهن عمل بیوشیدم
بر مغز من ای سپهر هر ساعت
در خون چه کشی تنم نه زوبینم
حمله چکنی که کند شمشیرم
والله چو کرک یوسفم والله
گر هرگز ذره‌ای کثری باشد
بر بیهده باز مبتلا گشتم
بر کند سپهر باز بنیادم
در بند نه شخص روح میگاهم
بیهش نیم و چو بیهشان باشم
چون سایه شدم ض

هر تیر یقین که در کمان بندم
باران بهار در خزان بندم
اندر تن زار تا توان بندم
امید درین تن اربجان بندم
ز اقدام گره چو خیزران بندم
تا کی زه چنگ بر کمان بندم

جز توبه ره دگر نمیدانم
در کام زبان همی چه بیچانم
بر خیره سخن همی چه گردانم
در ج کند سیر کیوانم
که بتهمت خراسانم
تا مرگ مگر که وقف زندانم
بگرفت قضای بد گریبانم
چندین چه زنی که من نه سندانم
در تف چه بری دلم نه یکانم
پویه چه دهی که تنگ میدانم
بر خیره همی نهند بهتانم
در من نه ز پشت سعد سلمانم
آورده قضا بسمع ویرانم
بشکست زمانه بار پیمانم
از دیده نه اشك مغز میرانم
صرعی نیم و بصرعیان مانم
از سایه خویشتن هراسانم

اندر زندان چو خویشان بینم
گوریست سیاه رنگک دهلیم
که انده جان بیأس بگذارم
تن سخت ضعیف و دل قوی بینم
از قصه خویش اندکی گفتم
پیوسته چو ابرو شمع میگیریم
فریاد رسیدم ای مسلمانان

بیاد ایام جوانی و روزگار اندوه زندانی :

دریغاً جوانی و آن روزگار
نشاط من از عیش کمتر نشد
ز سستی مرا آن پدید آمدست
سبک خشک شد چشمه بخت من
در آنجا هم افکند گردون دون
بسائب که در حبس بر من گذشت
سیاهی سیاه و درازی دراز
یکی بودم و داند ایزد همی
بدم تا امید و زبان مرا

تنها گوئی که در بیابانم
خو کیست کریه روی دربانم
که آتش دل باشک بنشانم
امید بلطف و صنع یزدانم
گرچه سختست بس فراوانم
وین بیت چو حرز ورود میخوانم
از بهر خدای اگر مسلمانم

که از رنج پیری دل آگه نبود
امید من از عمر کوتاه نبود
در این مه که هرگز در آن مه نبود
هگر آب آن چشمه راره نبود
که از ژرفی آن چاه راته نبود
که بینای آنشب جزا کمه نبود
که آنرا امید سحر گه نبود
که بر من موکل کم ازده نبود
همه گفته جز حسبی الله نبود

از خواص اخلاق مسعود با اینهمه رنج و فشار که کمر کوه را میشکند بردباری
و خودداری بوده و این حقیقت از سخنان او پیداست حتی گاهی روزگار حبس را از بابت
اینکه با آزمایش و تجربه او افزوده ازین لحاظ غنیمت میسر دچنانکه در ضمن قصیده
فوق گوید :

گرم نعمتی بود کاکنون نماند کنون داند مت کانگه نبود

و در قصیده دیگر پس از ناله از گرفتاری گوید :

چرا ناسپاسی کنم زین حصار چو در من یفزود فرهنک و هنک
هنرهای طبعم پدیدار شد تم را ازین انده آذرنگ

ز زحم و تراشیدن آید پدید
 چنانکه میدانیم شاعر در زندان از زندانی دیگری علم نجوم آموخت و ناچار
 همه وقت در اندوختن دانش بود و اندوه و محن او را از کسب فضایل باز داشت به نیروی
 همین دانشپژوهی که در او آزمایش لشگری و جنگاوری که داشت با آن همه مصیبتها
 و آفتها شجاعت خود را نباخت و گفت :

از فلک تنگدل مشو مسعود
 بدیندیش و سرچوس و بر آر
 گر فراوان ترا بیازارد
 گر جهان بر سرت فرود آرد
 حتی با آن همه ستایش که بر حسب احتیاج و رسم زمان و گاهی هم به حکم قدر
 شناسی نسبت بشاهان کرد باز هیچگاه حاضر منت پذیری از کسی نشد و استقلال خود را
 نگه داشت و در عین آماج بودن به بلاهای بزرگ شهادت نفس خود را بدینگونه
 سخنان بیان نمود :

تخم گشت ایعجب مگر سختم
 او بروید همی و شاخ زند
 از فغان سخن همی ترسم
 آفتابست همتم گر چند
 باز گشته است پوست بر تن من
 روزگارم نشاند بر آتش
 هر زمانی بدست صبر همی
 همه آنشکده شدست دلم
 که ز تف دل ازدها کردار
 سر به پیش خسان فرو نارم
 منت هیچکس نخواهم از آنک
 گر ز خورشید روشنی خواهد
 که پراکنده بر زمین فکنم
 من ازو دانه ای همی بچنم
 که بغایت همی رسد سختم
 عرضی گشت همچو سایه تنم
 چون توانم کشید پیرهنم
 صبر تا کی کنم نه برهنم
 گردن آرزو فرو شکتم
 من از آن بیم دم همی نزنم
 پر ز آتش همی شود دهنم
 که من از کبر سرو بر چمنم
 بنده کردگار ذوالمنتم
 دیدگان را زببخ و بن بکنم

خلاصه آنکه مسعود سعد از قصیده سرایان ردیف اول ایرانست. سبک خاص
 او در قصیده شکوائی و بیان حال و شرح آزمایشهای اندوهگین یک زندگی پررنج

و عذاب دیده میشود. صفت بارز شعر استاد از دل در آمدگی و صمیمیت آنست. در شعر مسعود بیشتر از مغز دل کار گر بوده است. در مدایح او هم مانند اغلب شاعران دیگر در عین مدح سلاطین برای آنان درس زندگی و اخلاق پیدا میشود و در آن ضمن اشاره بپرخشی و قایع تاریخی هم شده که خالی از فایده نیست.

مسعود شاعری بوده آزاده منش و بی نیاز و در این خوی شهامت او ناچار جنگاوری او تأثیر داشته پس این مردهم بتمام معنی بز می بوده و هم رزمی .

مسعود بواسطه علوم مقام و نفوذ کلام نه تنها مورد توجه رجال دربار بود بلکه شاعران نامی هم عصر نیز او را احترام میگذاشتند از جمله حکیم سنائی غزنوی بود که دیوان اشعار مسعود را در زمان خودش یا کمی بعد از فوت او گرد آورد دیگر سید حسن غزنوی که از یاران شاعر بود و با او مشاعره میکرد و مسعود درس و گواری او قصیده‌ای ساخت که ابیات ذیل از آنست: (مرثیه مربوط به سید حسن دیگر است)

بر تو سید حسن دلم سوزد	که چون تو هیچ غمگسار نداشت
تن من زار بر تو مینالد	که تنم هیچ چون تو یار نداشت
ای عزیز منی که در همه احوال	جان من دوستیت خوار نداشت
نیغ مردانگیت زنگ نزد	گل آزادگیت خار نداشت
آب مهر ترا خلاب نبود	آتش خشم تو شرار نداشت
هیچ میدان فضل و مرکب عقل	در کفایت چون تو سوار نداشت
سی نشد سال عمر تو و یحک	سال زاد ترا شمار نداشت
هیچ روزی بشب نشد که مرا	نامه تو در انتظار نداشت
گوشم اول که این خبر بشنود	بروانت که انتظار نداشت

دیگر رشیدی سمرقندی که مداح ملک‌شاه بود و اشعاری ساخته از سمرقند بپند پیش مسعود میفرستاد و مسعود پاسخ میداد وی در یکی از اشعارش خطاب بمسعود گوید:

رسید شعر تو ای تاج شاعران بر من	چونو شکفته گل اندر بهار گرد چمن
ایا چو اصل بزرگی بزرگ در همه اصل	ایا چو عقل تمامی تمام در هر فن

دیگر ابوالفرج روئی که با استاد مشاعر می‌کرد و در دوری او گفته :
بوالفرج ای خواجه آزاد مرد هجر وصال تو مرا خیره کرد
دیگر امیر معزی ملك الشعراء سنجر که درباره شاعر گوید:

شریف خاطر مسعود سعد سلمان را مستخرست سخن چون پری سلیمان را
حکایت خردش روشنی دهد دل را روایت سخنش تازگی دهد جان را

خاقانی هم با شاعر ارتباط داشته و در شعری او را انتقاد کرده است.

وفات مسعود سعد ظاهراً در سال یا تصدو یا تزرده اتفاق افتاد و در آن حین حدود
هفتاد و پنج سال داشت. شاعر بزرگ پس از عمری پر ملال و دردناک ازین جهان رفت
ولی نیکی نام و نفوذ کلام او بماند چنانکه خود گفت :

فهرست حال من تارنج و بند بود از رنج ماند عبرت و از بندیند ماند
لیکن بشکر گویم کز طبع پاک من چندین هزار بیت بدیع بلند ماند

عمر خیام - ابوالفتح عمر بن ابراهیم که از بزرگان شعرا و دانشمندان ایران
است نیز در دوره سلجوقی ظهور نمود و زادگاهش نیشابور بود.

از شرح احوال خیام معلوم میشود که بلاد خراسان مانند طوس و بخارا و
مرورا دیده و حتی بیغداد رفته و بر روایتی زیارت حج نیز بجای آورده است.

خیام در عصر خود از محترمین و آجله فضلا معدود بود و با علمای درجه اول مانند
غزالی با سلاطین و رجال دربار سلجوقی مانند ملکشاه و خواجه نظام الملک مراد
داشت و در مجالس سلطانی و محافل علمی و ادبی دارای مقام و مورد توجه و احترام بود.
این شاعر حکیم در اغلب علوم عصر خود مخصوصاً نجوم و پزشکی و حکمت
مهارت داشت چنانکه یکی از اعیان منجمین که ملکشاه آنان را با اصلاح تقویم
برگماشت او بود نیز سنجر پسر ملکشاه را که مرض آبله داشت معالجه کرد و در حکمت
و علوم با مشاهیر عصر خود مانند حجة الاسلام غزالی که از او بیاید مباحثه میکرد.
شهرت عمده خیام بواسطه رباعی‌های اوست که گویا آنها را در اوقاتی که
از حساب نجوم و از تدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت خسته و پریشان

میشد برای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خود میسرود و افکار بزرگه در این رباعیهای ساده و شیرین بزبان و بیان میآورد. رباعی گویان مانند شهید بلخی و ابوشکور بلخی و رودکی و ابوسعید و دیگران قبل از خیام بوده حتی مضامینی هم شبیه به مضامین خیام ساخته اند چنانکه این رباعی را بشهید نسبت داده اند:

دوشم گذر افتاد بویرانه طوس دیدم جغدی نشسته بر جای خروس
گفتم چه خبر داری از این ویرانه گفتا خبر اینست که افسوس افسوس

ولی رباعیات خیام شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد و اغلب آنها در عبارات قصار معانی بسیار راحوی میباشد و گویا آن نگاه که استاد از حل مسائل عالم بطریق عقل و برهان و امیما ندلاجرم بجزریان احساسات خود راه داده و بهت و حیرت و تأثر و رقت و تحولات فکرت خود را در زبان شعر جلوه میداده و در فضای پهنای و بکران اندیشه و خرد بربال و پر شعر و خیال پریدن میخواست است.

افکار و فلسفه خیام - رباعیات خیام از حیث شمار کم و از نظر عبارت ساده و موجز ولی از لحاظ معنی نغز و جالب است و در واقع عقاید لطیف حکیمانه در قالب دوبیتی های شیوای مؤثری بیان کرده.

بررسی دقیق رباعیها نشان میدهد که قلب شاعر حکیم ما از چند چیز سخت متأثر بوده و میسوخته و عمری از پی چاره آن دردهای بید و امید گذشته و چون چاره ای که تسکین درد نماید پیدا نمیکرده بناچار در آن فشار درونی محض آرامش ضمیر بزیر بال شعر پناه میبرده است.

نخستین تأثر قلبی شاعر همانا از نادانی و بیخبری بشر است در برابر راز آفرینش و معمای جهان. کسی ما را آگاه نکرد که از کجا میرویم. این گمراهی و دار زندگی چیست و کاروان بشر این بیراهه حیات را با این همه اندوه چرا میپیماید.

دوری که درو آمدن و رفتن ماست او را نه بدایت نه نهایت پیدا است
کس می نزند می در این معنی راست کین آمدن از کجا و رفتن بکجا است



ز آوردن من نبود گردون راسود وز بردن من جاه و جلالش نفزود

و زهیچ کسی نیز دو گوشم نشنود کاوردن و بردن من از بهرچه بود



دومین اندوه شاعر که پیداست دلش خونست از اینکه چرا و چگونه درخت
زندگانی آدمی نشکفته خشک شده بزمین میافتد تندرستی به بیماری و جوانی به پیری
و زندگی بمرگ مبدل میگردد و عزیزان جهان سرانجام مستی خاک میشوند :

پیش از من و تولیل و نهاری بودست گردنده فلک نیز بکاری بودست
ز نهار قدم بخاک آهسته نسبی کان مردمک چشم نگاری بودست



هر سبزه که بر کنار جوئی رستست گوئی ز لب فرشته خوئی رستست
یا برس سبزه تا بخواری نتهی کان سبزه ز خاک ماهروئی رستست



ای چرخ فلک خرابی از کینه تست بیداد گری پیئه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست



گوئی بشر که اسیر حوادث است بازیچه ای پیش نیست که بدست چرخ بازیگر
چندی جست و خیز کرده نابود میگردد و همه آرزو ها را با خود بزیر خاک میبرد و
کسی او را از این معمای آفرینش آگاه نمیسازد :

از روی حقیقتی نه از روی مجاز ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم بصندوق عدم يك يك باز



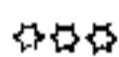
جامیست که چرخ آفرین میزندش صد بوسه مهر بر چنین میزندش
وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین میزندش



سومین تأثر سخنگوی نامی همانا شکایت است از ظاهر آرائی و فریبکاری
وریا و دوروئی و بی حقیقتی برخی از پیشوایان دین که بظاهر دم از تقوی و تقدس

زده در باطن پی اغراض میگردند و مردمی را بجای راهنمایی گمراهی میکنند و در این مآل رباعیهای مؤثر از و نقل شده :

پس از شکایت از گردش جهان و ذکر ناکامی و اندوه مردمان و کوتاهی عمر انسان
و یاد از ریاضت و سالوس روحانیان خیام تدبیری برای ما اندیشیده و ما را در برابر این همه
رنج و محنت شیوه زندگی میآموزد و آن هم عبارتست از خوشی و نشاط و بیدردی اکنون
که ماهمه معروض ستمهای روزگار و بازیچه چرخ غداریم و گذشته و آینده را دسترس
نداریم و جهان را بر وفق مرام خود تابع نظام و حوادث را فرمانبر و رام نمیتوانیم بکنیم
پس چه بهتر بکوشیم تا آنجا که توانیم غم گذشته و اندوه آینده را کم خوریم و دم را
عنیمت شمیریم و خوش باشیم و تا فرصت از دست نرفته کام دل از زندگی که چند سال
بیش نیست بستانیم و برخیزیم و بکار زندگی پردازیم و زیون حوادث نگر دیم و هر دم
قدر عمر را بدانیم و از عهده تکالیف آن بر آییم. اینک چند رباعی در اینگونه مضامین:
روزی که گذشته است از و یاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن
فردا که نیامده است فریاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن



در خواب بدم مرا خردمندی گفت
کاری چکنی که با اجل گردد جفت
کز خواب کسی را گل شادی نشکفت
بر خیز که زیر خساک هیباید خفت



بر خیز و مخور غم جهان گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی
خوش باش و دمی بشادمانی گذران
نوبت بتو خود نیامدی از دگران



امروز ترا دسترس فردا نیست
ضایع مکن ایندم اردلت شیدان نیست
وندیشه فردات بجز سودا نیست
کین باقی عمر را بهای پیدا نیست

عمر خیام در علوم و فنون دست داشته و تألیفات و رساله های مهم مانند رساله های
در جبر و مقابله و هندسه و رساله های در طبیعیات و در فلسفه کون و وجود تصنیف

کرده و بعضی از آنها مانند رساله‌های جبر و هندسه که عربی و رساله وجود که بفارسی است باقیست در شمار رباعیات خیام اختلاف هست و قسمت بزرگ آنها که امروز معمولاً باسم او نسبت داده میشود متعلق بر باعی سرایان دیگر مانند ابن سینا و خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید و امثال آنهاست. در دیوانهای مختلف خطی و چاپی از هفتاد و شش تا هزار و دو است رباعی و بیشتر بنام خیام ثبت گردیده و بنا بر تحقیق علما و از روی قرائن عدد اول بشمار واقعی نزدیکتر است.

رباعیات خیام تقریباً بتمام السنه مشهور دنیا ترجمه شده و نامش در اطراف و اکناف عالم معروفست. وفات خیام بقول معاصر او عروضی سمرقندی چند سال قبل از پانصد و سی اتفاق افتاد و از قرائن معلوم میشود عمر درازی داشته.

مدفن خیام در صحن امامزاده محروق نیم فرسنگی مولدش نیشابور واقع است اینک بجاست که حکایت شیرین و مؤثر یکی از معاصرین شاعر یعنی عروضی سمرقندی را که واقعه مرگ او را هم در بردارد در اینموقع نقل کنیم:

در سنه ست و خسمائنه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر بوسعید جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت کور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان میکند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوئی گزاف نگوید چون در سنه ثلثین نیشابور رسیدم چهار (یا چند) سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود آدینه‌ای بزیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او بر من نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرو و زرد آلو سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته که خاک او در زیر گل پنهان بود و مرا یاد آمدن آن حکایت که بشهر بلخ از شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربیع مسکون هیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه.

امیر معزی - محمد بن عبدالملك برهانی متخلص بمعزی ظاهراً در نیشابور متولد شده پدرش عبدالملك برهانی شاعر دربار البارسلان بود و در اوایل سلطنت ملک‌شاه ابن البارسلان در موقع مسافرت در قزوین وفات یافت . برهانی چون مرگ خود را نزدیک دید قطعه‌ای در سفارش پسر خود محمد ساخته و پیش سلطان ملک‌شاه فرستاده که عبارت از اینست :

یکچند باقبال تو ای شاه جهانگیر	کرد ستم از چهره ایام ستردم
طفرای نکو کاری و منشور سعادت	تزد ملك العرش بتوقيع تو بر دم
آمد چهل و شش زقضا مدت عمرم	در خدمت در گاه تو صد سال شمردم
بسگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند	واندر سفر از علت ده روز بمردم
رفتم من و فروند من آمد خلف صدق	اورا بخدا و بخداوند سپردم

محمد گرچه در دربار ملک‌شاه بود ولی در اوایل تقرب نداشت تا اینکه بوساطت امیر علی فرامرز که از خویشان سلطان بود بحضور سلطان نایل آمد گویند روزی سلطان بعزم دیدن هلال رمضان بیرون رفت و ماه را پیش از دیگران دید و معزی که درین موقع حاضر بود این رباعی بالبداهه گفت :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی	یا فی چو کمان شهر یاری گوئی
فعلی زده از زر عیساری گوئی	در گوش سپهر گوشواری گوئی

سلطان را این رباعی خوش آمد و از راه انعام اسبی بشاعر بخشید و او باز این رباعی را گفت :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید	از خاک مرا بر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه از من بشنید	چون باد یکی مر کب خاصم بخشید

سلطان بر او احسانها کرد و بر تبه‌اش افزود و فرمان داد تا او را امیر معزی بخوانند که منسوب بخود سلطان باشد زیرا وی لقب معزالدنیا والدین داشت پس از این واقعه معزی شهرتی بسزا یافت و از مقربین گردید و جاه و جلال پیدا نمود . در تذکره لباب الالباب گوید :

«سه کس از شعرا در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند چنانکه کس را

آن مرتبه میسر نبود یکی رود کی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان
و معزی در دولت سلطان ملکشاه «

بسال چهارصد و هشتاد و پنج سلطان ملکشاه در گذشت و بعد از او معزی
امیر الشعراء سلطان سنجر شد و در عهد او نیز صاحب ثروت و خدم و حشم گشت و حتی
بتا بروایتی از طرف سنجر برسالت بروم رفت. دیوان معزی ناهنجده هزار و پانصد بیت
دارد و هر کب است از غزلیات و قطعات و رباعیات .

سبک معزی - شیوه شعر معزی از آن شاعران متقدم خراسان فرقی محسوس
ندارد و در واقع سبک آنان را پیروی نموده و قصائد او خواه از حیث موضوع و خواه از
حیث الفاظ عقاید فرخی و عنصری را بخاطر میآورد و گاهی شباهت بین این سبکها
کاملاً ظاهر میشود مانند قصیده او که در مدح عمیدالدوله جمشید بن بهمنیار وزیر فارس
و اصفهان ساخته و آن قصیده معروف فرخی را که با مطلع :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

سروده متذکر میسازد اینک چند بیت از آن برای مقایسه نقل میشود :

بر آمد ساج گون ابری ز روی نیلگون دریا

بخار مرکز خاکی نقاب قبه خضرا

چو پیوندد بهم گوئی که در دشتت سیمایی

چو از هم بکسلد گوئی مگر کشتیست در دریا

کهی چون خرمن مشکست بر پیروزه گون مفرش

کهی چون نوده رنگست بر زنگار گون صحرا

کهی چون شاخ نیلوفر میان باغ پر نرگس

کهی چون تل خاکستر فراز کوه پر مینا

کهی کافور بار آید چه بر کوه و چه بر هامون

کهی لؤلؤ فشان آید چه بر خار و چه بر خار

که لؤلؤ پراکندن بود چون عاملی جاب
که کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا
ازو هر ساعتی جیحون شود پرتخته نقره
وزو هر ساعتی دریا شود پر لؤلؤ لالا
چو بگراید سوی بالا بر آرد گوهر از پستی
چو باز آید سوی پستی فشاند گوهر از بالا
گهی بساخاک در بیعت گهی با بباد در کشتی
گهی با آب در صحبت گهی با آتش اقدر وا
کجا خورشید رخشان را بپوشد زیر دامن در
بدان ماند که اهریمن همی پوشد ید بیضا
همچنین شاعر در قصیده غرائی که در مدح فخر الملک بن خواجه نظام الملک
ساخته و ابیاتی از آن در زیر نقل میشود قصیده زیبای عنصری را که با مطلع:
باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
تا ز صنعتش هر درختی لعبت دیگر شود
شروع میکند در نظر داشته چنانکه گوید:
آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود
هر زمین از صنعت او آسمان پیگر شود
بساغ ازو مانند صورتخانه مانی شود
راغ ازو مانند لعبخانه آذر شود
کوهسار از چادر سیمابگون آید برون
چون عروس باغ در زنگار کون چادر شود
گاه پر کوکب شود بی گنبد اخضر درخت
گاه بی کوکب چمن چون گنبد اخضر شود
سرو همچون منبری گردد زمینا ساخته
شاخ گل مانند بیجاده کون چنبر شود

گاه بازیگر شود قمری گهی بلبل خطیب
 آن جهدیرون زچنبر وین سوی منبر شود
 ایر چون اندر دهان لاله اندازد سرشک
 لؤلؤ اندر لاله پنداری همی مضمیر شود
 تا گوید :

گفته این مدحت بدانسانی که گوید عنصری

« باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود »

باز در قصیده‌ای با مطلع:

ایا نوشته هنر نامه‌ها برون ز هزار و یا شنیده ظفر نامه‌ها برون ز شمار

تبع قصیده عنصری با مطلع: چنین نماید شیر خسروان آثار ظاهر است .

همچنین از مضامین و طرز سخن منوچهری در شعر این استاد پیدا میشود از

آن جمله میتوان قصیده‌ای را که در مدح ابوسعید محمد بن منصور از رجال عهد ملک‌شاه

گفته بر وجه مثال ذکر نمود که با این مطلع آغاز میکند:

بفال فرخ و عزم درست و رای صواب سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب

در این قصیده شرح عزم رحیل و وصف سفر و وصف اسب و تعریف ستاره‌ها طرز

منوچهری را بنظر میرساند بهمین عنوان است قصایدی دیگر مانند قصیده:

تا باد خزان حله برون کرد ز گلزار ابر آمد و پیچید قصب بر سر کهسار

شیوه شعر عسجدی نیز در نظر شاعر بی تأثیر نبوده و خود در ضمن قصیده‌ای که

درستایش مؤید الملك پسر خواجه نظام الملك با این مطلع سروده:

چو آتش فلکی شد نهفته زیر حجاب زدود بست فلک بر رخ زمانه نقاب

یاد از وی کرده اینچنین گفته است:

بوزن وقافیت آن که عسجدی گوید «غلام وار میان بسته و کشاده نقاب»

معزی شاعر قصیده‌سرا و مدیحه گو بوده است و جز در این طرز که در آن پیرو

شاعران نامی خراسانست هنری از وی نباید انتظار داشت و الحق در این مورد با استادان

فن میتواند بر ابری نماید. قصیده‌های وی معمولاً مفصل و محکم و صنعت تشبیه و مجاز و استعاره در آن مبنی است شاعر در تغزل هم دست داشته و همتی نیز بغزل و قطعه و مسمط و رباعی گماشته است.

در مدح اوصاف گوناگون از حد فزون بممدوح می‌بخشد شاه یا امیری که او می‌ستاید در سخاوت سر مشق هزار حاتم است کرامت اولیا دارد بازار اهل سخن بمدح او روانست و گفتارشان روا، در مر و تش روی و ریانیست، سوار هنر است و خاک سم سمند اوسر مه و توتیاست، صفای هدی و رکن شریعت است. آفتاب به طلعت او آفرین گوید، ابراز کف او در ناله است، کوه از حلم او شرم دارد، رأی او بادبان و حلم او نگر کشتی دولت است، که سوی بارگاه او باریافت خلد برین را در این جهان معاینه کرد، در حلم و طبع او صفت خاک و باد و در جود و خشم او اثر آب و آتش است. سر ضمیر را نگفته میداند...

گفته شد تشبیهات و استعارات و مجاز نیز در شعر معزی فراوانست مثلاً در قصیده‌ای با مطلع
 یقال فرخ و عزم درست و رأی صواب سفر گزیده و کردم سوی رحیل شتاب
 که بسبک شعر منوچهریست اینگونه تشبیهات بکار رفته: زمین مانند غالیه ایست
 که بر او زنگار بیخته، آسمان مانند آینه ایست که بر وسیماب ریخته باشند یا مانند
 آهنین سیر است که در کف بر جیس است. ستارگان بدرمهای سیمین می‌ماند، یا نظیر
 دریاست و مریخ مانند شعله آتشی بر آن می‌درخشد، یا شبیه میدان سبزیست که زهره
 مانند گوی در آن افتاده، یا مانند دریای ژرفی است که آفتاب مانند لنگر زرین در آن
 انداخته شده این سپهر گردون همچون دولا ب زمر دین و ماء چهارده در آن همچون
 آسیای سیمین است قبة فلك نظیر مسجد و ماه دو هفته شبیه قنديل و بنات نعش مثل منبر
 و مجره مانند محر است.

شعر معزی با اینکه در اساس متوجه بمدیحه سرانیست از بعض موضوعهای
 دیگر بکلی عاری نیست مثلاً قصیده معروف با مطلع :
 شغل دولت بیخطر شد کار ملت با خطر تانهای شد دولت و ملت ز شاه دادگر
 در مرتبه ملک‌شاه و وزیر او خواجه نظام‌الملک است که هر دو در یکسال از دنیا

رفتند و آنرا می توان در ردیف اول اشعار سوگواری فارسی شمرد نیز معزی ابیاتی
 نغز و مؤثر نزدیک بمضامین عرب و سبک منوچهری ساخته و شاید خواسته ویرانی و
 اندوه و پریشانی را که در آن قرون از تاخت و تازیگان بایران روی آورده بود در
 نظر خواننده مجسم بدارد و گوئی قلب شاعر از همان وقایع متأثر شده و اینگونه
 شکوه کرده است. راوندی در راحة الصدور که حدود هفتاد سال پس از مرگ شاعر
 تألیف یافته در شرح غم انگیز هجوم ترکان غزبایران که در ۵۴۸ یعنی پس از مرگ
 معزی رویداد برخی از این ابیات را برای وصف محل شاهد خود آورده و در مقدمه آن
 چنین گفته. « و در شهری چون نسا بور آنجا که مجامع انس و مدارس علم و محافل
 صدور بود مراعی اغنام و مکامن و حوش و هوام شد. و پنداری امیر معزی این حال را
 مشاهده بود که می گوید: »

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
 تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال دمن
 ربیع از دلم پر خون کنم خاک دمن کلگون کنم
 اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
 از روی یار خر گهی ایوان همی بینم تهی
 وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
 بر جای رطل و جام می گوران نهادستندی
 بر جای چنگ و نای و نی آواز زانست وزغن
 آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
 شد گرگ و روبه را مکان شد کوف و کر کس را وطن
 ابرست بر جای قمر زهرست بر جای شکر
 سنگست بر جای کهر خارست بر جای سمن
 آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
 جای شجر گیرد کیا جای طرب گیرد شجن

کاخکی که دیدم چون ارم خرم ترا ز روی صنم
دیوار او بینم بغم ماننده پشت شمن
تمثالهای بلعجب چاک آوریده بسی سبب
گوئی دریدند ایعجب بر تن ز حسرت پیرهن
زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را رنگون
دیوار کی گردد کنون گردد دیار یار من

گذشته از مزیت‌هایی که شعر معزی بدان ممتاز است اشارات زیاد تاریخی نیز در
قصاید او آمده و بسیاری از وقایع قسمتی از عصر سلجوقی را که بین ۴۶۵ یعنی سال
جلوس ملک‌شاه تا حدود ۵۲۰ پیش آمد (که گویا مرگ شاعر در آن موقع اتفاق افتاد)
از آن قصاید توان دریافت و از خواص و اخلاق و جنگ‌ها و صلح‌های ملک‌شاه و سلطان سنجر
و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند خواجه نظام‌الملک و فرزندان او و
دیگران اطلاع حاصل توان کرد.

پایان زندگانی شاعر بطور شگفت‌انگیزی صورت یافت یعنی روزی که
گویا از روزهای دهه اول قرن ششم بوده موقعیکه سنجر نشانه میزده است تیرش به
خطارفت و از بد حادثه بمعزی اصابت نمود و او را سخت زخم‌دار ساخت گرچه بسی -
فاصله بدان زخم نمرود ولی مدتی از تأثیر آن دردمند بود تا در حوالی ۵۲۰ جان بجان
آفرین سپرد.

در اینکه با آن زخم فوری کشته نشده خود گوید :

منت خدا یسرا که به تیر خدا یگان	من بنده بیگنه نشدم کشته رایگان
منت خدا یسرا که بجانم نکرد قصد	تیری که شه بقصد نینداخت از کمان

معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنائی در مرثیه شاعر اشعاری ساخته از جمله
گفته است :

تا چند معزای معزی که خدایش	زینجا بفلک برد و قبای ملکی داد
چون تیر فلک بود قرینش بر آورد	پیکان ملک برد و به تیر فلکی داد

از این شعر سنائی چنین بدست می آید که شاعر سرانجام به تیر سلطان جانرا تسلیم جان آفرین کرد .

فخرالدین گرجانی - فخرالدین اسدگر گانی از شاعران نامی قرن پنجم بود و از سلجوقیان بدر بار ابوطالب طغرلیک محمد بن میکائیل (۴۳۲-۴۵۵) اقتساب داشته و او را در مقدمه ویس و رامین ستوده و گفته :

ابوطالب شهنشاه معظم . خداوند خداوندان عالم

بهر کس زو رسیده عز و نعمت . ملک طغرلیک آن خورشید همت

شهرت فخرالدین بواسطه داستان معروف ویس و رامین است که از زبان پهلوی اقتباس کرده و بنظم کشیده است مشوق او در این کار ابوالفتح مظفر نیشابوری بود که گویا از طرف طغرل حکومت اصفهان داشت .

ویس و رامین نیز مانند خسرو و شیرین نظامی یک داستان ایرانی است و با هم مشابهتهائی دارند مگر اینکه در خسرو شیرین نفعه عفت و صبغه حرمت بیشتر است . نظم ویس و رامین در حدود سنه ۴۴۶ یا دیرتر حصول یافت غیر از ویس و رامین اشعار زیادی از استاد باقی نمانده .

شیوه فخرالدین بسیار ساده و شیرین و روانست اینک ابیاتی از آغاز این مثنوی

که در نعمت پروردگار است و مطالعه آن شعر نظامی را بخاطر می آورد:

سیاس و آفرین آن پادشاه را	که گیتی را پدید آورد و ما را
بدو زیباست ملک و پادشاهی	که هرگز ناید از ملکش جدائی
خدای پاک و بی همتا و بی یار	هم از اندیشه دور و هم ز دیدار
نه بتواند هر و را چشم دیدن	نه اندیشه درو داند رسیدن
نه نیز اضداد بپذیرد نه جوهر	نه زان گردد هر او را حال دیگر
نشاید وصف او گفتن که چونست	که از تشبیه و از وصف او برونست
بوصفش چند گفتن هم نه زیباست	که چند بر امقادیر است و اجزا است
بوصفش هم نشاید گفت کسی بود	کجا هستیش را مدت نه پیمود

همین مقدمه که تا آخر خوانده شود می نمایاند که وی از علوم دینی و حکمی بی نصیب نبوده .

در ایبات ذیل از حرکت طغرل از اسفهان و ماندن ابوالفتح مظفر و خود شاعر در آنجا و تحریک این امیر او را برای نظم ویس و رامین اینگونه میگوید

خداوند جهان سلطان اعظم	برون رفت از صفاهان شاد و خرم
مرا اندر صفاهان بود کاری	در آن کارم همی شد روزگاری
شدم زی تاج دولت خواجه بوالفتح	که بادش جاودان در کارها فتح
پس آنکه گفت با ما این زمستان	همی باش و مکن عزم کهستان
مرا يك روز گفت آن قبله دین	چه گوئی در حدیث ویس و رامین
که میگویند چیزی سخت نیکوست	در این کشور همه کس داردش دوست
بگفتم کان حدیث سخت زیباست	ز گرد آورده شش مرد داناست
ولیکن پهلوی باشد زبانش	نداند هر که بر خواند بیانش

شاعر این داستان نیز مطابق سبک استاد فردوسی و حکیم نظامی گاهی در شرح کشاکش و قایم چند سخن عبرت آمیز میگوید نهایت اینگونه سخنان در ویس و رامین بسار کمست. در شرح زادن ویس گوید:

جهانرا رنگ و شکل بیشمار است	خرد را با فرینش کارزار است
زمانه بند ها داند نهادن	که نتواند خرد آنرا گشادن

در نامه موبد به شهر و گوید:

اگر ماندست لختی زندگانی	گذاریمش بنواز و شادمانی
جهان از دست ما آسوده باشد	ز پر خاش ستم پالوده باشد

چه باید با همه

جهان را کار تا چونین شکفتست	خنک آنکس کز و عبرت گرفتست
نماید چند بازی بلمعجب وار	پس آنکه نه طرب ماند نه تیمار
نگر تا از بلای او تنالی	که گر نالی ز ناله بر محالی

نگر تا از هوای او ننازی که گر نازی ز نازش بر مجازی

وقات فخرالدین اسعد او اسط قرن پنجم اتفاق افتاد.

انوری - اوحدالدین محمد بن انوری در قریه بدنه از ولایت ایبورد به جنب

مهنه دشت خاوران خراسان تولد یافت و بدین مناسبت در اوایل تخلص خاوری داشت و بعد

متخلص بانوری گردید و شاید این لقب را بمناسبتی مردم بوی دادند چنانکه خود گوید:

دادند مهتران لقب انوری ولیک چرخ همی چه خواند خاقان روزگار

عمده ترقی او در دوره سلطنت سلطان سنجر بود و بنا بقولی اول قصیده‌ای که سبب

تقرب او در دربار این سلطان شده بجهایست که بمطلع ذیل شروع میشود.

گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد

بسال پانصد و چهل و دو که سلطان سنجر بار دوم - مله بخوارزم کرد تا آتش

عصیان خوارزمشاه را بر طرف سازد انوری را با خود همراه برد سنجر قصبه هزاراسب

را در این سامان محاصره کرد و انوری رباعی ذیل را خطاب بسنجر سرود و آن را

به تیری نوشته بسوی لشکر گاه آتش پرش دادند:

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست وز دولت اقبال جهان کسب تراست

امر و زیک حمله هزاراسب بگیر فردا خوارزم و صد هزاراسب تراست

در سال پانصد و چهل و هشت که ترکان غز سر بطغیان برافراشتند و سلطان سنجر

را مغلوب و گرفتار و بلاد خراسان را تار و مار کردند انوری نیز مانند عده زیادی از

فضای عصر دچار خوف و پریشانی شد و فجایع اعمال مهاجمین را بچشم خویش دید و

بدشواری جانی بدربرد و سالها بعد از این وقعه خونین زندگی کرد و در دربار شاهان

و امرای سلجوقی مانند امرای بلخ و طغرل ابن ارسلان در ارتباط باقی ماند و در اغلب

شهرهای خراسان مسافرت میکرد و مدتی در بلخ اقامت داشت و بمناسبت هجویه‌ای

که بر ضد مردم بلخ نوشته شده بود و نسبت آنرا بانوری میدادند معروض تحقیر

عوام گردید و زحمتهای دید چنانکه تأثرات او را از این پیش آمد در قصیده:

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

توان دید. گسوند انوری از روی ملاحظات نجومی پیشگوئی کرد که در اقتران

سیارات (که بسال پانصد و هشتاد و دو روی داد) باد سختی خواهد وزید و عمارات را بر خواهد کند مردم از این خبر بو حشت افتادند و خانه ها گذاشته بدشت و هامون گریختند ولی چون وقت مرهون فرارسید و اقتران وقوع یافت هوا چندان آرام بود که برگی از جای نجنبید پس انوری معروض هجو و استهزاء مردم واقع گشت و بناچار مرو را ترك نمود نخست بنیشابور سپس ببلخ رفت و گویا بعد از این وقعه پیشه شاعری را ترك کرد و از معاشرت مردم کناره جست و گوشه گیری اختیار نمود .

سبک - انوری را میتوان بزرگترین قصیده سرای ایران نامید . بدیهی است که

پیش از استادان بزرگ در این فن مانند عنصری و فرخی و امثال آنان بودند و مپانی قصیده را آنان نهادند و در فصاحت پیایه بلند رسیدند ولی تا زمان انوری سخن فارسی وسعت و نضج پیدا نمود و برای استعمال سخن گوئی مانند وی بهتر آماده گردید انوری از کسانی بود که در زبان فارسی و لغت عربی ممارست تام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود و هم در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ماهر بود چنانکه خود گفته :

منطق و موسیقی و حکمت شناسم اندکی راستی گویم نگویم با نصیبی و افرم
وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح گر تو تصدیقش کنی در شرح و بسطش ماهر م
نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم و رهمی باورنداری رنجه شو من حاضر م
زمان اوزمان اجتماع و اقتران ستارگان ادب بود و گویند گائی مانند نظامی
و خاقانی و ادیب صابرو ظهیر فاریابی و رشیدالدین و طواط و معزی و ابوالفرج رونی
و عمق بخارائی و دیگران از فضلاء و علماء و نثر نویسندگان و منشیان کما بیش معاصر
او بودند و نقد سخن بالا گرفته بود بدیهی است مردی دانشمند و صاحب قریحه و آشنابه
دقایق و غوامض زبان چنانکه انوری بود کاملترین نمونه قصیده را میتواند بسازد .
پس میتوان گفت که در شعر انوری قصیده هم از حیث فصاحت لفظ و عبارت و ترکیب
و هم از حیث پختگی و دقت معنی بکمال خود رسید . تعزل از قبیل تشبیب و وصف و عشق در
فواتح قصاید انوری بسیار نادرست است و آیات ذیل از آن نادرهاست .

باغ سرمایه دگر دارد	کان شد از بسکه سیم و زرد دارد
هیچ طفلی رسیده نیست در او	که نه پیرایه دگر دارد

چون دگر مردمان خبر دارد
که چه دیبای شوستر دارد
جام زرین بدست بر دارد
زیبش ملك با جور دارد.

مینماید که از رسیدن عید
طبع بر کار گاه شاخ نگر
گل رعنا بیاد نرگس مست
گر ز بیجاده تاج دارد گل



روز بازار گل و ریحاتست
دامن باد عبیر افشانست
راست چون آژده سوهانست
قدحی از شبه و مرجانست
همه گلزار پر از پیکانست

روز عیش و طرب بستانست
توده خاک عبیر آمیز است
وز ملاقات صبا روی غدیر
لاله بر شاخ زمرد بمثل
تا کشیدست صبا خنجر بید

باقی همیزات قصیده شیوای فنی که استادان پیشین را شعار بود در شعر انوری
بکمال موجود است. و فور لغات و تعبیرات و حسن انسجام و لطف تشبیه و دقت مضمون
و نکات صنعتی از اقسام تجنیس و ابهام و استعارت و تمثیل و بخصوص اغراق که از محسنات
قصیده مدحیه بشمار میرفته در شعرش جلوه گر است اینک چندی از مضامین اغراق آمیز
او که انتخاب شده به نثر ادا میشود:

در مقابل جاه پادشاه خورشید فلک مانند شب پره ایست که در سایه حفظ او
خرزیده است، بدخواه او مانند کرم ابریشم کفن خویش را بدو ک زبان خود تنیده،
در زمان او بحر و بر معمور و مأمون و از اثر عدل او بیجاده از تعرض گاه مصون است،
چرخ استمالت مریخ انتقام و مشتری خطراست. اگر فلک بخواهد نظیر او را
به بیند تنها وقتی تواند که هم بسوی او بدیده احوال نگیرد. در وجود او عقل مجرد در چیز
جهت و روح القدس در صورت بشر آمده، عکس سنان از کف او معر که سوز و جش
زره در بر او حادثه بین است. در رزم او دشمن فراری را همواره ققاجبین و جبین قفاست
از دست او کرم را قاعده تازه و از بنان او قلم را مرتهای نو پیدا شده.

برای نمایاندن شیوه و ابیاتی بطریق ذیل از دو قصیده معروف نقل میشود:

باز این چه جوانی و جمالت جهان را
 وین حال که نوگشت زمین را و زمان را
 مقدار شب از روز فزون بود بدل گشت
 ناقص همه این را شد و کامل همه آن را
 هم جمره بر آورد فرو برده نفس را
 هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را
 در باغ چمن ضامن گل گشت زبلبل
 آن روز که آوازه فکندند خزان را
 اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست
 آری بدل خصم بگیرند ضمان را
 آهو بسر سبزه مگر ناله بینداخت
 کز خاک چمن آب بشد عنبر و بان را
 گر خام نبسته است صبارنگ ریاحین
 از عکس چرا رنگ دهد آب روان را
 ژاله سیر برف ببرد از کتف کوه
 چون رستم نیسان بخم آورد کمان را
 از غایت تری که هوار است عجب نیست
 گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
 گر نایژه ابر نشد پاک بریده
 چون هیچ عنان باز نیبچد سیلان را
 و رابر نه در دایگی طفل شکوفه است
 باران سوی او از چه گشادهست دهان را
 و رلاله نورسته نه افر و خسته شمعی است
 روشن ز چه دارد همه اطراف و مکان را

نی رمح بهار است که در معر که کرد است

از خون دل دشمن شه لعل سنان را

شاهی که چو کردند قران پیلک و دستش

البته کمان خم ندهد حکم قران

گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم

بر قبضه شمشیر نشانندی دبران را



دل و دست خدایگان باشد

در جهان پادشه نشان باشد

حال گردان و غیب دان باشد

دو اثر در جهان عیان باشد

که ز تقدیر در نهان باشد

که چو اندیشه بیکران باشد

همچو معنی که در بیان باشد

گرد را کسوت دختان باشد

هم رکاب اجل گران باشد

از پس قبضه کمان باشد

نسخه راه کهکشانشان باشد

گردل و دست بحر و کان باشد

شاه سنجر که کمترین خدمش

من نگویم که جز خدای کسی

گویم از رأی و رایت شب و روز

رایت رازها کند پیدا

رای توفتهها کند پیدا

در جهانی و از جهان بیشی

روز هیجا که از درخش سنان

هم عنان امل سبک گردد

هر کمین کز فضا گشاده شود

اشک بر درغهای سیمایی

در این ابیات صفاتی که در بالا از شعر انوری یاد شد پیداست و لفظ زیبا با معنی

دقیق شیوا با هم مسابقه دارد و اگر گذشته از سلاست و روانی و استحکام و مضامین قصیده

فنی که در اینگونه اشعار پیداست سعه دانش شاعر را هم در نظر گیریم فکر را برای

تقدیر قصایدی آماده کرده ایم .

از طرف دیگر باید گفت انوری بواسطه همین عمق وقوف و اطلاع قصاید شوار

و پیچیده نیز ساخته و بسامعانی و ترکیبیات او محتاج شرح و بسط است و این همه

تکلیف را برای مدیحه سرائی اختیار کرده و منظور اصلی او ستودن سلاطین و وزرا

وامرا بوده اینست که در دیوان او با آن همه فصاحت و متانت که او راهست به اشعاری که مظهر ذوق و مشرب هائند رباعیات خیام یا نمونه رقت و تأثر و عاطفه مانند قصیده مداین خاقانی باشد کم تصادف توان کرد. در قصاید روان او نیز مانند آنچه نقل کرده شد این صفت دشواری و مضمون شعاری را توان دید مثال بیت :

(کز ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم ...) دشوار است و ما را بجای تأثر

و رقت که بایستی اولین تأثر شعر باشد بفکر و امعان نظر و امیدارد و باید بیندیشیم و دریابیم که منظومه های بروج نامحائی دارد و یکی از آن ثور و دیگری عقرب است و در ثور ستاره ایست بنام دبران که شاعر آنرا بجای چشم ثور تصور نموده و شاهر را چنان توانامی شمارد که اگر نبود که ثور بی چشم و نایبنا میشد هر آینه دبرانرا از آسمان برکنده بر قبضه شمشیر خود می نشاند لطف ایهام بعقرب نیز پیدا است از همین رقم است برخی ابیات دیگر...

انوری تغزلات و غزلیات خوب دارد و در هجو نیز ماهر بود همچنین قطعات لطیف سودمند از او باقیست . میتوان گفت در غزل از مقدمان و در دوره بعد در ذوق استادان غزل مانند سعدی مؤثر بوده . در قطعه انوریرا شهرتی بسزاهست خاصه قطعاتی که بنظر اخلاقی سروده که اینک چندی از آن نقل میشود :

آئین مردم هنری چهاررکن دارد .

چهار چیز شد آئین مردم هنری	که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاہ بود	بنیکنامی آنرا بیخشی و بخوری
دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری	که دوست آینه باشد چو اندرونگری
سه دیگر آنکه زبان را بگاہ گفتن زشت	نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری
چهارم آنکه کسی کو بجای تو بد کرد	چو عذر خواهد نام گناه ازو نبری

در واقع اگر مرد سخاوت طبع داشته باشد و بکوشد دل دوستانرا نیازارد و زبان از گفتن زشت نگهدارد و از گناه بدکار چشم پوشی نماید در زندگی مقامی خواهد داشت . باید آزراده بود و زیر منت مردم نرفت .

آلوده منت کسان کم شو تا بکشبه در وثاق نوانست

ای نفس برسته قناعت شو
تا بتوانی حذر کن از منت
در عالم تن چه میکنی هستی
شک نیست که هر که چیز کی دارد
لیکن چو کسی بود که نستاند
چندانکه مروتست در دادن

کأنجا همه چیز نیک ارزانت
کاین منت خلق کاهش جانست
چون مرجع تو بعالم جانست
وانرا بدهد طریق احسانست
احسان است و پس نه آسانست
در ناستدن هزار چندانست

از دیگری فایده گیر یا فایده ده :

خواهی که بهین کار جهان کارتو باشد
یا فایده ده آنچه بدانی دگری را
راد و راست و کم آزار باش :

زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس
یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس

عادت کن از جهان سه خصلت را
زیرا که رستگار بدان گردی
با هیچکس نگشت خرد همره
در هیچ دین و کیش کسی نشنید
دانی که چیست آن بشنو از من
یکی کن و از بد مهراس :

ای خواجه وقت مستی و هشجاری
امید رستگاری اگر داری
کان هر سه را نکرد خریداری
هرگز از این سه مرتبه بیزاری
رادی و راستی و کم آزاری

من توانم که نگویم بد کس در همه عمر
گر جهان جمله بید گفتن من بر خیزند
جز نکوئی نکنم با همه گر دست دهد
نفس من بر تر از آنست که مجروح شود
در تاریخ وفات انوری اختلاف فراوان است آنچه بصحت نزدیکتر است اینست
که وی در حدود ۵۸۷ وفات یافت .

توانم که نگویند مرا بد دگران
من و این کنج و بعبرت بجهان در دگران
که بر انگشت به پیچند بدم بیخبران
خاصه از کپ زدن بیهده بی بصران
در تاریخ وفات انوری اختلاف فراوان است آنچه بصحت نزدیکتر است اینست

ازرقی - ابوبکر زین العابدین ازرقی هر وی پسر همان اسمعیل و راق است که
فردوسی در موقوع فرار چندی در خانه آن مرد در هرات اختفا جسته بود، ازرقی منسوب
بود به شمس الدوله طغانشاه پسر آلبارسلان حاکم خراسان و این شاهزاده سلجوقی

را در قصاید خود مدح کرد و در حضرت او ترقی بزرگ یافت و باوج عزت رسید . دیوان اشعار دارد و گویا حکایت معروف سندباد نامه یا قسمتی از آن را به نظم کشیده در میان اشعارش قصاید و قطعات خوب توان پیدا کرد ولی خالی از تشبیهات غریب و تکلفات نیست و در مبالغه و اغراق در حق معدوح زبردست بود و در تشبیهات و کنایات و توصیف و تعریف گوی سخن گوئی را بر بود برای مثال از سخن پردازى او اینك ابیات ذیل را از قصیده خوبی که در وصف عبارت و باغ طغانشاه ساخته و در آن داده تر وصف را داده نقل میشود:

بیخت موفی و سعد موفر
بروزی که هست اندر و سعدا کبر
خداوند فرزانه شاه مظفر
ملك بوالفوارس طغانشاه صفدر
بهار و بهشت است مولی و چاکر
روشاه او را ز خوبی صنوبر
بوقت خزان اندر و چشم عبهر
نباش زمینا و خاکش ز عنبر
چو جان خردمند و طبع سخنور
بژرفی چو دریا بیا کی چو کوثر
ز صفوت هوا و ز لطافت چو آذر
چو ماه نو اندر سپهر منور
پراز صفه و کاخ و ایوان و منظر
بهشت است اندر سرای مکر
ز بس استواری چوسد سکندر
تمائیل او حسرت جان آزر
در آن بر که لاجورد بن مصور
منقش درو شکل هر هفت کشور

بفال همایون و فرخنده اختر
بوقتی که هست اندر و قال خوبی
ببزم نو اندر سرای نو آمد
سخی شمس دولت کزین کف ملت
بیانگی خرامید خسرو که او را
چمنه‌ها او را ز نزهت ریاحین
بگاہ بهار اندر و روی لاله
درختانش از عود و بر که از زمرد
یکی بر که ای ژرف در صحن بستان
نهادش نه دریا و کوثر و لیکن
زیبا کی چو جان و ز خوبی چو دانش
دوان اندر و ماهی سیم سیما
بیکسوی این باغ خرم سرائسی
نگویم که عین بهشت است لیکن
ز بس نغزکاری چو باغ سلیمان
تصاویر او دهشت طبع مانسی
همه سایه و صورت و شخص و ایوان
تو گوئی مگر جام کین خسروستی

بنابحکایت نظامی عروضی در چهارمقاله روزی طغانشاه نردمیباخت ۲ شش خواست
۲ يك در آمدوازاين طالع خشمگين شد در اين مورد ازرقی اين رباعی بگفت:
گر شاه دوشش خواست دويك زخم افتاد تا طن نبری که کعبتين داد نداد
آن زخم که کرد رأی شاهنشاه ياد در حضرت شاه روی برخاك نهاد
سال وفات ازرقی درست معلوم نيست . گویا در هر صورت قبل از ۴۶۵ اتفاق
افتاده باشد.

ادیب صابر - شهاب الدین ادیب صابر بن اسمعیل را از ترمذ شمال خراسان
نوشته اند پدرش ادیب اسمعیل نام داشت . گویا در موقع رزمجوئی سنجر بساآنسز
خوارزمشاه برای کسب اطلاع از مقاصد دشمن از طرف سنجر بنزدیکی آنسز فرستاده
شده بود. اشعار و قصاید روان خوب سروده و خود در آن باب گفته :

بشعر روان گفت مدحت توانم روایی فروست شعر روانرا
ایضاً :

شعر صابر ز بحر خاطر و طبع غصه درو رشك مسرجانست

در بلاغت شهرتی رسانید حتی انوری در ضمن قصیده معروفی خود را نسبت بشاعر
کوچک شمرد و گفت: چون سنائی هستم آخر گر نه همچون صابر م... در سبک بیشتر
پیر و عنصری و فرخی است و به مسعود سعد و معزی اعتقاد داشت. در زبان تازی مهارت
داشت چنانکه از اشعار تازی زیاد خواننده و از شاعران آنان نام برده و مضمون بعضی
اشعار فارسی را بتازی گفته .

صابر تغزل و غزل را شیرین و موزون سروده بطوریکه این فن او را در میان بعضی
معاصرین خویش امتیازی میبخشد. از عشق شوریده و ارسخن میراند و از وجنات سخنش
پیدا است که خود میگساری و شپزنده داری کرده و گاهی در شبهای تیره می سرخ
میخورده و دوستدار عشرت و نشاط و دم غنیمت شماری بوده است باشعراى مشهور آن
زمان مانند رشید و طواط و خاقانی و عروضی و سنائی و انوری و دیگران مناسبات داشت
و با بعضی مانند رشید مشاعره میکرد . با وجود عاشق پیشگی از اندیشه آخرت فارغ
نیست و گذران بودن جهان و عجز و بیچارگی مردمانرا بیاد میآورد و مرگ را که
حساب آخرین بدست اوست متذکر میگردد و گوید :

جور ازین بر کشیده ایوانست
 گرچه که سعد و گاه نحس دهد
 زوجه نالی که چون تو مجبور است
 نایب پرده های اسرار است
 دور او هر چه کرد و هر چه کند
 جان که جان آفرین بماداد است
 نزد برقا و پیر عاریتست
 زندگی را زوال در پیش است
 مرگ چون موم نرم خواهد کرد
 ای ترا خانه های آبادان
 کار دنیات اگر فراهم شد

کسه درو مشتری و کیواذ
 ورچه که زرق و گاه حرماذ
 زوجه گوئی که چون توحیرانست
 پسرده راز های پنهانست
 کرده کردگار کیهانست
 ملک ما نیست بلکه مهمانست
 مرگ در حق هر دو یکسانست
 زنده بی زوال یزدانست
 تن ما گر ز سنگ و سندانست
 خانه دینت سخت ویرانست
 کار عقبات بس پریشانست

گویا در نتیجه اینگونه تشبیه است که رو بسوی خویش میکنند و از حساب اعمال
 می پرسند و پی کردار نیک میگردد و میگوید :

حق بین و بگو بچشم و زبان
 کور نادان که حق نخواهد دید
 تا بصحرای دین رسی ز نهفت
 گنگ نادان که حق نیارد گفت

ایضاً : * * *

نگردان روی خود در فکرت بد
 بدی اندیشه کردن در حق خلق
 کسی کونیک اندیشد بهر کس
 برو نیکی کن و از بد پرهیز
 اگر نیکی کنی پنهان نه ظاهر
 که بد کردن نه کار بخردانست
 بدی کار تو در وی نهانست
 بنیکی در جهان صاحبقرانست
 که بد کردن نه کار زیر کانست
 بنزد نیکمردان نیکی آنست

از برخی اشعار صابر بوی مذهب جبر میآید و خود را در دست حوادث و طالع
 زبون و بیچاره میداند چنانکه در ابیاتی در بالا ایتمعنی مشهود است در همین زمینه گفته:
 ز روزگار حذر کن ز کردگار بترسی
 چو روزگار بر آشفته و کردگار گرفت
 و گرت بر همه آفاق دسترس باشد
 زوال دولت تو در یکی نفس باشد

نه کرد کار بتدبیر خلق کار کند نه روز کار بفرمان هیچکس باشد
عجب اینکه مرگ شاعر دستبرد طالع و خشم تقدیر و بی اثر بودن تدبیر را
نشان داد :

گفته اند اتسز را از کار صابر که گویا اخبار نهانی بسنجر میفرستاده و نسبت
بد و سوء قصد داشته خبر شد و او را بکیفر این کردار در جیحون غرق کرد (سال ۵۴۶)
دیوان صابر مرگ است از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و ممدوحین او بیشتر
سید مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر رئیس خراسان و گاهی سنجر و اتسز بودند .
رشید و طواط رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل بلخی ملقب به طواط در حوالی
سال ۴۸۰ در بلخ تولد یافت از شعرای دربار خوارزمشاهیان بود و از شاهان این سلسله
اتسز و ارسلان و نکش را درک کرد و بمناسبت جلوس تکش در سال ۵۶۸ یک رباعی
ساخت . عمده زمان شهرت این شاعر در دوره اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱) بود و
در واقع منشی درباری او محسوب میشد و عمری بستگی با او داشت چنانکه خود گوید:
سی سال شد که بنده بصف نعال در بودست مدح خوان و تو بر تخت مدح خواه
ایضاً

خدایگانای سی سال مدح خواه توام ز مدحت تو شدم در همه جهان مذکور
در موقع جنگ سلطان سنجر سلجوقی با اتسز و محاصره هزار اسب رشید رباعی
انوری را که آنرا بواسطه تیر بلشگر گاه اتسز پرش داده بودند چنین جواب داد :
که خصم تو ایشاه شود رستم کرد یک خر هزار اسب نتواند برد
بعد از فتح هزار اسب و شکست اتسز سنجر نخست بعزم تأدیب رشید افتاد سپس
ویرا بشفاعت منتخب الدین بدیع به بخشود .

قسمتی از تحصیلات رشید در مدرسه نظامیه بلخ و از استادان او امام ابو سعید هروی بود .
در فارسی و عربی و انشاء مهارت کسب کرد . رشید اقدامی ضعیف و ثنی کوچک داشت
و گویا از این حیث او را به هزل و طواط نام دادند سرش نیز کل بود و گفته اند روزی
سلطان او را که بر میخواست قاسغر و گل بیاورد گفت بنشین که تو ما را هم ساغری
هم کل و گویا منظور سلطان مزاحی بوده که اگر این دو کلمه را به تصحیف بخوانند

شاعر و کل میشود خود سلطان در مدح شاعر گفته :

از فضل سرت بر آسمان می ساید زان بر سر تو موی همی بر ناید

نیز روزی در مجلسی که رشید باداشمندان بحث علمی میکرد و در پیش او دواتی نهاده بود خوارزمشاه از بابت مزاح گفت دوات را بردارید تا معلوم شود از پس دوات کیست رشید دریافت و برخاست و گفت: المرء با صغریه قلبه ولسانه.

معلوم میشود که موقعی خوارزمشاه رشید را بسعایت دشمنانش از دربار خود دور کرده و شاعر اشعاری ساخته و تأثرات خود را از این حادثه بیان نموده چنانکه گوید:

خدا یگانا من بنده را ز قهر عدو همی بسوزد جان و همی بکاهد تن
ز ناز دوست همی گشتمی ملول کتون چگونه صبر کنم بر شماتت دشمن
مرا مباد فراموش حق نعمت تو اگر تو راست فراموش حق خدمت من
در طی قصیده دیگر گوید:

از نظم من برند بهر خطه یسار کار از نثر من زنند بهر بقعه داستان
هم کاتب بلینم هم شاعر فصیح هم صاحب بیاتم هم حاکم بنان
قومی که بسته اند میان بر خلاف من جویند نام خویش همی اندر آن میان

اشعار رشید که در دیوانی جمع آمده غالباً عبارت است از قصاید که اکثر آنها در وصف جنگهای آنراست و در آن میان اشعار سنجیده و روان زیاد دارد ولی قسمتی از آنها متکلف و مصنوعی است و نظر شاعر در نظم آنها غالباً بصنایع لفظی بوده.

از قصاید مؤثر او یکی آنست که بمناسبت مسافرت از خوارزم و دیدار مادر پیر و مشاهده حال زار و بی تابی او در موقع بازگشت ساخته اینک ابیاتی از آن:

صدرا بفر تو که نهشتم بعمر خود عرض کریم را بهوی در کف هوان
ز آنها نسیم که بر درهر کس کنم قرار همچون سگان ز بهر یکی پاره استخوان
گر مال نیست هست مرا فضل بیشمار و رسم نیست هست مرا علم بیکران
بل فضل به مرا که بسی در شاهوار بل علم به مرا که بسی گنج شایگان
خواهم شدن چو تیر از اینجاسوی عراق با قامتی ز بار عطای تو چون کمان

مسکین ضعیفه والده گنده پسر من
 دارد سر گران زدل و خاطر ی سبک
 جانش رسیده در کف تیمار من بلب
 چون تار ریسمان تن او شد نزار و من
 پوشیده رفت خواهم ازو کز گریستن
 یارب چگونه صبر کند در فراق من
 شبهای تیره راز بسی گفت خواهد او
 حالی شکفت دیده ام امروز من ازو
 شد ناگهان ز عزم من آگاه و ز جزع
 کز حق آن ضعیفه بیچاره نیستی

بر خود همی پیچید از این غم چو خیزران
 دارد دلی سبک زغم و اندهی گران
 کارش رسیده از غم تیمار من بجان
 بسته کجا شوم یکی تار ریسمان
 بر بندد اشک دیده او راه کاروان
 آن طبع ناشکیبش و آن شخص فاتوان
 یارب تو آن غریب مرا باز من رسان
 والله که نیست هیچ خلاف اندرین میان
 خاشاک شد دو گوهر تابانش ناگهان
 در دل مرا کجا بودی یاد خان و مان

ظهیر فاریابی - ابو الفضل طاهر بن محمد ظهیر الدین فاریابی در قصبه فاریاب
 بلخ تولد یافت و از جوانی بشعر و ادب و تحصیل علوم پرداخت و مخصوصاً در زبان عربی
 و در علم حکمت و نجوم کسب معرفت کرد خود گوید:

رکنهای سریر دانش من
 تازی و پارسی و حکمت و شرع
 شعر من نیست زان بضاعتها
 ایضاً

همچو ارکان عالمست چهار
 ایندو اشعار دارم آندو شعار
 که بیک جایگه شود پرکار

کمال دانش من کور دید و کربشید
 برون ز حکمت و انواع آن که در هر باب

بنظم و نثر چه در پارسی چه در تازی
 مرا رسد که کنم با فلک هم آوازی

در اقسام ایران از نیشابور و مازندران و آذربایجان مسافرت و سیاحت نمود و بسی
 از امر او سلاطین زمان خود را مدح کرد از آن جمله است حسام الدوله اردشیر از ملوک
 باوندی مازندران (۶۰۲-۵۶۷) و طغانساه حاکم نیشابور (۶۸۱-۵۶۹) و محمد بن
 ایلدیگز و قزل ارسلان و نصره الدین ابوبکر از اتابکان آذربایجان .

از برخی اشعار شکوائی مانند آنهاییکه با مطلعهای زیرین شروع میکنند:
 منم امروز و دلی زنده گیتی بدونیم

بیم آنست دلم را که بجان باشد بیم...

بعکم آنکه خرابست صاحباً امروز ز تند باد حوادث وجود را بنیاد ...
 درونگر کاندرو چو من کسی از چرخ در پی ترتیب خورد و خواب نیامد ...
 چنین بر می آید که ظهیر در فشارنداری می زیسته ورنج سفر و غم و اندوه حضر او را
 می آزرده است .

ظهیر قصاید متین دارد که جمله در مدح است و گویا بر سر آن بوده که صنعت
 شعر انوری و خاقانی را که هر دو از معاصرین وی بودند مقابله نماید و الحق بعض قصاید
 محکم و قطعات خوب و غزلهای شیرین ساخته است. دیوان اشعارش مضبوط است بعضی
 مانند مجید، همگر او را با انوری برابر شمرده اند .

ظهیر در اواخر عمر از مدیحه گوئی کناره جست و بسال ۵۹۸ در تبریز در گذشت
 و در مقبره شعرا مدفون گشت .

جمال الدین اصفهانی - جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی از معاصرین
 خاقانی و نظامی یعنی از گویندگان قرن ششم اسلامی است. تولدش در اصفهان بود و
 اغلب روزگار عمر را در آنجا بسر برد . سفری بسوی آذربایجان و بشهر گنجه کرد و
 گویا در گنجه با نظامی ملاقات نمود چنانکه خود گفت :

چو شهر گنجه اندر کل آفاق ندیدستم حقیقت در جهان خاک
 که رنگ خلد و بوی مشک دارد کلابش آب باشد زعفران خاک

ظاهراً مسافرنی نیز بهمازندران کرده از سوانح جسمانی او اینک در دچه م شدید
 پیدا کرد و چشمش جوش در آورد چنانکه در قطعه ای میگوید :

محروم مانده ام ز قواید بدرد چشم خود الحریص محروم در حق ماست راست
 طفل بصر در آبله گشتست شیر خوار صد بار بیش خورد تو گوئی که ناشتاست
 در خون من شد آبله و من ز ابلهی بردیده می نشانمش این خود چه نوتیاست

همچنین وی لکننت زبان داشت چنانکه از این ابیات پیداست :

گویند کج زبانم کج باش گو زبان چون هست در معانی و در لفظ استوا
 طرف کلاه خوبان خود کج نکوترست ابروی زلف دلبر کج بهتر و دو تا
 جمال الدین اصفهانی را هم مدح میکرد و هم قدح ولی در مقابل تعریض دیگران

مانند مجیر الدین نسبت باصفهان و مردم آن بس زودرنج بود و سخت دفاع میکرد . جمال الدین از قصیده گویان و غزل سرایان معروف عراق محسوب است و در عصر خود شهرتی بسزاداشت . سخنش روان و از تعقید و تکلف آزاد است در قصیده و غزل و ترجیع بند و مقطعات اشعار شیرین از و باقیست . از قصاید مؤثر او آنهاییست که در ناپایداری بودن جهان و بی وفائی مردمان ساخته . مدیحه های جمال الدین غالباً منتسب بوده به سلاطین سلجوقی عراق مانند ارسلان بن طغرل (۵۷۳-۵۵۶) و طغرل پسر او (۵۹۰-۵۷۳) هشتمین و نهمین شاهان آن سلسله . نیز وی جهان پهلوان محمد بن ایلدگز (۵۸۱-۵۶۸) دویمین اتابکان آذربایجان و بعضی امرای باوندی را که در مازندران و نواحی حکومت داشتند مدح کرده . همچنین افراد آل خجندی و آل صاعد دو خاندان بزرگه و قوامی اصفهان را که اوای ها از بزرگان شافعی و دویمیه از رؤسای حنفی بودند در اشعارش ستوده . پیداست جمال الدین که معاصر خاقانی و نظامی و انوری و نظایر آنان بود در سبک و شیوه از آنان متأثر میشد خود حکیم انوری و سید حسن غزنوی و رشید و طواط را پیشوای خود خوانده و گفته :

اشرف و طواط و انوری سه حکیمند کز سخن هر سه شد شکفته بهارم

الحق در سخن او سبک شعرای معاصر مشهود است . مثلاً انوری گوید :

حبذا بزمی کز و هر دم دگر گون زیوری آسمان بر عالمی بندد زمین بر کشوری
جمال الدین گوید :

اینک اینک تو بهار آورد بیرون لشکری هر یکی چون نوع و روسی درد گون زیوری
شیوه خاقانی را هم تأسی کرده و خود در مقام مباحثات گفته :

ولی بشعر گر افزون نیم ز خاقانی بهیچ حال تو دانی که کم نیم ز مجیر

همچنین از شعر سنائی در سخن جمال الدین تأثیراتی مشهود است :

جمال الدین گوید:

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار

سنائی گوید :

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
ای خداخوانان قال الاعتذار الاعتذار
چنانکه در گذشته هم مذکور افتاد میان بعضی از این شاعران مطایبه و معارضه
هم وقوع داشته و اشعاری از قبیل هجو و هزل نسبت بهم سروده اند .

چنانکه گفته شد جمال الدین را در واقع میتوان سرسلسله قصیده گویان عراق
شمرد سبک او در مدح و تغزل و تشبیهات و مضامین بطور کلی شبیه سبک استادان پیشین
است مگر اینکه نسبت بسبک خراسانی بزبان و شیوه معمول عصر ما نزدیکتر است و
نسبت ببرخی معاصرین خودش مانند انوری و خاقانی سخن او ساده تر و از تعقید لفظی
و پیچیدگی معنوی آزاده تر است .

مضامین اغراق آمیز ولی لطیف و ادبی و سر تا سر پراز نکته پردازی در شعر او
فراوانست مثلاً این مضامین در مدح خواجه رکن الدین یکی از اعظم عصر آمده: شرح
اقلام تو خال روی شریعت است و بوی اخلاق ترا خرد میفهمد. گردون در لگد کوب
معالی تو پست و آهن در سر انگشت معالی تو موم است در برابر قدر تو سطح نه دایره
چرخ از نقطه موهوم کمتر است .

در باره خواجه قوام الدین گوید: بحر علوم و کوه وقار و سپهر مجدد و کان سخا
کنج کرم و معدن حیاست. لطفش مانند نسیم سحری و خلقتش مانند دوزش باد بر گل
است فرمان او هم پهلوی قدر و حکم او هم زانوی قضاست سخن عذب او مرد را از دام
چهل و کف در بار او از فقر نجات میبخشد با چرخ هم عنان و با بخت هم رکاب و با عقل
هم نشین و با غیب آشناست...!

بالجمله قصاید جمال الدین که جمله در مدح شاهان و امیران و قضاة و دانشمندان
و فقیهان است گرچه فنون تشبیه و نغز کاری قدما را کار بسته ولی سخن را ساده تر گفته
یعنی در قرائت شعر او که در خودی خود فصیح است مانند اشعار خاقانی یا انوری احتیاج
بفکر زیاد نمی افتد و معمائی در کار نیست قصایدش معمولاً بدون تغزل و تشبیب بیدرنگ
با مدح مددوح شروع میکنند و وصف طبیعت هم در آن نادر است این چند بیت مثالی
از آن نوادر است که سبک و لحن متقدمین در آن پیدا است :

اینک. اینک نو بهار آورد بیرون لشکری
هر یکی چون نوع روسی درد گر گون زیوری
گر تماشا میکنی برخیز کاندر باغ هست
باد چون مشاطه‌ای و باغ چون لعبت گری
از هر آنجانب که روی آرد ز بس نقش بدیع
جبرئیل آنجا بگسترده است گوئی شهری
لعبتان باغ پنداری ز فردوس آمدند.
هر یکی در سر کشیده از شکوفه چادری
آسمان بر فرق نرگس دوخت شش‌ترکی کلاه
بوستان درپای سوسن رخت هم‌سیم و زری
پر طوطی گشت گوئی جامه هر غنچه‌ای
چشم شاهین گشت گوئی دیده هر عبهری
باد اندر آب میپوشد بهردم جوشنی
خاک از آتش نهد بر فرق لاله مغفری
هست هر شاخی بزبائی کنون چون طوطی
هست هر حوضی بزبائی کنون چون کوثری
لاله و نرگس نگر در باغ سرمست آمده
بر سر این افسری و بر کف آن ساغری

در ضمن قصاید چند هصیده‌ای نیز در مرثیه‌ها و بزرگان و دانشمندان سروده که
بجای خود مؤثر و دل‌سوز است از آن جمله است آنچه بمطلع‌های ذیل آغاز میکند:
مرا باری درین حالت زبان نیست
دل اندیشه و طبع بیان نیست ..
ایضاً در مرثیه قوام‌الدین :

باز این چه ظلمتست که در مجمعی چنین کس را شکیب نیست درینا قوام دین
از جمله اشعار مؤثر و صمیمی شاعر آنست که در شکایت از گردش دوران و
نخطی مردمان و شرح اندوه خویش و غفلت دیگران سروده. اینک مطلع آنگونه

قصاید از اینقراست :

دگر باره چه صنعت کرد با ما سپهر سرکش فرتوت رعنا
ایضاً :

درین مقرض زنگار خورد دور اندور مرا بیکام بد اندیدیش چند باید بود
ایضاً :

بارم ز دور چرخ جگر خون همی شود کارم ز روزگار دگر کون همی شود
این بیت اخیر مطلع ترکیب بند فغز مؤثر است که از دلشکستگی و بلادیدگی
خود و بیوفائی و حد و بدخواهی مردم گفته .

جمال الدین قصاید چندی هم در حکمت و موعظت سروده مانند این :

الرحیل ای خفتگان کانیک صدای نفخ صور

رخت بر بندید از این منزلکه دارالغروره ..

همچنین ابیات زیرین عبرت انگیز است و ما را بعلو طبع و معالی و کشتن

شهوات پست دعوت میکند :

بذروه ملکوت آی ازین نشیمن خاک که نیست لایق تخت ملوک تخت مفاک
بخاک نازده این خاک روی علو گرای که جان پاک سزانیست جز بعالم پاک
محیط دور فلک چیست جسم سانی دور بسیط روی زمین چیست کاوباری خاک
بعجان بمیرو بدل زنده کرد و دایم مان که جان زنده دلان رازم که ناید پاک
بمیروشاد بزی زانکه هر دو نیست بهم نشاط زندگی با تنگ چشمی انراک
دریغ نیست که ضایع شود ز تو عمری بجمع کردن مال و عمارت و املاک

با این مقدمه در علوهمت و دون شمردن دنیای ظاهر و پرداختن بامور معنوی

سخانی هم در فروتنی و در خوبی بدیگران میگوید:

یک نصیحت بشنو از من کاندرا ن نبود غرض

چون کنی رأی مهمی تحریت از پیش کن

طاعت فرمان ایزد شفقت بر خلق او

در همه حال این دو معنی را شعار خویش کن

کار تو دایم نواضع بود با خرد بزرگ
منصبت گر بیشتر گشت اکنون بیش کن
آب در حلق ضعیفان از گرم چون نوش ساز
موی بر اندم خصم از بیم همچون نیش کن
گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن
ور نواضع میکنی با مردم درویش کن
چون کسی درد دلی گوید تر از احوال خویش
گوش بر درد دل آن عاجز دلریش کن
مصاحبت از لفظ دینداران کامل عقل جوی
مشورت با رأی نزدیکان دور اندیش کن
در برخی از قصاید شاعر استغنائی طبع و بزرگ منش پیدا است که میکوشد قدر
مرد را فوق زروسیم بدارد و بعزت نفس بخواند ناروان و ایمان خود را بزرگ بفروشد.
این همه لاف مزگر چه ترا سیم و زر است
کسه زر و سیم بر اهل خرد مختصر است
دل مینداز خردی داری بر سیم و زر
که زروسیم جهان همچو جهان در گذر است
نرگس اربا زر و نکبت شده باشد گوباش
لاجرم از پی حفظش همه شب در مهر است
تاج زر بر سر شمع است چرا میگرد
خود همه گریش از آنست که آن تاج زر است
از ترازو دو کفش تو قیاسی میکن
کانکه زر دارد زیر آنکه ندارد زبر است
فاخته پیرهن کهنه پیوشد از آن
فارغ از بند و ز دام قفس حيله گر است

باز طاووس گرفتار بدست نا اهل
 بهر آنست که زبر ز بر بان و پیر است
 سرو آزاد از آن شد که نهی دست آمد
 غنچه دل تنگ بد آنست که در بند زور است

در ضمن مطالعه اینگونه اشعار اخلاقی از باریکی فکر و لطف مضمون و ابتکار در تشبیه نباید غافل بود و ارزش ادبی يك قصیده از لحاظ فنی همانست .
 پندهای دیگر در دیوان شاعر که اشعارش بیشتر مدیحه سرایش است تا سبب نیست از آن جمله است پند راجع به احترام پدر و مادر :

بشنو از من نصیحتی که ترا
 بدین خواهی که باشدت هرگز
 حق مادر نگاهدار و بترس
 کانکه با مادر و پدر بد کرد
 کار هر دو جهان شود بنظام
 بد مکن خاصه با اولی الارحام
 ز ایند ذوالجلال و الاکرام
 نبود جز همیشه دشمنکام

دور نیست شاعر کوشیده باشد تا موافق آنچه بدیگران پند میدهد زندگی نماید و عالم با عمق گردد. مثلاً با وجود مدایح اغراق آمیز که در سر تاسر دیوانش هست باز در موردش مستقل و صاحب نظر و آزاده منش بوده و در برابر دونان کردن فرود نمی آورده چنانکه خود گفته :

بدانخدای که برخوان پادشاهی او
 که نزد همت من بس تفاوتی نکند
 نه خاک نیستیم ز آتش غرور بکاست
 مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک
 به نیم پشه رسد کاسه سر تسمرود
 از آنچه چرخ بمن داد یا ز من بر بود
 نه آب هستی در باد نخوتم افزود
 مذلتست تواضع بنزد سفله نمود...

مشاعره های جمال الدین با شاعران زمان از آن جمله مجیر بیلقانی و خاقانی در بالا مذکور افتاد از جمله قصایدی خطاب بخاقانی ساخته و او را در ابتدایم و در پایان مدح کرده قصیده ایست که با این مطلع که معروفست :

پیغام من بشهرشروان برد یاکسسخن از من بدان مرد سخن در بدان

در این قصیده شاعران عراق را ستایش کرده و گوید :

هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوه ناطقه مدد از ایشان برد

سپس که سخن را بمدح خاقانی میرساند سراپد :

اینهمه خود طیب است بالله اگر مثل تو چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد

تسایح فکر تو زینت گلشن دهد معانی بکر تو زیورستان بسرد

فلك ز الفاظ تو زیور عالم دهد خرد ز اشعار توحجت و برهان برد

از فیوض وجود جمال الدین غیر از دیوان اشعار یکی نیز فرزندان و کمال الدین

اسب که از گویندگان بود و ذکرا و بیاید. وفات جمال الدین را ۵۵۸ نوشته اند .

ابوالفرج رونی - ابوالفرج رونی از نامیان شعرای دوره سلجوقی است استایش

بدر بار غزنوی بود و ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۹۲) و پسرش مسعود بن ابراهیم

(۴۹۲-۵۰۸) پانزدهمین و شانزدهمین شاهان غزنوی را مدح گفته .

مسقط الرأس او را قصبه رونه از توابع لاهور هندوستان دانسته اند. با مسعود

سعد معاصر بود و بمدوحان او را مدح کرد. قریحه لطیف داشت و سخن شناس و

قصیده پرداز توانائی بود و با شعرای زمان خود مشاعره و مرابطه میکرد و سخن

پردازان بزرگ عصر مانند انوری و مسعود سعد ویراستوده اند .

انوری در ضمن قصیده ای گفته :

در همتان خیل اقبال چو شعر بوالفرج و ز عذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی

مسعود سعد در تعریف و تمجید او چنین گفته :

خاطر خواجه بوالفرج با رست گوهر نظم و نثر را کان گشت

ذهن باریک بین و دور اندیش سخن او بدید و حیران گشت

مدایح رونی بسبک معهود غالباً با نغزل آغاز میکنند نظیر این مدیحه در ستایش

سیف الدوله محمود بن ابراهیم غزنوی که در آن ایام از طرف بدر حکومت هندوستان

داشت (واو همانست که مسعود سعد هم او را ستایش کرده) :

نوروز جوان کرد بدل پیرو جوان را ایام جوانی است ز مهین را و زمان را

هر سال درین فصل برادر فلك از خاک چون طبع جوانان جهان دوست جهان را

گر شاخ نوان بود ز بی برگی و بی برک
از برک نوا داد قضا شاخ نوان را
بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ
چو نان که ستاره گذر کاهکشان را
آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد
از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
در نغزل زیرین که مقدمه مدح منصور است (که گویا مراد منصور شاه پسر
بهرام شاه غزنوی باشد) لطف قریحه و قدرت توصیف جلو گراست :

جشن فرخنده فروردین است
روز بازار گل و نسرین است
آب چون آتش عود افروز است
باد چون خاک عبیر آگین است
باغ پیراسته گلزار بهشت
گلبن آراسته حورالعین است
بوج نور است مگر شاخ سمن
که گلشن را شبه پروین است
در گلستان ز فروغ لاله
کوئی آتشکده بر زین است
بیشه از سبزه و از جوی و درخت
چون زمین گلی غزین است
آب چین یافته در حوض از باد
همچو پرگار حریر چین است
در قصاید رونی اشارات تاریخی هم توان یافت که از کار و کارزار غزنویان بحث
میکند نظیر این قصیده :

سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم
ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم
که در مدح سلطان ابراهیم بن مسعود است نیز مانند قصیده :
شاد باش ای مطاع فتنه نشان
ای زامن تو خفته فتنه شبان
این شاعر هم مانند هوشمندان دیگران در این جهان آفت خیز غم انگیز خاطری
آزرده داشته چنانچه گفته است :

کردون ز برای هر خردمند
صد شربت جان گزارا میبخت
گیتی زبوی هر جوانمرد
هر زهر که داشت در قدح ریخت
از بهر هیر در این زمانه
هر فتنه که صعبتر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید
خالی که زمانه بر رخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ
توان ز جفای چرخ بگریخت

دیوان رونی که چاپ شده حدود چهار هزار و اندی بیت دارد باشد عربی زبان

خود ارتباط داشت و مورد توجه بود و بامسعود سعد و نرا دوستی در میان بود و هر دو شاعر در بار هم شعرها سرودند از آن جمله قطعه‌ای است که رونی در باب خانه نوشت
مسعود سروده با این مطلع :

بوالفرج را درین بنا که در آن
سخن چند معجب است که عقل

و مسعود جوابی با مطلع زیرین فرستاد :

خاطر خواجه بوالفرج بدرست
گوهر نظم و نثر را کان گشت

نیز مسعود سعد با اینکه خود استاد بود در باب این شاعر ابیات ذیل را سروده .

ای خواجه بوالفرج نکنی یاد من
تا شاد گردد این دل ناشاد من
دانی که هست بنده آزاد تو
هر کس که هست بنده آزاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو
شادم بدینکه هستی استاد من
مانانہ آگهی تو که باران اشک
از بن همی بشوید بنیاد من . . .

وفات رونی در اواخر قرن ششم با اوایل قرن هفتم اتفاق افتاد :

سید حسین غزنوی سیدحسی بن ناصر علوی غزنوی ملقب به اشرف از واعظین

معروف زمان خود بود هزاران مردم باستماع و وعظ او حاضر می شدند نیز طبع عالی شاعرانه داشت و غالباً بهرام شاه بن مسعود نوزدهمین شاه غزنوی (۴۴۷ - ۵۱۲) و فتوحات او را مدح کرده . گویا بواسطه نفوذ و شهرت که پیدا نموده بود طرف بغض و حسد سلطان واقع و ناچار از مسافرت شد و سفر حج اختیار کرد و در بازگشت در بغداد مورد الطاف غیاث الدین مسعود بن محمد چهارمین شاه از سلجوقیان عراق (۵۲۹ - ۵۴۷) گردید .

دیوان اشعار سیدحسن بقول مجمع الفصحاء پنجهزار بیت دارد و فائش را ۵۹۶

نوشته اند و محل وفاتش بقول دولتشاه قریه آزاد و اراز ولایت جوین است . برادرش جمال الدین محمد بن ناصر نیز از شعرای نامی بوده و بدر بار بهرامشاه انتساب داشته از قصاید مدحیه او یکی آنست که این بیت از آن در راحة الصدور آمده .

ای خورده آسمان بیسارت بسی یمین
وی برده آرزو ز یمینت بسی یسار

و مطلع آن اینست :

اکنون که ترو تازه بخندید نو بهار ما و سماع و باد و رنگین و زلف یار

و مدیحه دیگر است در حق سنجر که ابیات ذیل از آنست :

جهان را شاه فرخ پی چنین باید چنین باید

که خلق عالمی در سایه عدلش بیساید

خجسته رای او از ملك راه فتنه بر بندد

مبارک روی از خلق کار بسته بگشاید

چو دریا طبع او را دی کند اما غنی ماند

چو گردون کار او گردش بود اما نفرساید

کهی بر صفحه اقبالش نقش خویش بنگارد

کهی از آئینه انصاف رنگ ظلم بزداید

ولی را گر عطا باید عدو را گر خطا افتد

خدا و خلق داند کاین ببخشد و آن ببخشد

تغزلی است از مدیحه‌ای بنام بهرام شاه غزنوی :

هفته دیگر بسلی ابر مروارید بار آورد شاخ شکوفه عقد مروارید بار

گاه باد از عارض گلبن بر انگیزد نسیم گاه ابر از طره شمشاد بنشانند غبار

باد میسوزد بخور و ابر میریزد کلاب چرخ میگوید نوید و باغ میبارد فشار

کلبتان چون بلبلان هر صبحم خندند خوش بلبلان هر نیمه شب چون بیدلان گریزند زار

چنانکه اشارت رفت مسعود سعود را با سید حسن دوستی قلبی در میان بود و هم‌درد

و همراه بودند چنانکه مرگ سید حسن که ظاهراً در حدود سال ۵۰۶ اتفاق افتاد و

در این موقع هنوز سی سالش نبود مسعود را باندوهی سخت گرفتار نمود بطوریکه این

مویه غم‌انگیز وی گواهی از حال ضمیر میدهد مطلع این قصیده که در ضمن اشعار

مسعود مندرج گشت اینست: (مرثیه مربوط به سید حسن دیگر است)

بر تو سید حسن دلم گرید که چو توهیج غمگسار نداشت

سوزنی مهر قندی - محمد بن علی سوزنی که بدعوی خودش نسبتش بسلیمان فارسی

می‌رسد در شهر نسیف تولد یافت و در بخارا تحصیل علوم کرد. سوزنی از شاعران معروف قرن ششم و در ردیف گویندگان دیگر ماوراء النهر و خراسان رشیدی سمرقندی و مختاری غزنوی و رضی الدین نیشابوری و عمیق بخارائی و شمس طبسی از مداحان ملوک خانیه یا افراسیابیه آن سامان و نیز ستایشگر بزرگان و وزیران آنجا و خانواده های بزرگ مانند خاندان آل برهان بود.

شعر سوزنی سر تا سر ب صفت سادگی و روانی متصف است. از خصایص سوزنی هزل است و همانطور که در جوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرده در سخن نیز بسا از حدود عفت بیرون رفته ولی از لحاظ مهارت نشان داده است. اشعاری مانند این :

در این جهان که سرای غمست و تاسه و قاب

چو کاسه بر سر آبیم و تیره دل چو سراب

گواهی میدهد که عیش و نوش این جهان او را خوشبخت نکرده و غبار غم را از

صفحه دلش نسترده .

در ضمن اشعارش گاهی ما را بکسب هنر دعوت میکند و میگوید :

اندر جهان چوبی هنری عیب و عار نیست

با فخر و با هنر زی و بی عیب و عار باش

فخر از هنر نمای و باهل هنر گرای

ور عیب و عار بی هنری بر کنار باش

وفات سوزنی را ۵۶۹ نوشته اند .

عبدالواسع جبلی - عبدالواسع جبلی از غرچستان بود و بهمین جهت او را جبلی

نامیده اند. قصاید و غزلیات ساخته و بیشتر از معانی صنایع و بدایع لفظیه را پرداخته ذوالاعتین بود و اشعار ملمع نیز خوب میگفت :

طغرل تکین محمد را که در ۴۹۰ بنخوارزم استیلا جست با سلطان سنجر سلجوقی

و بهر شاه غزنوی مدح کرد. وفات او را ۵۵۵ نوشته اند در هر صورت بهجوابی قصاید

خودش بسال ۵۴۴ زنده بوده .

می‌رسد در شهر نسیف تولد یافت و در بخارا تحصیل علوم کرد. سوزنی از شاعران معروف قرن ششم و در ردیف گویندگان دیگر ماوراء النهر و خراسان رشیدی سمرقندی و مختاری غزنوی و رضی الدین نیشابوری و عمیق بخارائی و شمس طبسی از مداحان ملوک خانیه یا افراسیابیه آن سامان و نیز ستایشگر بزرگان و وزیران آنجا و خانواده های بزرگ مانند خاندان آل برهان بود.

شعر سوزنی سر تا سر ب صفت سادگی و روانی متصف است. از خصایص سوزنی هزل است و همانطور که در جوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرده در سخن نیز بسا از حدود عفت بیرون رفته ولی از لحاظ مهارت نشان داده است. اشعاری مانند این :

در این جهان که سرای غمست و تاسه و قاب

چو کاسه بر سر آبیم و تیره دل چو سراب

گواهی میدهد که عیش و نوش این جهان او را خوشبخت نکرده و غبار غم را از

صفحه دلش نسترده .

در ضمن اشعارش گاهی ما را بکسب هنر دعوت میکند و میگوید :

اندر جهان چوبی هنری عیب و عار نیست

با فخر و با هنر زی و بی عیب و عار باش

فخر از هنر نمای و باهل هنر گرای

ور عیب و عار بی هنری بر کنار باش

وفات سوزنی را ۵۶۹ نوشته اند .

عبدالواسع جبلی - عبدالواسع جبلی از غرچستان بود و بهمین جهت او را جبلی

نامیده اند. قصاید و غزلیات ساخته و بیشتر از معانی صنایع و بدایع لفظیه را پرداخته ذوالاعتین بود و اشعار ملمع نیز خوب میگفت :

طغرل تکین محمد را که در ۴۹۰ بنخوارزم استیلا جست باسلطان سنجر سلجوقی

و بهر شاه غزنوی مدح کرد. وفات او را ۵۵۵ نوشته اند در هر صورت بفحوای قصاید

خودش بسال ۵۴۴ زنده بوده .

عبدالواسع نیز مانند همکاران و همشعراؤان خود که نظر دقیق و قلب رقیق دارند و
ستمکاریها و کوتاه نظریهای بشر آنان را سخت میازرد از خیانت ابنای زمان و خواری
دانشمندان بدینگونه نوان و نالانست .

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفایه
شد راستی خیانت و شد زیر کی سفه
گشته است باز گونه همه رسمهای خلق
هر عاقلی بزاویه مانده ممتحن
با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه
هرگز بسوی کبر نتابد همی عنان
با اینهمه که کبر نکوهیده عادتست
آمد تصیب من ز همه مردمان دو چیز

وز هر دو نام ماند جو سیمرخ و کیمیا
شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
زین عالم نپره و گردون بی وفا
هر فاضلی بداهیه گشته مبتلا
آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا
هرک آیت نخست نخواند از اهلای
آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
از دشمنان حصومت و از دوستان ریا

مختاری غزنوی - سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی نیز از قصیده

گویان قرن ششم بشمار است بدریار ارسلان شاه بن کرمانشاه (۴۹۴-۵۳۶) صاحب
کرمان و سلطان ابراهیم مسعود (۴۵۱-۴۸۱) و مسعود بن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) از سلاطین
غزنوی انتساب داشت و آنان را مدح میگرد غیر از قصیده در اقسام دیگر شعر هم دست
داشت و ترجیع بندهای خوب میساخت . يك مثنوی داستانی نیز بنام شهریار نامه بدو
منسوبست و در آن اقتفاء با استاد فر دوسی نموده و در نظم آن سه سال رنج برده و نام مسعود
ابراهیم را آورده و گفته :

سه سال اندرین رنج برداشتم
گل باغ و بوستان محمود شاه

سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
جهانجوی بخشنده مسعود شاه

وفات مختاری در غزنه گویا بسال ۵۵۴ اتفاق افتاد .

قصاید مختاری معمولاً متین و شیوا و موزون و متناسب است و نشان میدهد که
شاعر با قریحه نقاد و خاطر و قواد کلمات و ترکیبات را نیک منجیده. ابیاتی از قصیده ای
که در مدح مسعود سعد سروده شاهد این د عوی تواند بود :

بر اهل سخن تنگ گشت میدان وز جای بشد طبع هر سخندان

هر طبع که بر سحر بود قادر	ور گشت و حیران
خاطر نبرد پی همی بمعنی	فکرت بکشد سر همی ز فرمان
چون جزو بکل باز شد معانی	زی خاطر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن پروران مجلس	سردقتر خوان گستران میدان
آن چرخ که هر صبحدم برآرد	خورشید کمال از ره گریبان
تیر از قلم تیر قامت او	در فخر سر افزا تر ز کیوان
ابر هنرش ناپدید گوشه	سحر سخنش ناپدید پایسان
در باغ بهار تنسای خسرو	شعرش گل و طبعش هزارستان

باین سیمای ظاهر شعر مختاری چنانکه از مثال فوق پیداست فرق اساسی از شاعران قصیده سرای عصر نشان نمی دهد باز در لحن و آهنگ و بعضی مضامین مانند تشبیه شاعر به چرخ و ظهور او و اثر فریحه او به خورشید و نظایر آن کمی تازگی و تصرف پیداست .

مختاری در وصف طبیعت و تشبیهات فنی و لطف قیاس نیز اشعاری ساخته و هنرنمایی کرده از آن جمله در یکی از قصایدش این ابیات لطیف آمده :

شاخ مرصع شد از جواهر الوان	شخ قل باقوت شد ز لاله نعمان
ابر کهر های گل بسفت همانا	خورده الماس گشت قطره باران
حوض ز نیلوفر و چمن ز گل سرخ	کوه نشابور گشت و کان بدخشان
بود گل ناشکفته بر صفت دل	باز چو بشکفت گشت بر صفت جان
آهو از بسکه بر ریاحین غلطید	سبزه و سنبل چردهم از کنف روان
باغ چو میدان آبگینه شد از خوید	بر گک شکوفه زیاد تخت سلیمان
انجیل آغاز کرد بلبل بر گل	چون زینفشه بدید حالت برهان
شب همه کباب زعفران چرد از کوه	روز همه روزازان بگردد خندان
چون شبی داشت مرغدار بدریا	لاله بر اطراف او برست چو مرجان
گوئی در پیش آفتاب نهادند	آینه سایهای بر کک درختان

در این وصف نیز تشبیهات و لطیفه های نادری نظیر مضمون بیت اخیر بکار رفته

که نسبت بمعمول نازکی دارد و شاید از ابتکارات طبع خود شاعر باشد.

عمیق بخارائی - شهاب الدین عمیق بخارائی در اواسط قرن پنجم تولد یافت.

در بلاد ماوراءالنهر شهر داشت در مدح ابوالحسن شمس الملک نصر از ملوک افراسیابیه یا ایملک خانیان (۴۶۰-۴۷۲) قصاید ساخت و مخصوصاً بدریار خضر خان از شاهان همان سلسله تقرب پیدا نمود و لقب امیر الشعرائی یافت عمر طویل کرد و در حدود ۵۲۴ دچار ضعفی شد و چنانچه در آنسال سلطان سنجر بواسطه فوت دختر خود او را برای سوگواری و مرثیه گفتن احضار نمود و او از ضعف پیری رفتن نتوانست. در نمودن ضعف خود این ابیات را که در صنعت اغراق و تشبیه مشروط نازک کاری نظیرش در اشعارش کماست برود:

اگر موری سخن گوید و گر موئی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد

اگر مر آب و آتش را مکان ممکن بود موئی

من آن مویم که هم طوفان و دوزخ در میان دارد

اگر با مور و با موئی شب و روزی شوم همسر

نه مور از من خیر یابد نه موی از من نشان دارد

بچشم مور در کنجم ز بس زاری و بس سستی

اگر خواهد مرا موری بمو اندر نهان دارد

از اشعار خوب عمیق قصیده ایست که در مدح ابوالحسن شمس الملک نصر

است که ابیات ذیل از آنست:

خیر ای بت بهستی آن جام می بیار	کاردی بهشت کرد جهان را بهشت وار
نقش خورنق است همه باغ و بوستان	فرقستبرق است همه دشت و کوهسار
وین چون بهار خانه چین برز نقش چین	وان چون نگار خانه مانی پراز نگار
آن افسر مرصع شاخ سمن نگر	وین پرده موشح گلهای کامکار
این چون عذار حور پراز کوهری سرشک	وان چون بساط خلد پراز عنبرین نثار
کلبن عروس وار بیار است خویشتن	و ابرش مشاطه وار همی شوید از غبار

آن لاله بین نهفته در او آب چشم ابر
 گمنام لعبت‌ان بهشتی شدند باز
 گویی که جامهای عقیقت پر عقار
 آراسته بد رو گوهر گوش و گوشوار
 این چند بیت قدرت و صف و صنعت تر کیب کلمات موزون و هنر تشبیهات لطیف
 را چنانچه فن قصیده سرائی در آن زمان اقتضای کرد بخوبی نمودار میسازد. بطور کلی
 این شاعر شعر شیرین و روان و گاهی سوزناک سروده و قطعات مؤثر از او باقیست. از شعرای
 معاصر از انوری او را استاد سخن نامیده و رشید و طواط بقول او استشهاد کرده است
 در صحبت از عمیق نباید فراموش کرد که وی در شعر مویه و مرثیه استاد بوده و این
 طرز را با کمال مهارت بکار برده است برای نمونه دو بیت ذیل از آنچه بمناسبت مرگ
 دختر سلطان سنجر ساخته است نقل میشود:

هنگام آنکه گل دهد از صحن بوستان
 رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
 هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد زابر
 بی آب ماند آن تر کس تازه ارغوان
 وفات عمیق را بسال ۵۴۳ نوشته اند.

گویندگان آذربایجان

آذربایجان در قدیم شامل قطعه بزرگتر از اینک است بود و حدود سه هزار
 سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد در آنجا تشکیل یافت. زبان
 مادی نوعی زبان ایرانی و نژاد مادها نیز ایرانی بود. آذربایجان از مراکز عادات
 و رسوم ورین ایرانی شمرده میشود و اخبار فراوان اسلامی و ایرانی که خاورشناس
 امریکائی جکسن آنها را جمع و تألیف نموده زرتشت پیامبر قدیم ایران هم در آذربایجان
 بدنیا آمده. آذربایجان همواره پاسبان و نگهبان ایران بوده و در حملات یونان و روم و
 عرب و مغول و ترک و هم در اعصار اخیر سینه خود را برای نگهداری کشور سپر ساخته است
 در تاخت و تاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهر بان آذربایجان (که
 بتلفظ فارسی آن زمان خشر پاون و بتلفظ یونانیان سانراپا گفته میشد) اترپاتی با
 بتلفظ امروز آذربید نام داشت چنانکه میدانیم آذربید یا نگهبان و سرپرست آتش در

حقیقت يك عنوان دینی زرتشتی و يك نام ایرانیست. اسکندر این شخص را از یاقش که داشت در حکومت خود باقی گذاشت و در واقع آذربایجان استقلال خود را نسبت به بیگانه حفظ کرد و از آن زمان آثر پاتیکان یعنی منسوب با ذربد یا محل آذربد نام گرفت (در تواریخ قدیم مانند تواریخ ارمنی این کلمه آتور پاتیکان ضبط شده) شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه قدیمی است.

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود در قرون اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت های مهم ملی ایرانی از نهضت خرم دینان تا نهضت صفویان از آنجا سر زد بلکه دانشمندان و بزرگان در عالم اسلامی و ادبیات ایرانی از آن سر زمین ظهور کردند و بخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهم رسانیدند و اینک از نامیان آنان که در دو قرن مورد بحث ماسخن آرائی کرده اند یعنی خاقانی و مجیر بیلقانی و فلکی شیروانی و نظامی در اینموقع نام برده. در مطالعه اشعار بزرگان دیده میشود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته اند و لغتها و ترکیباتی بکار برده اند که در شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد و چنین مینمایاند که شیوه فارسی بومی است. پیش از ایندوره که در این فصل موضوع بحث است نیز حکما و دانشمندان و شاعران دیگر مانند ابوالحسن بهمنیار مرزبان (متوفی در ۴۵۸) از شاگردان معروف ابوعلی سینا و از حکیمان نامی ایران و محمد بن عبدالله خطیب تبریزی (متوفی در ۵۰۲) و فطران شاعر که شرح حال او گذشته و نظایر آنان در آسمان علم و ادب آذربایجان طلوع کرده بودند و بعد از ایندوره هم دانشمندان و گویندگانی مانند شیخ محمود شبستری و امثال او ظهور کردند که ذکر آنان در این کتاب بیاید.

خاقانی شیروانی - افضل الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده سرایان درجه اول ایرانست که در حدود سال ۵۲۰ هجری در شروان تولد یافت. در باب نام خود که بدیل باشد در قطعه ای گوید:

بدیل من آمدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل بدر نام من بدیل نهاد
گویان نخست حقایقی لقب داشته پس بمناسبت انساب به خاقان اکبر منوچهر بن

فریدون شیر و انشاء خاقانی تخلص یافت، منوچهر معاصر بسود باسی و یکمین خلیفه عباسی المقتلی بالله (۵۳۰-۵۵۵) اولین تقرب خاقانی بدستیاری ابوالعلاء گنجوی حصول یافت چنانکه ابوالعلاء خود گوید:

چو شاعر شدم بر دمت نزد خاقان
بخاقانیت من لقب بر نهادم

نام پدرش علی بوده و شغل دروگری یا تجاری داشته چنانکه در قصیده ای که در مرثیه امام ناصر اندین ابراهیم با مطلع زیر:

نثار اشک من هر شب شکر ریز است پنهانی

که همت را ز ناشوئیست از زانو و پیشانی

ساخته سخن را بمدح خویشان کشانده و گوید:

بخوان معنی آرائی براهیمی پدید آمد

ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی

و در قصیده دیگر که با تجدید مطلع در ستایش پدر سروده گوید:

شیخ مهندس لقب پیر دروگر علی
کازر و اقلید سند عاجز برهان او

نیز در تحفة العراقین گوید:

از سوی پدر دروگر دان

استاد سخن تراش دوران

محل تولد استاد شهر شروان از نواحی آذربایجان بوده در قصیده معروف

شکوایی با مطلع:

موی بر سر ز طالع هنراست

قلم بخت من شکسته سراست

چنین گوید:

هست از آن شهر کابدش شراست

شروان مکن که خاقانی

کاول شرع و آخر بشر است

شهری چرا کنی بدو حرف

مادر خاقانی از خانواده های عیسوی آن سامان بود و مذهب عیسوی نسطوری

سیس اسلام آورد چنانکه در تحفوا العراقین آمده:

گر نه دعوات ما درستی

کارم ز مزاج بد نه رستی

اسلامی و ایزدی نهادش

نسطوری و موبدی نژادش

پس کرده گزین بعقل والهام
بر کیش کشیش دین اسلام
شاعر در کار معیشت تنگدستی داشت و اوایل بر سفره پدر و پس از مرگ او که
تابهنگام وقوع یافت بمعونه مادر که از راه پیشه طباطبخی و جولاہگی و سعی و کوشش
ہیز بست محتاج بود . در این معنی در تحفہ گوید :

از بر خلائقم سبکبار
بر مسایده علی نجار
و در اشارہ بمادر گوید :

ہستم ز پی غذای جان در
طباخ نسب ز سوی مادر
و در قطعہ مؤثری کہ بیاد نوازشہای مادر خطاب بخود سرودہ چنین گفته :

ای ریزہ روزی تو بودہ
خو کردہ بتنگنای شروان
زیر صلف کسی نرفتنہ
افردہ چو سایہ و نشستہ
ای باز سبید چند باشی
شرمت ناید کہ چون کبوتر
تا کی چو مسیح بر تو بیند
از ریزش ریسمان مادر
با تنگی آب و نان مادر
جز آن خدای و آن مادر
در سایہ دو کدان مادر
محبوس باشیان مادر
روزی خوری از دہان مادر
ای بی پدری نشان مادر

شاعر نہ تنہا روزی فراخ نداشت بلکہ در تنگنای شروان دلی شاد نصیبش نبود
و از وجود دوستان مونس نیز محروم بود و در قصیدہ بمطلع :

کار من بالانمیگیرد درین شیب بلا
از این حال چنین یاد میکند .
در مضیق حادثاتم بستہ بند عنا

با کہ گیرم انس کز اہل وفا بی روزیم

روزی من نیست یا خود نیست در عالم وفا

در ہمہ شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست

دوست خود ناممکنست ای کاش بودی آشنا

مر بی و سرپرست عمدہ خاقانی همانا عم او کافی الدین عمر بن عثمان بود کہ
در پزشکی و فلسفہ دست داشت و او را ابادانش و ادب پرورش داد و شاعر در موارد چند از

وی و مهر بانیهای وی یاد میکند و از آن جمله در تحفه گوید :

من فایده جوی و او مفیدم عم بوده مدرس و معیدم
گذشته از عم و تاجار دانشمندان دیگر که خاقانی نزد آنان کسب دانش و
فرهنگ نمود از شاعران زمان ابوالعلاء گنجوی نیز اورا سمت استادی داشت و دختر
خود را با و بزنی داد و چنانکه گذشت او را پدر بار را هنمائی کرد که چه بعد میان استاد
و شاگرد بهم خورد و همدیگر را هجو کردند . با این مقدمات و بشهادت اشعار خودش
عجب نیست که او را مردی فاضل و دانشمند بدانیم چنانکه معاصرینش بتقدم او در
فضل و ادب اعتراف کرده اند و رشید و طواط گوید :

افضل الدین بو الفضا یل بحر فضل فیلسوف دین فزای کفر گاه
بدون تردید وی در فنون ادب و فلسفه و علوم دینی و آداب قرآن آزموده و
توانا بوده است و این حقیقت از سخنان خود او نیز پیدا شد .

زندگی شاعر ما بطور کلی توأم با کاهمیابی و سرور نبوده در جوانی گرفتار
تنگدستی و در تمام دوره زندگی از داشتن دوستان دوستان قلبی که هنگام غم و اندوه یار
خاطر باشند اندوهگین بود در عهد صباوت از وجود پدر و در بیست و پنجسالگی از
سرپرستی و نوازش عم خود محروم شد و در سال ۵۷۱ یسریست ساله او رشید الدین این
جهان را بدرود گفت و داغ در دل پدر نهاد خود گوید :

در یغ میوه عمرم رشید کز سر پای به بیست سال بر آمد بیک نفس بگذشت
مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر نتیجه شب و روزی که در هوس بگذشت
سپس غم مرگ همسر بدردها و غمهای دیگر او افزوده گشت چنانکه گوید:
پسر داشتم چون بلید آفتابی زنا که بتازی مغاکش سپردم
بدرد پسر مادرش چون فروشد بخاک آن تن دردناکش سپردم
یکی بگر چون دخترش بودم بروشندلی چون سماکش سپردم
بماندم من و مانند عبدالمجیدی ودیعت بیزدان پاکش سپردم

گذشته از اینها شاعر بواسطه آزادگی طبع و خودداری از خدمت کورانه و
عاجزانه دیوانی و میل بمسافرت و رغبت بدیدن اطراف جهان و اوصاف مردمان و مدح

امیران دیگر و بدتر از اینها بحکم سعایت حاسدان خشم معدوحان خود یعنی خاقان
اکبر منوچهر و پسر او خاقان کبیر ابوالمظفر اخستان را نسبت بنخود جلب کرد حتی
چند سال پس از بازگشت در باب گردن پیچیدن شاعر از خدمت سلطانی و آزاده روائی
اود در منظومه شیوائی که جز و غزلیات او بطبع در آمده این بیت را میخوانیم :

گفتی تکنی خدمت سلطان نکم تی يك لحظه فراغت بدو عالم نفروشم
میل بمسافرت و شکایت از شروان در موارد متعدد از سخنش محسوس است
بخصوص شوقی برای زیارت مکه و خراسان داشته و گویا مانعی بعمل میآمده چنانکه
خود گوید :

چه سبب سوی خراسان شدیم نگذارند عندلیبی بگلستان شدیم نگذارند
سرانجام جا ازت سفری گرفته و تادیاری رفت و در آنجا یا بود گذشت و گویا
بحکم فتنه ترکان غز که در خراسان روداده بود و هم مانعت والی ری مجبور بیازگشت
شد ، خود در قصیده شکایت از ری در اینباب آورده :

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا

هم باز پس شوم نکشم من بالای ری
گر بساز رفتیم سوی تبریز اجازت است
شکرانه گویم از طرف پادشاه ری
نیز در قطعه ای گوید :

من به ری عزم خراسان داشتم زانکه جان بود آرزو مندش مرا
والی ری بند بر عزم نهاد نیک دامن گیر شد بندش مرا

و بحکم قرائن در زمان اخستان بن منوچهر در حدود سال ۵۷۰ هجری قمری افتاد
و در آن اوان پنجاه سال داشت چنانکه در ضمن قصیده مؤثر شکایت آمیز خود که مطلع
ان اینست :

فلک کثر و ترست از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا
چنین گوید :

مرا از بعد پنجاه سال اسلام نریبد چون صلیبی مند بر ما

بیشتر شکایت او در زندگی از حسد مردمان و نشناخته شدن قدر و ارزش شاعر است
او را در عمر همه همتی بلند زنده داشته ولی مقامش بس بیشتر از همتش بوده و ازین
تضاد رنج میکشیده چنانکه ازین قطعه پیداست :

نه همت من بیایه راضی است	نه پایه سزای همتم هست
یارب چو ز همت و ز پایه	نگشاید کار و ننگذرد دست
یا پایه چو همتم بر افراز	یا همت من چو پایه کن پست

پس خاقانی گذشته از مسافرت تاری در حدود سال ۵۵۱ بزیارت مکه معظمه ناپل
آمد و در این سفر قصیده‌ای شیوا که نماینده سبک او هم هست در مدح بیت الحرام ساخت
که مطلع آن اینست :

صبح از حمایل فلک آ میخت خنجرش
کیمخت کوه ادیم شد از خنجرزش
گفته‌اند این قصیده را که با تجدید مطلع صدونه بیت است خواص مکه بآب
زر نوشتند .

در ضمن قصیده از جمال الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که مکه را تعمیر کرده
بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش
همین جمال الدین او را در بازگشت از مکه به بغداد که در سال ۵۵۲ اتفاق افتاد
و در این سال سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و خلیفه عباسی المقتدی بالله
گرم مدافعه از شهر بود و بحضور خلیفه معرفی کرد و خلیفه او را معزز داشت و شغل دبیری
فرمود ولی او که از بغداد و بغدادیان رنجیده خاطر بود نپذیرفت و بمیهن خود ایران
برگشت در این مسافرت و مسافرت دومی که باز مکه نمود سبک زندگی و رفتار تازیان
و مشاهدت آثار خرابه ایران باستان در سواحل دجله فکر شاعر را سخت نحر بکند .
و قصیده معروف مداین را بسرود . بطه بر خلاصه توان گفت خاقانی يك زندگانی
بی آرام و پر رنج دشواری داشت و جهان بمرام او نمی ساخت را و آکا به بی از مسلك
دینی و اخلاقی میگرد و وفاوراستی از مردم میخواست روزگار آسایش و فراغت خاطر
را نمی آورد .

وفات خاقانی در حدود پانصد و نود و پنج در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبره الشعراء که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید .

سبك و افكار - خاقانی چنانکه گفتیم از قصیده گویان درجه اول ایراست و وجود او و نظامی و امثال آنان مینمایاند که گلهای ادب در هر قسمتی از سرزمین ایران خواه خراسان و خواه آذربایجان بخوبی رشد میکند و سبز و تر میگردد و شکوفه و گل میدهند . شعر خاقانی قرص و محکم و از حیث لفظ و معنی غیر عادی و عالی و لطیف است . از مزیت‌های اساسی سخن ادبی یکی آنست که فوق معتاد و معمول باشد یعنی معنی نغزو دقیق که باندیشه هر کس نرسد در قالب لفظ جامع و فصیحی ادا شود و اکثر سرودهای شاعر ما این صنعت را داراست .

شعر خاقانی میرساند که وی در زبان عربی هم مانند فارسی تبحری داشته و بالفاظ و ترکیبات ادبی زبان آنچنان مسلط بوده که هر معنی را بهر شکل که خواسته بیان کرده و مانند فرمانده لایقی که سر بازان جمله در کف فرمان وی باشند در زبان فرمانمائی

در ضمن بیان بین استوار از استخدام اقسام و انواع کلمات و ترکیبات نیندیشیده و از آوردن آیات و امثال و اشارات و کنایات باز نایستاده و از صنایع شعری از تجنیس و ایهام و تشبیه و استعاره و نظایر آن کوتاه نیامده است و چیزی که هست يك صفت تازه نیز بدینها افزوده شده و آن خصوصیتی است که در این ترکیبات و حتی کلمات دیده میشود و شعر خاقانی و هم ولایتی او نظامی را از شعر خراسانی و نقاط دیگر تمیز میبخشد یعنی کلمات و ترکیبات و معانی تازه‌ای بکار رفته که یافتن و شمردن آنها شاید کار دشوار است ولی برای کسیکه قوه تشخیص دارد در موقع مطالعه و مقایسه محسوس میگردد و فرق سبك آذربایجان و خراسان و خصایص عبارتی و فنی از اینراه ظاهر میگردد . خود خاقانی در قصیده‌ای که راجع بعنصری ساخته این خصوصیت را اینگونه بیان میکند :

هر اشیوه خاص تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری

در دیوان چاپ جدید تهران تالی همین قصیده این بیتها را درباره خود میگوید :

شاعر منطق منم خوان معانی مراست ریزه خور خوان من رود کی و عنصری
 زنده چون نفس حکیم نام من از تازگی کشته چو مال کریم حرص من از اندکی
 هم در ابیات زیرین از قصیده ای که در آن بنا به باهات خود و سرزنش بد
 خواهانست خود ابتکار خود را متذکر است :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه در جهان ملک سخنرانی مسلم شد مرا
 مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معانی را منم فرمانروا
 شه طغان عقل را نایب منم نعم الوکیل نو عروس فضل را صاحب منم نعم الفتی
 درع حکمت پوشم و بی ترس گویم القتال خوان فکرت سازم و بی بخل گویم الصلا
 نکته دوشیزه من حرز روحست از صفت خاطر آبتن من نور عقلست از صفا
 عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا
 هر کجسا نعلی بیندازد براق طبع من آسمان زان تیغ بران سازد از بهر غزل
 من قرین گنج و اینان خاک بیزان حسد من چراغ عقل و آنها روز کوران هوا
 می همی در هندی معنی راست هم چون آدم وین خزان در چین صورت راست چون مردم کیا
 چون میان کاسه آرزیر دلشان بی فروغ چون دهان کوزه سیماب کفشان کم عطا ..

اگر ماهمین ابیات را با ابیات شاعران اقسام دیگر کشور مثل اعراسانیا بنسجم
 خود بفرق هائی برخورد خواهیم کرد . مثلاً ترکیب هائی مانند «شه طغان عقل» درع
 حکمت «نکته دوشیزه» «نظامان سحر» «ضرابان شعر» «خاک بیزان حسد» «روز کوران
 هوا» «هند معنی» «چین صورت» و نظایر اینها را که در این قصیده و قصاید دیگر شاعر
 هت در سخن شاعران دیگر با هر گز نخواهیم یافت یا بسیار نادر خواهیم دید و بدیهی
 است معانی که از این ترکیب و روابط آنها استخراج شده نیز تازگی دارد .

همچنین در شعر خاقانی گاهی واژه هائی بکار رفته که صبغه محلی دارد و شاید بتوان
 آنرا از فارسی آذربایجانی یا زبان آذری دانست مانند ایمه بمعنی اکنون در این بیت:

غلط گفتم ایمه کدام آشتایان که هیچ آشنا بی ربائی نبینم

همچنین :

ایمه نه بغداد جای شیشه گرانست بهر گلاب طرب فزای صفاهان

در قسمت ادبیات پیش از اسلام دیدیم که واژه ایمه (این) بشکل ایمم (این را در سنگ نگاری بیستون بکار رفته .

همچنین گاهی کلمات محلی بیگانه در شعر این شاعر استعمال شده مانند نا- چرمکی که لغت گرجی است در بیت :

من و ناچرمکی و دیر مخران
در بقراطیانم جا و ملجا

رواژه های مخران و مطران و بطریق و اسقف و نسطور و ملکا اصطلاحات سریانی عیسوی است و در آفسامان بین نسطور یا ن بیشتر معمول بوده اصلا خاقانی از حیث اطلاع بعقاید عیسوی و آشنائی با انجیل و انس با اخبار و اصطلاحات آن دیانت در میان تمام شاعران ایران امتیازی دارد و میتوان این صفت را یکی از ممیزات شعر او شمرد و پیدا است که عیسوی بودن طایفه مادر او در این امر بی تأثیر نبوده .

قصاید خاقانی معمولا مفصل و دامنه دار است و بسا که تجدید مطلع میکند . صفت بارز اغلب این قصاید داشتن لغات و ترکیبات دشوار و معانی و تشبیهات و کنایات غامض و معانی مشکل است و فهم آنها مستلزم تسلط کامل در زبان و ضروب و امثال آن و اطلاع از روایات اسلامی و قصص و اخبار است .

مثلا در قصیده معروفی که در وصف و مدح ملکه با مطلع :

شبروان در صبح صادق کعبه جان دیده اند

صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده اند

شروع کرده و تجدید مطلع نموده است معلومات تاریخی و ادبی و دینی و اصطلاحات مربوط به مناسک و نجوم و نظایر آن بکار رفته و این معانی با کلمات و تعبیرات خاص ادا شده که فهم آن برای خواننده متوسط نصیب نیست و فکر و نظر و سابقه اطلاعات و آشنائی با اصطلاحات درخور است. اینک چند بیت از آن قصیده بر وجه مثال ذکر میشود:

تا خیال کعبه نقش دیده جان دیده اند

دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده اند

عشق بر کرده بمکه آتشی کز شرق و غرب

کعبه را هر هفت کرده هفت مردان دیده اند

ماه نو را نبعث قنديل، عيسى یافته
دجله را پر حلقه زنجير مطران دیده‌اند
بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار
قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند
طاق ایوان جهانگیر و ثاق پیر زن
از نکو تامی طراز فرش ایوان دیده‌اند
از تحیر گشته چون زنجیر پیچان کاترمان
بر در ایوان نه زنجیر و نه دربان دیده‌اند
تاجدارش رفته و دندان‌های قصرشان
بر سردندان‌های تاج گریان دیده‌اند
رانده ز آنجا تا بنخاک حله و آب فرات
موقف الشمس و مقام شیر یزدان دیده‌اند
پس بکوفه مشهد پاک امیر النحل را
همچو جیش نحل جوش انسی و جان دیده‌اند
رانده از رجبه دو اسبه تا مناره یکسره
از سم گوران سران شیران هراسان دیده‌اند
وان کجاوه چیست میزان دو کفه باردار
باز جوزا و دو کفه شکل میزان دیده‌اند
بادیه بحر است و بختی کشتی و اعراب موج
واقصه سرحد بحر و مکه یابان دیده‌اند
بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیا
شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده‌اند
دائره افلاک را بالای صحن بادیه
کم ز جزم نخویان بر حرف قرآن دیده‌اند

وز طناب خیمه ها بر گرد لشکر گاه حاج
صد هزار اشکال اقلیدس بر همان دیده اند
قاع صمصاف دیده وصف صف سپهداران حاج
کوس را از زیر دستان زیر و دستان دیده اند
کوه محروق آنکه همچون زربش شاهنگ در
دیو را زو در شکنجه حبس خذلان دیده اند
از دم پاکان که بنشاندی چراغ آسمان
ناف با حورا بحاجر ماه آبان دیده اند
ماه تو در سایه ابر کبوتر فام راست
چون سحای نامه یا چون عین عنوان دیده اند
یامدادان نفس حیوان کرده قربان در هنی
لیک قربان او خواص نفس انسان دیده اند
سعد ذابح بهر قربان تیغ مریم آخته
جرم کیوانش چوسنگ مکی افسان دیده اند
در سه جمره بود پیش مسجد خیف اهل خوف
سنگ را کانداخته بر دیو عصیان دیده اند
عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج
ر کس پنجم هفت طوف چار ارکان دیده اند
رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه
هم بر آن ترتیب کز سادات واعیان دیده اند
پس برای عمره کردن سوی تنعیم آمده
هم بر آن آمین که حج را ساز و سامان دیده اند...

خواننده این قصیده که تنها ابیاتی از آن فقط برای نمونه برگزیده شد باید
معلومات کافی از ادبیات ایرانی و اسلامی داشته باشد مثلاً بداند که مقصود از هفت کرده
هفت زیور عروسان یعنی حنا و وسعه و سرخاب و سفیداب و زرك و غالیه و سرمه است و

هفت مردان شاید اصحاب کهف یا هفت طبقه عارفان نظیر قطب و غوث و امامان و اوتاد و ابدال و نجباء و نقباء و یا هفت خانواده قدیم اشکانی که عرب بیوت السبعه میگفت یا امثال آن باشد و مطران لقب روحانی بزرگ عیسویست و ایوان کسری و مدائن یا (تیسفون) پایتخت سامانیان بود و سلمان فارسی از ایرانیان صحابه رسول بود نیز باید نام شهرها و قصبه های مانند رحبه و مناره را بداند و باینکه امیر و نر زنبور را بتازی یعسوف گفته اند و چون از القاب حضرت علی یعسوب الدین است بدین قرینه آن حضرت را امیر النحل لقب نهاده پی برد و اطلاع داشته باشد از اینکه جوزا نام برج معینی است دائره و افلاک به جزم نحویان که گرد است و طناب خیمه ها با شکل هندسی اقلیدس تشبیه شده و مقصود از قاع صفصف تذکره آیه قرآنست که در سوره طه فرموده یسئلونک عن الجبال فقال ینسفھار بی نسفایذرها قاعاً صافصفا و با حوراء دوره شدت گرمای تابستان و حاجر نام منزلی از راه مکه و سعد ذابح یکی از منازل قمر است و جمره و عمره و رکن رطوف و صفا و مروه و امثال آن اصطلاحات اعمال و مناسک حج است.

گرچه اینگونه خواص عبارت و معنی در اغلب گویندگان دیگر نیز پیدا است ولی در سخن خاقانی زیاد است و تعبیرات مخصوص بومی و مبتکرانه فراوان هم بر آن افزوده و بیجهت نیست که شرح بقصاید این شاعر نوشته اند.

قصائد او چنانکه گفته شد اغلب دور و دراز و دارای تجدید مطلع و اوزان طویل و بیشتر بطرز ردیف است معمولاً شاعر در مطلع ورود بمقصود میکند و گاهی تغزلی و تشبیهی بکار میبرد و با شرح جلوه صبح و طلوع مهر منیر یا عشق یا وصف طبیعت آغاز میکند.

تصویر فجر و نقاشی با ممدادان و ظهور آفتاب تابان بخصوص مورد نظر او بوده و این صفت در بستی از قصاید او هویدا است نظیر این قصاید :

دست صبا بر فروخت مشعل نو بهار	مشعله داری گرفت کو کبه شاخسار
ز آتش خورشید شد ناقه شب نیم سوخت	قوه از آن یافت روز خوشدم از آن نوبهار
خامه ما نیست طبع چهره گشای جهان	نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار

صبح از حمایلد فلك آهیخت خنجرش	کیمخت کوه ادیم شد از خنجرزرش
صبح از صفت چو یوسف و مه نومه ترنج	بکران چرخ دست بریده برابرش ...
می و مشکست که با صبح بر آمیخته اند	یا بهم زلف و لب یار در آمیخته اند ...
صبح چون خنده که دوست شد دست آتش سرد	آتش سرد بعنبر مگر آمیخته اند ...
در کام صبح از ناف شب مشکست عمار ریخته	گردون هزاران ترگه از سقف مینار ریخته
صبحت گلگون ساخته شمیر بیرون آخته	بر شب شیبخون ساخته خوش بمندا ریخته ..
جو بجو راز جهان بنمود صبح	مشک جوجو از دهان بنمود صبح ...
لاف از دم عاشقان زند صبح	بیدل دم سرد ازان زند صبح ...

در نظم مثنوی تحفة العراقرین نیز درخشیدن بامگاه دیده نور پرست شاعر را جلب کرده و خطابه هائی نسبت با قتاب سروده که اینک نمونه و نخبه ای از آنرا که شاعر در موقع گرفتگی و اندوه و شاید در زندان گفته می آوریم:

ای مهر دهان روزه خواران	جان داروی علت بهاران
ای کعبه رهرو آسمان را	وی زمزم آتشین جهان را
از سهم تو در نقاب خضرا	مستوری صد هزار رعنا
زر باشی و ناگشاده کنجی	نب داری و نا کشیده رنجی
که راست گهی کج اندر آئی	که تیز دوی و در سرائی
در قصر شهبان بسی نپائی	زی بنگه لولیان گرائی
روشن بتو چشم شاه و درویش	جود تو ز فیض آسمان بیش
ای رنگ آمیز این گهرها	وی از تو گزارش صورها
آن نور که بی دریغ باری	از خاقانی دریغ داری
این شیوه نه شرط دوستانست	این سنت و فعل دشمنانست
شروان ز تو گرم و روشن اوقات	من در کو سرد سرد ظلمات
نه همنفسی نفس گشایم	نه خوش سخنی هوس زدایم
تو گر چه درخشها نمائی	روزی نکنی گره گشائی

بر روزن من نقابی از خشم
 نی نی غلطت هر چه گفتم
 صبحست سوی تو عذرخواهم
 صبح آینه دار تازه رویست

نه در دل من ز غرّفه چشم
 راه هوسست هر چه سفتم
 صبحست شفیع این گناه
 صبح از سر صدق راست گوئیست

با این همه خصوصیت و ابتکاری که او راست از تأثیر گویندگان بزرگ خراسان هرگز فارغ نبوده و بسا که شیوه آنانرا بکار برده مثلاً در این قصیده سبک منوچهری جلوه گراست :

ضماندار سلامت شد دل من
 امل چون صبح کاذب گشت کم عمر
 بوحدت رستم از غرقاب وحشت

که دار الملک عزلت ساخت مسکن
 چو صبح صادق دل گشت روشن
 برستم رسته گشت از چاه بیژن

از اشاراتی که بشعرای دیگر مانند عنصری ورود کی و دیگران کرده پیداست که با اشعار آنان مأثوس بوده مخصوصاً طرز سخن عنصری در نظر او وقتی داشته چه بسا در مقام مباحثات از او مانند رقیب توانائی نام میبرد مثلاً در قصیده‌ای گوید :

بدیبه همی بارم از خاطر این در
 ازین شعر خجالت رسد عنصری را

کزو سمعها بحر عمان نماید
 و گر عنصری جان جانان نماید

حتی کسانی شعر عنصری را با او میکشیده‌اند چنانکه در پاسخ آنان سبک و طرز سخن خود را با سخن او قیاس میکند و چنین سراید :

بتعریض گفتمی که خاقانیا
 بلی شاعری بود صاحبقران
 ز معشوق نیکو و ممدوح نیک
 جز از طرز مدح و طراز غزل
 شناسد افاضل که چون من نبود
 که این سحر کاری که من میکنم
 زده شیوه کان حیلت شاعر است
 مرا شیوه خاص تازه است و داشت

چه خوش داشت نظم روان عنصری
 ز ممدوح صاحبقران عنصری
 غزل گو شد و مدح خوان عنصری
 نکردی ز طبع امتحان عنصری
 بمدح و غزل درفشان عنصری
 نکردی بسحر بیان عنصری
 بیک شیوه شد داستان عنصری
 همان شیوه باستان عنصری

نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد
 نبود است چون من که نظم و نثر
 بنظم چو پروین و نثر چو نقش
 ادیب و دبیر و مفسر نبود

که حرفی ندانست از آن عنصری
 بزرگ آیت و خرده دان عنصری
 نبود آفتاب جهان عنصری
 نه سبحان یعرب زبان عنصری

تمایل خاقانی بدیانت و زهد از اشعارش مانند قصائدی که در وصف کعبه و نعت
 حضرت رسول و نظایر آن سروده نیک پیدا است: همه جانبدارا به روحانیت و ایمان مینهد
 و حکمت یزدان را بحکمت یونان ترجیح میدهد و گوید:

فلسفی فلسی و یونان همه یونی ارزد
 نفی این مذهب یونان بخراسان یابم
 ایضاً:

فقیهی به زافلاطون که آن کش چشم درد آید

یکی کحال کابل به ز صد عطار کرمانش

ایضاً:

فلسفه در سخن میامیزید
 و انکهی نام آن جدل منهد

و حل گمراهیست بر سر راه
 ای سران پای درو حل منهد

مدایح خاقانی از تحریر ممدوح با تصاف و سخا و دانش پروری خالی نیست
 و سبکش در این قصاید همان عبارات مطمئن و تشبیهات مرکب و اغراق و مبالغه
 است که معمول بین خراسانیان هم بود نهایت اینکه این نوع سخن را چنانکه در
 گذشته هم مذکور افتاد باید از نظر فن نگریست و اتفاق کلام و لطافت فکر و
 زبردستی در قیاس و تشبیه و ایهام و تجنیس و نکته سنجی و امثال آنرا جست نه از نظر
 دیگر، مثلاً در قصیده مدح شاه آخستان این چنین سخن رفته: از خاک در انصاف
 شاه کحل کسری- و حنوط عمر ریخته و از آتش شمشیر او اختران در بوته چرخ
 اکسیر قضا و قدر آمیخته اند زمین در گاه او از نم اشک دادخواهان برق میزند عنصر
 هفت فلک از دود آتش قدرت او است و طینت هفت زمین را از خاک پای اسب او
 گرفته اند همانطور که یعقوب را از بوی پسر کحل چشم حاصل شد رای پیرو او را

نیز بخت جوان یاری کرد شمشیر او مانند برقی است که میجهد و از آن باران خون میبارد رضای او مانند دم فردوس و خشمش مانند سموم سقر است....

شاعر نه تنها در ضمن اینگونه مدایح رشته سخن را به ترغیب مفدوح به سخاو عدل کشانده بلکه در قطعات مستقل مضامین اخلاقی ساخته و راه و رسمی برای زندگی پرواخته است. بسکه از مردم بدی دیده مارا بهراس و پرهیز از بدی و بدان میخواند و در مقابل به نیکی ترغیب میکند و این بحقیقت شیمه بزرگان و شیوه خردمندانست:

بترس از بد خلق خاقانبا	و لیکن ز بد ده امان خلق را
و قاطب گردان و ایمن مباش	ز غدیری که طبعست آن خلق را
دروغی مران بر زبان و مدان	که صدقی بود بر زبان خلق را
در افکار خلق آشکارا شود	قضائی که آید نهان خلق را
بد خلق هر چت فروتر رسد	نکوئی فروتر رسان خلق را

چیزی که در این معنی شایان فکر است اینست که شاعر نه تنها بدیگران پند داده بلکه آنچه پیدا است خود بدان کار بسته و در نتیجه تجارب زندگی و سرگذشتهای تلخ و مسافرتها و آزمایشها و نیز بتحریک حس دیانت که در وی صفای درون بوجود آورده و او را بگذشت و نیکی و فداکاری سوق کرده در عمل هم به نیکی و پاکتی گرویده چنانکه این قطعه شاهد است ...

منکه خاقانیم این مایه صفا یافته ام	که بدل در حق بدخواه شدم نیکی خواه
چون شوم سوخته از خامی گفتار بدان	بنکو کار پناه آرم و او هست پناه
که نگویم که مکافات بدیشان بد کن	لیک گویم که مرا از بدشان دار نگاه

الحق خاقانی در همه عمر از ابنای روزگارستم دیده و اینهمه بدبینی او را بی پایه نیاید پنداشت و از همین راهست که حتی در باب دوستان هم دقیق و در گمانست :

کیست ز اهل زمانه خاقانی	که تو اهل وفاش پنداری
دوستی کن سر غرض شد دوست	هان و هان تا که دوست نشماری
خواجه گوید که دوستدار توام	یا سخش ده که دوست چون داری
تا عزیزم مرا عزیز کنی	چون شدم خوار خوار انگاری

در این اندیشه تاریک نسبت بنیکی آدمی وقایع و سرگذشتها هم در روح شاعر مؤثر بوده و شاید دردناکترین آن وقایع مرگ عزیزانش بوده. اینک برای نمودن پایه رنج و اندوه و ابیاتی را از آنچه در مرثیه پسر سروده میآوریم .

صبحگاهان سرخوین جگر بکشاید
دانه دانه کهر اشک بیارید چنانک
خاک لب تشنه خونست و ز سر چشمه دل
سپل خون از جگر آرید سوی باغ دماغ
چون سیاهی عنب کاب دهد سرخ شما
تف خون کز مرثه بر لب زد و لب آبله کرد
بر وفای دل من ناله بر آرید چنانک
چون دوشش جمع بر آئید چو باران مسیح
بجهان پشت میندید و بیک صدمت آه
گریه گر سوی مرثه راه نیابد مره را
غم رصد وار ز لب باج نفس میگیرد
آگهید از رک جانم که چه خون میریزد
نه کمید از شجر رز که گشاید رک آب
همه هم بخوابه و همدرد دل تنگ منید
خواب بد دیدم و از بیم خطر ناکی خواب
شی دیدم گو باغ مرا ت بخواب
گردانید که تعبیر کنید آتش و باغ
اری آتش اجل و باغ بیر فرزند
نازنینان منامرد چراغ دل من
ای نهان راستگان موی ز سر بکشاند
شد شکسته کمرم دست بر آرید

ژاله صبحدم از نر کس تر بکشاید
گره رشته تسبیح ز سر بکشاید
آب آتش زده چون چاه سقر بکشاید
ناودان مرثه را راه گذر بکشاید
سرخ خن خون ز سیاهی بصر بکشاید
زمهریری ز لب آبله ور بکشاید
چنبر این فلک شعبده گر بکشاید
بسر من این شندر ایام مگر بکشاید
مهره پشت جهان یک زد گر بکشاید
ره سوی گریه کز نیست گذر بکشاید
لب ز بیم رصد غم بگذر بکشاید
خون زر گهای دل و سوسه گر بکشاید
رک خون همچو رک آب شجر بکشاید
مرکب خواب مرا تنگ سفر بکشاید
یک بدرنگ شدم بند خطر بکشاید
سر این آتش آن باغ بیر بکشاید
رهر و تعبیر ز آیات و سور بکشاید
رفت فرزند شما زیور و زر بکشاید
همچو شمع از مرثه خوناب جگر بکشاید
وز سر موی سراغوش بز بکشاید
سر زنان ندبه کنان جیب و کمر بکشاید

کیوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز
سکه روی بناخن بخراشید چو زر
بامدادان همه شیون بسر بام برید
مادرش بر سر خاکست بخون غرق و ز خلق
ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست
این توانید که مادر بفراق پسر است
پدر سوخته در حسرت روی پسر است
تا ببیند که بیاغش نه سمن ماند و نه سرو
از پی دیدن آن داغ که خاقانی راست
چشم بند امل از چشم بشر بکشائید ...

درست است اگر تمام این قصیده مؤثر را بدیده نقاد بخوانیم خواهیم دید شاعر
در ساختن آن با وجود سوز دل و تشنج خاطر باز از زیور لفظی و مضمون تراشی خودداری
نکرده یعنی هم دل و هم دماغ در آن تأثیر داشته و عقل و حس با هم توأم و مؤثر بوده در
صورتیکه کسی را که دل در آتش اندوه میسوزد چه یارای هنرپردازی و نکته‌سازی
تواند بود با اینهمه باید گفت که صدای قلب در این ابیات بلند است و احساسات رقیق
پدر غمزده‌ای در آن جلوه گراست و در وجنات آن سوختگی و صمیمیت پیدا است و از
اینگونه اشعار در دیوان شاعر کمابیش توان یافت و از این رو میتوان گفت که شعرا از
دل در آمده در دیوان خاقانی کم نیست . از همین رقم است اشعاری که شاعر در شکایت
از تنهایی و بی‌یاری خود و بیوفائی مردم ساخته یا آنچه در اثر زجر زندان سروده مانند
قصیده‌هایی که با مطلعهای زیرین آغاز میکند :

قلم بخت من شکسته سراسر است
دل روی مراد از آن ندیدست
هر صبح پسای صبر بدامن در آورم
هر صبح سرز گلشن سودا در آورم
موی در سر بطالع هنر است ..
کز اهل دلی نشان ندیدست ..
پر کار عجز گردسرو تن در آورم .
وز سوز آه بر فلک آوا بر آورم ..

عجب است که شاعر با وجود جسمهائی که دیده و غمها که کشیده تحمل و بردباری
و عزت نفس خود را از دست نداده و زبان بعجز و لابه نگشوده چنانکه شرح حال او

اشعار او و از آن جمله ابیات ذیل که از قصیده‌ایست که امام ناصرالدین را در آن ستوده است این سنجیه مردانه او را هویدا میسازد.

در این دامگه ارچه همدم ندارم	بحمدالله از هیچ غم غم ندارم
مرا با من از نیستی هست سری	که کس را در این باب محرم ندارم
ندارم دل خلق و گز راست خواهی	سر صحبت خویشان هم ندارم
چو از عالم خویش بیگانه گشتم	سر خویشان هر دو عالم ندارم
بسیرغ مانم ز روی حقیقت	که از هیچ مخلوق همدم ندارم
بنام و بوحدت چنو سر فرازم	که این هر دو معنی ازو کم ندارم
مرا کشت زاریست در طینت دل	که حاجت بحوا و آدم ندارم
به پیش کس از بهر یکخنده خوش	قد خویش چون ماه نوخم ندارم
چو در سبز پوشان بالا رسیدم	دگر جامه حرص معلم ندارم
دهان خشک و دل خسته ام لیکن از کس	تمنای جلاب و مرهم ندارم
بیازهر کس تنگرم گرچه برخوان	یکی لقمه بسی شربت سم ندارم

از ظاهر پرستی و تلبیس و تملق گریزانست و ما را بمعنی پرستی میخواند حتی صوفیان پشمینه پوش را به آزادگی از آرایش بیرون و پرداختن به پیرایش درون دعوت میکنند درین معنی است که در تحفة المراقین آورده :

معنی طلب از لباس بگذر	دیبا پوشی ز کعبه خوشتر
کان پیران کاسمان سروشند	خرقه ز درون نفوس پوشند
هر چند بنفشه صوفی آماست	این معنی صوفیانه گل راست
صوفی که صفاست گوهرش را	چه کفش چه تاج زر سرش را

در ذکر خصایص شعری و خواص اخلاق خاقانی نباید لطف ضمیر او را در منعکس ساختن وقایعی که در کشورش ایران رومی داد فراموش کنیم از آن جمله حادثه خون آلود هجوم ترکان غز بود که در حدود ۵۴۹ در خراسان اتفاق افتاد و ویرانیها و جانیها باخته شد و بزرگانی مانند امام محمدیحیی شهید شدند و قلب شاعر در این مصائب ناگوار سخت متأثر گردید و ناله‌ها کرد و قصیده‌ها سرود که از آن جمله است این قصیده:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد...

همین قلب حساس بود که چون در سفر مکه و زیارت بغداد ویرانه‌های کاخ شاهی ساسانیان را که شکسته نمونۀ جاه و شکوه دیرین ما بود از دریچه چشم جویان و گریبان شاعر یعنی يك سخنگوی صاحب‌دل ایران نگر است این سخنان عبرت بار را گفت :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
یکره ز لب دجله منزل بمداین کن
خود دجله چنان گریه صد دجله خون گوئی
بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
بر دجله گریه نو نو وز دیده ز کوشیده
کرد جله در آ میزد یاد لب و سوز دل
تا سلسله ایوان بگست مداین را
که که بزبان اشک آوازه ایوان را
دندانۀ هر قصری پندی دهدت نو نو
گوید که نواز خاک کی ما خاک تو ایم اکنون
از نوحه جغد الحق مائیم بدرد سر
آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی
ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما
گوئی که نگون کرد است ایوان فلک و شرا
بر دیده من خندی کاینجاز چه میگرد
اینست همان ایوان کز نفس رخ مردم
اینست همان در که کورار شهان بودی
این است همان صغه کزهیبت او بودی

ایوان مداین را ائینه عبرت دان
وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
گوئی ز تف آهن لب آبله زد چندان
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
گر چه لب دریا هست از دجله ز کوه استان
نیمی شود افسرده نیمی شود آتش دان
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
تابو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
پند سر دندانۀ بشنو زین دندان
گاهی دوسه بر مانه اشکی دوسه هم بفشان
از دیده گلابی کن درد سرها نشان
جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خندان
حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریبان
خاک در او بودی دیوار نگارستان
دیلم ملک بابل هندوشه ترکستان
فلک حمله شیرین شادروان

پندار همان عهد است از دیده فکرت بین
 مست است زمین زیر اخورد است بجای می
 کسری و ترنج زر پرویز و تره زرین
 پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی
 پرویز چنین کم شد زان کم شده کمتر گو
 خاقانی ازین در که در یوزه عبرت کن
 مجیر الدین بیلقانی - از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی نیز مجیر -
 در سلسله در که در کوکبه میدان
 در کاس سر هر مز خون دل نوش روان
 بر باد شده یکسر بسا خاک شده یکسان
 کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
 زرین تره کو بر خوان رو کم تر کو بر خوان
 ناز در تو زرین پس در یوزه کند خاقان

الدین بیلقانیست . بیلقان در شمال آذربایجان از شهرهای شهرستان اران و از توابع
 شروان است . تفصیلی از زندگی این شاعر در دست نیست و وی از قصیده سراپان توانای
 خوش لحن بود و از امرای آذربایجان شمالی سیف الدین ارسلان نامی راستود و در باقی
 ستایشگر ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه از سلجوقیان عراق (۵۵۵-۵۷۱) و
 اتابک ایلدکز (۵۵۵-۵۶۸) و پسرانش جهان پهلوان محمد بن ایلدکز (۵۶۸-۵۸۱)
 و قزل ارسلان عثمان بن ایلدکز (۵۸۱-۵۸۷) از اتابکان آذربایجان بوده است :

در دربار این امیران مراوده داشت و شعر نیکو میساخت و آنسان را مدح
 میکرد و صله دریافت مینمود محمد ایلدکز جهان پهلوان او را بجاه و مال رسانید
 و فراغت بال بخشید .

قزل ارسلان نیز در ابتداء ویرا گرامی داشت ولی بعد بعلمی دو شاعر دیگر
 اثیر الدین اخیسکتی و جمال الدین اشهری را بدر بار خود جلب کرد و آنان را بمجیر
 برتری داد چنانکه وی در ضمن قصیده‌ای که با این مطلع :

جان بخششی و وجود دهی بنده پرور هست
 تا با بدن خدای که آثار صنع او
 شروع کرده گفته است :

گفتند کرد شاه جهان از اثیر یاد
 داند خدایگان که سخن ختم شد بمن
 و ز اشهری که پیشه او مدح گستر هست
 تا در عراق صنعت طبع سخنور هست
 چنانچه میدانیم مجیر الدین شاگرد خاقانی بوده است ولی بعد بعلمتهائی که افسوس

در جامعه بشری از آن گونه علتها و افر بروز میکند بر ضد استاد برخاست و بهمانطور که خاقانی استاد خود ابوالعلاء گنجوی را هجو کرد مجیز نیز خاقانی راهجو نمود. بقول تذکره نویسان مجیر با سمت مأموریت دولتی باصفهان رهسپار شد ولی اهالی اصفهان چنانکه سزاوار بود پروای او نکردند و او را از این حیث رنجشی حاصل گشت و اشعاری سروده اصفهانیان را هزل کرد از آن جمله این رباعی بگفت :

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد
 کی دانستم کاهل صفاهان کورند
 لعلی است مروت که از آن کان خیزد
 با اینهمه سر مه کز صفاهان خیزد
 نیز از اوست :

صفاهان خرم و خوش مینماید
 ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند
 یقین میدان که سیمرخ صفاهان
 ازینجهت موجبات خشم مردم آسامان فراهم آمد و شاعران آنجا بدو پاسخ گفتند:
 در ضمن جمال الدین عبدالرزاق بتصور اینکه این هجا به تحریک خاقانی گفته شده
 مجیر و خاقانی هر دو را هزل کرد و این تعریض بگوش خاقانی رسید و برای رفع اشتباه
 قصیده معروف مدح اصفهان را با مطلع :

نکبت خور است یا صفای صفاهان
 جبهت جوز است یا لقای صفاهان

بساخت و در ضمن نسبت به مجیر با تعبیر «رجیم» اینگونه طعنه زد :

دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم
 او بقیامت سپید روی نخیزد
 گرم طغیان زد از هجای صفاهان
 ز آنکه سیه بست بر قفای صفاهان

بموجب روایت مجیر را عوام و او باش اصفهان در سال ۵۸۶ کشتند. دیوان مجیر که از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات هر کب است باقی است. وی شاعر خوش ذوق مدح پرداز بود و با وجود شیرین سخنی و تأثیر و لطفی که او را است تعمق علمی و ادب و عرفانی در شعرش کم توان یافت در مدح همان اغراق شاعرانه و هنر نمائی ماهرانه و تشبیه و قیاس استادانه را بکار برده که شاعران خراسان را عادت بود گاهی ممدوح را با عدل و سخاوت و امن بخشی و شجاعت یاد میکند. مؤلف تاریخ راحة الصدور که

تاریخ سلجوقیانست قصایدی چند از مجیر که در مدح سلطان ارسلان است آورده اینک نمونه‌ای از آن :

آمد ازو شاخ فتح بار گرفته	شاه جهان ارسلان که در چمن ملک
مور مکان در دهان مار گرفته	آنکه ز تأثیر عدل اوست درین دور
ملک جهان آفتاب وار گرفته	سایه چترش که حاملست بصد فتح
از دل او روز بزم بار گرفته	کنید گردون لقب شکوه و لطافت
شهره این سقف زرنگار گرفته	موج کف زر فشان او که بخشش
مایه و قانون و افتخار گرفته	خطبه و سکه ز نام و کنیت عالیش

در ابیات ذیل که نیز در مدح ارسلان بن طغرل است شاعر در عین بدیعه گوئی و نکته جوئی تأثیری هم در قالب سخن دمیده و در ردیف لطیفه تراشیهای عقلائی جلوه‌ای از حسن در آن نهاده :

یادم عیسی پیوند نسیم سمنست	باد صحبت که مشاطه جمع چمنست
اثر آه جگر سوخته همچو منست	نکبت نافه مشکست نه نافت و نه مشک
یادم آمد ز بی آنکه رسول چمنست	نفس سرد سحر گرم رواز بهر چراست
طره لاله پیر از نافه مشک خمنست	یار با این شیوه نوحیت که از جنبش بد
ابر با دامن پر بر در گل توبه زنت	باد بادست تپی بر سر خس تاج تهست
ابر نورد کن و صاعقه زو بین فکنست	بید با سچ زن باغست و صا حلقه ربای
گردلی هست همه روزه بغم ممتحنست	لاله و گل را از اندیشه آن عمر که نیست
کتاب را روز و شب از یاد زره در بدنت	سبزه گر نیمچه بر آب کشد باقی نیست

از این نوع قصاید در مدح امرای دیگر مانند قزل ارسلان در همان کتاب احه الصدور آمده .

چنانکه معلومست شاعران بزرگ و معروفی مانند خاقانی و نظامی و انیرالدین اخیسکتی و شهری و جمال الدین عبدالرزاق و امثال آنان معاصر با مجیر بودند و اغلب باهم مناظره و معارضه داشتند و در این باب نسبت بخاقانی و جمال الدین اشارتی رفت امیرالدین نیز با وی سر نظیره گوئی و سبزه جوئی داشت . امیر خسرو دهلوی در

مقدمه کتاب غزوة الکمال مجیرالدین را ستوده و او را بخاقانی برتری داده .
زندگی شاعر گذشته از اینکه معروض اینگونه نارواییها بود و حسودان و
بدخواهانی او را میآزرده اند از حیث معیشت هم در تنگنا میگذرانند و طالع بشاعر روی خوش
نمی نمود چنانکه برخی قصائد این حقیقت را میرساند از آن جمله آنکه با مطلع :
هر شب که سر بجیب تحیر فرو برم ستر فلک بدرم و از سدره بگذرم
آغاز میکند در آن شاعر از فقر و رنج زندگی و طعمه خسیسان سخن میراند و هر که را
بیارمنت ترجیح میدهد . قصیده ذیل هم بر همین روش است :

تا دستخوش جهان شدم من	در دست قناعتم ممکن
خود را بهزار فن گسستم	از همدمی جهان پر فن
بی سربزیم چو مردم چشم	با مردمی از همه جهان من
بر با بزنم چو مرغ آزاد	از دانه دل شدم مسمن
معنت شوم سپر ز معنت	کاهن شود آینه ز آهن
شب دوست از آن شدم که در شب	خورشید نتابدم بروزن
گر شمع فلک بسازم قوت	چون شمع کنم نواله از تن
از خود ز برای خود بسازم	ماننده عنکبوت مسکن
حلوائی زمانه چون خورم کو	خونیست فشرده از تن من
شادم که شدت گردن دهر	از گوهر نظم من مزین
سنگ سخن از مجره بگذشت	تا یافت بطبع من فلاخن

دور نیست در مضمّن این بیت آخر شاعر قصیده نوبه منوچهری را در نظر داشته
باشد در موارد دیگر هم شاعر رنجیدگی خود و حسد حاسدان و ستمکاری فرزندانسان
و زیبایی سخن وجودت طبع روان خود را متذکر میگردد .

فلکی شروانی - از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی هم ابوالنظام محمد
فلکی شروانیست که در اوایل قرن ششم در قصبه شماخی شروان تولد یافت . تحصیلات
وی مرتب بود و بخصوص در علم نجوم دست داشت و گویا از همین جهت فلکی ملقب
گردید و بقول یکی از تذکره نویسان او را در نجوم کتابی بوده است ظاهر آ فلکی

تمام روز کار حیات خود را در شهرستان شروان و در دربارش روانشاهان بخصوص خاقان اکبر منوچهر بن فریدون بسر برده چنانکه او را در قصاید خود مکرر ستوده است . افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی زندانی گشت چنانکه در اشعار خود ازین ناکامی مینالد و بیزه در قصیده‌ای بمطالع :

هیچکس چاره ساز کارم نیست چکنم بخت ساز کارم نیست

ازستم روزگار شکوه میکند. وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی در هوطن خود نداشته چنانکه در ضمن قصیده مذکور گفته :

زین دیارم نژاد بود و لیک هیچ یار اندرین دیارم نیست

وفات او را در تذکره تقی الدین کاشی ۵۸۷ نوشته اند .

فلکی قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مسقط ساخته با اینکه عده اشعار دیوان او را تا ۷۰۰ نوشته اند آنچه چاپ شده و بدست است ۱۲۰ بیت دارد .

شعر فلکی نسبت بشعر همزمانان و همدیاران خود مانند خاقانی بس ساده و روانست و جنبه ابتکار و تصرف در آن کمست ولی سخنش شیرین و جذاب و روانست . معمولاً قصیده ساخته و در اغلب قصاید تغزل بکار برده و بیشتر از می و معشوق سخن رانده و در وصف فنی مبالغه کرده یعنی بدیعه گوئی را بیشتر پسنندیده مانند این قصیده :

دوش چو کرد آسمان افسر زر ز سربله

ساخت ز ماه و اختران یاره عقد مرسله

شکل فلک خراش شد مهر چو دانه آس شد

عقد راس داس شد از پسی گشت سنبله

طرف جبین نمود ماه از طرف بساط شاه

آمده با قبول و جاه از قبل مقابله

از بی تیر آسمان ساخته ماه نو کمان

ناز کمان بید کمان همچو یلان کند یله

زهره چو شیر شرزه‌ای برده ز دهر بهره‌ای

آخته شهره دهره‌ای داده صقال و منقله

شاه فلک ز بار که کرده بساط خوابگاه

بر دربار که سپه ساخته شمع و مشعله

شیر سپهر پنجمین شیر سپهر کرده زین

خیره چو شیرها بکین تا که کند مجادله

تأثیر شاعران خراسان در سخن او پیدا است گفته اند سعود و سعدر را بسیار میخوانده

و ابیاتی مانند ابیات ذیل شعر خراسانی را بنخاطر میآورد:

مارست عقده عقده دوزلفش بر آفتاب

تارست شعله شعله رخ دلبرم ز تاب

زان عقده عقده تنین گرفته تاب

زین شعله شعله آتش نهفته روز

ورتوده توده عنبر تر برده رنگ و آب

چون نافه نافه مشک دوزلفش بر نگ و بو

زان توده توده عنبر در اکتساب

زین نافه نافه مشک اندر اهتمام

این صنعت تکرار را پیش از فلکی کسانی از شاعران خراسان بکار برده اند از

آن جمله عسجدی گفته:

هر روز خیره خیره ازین چشم سیل بار

باران قطره قطره همی بارم ابرو وار

زین خیره خیره دل من ز هجر یار

زان قطره قطره باران شده خجل

هجران یاره یاره بمن بر نهاد بار

بساری که ذره ذره نماید همی نظر

زان یاره یاره بچشم آیدم غبار

زان ذره ذره چو کوه آیدم بدل

درین اشعار فلکی که در قسمتی از آن فن و هنرهای بدیعی منظور بوده شعر از

دل در آمده و ساده کم نیست و نمونه آن قصیده زیرین است که تأثر فراق را در دل

شاعر نشان میدهد:

بازیچه دست روز گارم

سودا زده فراق یارم

صد گونه نهاد هجر خارم

ناچیده گلی ز گلبن وصل

از شربت هجر در خمارم

بی آنکه شراب وصل خوردم

يك لحظه مرا که دم بر آرم

اندیشه دل نمیکندارد

ایام چگونه میگذارم

توانم گفت کز غم دل

ایدل که ز دست توجه دارم

از بهر خدا یرا نکوئی

یکباره سیاه گشت روزم	یکباره سیاه گشت کارم
این جامه صبر چند پوشم	وین تخم امید چند کارم
کارم همه انتظار و صبرست	من کشته صبر و انتظارم
دل دادم و رفت دلتوازم	غم دارم و نیست غمگسارم
عید آمد و شد جدا ز من یار	عیدم چه بود چه نیست یارم
ای آنکه ز بیم خشم قامت	گفتم بزبان همی نیارم
جز نقش خیال تو بسجویم	بر هر چه دودیده بر گمارم
در یاب ز بهر روز فردا	امروز مرا که سخت زارم

نظامی - حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی در حدود سال ۵۳۵ در شهر گنجه از حوالی آذربایجان تولد یافت و راجع بگنجه در اشعارش اشارت زیاد است از آن جمله گفته :

نظامی ز گنجینه بگشای بند	گرفتاری گنجه تا چند چند
نظامی که در گنجه شد شهر بند	مباد از سلام تو ناهرمند

یکی از دلایل تاریخ تولد او اینکه در مخزن الاسرار که آنرا بموجب بیت زیرین در حدود ۵۷۰ آغاز کرده :

پانصد و هفتاد بی ایام خواب	روز بلند است بمجلس شتاب
----------------------------	-------------------------

در ضمن ابیاتی که در نکوهش رشکبران سروده از جوانی خود در شک پیران سخن بمیان آورده و بحکم قرائن سخن در این هنگام از ۳۵ تا ۴۰ سال داشته است از طرف دیگر این تخمین با سال تفریبی وفاتش هم مناسب می آید چنانکه خواهیم دید. اهالی گنجه مذهب سنت داشتند و در دین متعصب بودند و علماء و فضلاء در میان آنان زیاد بود و ناچار جوانی زیر تأثیر محیط خود بود .

نظامی در لیلی و مجنون از پدر و مادر خود ذکر می نموده و از هر گه آنان که دور نیست در اوایل عمر شاعر اتفاق افتاده باشد بسخنان دردناکی یاد کرده :

گر شد پدرم بنسبت جد	یوسف پسر زکی مؤید
با دور بیاوری چه کوشم	دور است ز دور چون خروشم

گر مادر من رئیسه کسرد
مادر صفتانه پیش من مرد
آن لابه گری کراکنم یاد
تا پیش من آردش بفریاد
با این غم و درد بی کناره
داروی فرامشیست چاره

نظامی همسر اختیار نمود و فرزندى داشت بنام محمد که در پایان داستان خسرو شیرین هفت سال داشت چنانکه گوید :

بین ای هفت سباله قره العین
مقام خویشتن در قاب قوسین

و چون نظم خسرو شیرین در ۵۷۶ خاتمه یافته پس تولد محمد در حدود ۵۶۹ بوده است. در آغاز لیلی و مجنون محمد ۱۴ سال داشته چنانکه آمده .

ای چارده ساله قره العین
بالغ نظر علوم کسوتین

در هفت پیکر نیز نام ازو برده .

شاعر در ذکر فرزند پندهای حکیمانه بوی داده که بس نفز وارجمند است اما در اقبالنامه اسمی ازو بمیان نیامده که شاید دلیل رنجیدگی پدر نسبت بیسر باشد پسری که در آغاز جوانی آنها همه پندهای پیریای دلنشین شنیده بود شاید در بزرگی آن راهنمائیها را فراموش کرد چنانکه در این بیت اشارتی بدین معنی توان دید:

چو شد جامه بر قد فرزند راست
نیایدد گرمهر فرزند خواست.

خال نظامی خواجه عمر نام داشت چنانکه گوید .

گر خواجه عمر که خال من بود
خالى شدش و بیال من بود

در آن عصر آذربایجان و حوالی مرکز حکومت سلاله های مختلف بود مخصوصاً اتابکان آذربایجان و موصل همچنین شروانشاهان در آن اوان شهرت داشتند و بادولت سلجوقی مؤتلف بودند. نظامی قسمت بزرگ عمر خود را در موطن خود گنجه صرف کرد و مسافرت مهمی ننمود و ظاهراً یکبار با مر و احضار اتابک قزل ارسلان سفری به تبریز نمود.

چنانکه از اشعار و اخبار این شاعر خوش طبع سخن سنج بر میآید وی برسوم ظاهر چندان وقع نتهاد و با اینکه بعضی را از سلاطین سالهای مزبور فوق ستود و آنان هم جانب او را عزیز داشتند و دریاداش او فرو گذار نکردند هیچگاه در مدح مبالغه

نمود و برای جلب خاطر حکمرانان شعر نه اخت و مخصوصاً در اواخر عمر گوشه گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه امرا فرود نیاورد و در سخن راه راستی پیمود و از سخن ناصواب پرهیز کرد چنانکه در مثنوی خسرو شیرین گفت:

منم روی از جهان بر گوشه کرده
اگر چه در سخن کاب حیات است
کمی از یست جو را توشه کرده
چه نتوان راستی را درج کردن
بود جایز هر آنچه از ممکنات است
و گر گوئی سخن را قدر کم گشت

از اشعار شاعر معلوم میگردد که فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نبوده و از جوانی بفنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته و بتحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده چنانکه خود گفته:

هر چه هست از دقیقه های نجوم
خواندم و هر ورق که میجستم
یا یکایک نهفته های علوم
چون ترا یافتم ورق شستم
آنچه موجب شهرت و شاهد استادی و مهارت نظامی است کتاب خمسه یا پنج گنج اوست که بطرز مثنوی است و کمابیش بیست و هشت هزار بیت دارد نخستین آنها یعنی مثنوی مخزن الاسرار در زهد و تقوی و مقامات معنوی و چهار مثنوی دیگر یعنی خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندر نامه در قصه و حکایات است.

ترتیب تألیف خمسه را خود نظامی در اسکندر نامه چنین آورده:

سوی مخزن آوردم اول بسیج
وزو چرب و شیرینی انگیختم
که سستی نکردم در آن کار هیچ
در عشق لیلی و مجنون زدم
بشیرین و خسرو در آویختم
سوی هفت پیکر فرس تاختم
وز آنجا سرا پرده بیرون زدم
وزین قصه چون باز پرداختم
کنون بر بساط سخن پروری

تاریخ تألیف پنج گنج بطوریکه از اشعار آن کتاب بدست میآید از قرار ذیل است:

مثنوی مخزن الاسرار را ظاهراً در حدود پانصد و هفتاد هجری بنام فخرالدین بهرامشاه بن داود (متوفی در ۶۲۲) حکمران ارزنگان و باج گذار قلج ارسلان از سلجوقیان

روم نظم کرد و در آن موقع حدود چهل سال داشت خود گوید:

مفخر آفاق ملك فخر دين	شاه فلک تاج سليمان نگين
نقطه نه دایره بهرامشاه	یکدله شش جهت هفت گاه
هم ملك ارمن و هم شاه روم	خاص کن ملك جهان بر عموم

بدین مناسبت از حدیقه سنائی که بنام بهرامشاه پسر محمود بیستمین حکمران

غزنوی بود یاد کرده و گوید :

هر دو - سجل بدو بهرامشاه	نامه دو آمد زد و ناموسگاه
وین زده برسکه رومی رقم	آن بدر آورد ز غزنین علم
	مطلع حدیقه این بیت است :

فاتحه فکرت و ختم سخن نام خداست بر او ختم کن

در مثنوی خسرو شیرین که نظم یکی از داستانهای دوره ساسانی است نظامی

از امرای معروف زمان خود نام برده مانند طغرل بن ارسلان (۵۷۳-۵۹۰) از سلجوقیان

عراق و کردستان و شمس الدین ابو جعفر محمد بن ایلدگز جهان پهلوان (۵۶۸-۵۷۲)

و قزل ارسلان ایلدگز برادر جهان پهلوان (۵۸۲-۵۸۸) از انابکان آذربایجان و ظاهراً

این مثنوی را بنام شمس الدین محمد، کرده و گفته :

طراز آفرین بستم قلم را زدم بر نام شاهنشاه درم را

خسرو و شیرین سال ۵۷۶ انجام یافته چنانکه این بیت میرساند :

گذشته پانصد و هفتاد و شش سال نزد بر خط خوبان کس چنین فال

عمده ابیات این مثنوی بالغ بر شش هزار است.

میدانیم که این قصیده را نخست فردوسی بملك نظم کشید نظامی آنرا با تصرفاتی

تجدید میکند و درباره استاد طوسی گوید :

حکیمی کابین حکایت شرح کرد دست حدیث عشق ایشان طرح کرد دست

نگفتم هر چه دانسا گفت ز آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را باز

مثنوی لیلی و معینون را سال مائصد و هشتاد و چهار بر فرمان شروانشاه ابوالمظفر

اخستان پسر منوچهر که نام نوشته و قاصدی سوی شاعر فرستاده بود نظم کرد و بنام آن پادشاه اتحاف نمود و او را در آن مدح کرد و گفت :

تاج ملکان ابوالمظفر
شروانشه آفتاب سایه
شاه سخن اخستان که نامش
لیلی و مجنون که چهار هزار بیت دارد اینگونه آغاز میکنند :

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز
بر خلاف خسرو شیرین که يك داستان ایرانیست منشاء لیلی و مجنون داستان
های تازیست .

هفت پیکر یا بهرام نامه را که نیز از قصه های ایرانی مربوط به عصر ساسانی است
سال ۵۹۳ سروده و آنرا بنام علاءالدین کربارسلان از اولاد اقسنقر که حکومت
وامارت مراغه داشته است اتحاف کرده چنانکه گوید:

از پس پانصد و نود سه قران
عمدة المملکت علاء الدین
شاه کربارسلان کشور گیر
نسل اقسنقری مؤید از او
گفتم این نامه را چون ناموران
حافظ و ناصر زمان و زمین
به زالبارسلان بتاج و سریر
جد و آبا کمال امجد از او

هفت پیکر مر کب از چهار هزار و شصت بیت است و آغاز آن بدین بیت است:
ای جهان دیده بود خویش از تو
هیچ بسودی نبوده پیش از تو
اسکندر نامه بر دو قسم است که در اولی اسکندر فاتحی بزرگ و در دومی حکیم
و پیامبری است نظامی این مثنوی را شرفنامه و مقبلنامه و اقبالنامه نیز نامیده و گاهی
آن نامها را یکی از دو قسمت نهاده و قسمت دوم را خردنامه هم گفته :

اسکندر نامه بنام نصره الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان (۶۰۷-۵۸۷) از
انابکان آذربایجان اتحاف شده چنانکه خود گفته :

جهان پهلوان نصره الدین که هست
بر اعداء خود چون فلک پچیره دست
در بیت ذیل بعده حروف اسم شاه که ابوبکر است اشاره کرده :

بدانگونه شش چیز در ظرف تست گواه سخن نسام شش حرف تست
 در بعضی نسخ اسکندرنامه در قسمت دوم که شرحنامه نامیده شده الملك القاهر
 عز الدین ابوالفتح مسعود پسر نور الدین ارسلان شاه موصل (۶۱۵-۶۰۷) بدین
 سخنان ممدوح شاعر واقع گردیده:

سرس فرازان و گردنکشان ملک عز دین قاهر شه نشان

بطغرای دولت جو طغرل تکین ابوالفتح مسعود بن بوز دین

تاریخ تألیف اسکندرنامه بموجب ابیات ذیل که در صحت استناد آن بنظامی
 تردید هست سال ۵۹۷ است:

بگفتم من این نامه را در جهان که تا دور آخر بود در جهان

بتاریخ پانصد نود هفت سال چهارم محرم بوقت زوال

ولی اگر اشعار را جمع بملك القاهر عز الدین مسعود که در فوق نقل شد از نظامی
 باشد اقلاباید خاتمه اسکندرنامه بسال ۶۰۷ نظم شده و خود نظامی کمترش تا سال
 مزبور عمر کرده باشد.

اسکندرنامه اینگونه آغاز میکند:

خدایا جهان پادشائی ترا ز ما خدمت آید خدائی تراست

این داستان را هم مانند خسرو و شیرین نخست فردوسی طوسی برشته نظم کشیده
 و نظامی از سبقت استاد سخن رانده و بر اینکه خود آنرا تکمیل نموده نیز اشارتی بدین
 طرز کرده:

سخنگوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون عروس

در آن نامه کان گوهر سفته راند بسی گفتنیها که نا گفته ماند

نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود همان گفت کز وی گزیرش نمود

نظامی که در رشته گوهر کشید قلم دیده ها را قلم در کشید

بموجب قطعه‌ای در لاجفه اسکندرنامه نظامی شصت و سه سال و نیم عمر داشته و چون
 سال تولد او در حدود ۵۳۵ بود پس سنه وفاتش ۵۹۹ خواهد بود و این تخمین با قرائن
 دیگر میسازد. بهر صورت تألیف اسکندرنامه بعد از نظم هفت پیکر یعنی بسعد از

سال ۵۹۳ واقع شده و عده ابیات اسکندر نامه بیشتر از ده هزار است .

سبک و افکار - نظامی از شعرای نامی داستان سرا محسوب است و میتوان گفت بعد از فردوسی کسی از سخن گویان در این فن پیایه شهرت او نرسید و او بی شبهه در متنوی داستانی استاد و پیشرو دیگران است.

سبکش متین و نظمش شیرین است و شعر صاف و روان ساخته و بطور کلی سخنش از تعقید آزاد است ولی در مواردی عبارات پیچیده در شعرش توان یافت . پیداست که نظامی داستان سرائی حکیم فردوسی را سرمشق خود انتخاب نموده اما چنانکه گفته شد خود او در این طرز داد سخن داده و سرمشق سخنوران دیگر مانند امیر خسرو و جامی و دیگران واقع گردید بعضی ابیات خمسه را در نمودن احساسات و عواطف طبیعی بشر از نمونه های ممتاز زبان فارسی توان نامید .

ابیات نغز و بلند او در معانی حکمی و توحید و نعمت لحنی خاص و لطافتی بسزا دارد حقیقت این که در مقام توحید و نعمت عظمت مخصوص سخن بخشیده و برای مثال میتوان از فوایح هر يك از مثنویهای پنجگانه را متذکر شد و ابیاتی مانند ابیات ذیل را که مقدمه مخزن الاسرار و در توحید پروردگار است بیاد آورد :

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات	ما بتوقائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت و پیوند نه	تو بکس و کس بتو مانند نه
آنچه تقیر نپذیرد توئی	آنچه نمرده است و نمیرد توئی
ما همه فانی و بقا بس تو راست	هناك تعالى و تقدس تو راست
ساقی شب دستکش جام تست	مرغ سحر دستخوش نام تست
پرده بر انداز برون آی فرد	گر منم آن پرده بهم در نورد
عجز فلک را بفلک وانمای	عقد جهان را ز جهان وا گشای
ای بازل بوده و نابود ما	وی بابد مانده و فرسوده ما
دور جنیت کش فرمان تست	سفت فلک غاشیه گردان تست

همچنین در خسرو و شیرین چنین آمده :

بنام آنکه هستی نام از ویافت
 خدائی کافرینش در سجودش
 تعالی الله یکی بی مثل و مانند
 فلک بر پسای دارو انجم افروز
 جواهر بخش فکرتهای باریک
 غم و شادی نگارو بیسم و امید
 نگهدارنده بالا و یتی
 وجودش بر همه موجود قاهر
 کواکب راز قدرت کارفرمای
 سواد دیده باریک بینان
 خداوندی که چون نامش بخوانی

فلک جنبش زمین آرام از ویافت
 گواهی مطلق آمد بر وجودش
 که خوانندش خداوندان خداوند
 خرد را بی میانجی حکمت آموز
 برون آرنده شبهای تاریک
 شب و روز آفرین و ماه و خورشید
 گوا بر هستی او جمله هستی
 نشانش بر همه بیتننده ظاهر
 طبایع را بصنعت گوهر آرای
 انیس خادار خلوت نشینان
 نیایی در جوابش لن ترانی

باینکه نظر شاعر بداستان سرائی بود باز در ضمن سخن از استخراج معانی اخلاقی و حکمی و پند غفلت ننموده و از این لحاظ شیوه او فردوسی را بخاطر میآورد که وی نیز گاهی در ضمن داستان رشته نظم را بسنخنان پند و عبرت کشانده. در میان اشعار پند آمیز نظامی ابیاتی لطیف دلنشین هست از آن جمله آنچه را که بحکم عاطفه پدرانه خطاب به فرزند خود محمد نظامی سروده بلطفی خاص و تأثیری فراوان آورده چنانکه ابیات ذیل مینمایاند - از خسرو شیرین :

بین ای هفت ساله قره العین
 منت پروردم و روزی خدا داد
 درین دور هلالی شاد میخند
 چو بسدر انجمن گردد هلالت
 قلم در کش بحر فی کان هو ائیست
 بناهوسی که گوید عقل نامی
 از لیلی و مجنون :

مقام خویشتن در قاب قوسین
 نه بر تو نام من نام خدا بساد
 که خندیدیم ماهم زیر کی چند
 بر افروزند انجم را حمالت
 علم بر کش بعلمی کان خدائست
 زهی فرزند فرزانه نظامی

بالغ نظر علوم کونین

ای چارده ساله قره العین

آنروز که هفت ساله بودی
 و اکنون که بیچاره رسیدی
 غافل منشین نه وقت بساز بست
 دانش طلب و بزرگی آموز
 چون شیر بخود سپه شکن باش
 دولت طلبی سبب نگهدار
 و آن شغل طلب ز روی حالت
 میکوش بهر ورق که خوانی

چون گل بیچمن حواله بودی
 چون سرو باوج سر کشیدی
 وقت هنر است و سر فرازیست
 تا به نگرند روزت از روز
 فرزند خصال خویشتن باش
 با خلق خدا ادب نگهدار
 کز کرده نباشدت خجالت
 کان دانش را تمام دانی ..

میبینیم که در این ابیات نکاتی لطیف راجع بآموزش و پرورش موجود است.
 شاعر بطور کلی در پندهای خود خوی بلند و رفتار و گفتار ارجمند و کارسازی
 و مردم نوازی را توصیه میکند از آن جمله در فن سخن گوید :

با اینکه سخن بلطف آب است
 آب از چه همه زلال خیزد
 کم گوی و گزیده گوی چون در
 لاف از سخن چو در توان زد
 یکدسته گل دماغ پرور
 گر باشد صد ستاره در پیش

کم گفتن هر سخن صواب است
 از خوردن پر ملال خیزد
 تا زانندگ تو جهان شود پر
 آن خشت بود که پر توان زد
 از صد خرمن گیاه بهتر
 تعظیم یک آفتاب از ویش

از راهنماییهای برگزیده استاد نسبت بفرزند شعر دلاویز عبرت خیز بست که
 در هفت پیکر آمده و اینک ابیاتی از آن برای اکتساب نقل می شود .

ای پسر هان و هان ترا گفتم
 چون گل باغ سرمدی داری
 سکه بر نقش نیکنامی بند
 صحبتی جوی کز نکو نامی
 منشینی که نافه بودی بود
 عیب یک همنشست باشد بس

که تو بیدار شو که من خفتم
 مهر باغ محمدی داری
 کز بلندی رسی بیچرخ بلند
 در تو آرد نکو سرانجامی
 خوبتر ز آنکه نافه گوی بود
 کافکند نام زشت بر صد کس

در چنین زه منخسب چون پیران
رقص مر کب مبین که رهوار است
گیر بر این ره پری چو باز سپید
بار چندان بر این ستور آویز
چون رسد تنگتی زدور دورنگ
بس گره کو کلید پنهانست
ای بسا خواب کوه بود دلگیر
گر چه بیکان غم جگر دوز است
عهد خود با خدای محکم دار
چون تو عهد خدای نشکستی
گوهر نیک خود ز عقد مریز
هنر آموز گر هنرمندی
هر که ز آموختن ندارد ننگ
ای بسا نیز طبع کاهل کوش
وای بسا کور دل که از تعلیم
خویشتن را چو خضر باز شناس
آب حیوان نه آب حیوانست
جان چراغ است عقل گوهر او
عقل با جان عطیه احدیست
تا جوانی و نندرستی هست
نو که سر سبزی جهان داری

کرد کن دامن از زبون کیران
راه بین تا چگونه دشوار است
دیده بر راه دار چون خورشید
که نماند بر این گریوه نیز
راه بر دل فراخ دار نه تنگ
بس درشتی که دروی آسانست
واصل آن دلخوشیست در تعبیر
درع صبر از برای این روز است
دل ز دیگر علاقه بیغم دار
عده بر من کزین و آن رستی
وانکه بد گوهر است از و بگریز
در کشائی کن ونه در بندی
در بر آرد ز آب و لعل از سنگ
که شد از کاهلی سفال فروش
گشت قاضی القضاة هفت اقلیم
تا خوری آب زندگی بقیاس
جان با عقل عقل با جان است
عقل جانست و جان ما تن او
جان با عقل زنده ابدیست
آید اسباب هر مر نیست
ره کنون رو که پای آن داری ..

چنانکه در بالا هم یاد آوری شد نظامی نخستین شاعر ایرانیست که داستان بزمی
را هدف اصلی شعر خود قرار داده و آنرا در مثنوی روان با تعبیرات نو و ترکیبات
وصفی خاصی ادا کرده است پس در این شیوه فضیلت سبقت از آن اوست و آنگاه که
و گوید از کسی عاریت نپذیرفته ام و بحکم دل سخن گفته ام راست است زیرا این مرد

ایجاد معانی و تشبیهات و عبارات و افکار تازه نموده:

عاریت کس نپذیرفته‌ام	آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبده تمازه برانگیختم	هیکلی از قالب نو ریختم

هنر نمائیهای شاعر در ضمن داستانسرایی فراوانست از آن جمله است پند گوئی که اشارتی بدان رفت دیگر نتایج عبرت آمیز که در ذکرو قایع و حالات بشر گرفته و ما را بدان متنبه میسازد و در عین شرح اوضاع عیش و نوش ما را از بسی اساس زمان و سست بنیادی دوران آگاه میکند:

چه خوش باغیست باغ زندگانی	گر ایمن بودی از باد خزانگی
چه خرم کاخ شد کاخ زمانه	گرش بودی اساس جاودانه
از آن سرد آمد این کاخ دلاویز	که چون جا گرم کردی گویدت خیز
ز فردا وزدی کس را نشان نیست	که رفت آن از میان وین در میان نیست
یک امروز است ما را نقد ایام	بر او هم اعتمادی نیست تا شام
بیا تا یک دهن پر خنده داریم	یک امشب را بشادی زنده داریم

دیگر نمودن حالات روحی انسانست که در مواردی الحوقید یعنیست مثلاً در باب

چشم براهی گوید :

همیشه چشم برره دل دو نیم است	بنلای چشم بر راهی عظیم است
اگر چه هیچ غم بی درد سر نیست	غمی از چشم بر راهی بتر نیست
میادا هیچکس را چشم بر راه	کزو رخ زرد گردد عمر کوتاه
و پس از نشان دادن تلخی انتظار شیرینی وصال را بنخاطر خواننده میآورد:	

اگر چه آفت عمر انتظار است	چو سر با وصل دارد سهل کار است
چه خوشتر ز آنکه بعد از انتظاری	بامیدی رسد امید واری

در باب جوان شوریده و عاشق پیشه غافل چه بهتر از این توان گفت :

بیخشد کشوری بر بانگ رودی	ز ملکی دوستتر دارد سرودی
ز گرمی ره بکار خود نداند	ز خامی هیچ نیک و بد نداند

سیاهی شب و تنهایی و اضطراب قلب و بی آرامی دل را از این نیکوتر چگونه میتوان...

چه افتاد ای سپهر لاجوردی
مگر دود دل من راه بستت
نه زین ظلمت همی یابم امائی
مرا بنگر چه غمگین داری امشب
شبا امشب جوانمردی بیاموز
چرا بر جای ماندی چون سیه میخ
دهل زترا گرفتم دست بستند
من آنشمع که در شبزنده داری
چو شمع از بهر آن سوزم بر آتش
گره بین بر سر چرت کهن را
بنخوان ای مرغ اگر داری زبانی
اگر کافرنه ای مرغ شبگیر

که امشب چون دگر شبهانگردی
نغیر من خشک در پا شکستت
نه از نور سحر بینم نشانی
ندارم دین اگر دین داری امشب
مرا یا زود کتش یا زود شو روز
بر آتش میروی یا بر سر تیغ
نه آخر پای پروین را شکستند
همه شب میکنم چون شمع زاری
که باشد شمع وقت سوختن خوش
بباید خواند و خندید این سخن را
بنخند ای صبح اگر داری دهانی
چرا بر ناوری آواز تکبیر...

برای نمودن حال شوق و رقت عاشقی که بتأثیر مهر و عاطفه نسبت بمعشوق تمام
علايق و عواطف حیات را دوست دارد تا بجائی که حق چارپایان و جانوران را هم میگزارد
چه بهتر و لطیفتر از داستان دلسوزی مجنون نسبت به آهوان و گوزنان و انس گرفتنش
با وحشیان بیابان .

وزن و شیوه این داستانها خواه لیلی و مجنون خواه خسرو و شیرین خود مبین
میدارد که این اشعار بزمی را ناچار با نغمه های دلکش میخواندند و مینواختند تا چه
ماند پدایان که خود شاعر در ضمن قصه باین موضوع اشاراتی نموده و از آن جمله در شرح
بزم آرائی خسرو سخن از سی آواز گوناگون بمیان آورده که گویا آنهارا باربد نغمه
سلطانمبی از میان صد دستگاہ بر گزیده در بر بطزده است اینک نامهای سی آواز .

۱- کنج باد آورد ۲- کنج کاو ۳- کنج سوخته ۴- شادروان مروارید ۵- تخت
طاقدیسی ۶- ناقوسی ۷- اورنگی ۸- حقه کاوسی ۹- ماهبر کوهان ۱۰- مشک دانه
۱۱- آرایش خورشید ۱۲- نیمروز ۱۳- سبز در سبز ۱۴- قفل رومی ۱۵- سروستان
۱۶- سرو سهی ۱۷- نوشین باده ۱۸- رامش جان ۱۹- ناز نوروز ۲۰- مشکوبه

۲۱- مهر گانی ۲۲- مروای نیک ۲۳- شب‌دیز ۲۴- شب‌فرخ ۲۵- فرخ‌روز ۲۶- غنچه
کبک‌دری ۲۷- نخجیر گان ۲۸- کین ایرج ۳۰- باغ شیرین .
ابیات دیگری هست که اشعار میدارد خود استاد نیز از موسیقی بهره‌مند بوده
و بسا گفته‌های خویش را با نغمه و ساز میسروده .

در هر صورت شعر روان و پرهیجان نظامی از پند و داستان و تغزل و تمشق آنگاه
که با ساز و آواز توأم می‌شد در دل دلداران بزمها می‌نشست و این تأثیر را خود شاعر
در یافته و در خسرو و شیرین چنین گفته :

نصیحتها که شاهان را بشاید	وصیتها کز درها گشاید
بسی پالوده های زعفرانی	بشکر خندشان دارم نهانی
گاهی چون ابرسان کربه گنادم	گاهی چون گل نشاط‌خنده دارم
سماغم ساقیانرا کرده مدهوش	مغنی را شده دستان فراموش
شهنشه دست بر دوشم نهاده	ز تحسین حلقه در گوشم نهاده

در ذکر خواص شعر نظامی استعداد و صف و قوه تصویر او را نباید فراموش نمود
که گرچه از تشبیهات مصنوع آزاد نیست ولی باز لطیف و گاهی نزدیک بطبیعت و بدیع
است از این قبیل:

چو پیر سبز پوش آسمانی	ز سبزه بر کشد بینج جوانی
جوانان را و پیران را دگر بار	بسر سبزی در آرد سرخ گلزار
گل از گل تخت کاوسی بر آرد	بنفشه پر طاوسی بر آرد
بسا مرغا که عشق آوازه گردد	بسا عشق کهن کان تازه گردد
چو از خرم بهار و خرمی دوست	بگلها بر درید از خرمی پوست
گل از شادی علم در باغ میزد	سپاه فاخته بر زاغ میزد
شمال انگبخته هر سو خروشی	زده بر گاو چشمی پیل گوشی
سهی سرو از چمن قامت کشیده	ز عشق لاله پیراهن دریده
بنفشه تاب زلف افکنده بردوش	گشاده باد نسرين را بنا گوش
عروسان ریاحین دست بر روی	شکر خای شکوفه شانه در موی

هوا بر سبزه گوهرها گسسته
 نذروان بر ریاحین پر فشانده
 ز هر شاخی شکفته نو بهاری
 نوای بلبل و آوای دراج
 زمرد را به مروارید بسته
 ریاحین در تذروان پر نشانده
 گرفته هر گلی بر کف نثاری
 شکیب عاشقان را داده تاراج

معمولاً نظامی پس از وصف طلوع صبح یا نسیم سحر گاهان یا نمایش اختران شب
 بداستان میپردازد و در ضمن داستانی اصلی بسا قصه‌های فرعی نقل میکند و آنگونه
 قصه‌ها را بایک مهارتی روشن و کوتاه میگوید و در صنعت ایجاز سر مشقی بدست میدهد.
 او نیز مانند خاقانی که هر دو از یک شهرستان ایرانشد معانی تازه و عبارات مبتکر
 فراوان دارد و گاهی افتد که آن معانی یا آن عبارات کمی نامعلوم و مبهم بنظر میآید
 و بازی کلمات و تعبیرات لغز مانند و استعاره و تشبیهات غریب بکار میرود مانند این
 ابیات در مخزن الاسرار که نعت حضرت نبویست :

تحفه اول که الف نقش بست
 حلقه حار را کالف اقلیم داد
 لاجرم او یافت از آن میم و دال
 بود در این گنبد فیروزه خشت
 رسم تریج است که در روزگار
 بر در محجوبه احمد نشست
 طوق ز دال و کمر از میم داد
 دایره دولت و خط کمال
 تازه تریجی ز سرای بهشت
 پیش دهد میوه پس آرد بهار

ولی اغلب اشعار خمسه روان و روشن و نغز و لطیف است و در فارسی سر مشق
 داستان سرائیست از خواص شیوه استاد کثرت استعمال ترکیبات وصفی است مانند:
 «یکی گوی» «شب سنج» «گرا سنگ سبکسیر» «پویه پا» «فلک بر پای دار»
 «غم و شادی نگار» «شب و روز آفرین» «نکوسرانجامی» ..

بدیهی است لغات و کلمات خاص و شاید بومی نیز در شعر استاد آمده و امتیازی
 بدان بخشیده .

نظایر غیر از مثنویات خمسه قصیده و غزل نیز سروده و بعداری از آن گرد
 آمده و چند قطعه رباعی هم بنام او بدست هست. در این اشعار نیز استادی و زبردستی او
 پیداست .

ابیات ذیل از قصیده‌ایست منسوب باو در شرح پیری خود که متین و مؤثر است :

در این چمن که ز پیری خمیده شد کمرم

ز شاخهای بقا بعد از این چه بهره برم

نه سایه ایست ز نخلم نه میوه‌ای کس را

که تند باد حوادث برینخت بر گک و برم

سپهر با قد خم گشته میکند لخدم

بیاض موی ز کافور میدهد خیرم

دو رشته پر ز کهر بود در دهن ما را

جفای چرخ گسست و برینخت آن گهرم

رسید روز به آخر چو جغد میخواهم

کزین خرابه به معموره فنا بیرم

دو تا شدم که نیالایدم بخون دامن

که خون فشان شده چشم از تراوش جگرم

نشست برف گران بر سرم ز موی سپید

ز پست گشتن بام وجود در خطرم

ز من کسی نکند باور آنکه بتوانم

ز ضعف جان که بر خاطر کسی گذرم ...

در همین مضمون دلسوز که تاریکی روزگار آدمی را مجسم میدارد قطعه یا

غزلی نیز از آن شاعر تغز گو نقل میگردد :

جوانی بر سر کوچ است در باب این جوانی را

که شهری باز کی باشد غریب کاروانی را

حمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده

که اندر خاک میجویند ایام جوانی را

به هرزه میدهی بر باد عمر نازنین کزوی

بِحاصل میتوان کردن حیات جاودانی را

اگر تو شادمان باشی چه معزولی رسد غم را
و گر خود را کشتی از غم چه نقصان شادمانی را

نثر فارسی دوره سلجوقی

بطوریکه در مقدمه این فصل اشارت رفت نثر فارسی نیز مانند نظم در عصر سلجوقیان یعنی قرن پنجم و ششم ترقی کرد و نویسندگان زیادی پیدا شدند و در فنون گوناگون تألیفات نمودند در واقع بعضی از شاهکارهای ادبیات منشور فارسی مانند تاریخ بیهقی و چهارمقاله و کلیله و تذکره الاولیاء در این دوره نوشته شد معلوم است قسمتی از این کتب با اینکه در عصر سلجوقیان تألیف یافته بحمایت و تشویق دیگر سلاطین و امرای معاصر مانند غزنویان و خوارزمشاهیان و سایر سلالها بوده است چنانکه در ذیل معلوم خواهد شد. نثر این عصر نیز مانند ادوار قبل معمولاً ساده و روان یعنی از تکلفات و عبارات پردازی عاری است و حشو و زوائد و تزیینات ثقیل لفظی که بیشتر بعد از مغول معمول شد در آن نادر و عین حال نثری پخته و آزموده و بدیع و فصیح است. با اینهمه باید گفت که استعمال کلمه‌ها و جمله‌های ثقیل عربی و اصول ترسل و سبک ایراد شواهد و اشعار عربی در طی کلام و تظاهر در انشای مظنطن و نثر مرسل و مزین در بعض تألیفات این عصر آغاز می‌کند و در واقع طرح انشای دوره مغول ریخته می‌شود و میتوان در اینموقع برای مثال از کتاب راحة الصدور راوندی و کتاب التوسل الی التوسل بهاءالدین بغدادی نام برد .

کتب عرفانی

چنانکه اولین شعرای معروف صوفیه در دوره سلجوقی ظهور کردند بهمانطور معروفترین تألیفات عرفانی بفارسی منشور نیز در این دوره تألیف یافت و مهترین آنها عبارتست از کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکره الاولیاء .

کشف المحجوب - کتاب کشف المحجوب در اواسط قرن پنجم تألیف یافت. اولین کتاب معروفی است بفارسی فصیحی در شرح حالات و عقاید و مقالات شایخ صوفیه. مؤلف آن ابوالحسن غزنوی است که بمناسبت انتساب بدو محل از جواز غزنه

اورا جلابی هجویری نیز گفته اند گذشته از اینکه این کتاب مهم نمونه شیوه قرن پنجم است اقوال و حکم اخلاقی و عرفانی نغز و مفیدی در آن نقل شده نیز اشعار و جمل قصارتازی در آن آمده است که قسمتی از آن در تعریف تصوف است .

اسرار التوحید - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید نیز از تصنیفات مهم متصوفه است که به نثر فارسی شیرینی نوشته شده تألیف آن در نصف دوم قرن ششم شاید حدود ۵۶۰ یعنی حدود صدسال بعد از کشف المحجوب بعمل آمده است و آن در تعریف احوال و کرامات و اقوال شیخ ابوسعید ابی الخیر است در ضمن شرح حالات و کرامات شیخ حکایات و اخبار و اشعار عرفانی نیز در آن ثبت گردیده همچنین اسامی و اخبار بسیاری از فضلا و مشایخ عصر بمناسبت ذکر شده مؤلف اسرار التوحید محمد بن منور از احفاد شیخ ابوسعید است .

تذکره الاولیاء - تذکره الاولیاء مانند کشف المحجوب و موافق ترتیب آن در تعریف مقامات و غرایب صفات و تخبه کلمات و عبادت و عادات بزرگان صوفیه است پندهای سودمند و حکایات دلپسند و اخبار عبرت آمیز بعبارت فارسی مؤثر و بسیطی در این کتاب آمده و قرائت آنرا جاذب و آسان نموده میان این کتاب و اسرار التوحید و کشف المحجوب از حیث معانی و اسلوب شباهتی تام موجود است و گاهی عین عبارات کشف المحجوب با مختصر تغییراتی در آن دیده میشود .

مؤلف تذکره الاولیاء چنانکه در گذشته اشاره شد شیخ فریدالدین عطار است و تألیف آن در اوایل قرن هفتم حصول یافته .

کتاب تاریخی:

زین الاخبار - زین الاخبار از جمله کتابهای قدیم تاریخی بزبان فارسی است مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود از اهل گردیز بود که ولایتی بوده در مسافت بکر و زه غزنه بر سر راه هند .

در این کتاب تاریخ مختصر ایران تا زمان مؤلف با تضام شرح ظهور اسلام و تاریخ خلفاء تا وقایع سال ۳۲ باختصار مندرج است تألیف آن در زمان سلطنت عبدالنیر شد

پسر محمود غزنوی یعنی بین ۴۴۰ و ۴۴۴ بعمل آمده. این تألیف مخصوص بمناسبت قرب زمان از لحاظ تاریخ سامانیان و غزنویان مهم است.

تاریخ بیهقی - این تألیف مهم نه تنها مانند کتاب گردیزی از حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن ابوالفضل بیهقی اغلب آنها را به رأی العین دیده اهمیت بیسزا دارد بلکه مؤلف خود از ثمر نویسان ماهر عصر بوده و مدت ۱۹ سال در دیوان رسائل دربار غزنوی خدمت منشی گری مینموده و از این جهت کتابش را بفارسی ادبی و فصیح و متینی نوشته و در ضمن ذکر وقایع امثال و اشعار مناسب آورده و از فضلاء و ادباء نام برده است بطوریکه این کتاب در ردیف شاهکارها و بهترین نمونه های شرفارسی قرار گرفته این تألیف در اصل گویا سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص آن که امروز بنام تاریخ بیهقی معروف است از میان رفته این مجلد که باقیست شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است و از این لحاظ اسم آن تاریخ مسعودی است و در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی سال ۴۵۱ شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول داشته از مسطورات این کتاب بخوبی پیداست که ابوالفضل بیهقی مردی بوده درستکار و حق پرست و در روایت حوادث و نقل وقایع نهایت نصفت و دقت داشته و از حقیقت انحراف نجسته و سخن بگراف نگفته است.

تولد ابوالفضل بیهقی در ۳۸۵ و قاتش در ۴۷۹ بوده است.

مجموع التواریخ والقصص - کتابیست در تاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ ایران خصوصاً از مبداء خلقت تا سال ۵۲۰ هجری که سال تألیف آنست در ضمن ذکر وقایع تاریخی داستانها و قصه های زیاد آمده.

در اینموقع بیفایده نیست که از تاریخ بیهقی نیز نام برده شود که در اواسط قرن ششم تألیف یافته و از آثار گرانبهای شرفارسی بشمار است و موضوع آن تاریخ ولایت بیهقی و شرح حال بزرگان و دانشمندان آن سامان و از آنجمله ابوالفضل بیهقی است. مؤلف آن ابوالحسن علی بن زید بیهقی است.

راحة الصدور - راحة الصدور مهمترین کتاب فارسی است در تاریخ سلجوقیان ایران از آغاز کار این سلسله تا انقراض آن بدست خوارزمشاهیان.

مؤلف راحة الصدور ابوبکر محمد راوندی از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بود خود دربار سلجوقی را دیده و در خدمت طغرل بن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان عراق بوده است کتابش را در اواخر قرن ششم تألیف نمود و آنرا در سال ششصد و نه بنام کیخسرو بن قلج ارسلان از سلجوقیان روم کرد و بآن سلطان تقدیم داشت .

راحة الصدور گذشته از ارزشی که نسبت بتاریخ سلجوقیان دارد نیز اهمیت ادبی و امالک است زیرا مؤلف بسیاری از شعرا و موضلا را نام برده و از اشعار و قصاید آنان ذکر کرده و همچنین عده زیادی از امثال عرب آورده است .

راوندی مؤلفات دیگر نیز داشته و خود شعر میسروده است چنانکه قصایدی از او در همین کتاب در مدح کیخسرو و قلج ارسلان مندرج است .
کتاب اخلاقی و ادبی و طبی :

سیاستنامه - سیاستنامه یا سیر الملوک اولین کتاب معروف فارسی است در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوک و امیران و وزیران و قاضیان و خطیبان و دیگر طبقات همچنین ابحاثی در آن راجع باشخاص و فرقه های مختلف مانند سنیان و مزدک و باطنیان و خرم دینان آمده است که از لحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود. انشای سیاستنامه نسبتاً ساده و شیرین و متین است .

مؤلف آن خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام الملک وزیر ایرانی است که مدت سی سال در دربار سلطان الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی منصب وزارت داشته و سیاستنامه را در حدود سال چهارصد و هشتاد و چهار یعنی کمی قبل از گشته شدنش بدست اسمعیلیان بر حسب درخواست ملک شاه تألیف نمود .

قابوسنامه - مؤلف قابوسنامه امیر کیکاوس بن اسکندر بن قابوس و شمشیر حکمران زیاری است که آن را در اواخر عمر برای پند و تهنید پسرش گیلان شاه در چهل و چهار فصل تألیف کرده امیر کیکاوس شخصی بوده راستگو و در ستکار و پارسا .

قابوسنامه در آداب معاشرت و رسوم دوستی و الفت و ترتیب زندگانی و کسب فضایل و تهنید خصایل است تألیف آن در حدود چهارصد و هفتاد و پنج مدت کمی

قبل از وفات مؤلف بعمل آمده است . امیر کیکاوس قریحه شاعرانه داشت و اشعار نیک میسرود .

کیمیای سعادت - کتابی است اخلاقی و دینی که آنرا حجة الاسلام غزالی در اواخر قرن پنجم تصنیف نمود و عمده محتویات آنرا از تألیف دیگر معروف خود موسوم با حیاء العلوم که عربی است بطور خلاصه بفارسی نقل کرد این کتاب اصول تعالیم اخلاقی اسلامی را بطور تفصیل حاوی و مورد بسی استفاده است .

کلیده و دمنه - اصل این داستان معروف در زمان ساسانیان از زبان هندی به پهلوی نقل شده بعد عبداللہ بن مقفع آنرا از پهلوی بعربی ترجمه نمود گرچه کلیده ابن مقفع را در دوره ساسانی بفارسی منظوم و منثور در آوردند ولی آن از میان رفت و تنها اشعاری از کلیده منظوم رود کی باقیمانده چنانکه گذشت . کلیده حاضر که گذشته از اصل هندی دوسه حکایت ایرانی و اسلامی بر آن افزوده شده ترجمه ابوالمعالی نصر اللہ بن محمد عبدالحمید از فضلی آن زمان است از کلیده ابن مقفع و آن در اواسط قرن ششم یعنی در دوره سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲-۵۴۷) بعمل آمده نصر اللہ این کتاب را بنام بهرامشاه کرد و امثال و اشعاری بفارسی و عربی بر آن افزود و الحق نثر متین و شیوایی بکاربرد چنانکه آنرا میتوان از کتابهای ادبی در زبان فارسی شمرد . نصر اللہ در نظم نیز دست داشت و اشعاری بفارسی و عربی میساخت .

چهارمقاله - این کتاب مهم بطوریکه از نام آن پیدا است مرکب است از چهار

مقاله بترتیب ذیل :

در علم دبیری - در ماهیت علم شعر - در ماهیت علم نجوم - در ماهیت علم طب - مؤلف آن ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب به نظامی عروضی است گذشته از اینک وی استاد بلاغت و انشاء فارسی بود در علم ادب مهارت داشت و خود نیز شعر میگفت چنانکه در همین کتاب از اشعار او دیده میشود .

تألیف چهارمقاله در حدود پانصد و پنجاه بعمل آمده و آن بنام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری اتمحاف گردیده .

چهارمقاله را میتوان از حیث سلامت انشاء و طرز سخن و اسلوب عبارت در

ردیف اول آثار منظوم فارسی شمرده و نمونه و سرمشق نثر فارسی محسوب داشت و همدوش تاریخ بیهقی و کلیله پنداشت .

از مزیت‌های این کتاب آمدن شرح حالات و اشعار و مقالات شماره‌ای از شعرا و فضایل معروف آن زمان است که از این حیث اهمیت بزرگ تاریخی نیز دارد مخصوصاً ترجمه فضلاء و شعرا که بزبان مؤلف نزدیکتر بوده‌اند مانند فردوسی یا مؤلف همعصر بوده مانند معزی و خیام بسیار سودمند است .

حدائق السحر - حدائق السحر فی دقائق الشعر کتابی است در صنایع شعری و قدیمتر تألیف فارسی در این فن است که بدست ما رسیده و تألیفات سابق بر آن مانند ترجمان البلاغه فرخی و نظایر آن ازین رفته است .

این کتاب به نثر بلیغی نوشته شده و آمدن امثال و شواهد خوب به نثر و نظم فارسی و عربی اهمیت و ارزش آنرا بیشتر کرده .

مؤلف آن رشیدالدین محمد وطواط از شعرا و ادباء قرن ششم بود که کتاب ترجمان البلاغه فرخی را بحضور اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱) آورد و در نتیجه بحکم آن پادشاه بتألیف حدائق قرار داد و این کتاب مفید را در همان اوان یا چند سال بعد تصنیف نمود .

مقامات حمیدی - مقامات حمیدی کتاب معروفی است بفارسی مسجع و قصد مؤلف آن نظیره گوئی بمقامات حریری و بدیع الزمان همدانی بوده . این کتاب مرکب است از بیست و سه مقامه و آن در مطالب ادبی و مباحثات و مناظرات و لغز بوده و منظور اصلی مؤلف ابداع طرز مقامه نویسی بفارسی و درج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده است . مصنف کتاب حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود از قضاة و ادبای نامی بلخ بود و نامیان زمان مانند انوری او زادر اشعار خود ستودند . تألیف مقامات او اوسط قرن ششم بعمل آمد و خود حمیدالدین بسال ۵۵۹ در گذشت .

ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره خوارزمشاهی کتابی است مفصل و مفید در ادویه و سموم و امراض گوناگون و تشخیص آنها و آن مرکب از ده کتاب و هر کتاب عبارت است از چندین گفتار و باب . مؤلف آن زین الدین ابوابراهم اسمعیل بن حسن

جرجانی است که سال ۵۰۴ هجری بمقام ابوالفتح قطب‌الدین محمد خوارزمشاه پسر انوشکین (۴۹۰-۵۲۱) بخوارزم آمد و در آنجا اقامت جست و این کتاب سودمند را بنام همان حکمران تألیف نمود. وفات مؤلف را بسال ۵۳۱ نوشته‌اند.

مرزبان نامه - کتابی است مشتمل بداستانها و قصه‌ها و حکایتها و افسانه‌ها که غالباً مانند کلیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شده، این کتاب را مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان که خاندان آنها را باوندیان یا آل باوند می‌گفتند در اواخر قرن چهارم هجری بلغت قدیم طبرستانی تألیف کرده است. در اوایل قرن هفتم یکی از ادبا و منشیان درجه اول آن عصر موسوم به سعدالدین و راوینی که ظاهراً اهل آذربایجان بوده آنرا بفارسی فصیح ادبی در آورده و بنام ربیب‌الدین هرون وزیر ازبک بن محمد از اتابکان آذربایجان موشح نمود.

نخبه‌ای از دانشمندان و بزرگان ایرانی که بیشتر بتازی نوشته‌اند.

شیخ طوسی - شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی بر حسب زمان بعد از ابن بابویه و کلینی بزرگترین فقهای مذهب شیعه بود. تحقیقات او در حدیث و تفسیر و فقه و رجال و کلام و ادب مرجع علمای شیعه است. از تألیفات معروفش کتاب استبصار و تهذیب الاحکام و کتاب العدة فی اصول الفقه و کتاب الرجال و کتاب الغیبه است. شیخ در تفسیر کتاب التبیان را تصنیف کرده که معروف است نیز تألیفی مفید دارد بنام فهرست کتب الشیعة و اسماء المصنفین تولدش بسال ۳۸۵ در طوس و رحلت او در ۴۶۰ بود.

غزالی - از سرامندان و مشاهیر علمای دوره سلجوقی یکی حجة الاسلام امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی است. غزالی بسال چهار صد و پنجاه در طوس تولد یافت در آنجا و در جرجان و در نیشابور بتحصیل علوم پرداخت و در بسیاری از علوم خاصه فقه و حکمت بمقام اجتهاد رسید.

اوایل جوانی را در تعلم و اقتفاء از مشایخ متصوفه صرف کرد از اولین معلمین وی در نیشابور امام الحرمین ابوالمعالی بود. غزالی بعد از تحصیل بوعظ و درس و تألیف پرداخت و شهرتی بسزا رسائید و بمقامت وزیر نظام‌الملک رسید و در نزد او پیشگاه سلطان ملک‌شاه تقرب پیدا کرد در سال چهار صد و هشتاد و چهار بموجب دعوت خواجه

نظام الملك برای تدریس در مدرسه نظامیه به بغداد رفت و چهار سال در آنجا تدریس نمود در اینجا حدود سیصد تن از طلاب علم و دانش در محضرش دانش آموزی میگردید و بعضی از تألیفات مهم خود را در اینموقع انجام داد بعد از عالم ظاهر بعالم باطن رجوع نمود و تحولی عظیم روحانی در حال او پدید آمد و در این اثر تحول که در آنموقع حدود ۳۹ سال داشت میل به اعتزال کرد و امام احمد غزالی برادر خود را جانشین خود قرار داد و از مدرسه انفصال جست و سفر حج اختیار کرد مدتی در سوریه ماند و در آنجا در عزلت و اختفاء زیست و تنها با عرفاء و متصوفه معاشرت داشت. یکی از تألیفات معروف خود را که موسوم است به احياء العلوم الدين و آن در فقه و احکام و اخبار و کلام و مذاهب و بخصوص اخلاق اسلامی است در آن خطه تألیف نمود. کتابهای دیگر غزالی در فقه و علم قرآن و حدیث و حکمت متعدد است از آن جمله است مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه در حکمت و معیار العلم در منطق. از رسالات مهم غزالی که حاوی شمه‌ای از شرح حال و تجارب روحانی و عقاید است رساله المنقذ من الضلال است. غزالی بعد از عودت از سوریه باز مدتی در نیشابور در مدرسه نظامیه تدریس نموده بعد عزلت گزید و تنها با وعظ و تدریس در حلقه مشایخ صوفیه و علماء بسر برد تا اینکه در ۵۰۵ یعنی بسن ۵۵ سالگی در طوس وفات یافت.

شیخ طبرسی - شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مانند شیخ طوسی از بزرگان فقهای شیعه بود و در حدیث و تفسیر فقه تحقیق و اجتهاد نمود بسی از علمای شیعه قول او را حجت شمرده‌اند و از مؤلفات معروف او مجمع البیان است که تفسیرهای بزرگ و معتبر شیعه محسوب است. وفات شیخ طبرسی در ۵۴۸ یا ۵۵۰ در سبزوار وقوع یافت.

امام فخر رازی - ابو عبدالله فخر الدین محمد رازی از ائمه حکماء و متکلمین و فقهاء زمان خود و در علوم اسلامی از سر آمدان و بزرگان اسلام بشمار است. عمده اقامتش در هرات و مجالس وعظ و درس او زیارتگاه خاص و عام و مقصد انام بود. از تألیفات مهم او کتاب نهایة العقول و کتاب المحصول در کلام و حکمت و کتاب المباحث المشرقیه در تصوف و کتاب الحصول در اصول فقه و شرح اشارات ابوعلی سینا

در منطق و حکمت است. تولد او بسال ۵۴۳ و فاتهش بسال ۶۰۶ در هرات اتفاق افتاد.

شهاب الدین سهروردی - شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی معروف به شیخ اشراق منسوب به بلده سهرورد زنجان از نخبه علماء حکمی و اشراقی عصر خود بود از مجلس درس فخرالدین رازی استفاده نمود در اصول و حکمت تألیفات داشت .

تألیف معروفش حکمة الاشراق نام دارد که در شرح مسائل فلسفی موافق ذوق عرفان و اشراق است. سهروردی در ۵۴۹ بدنیاً آمد و بسال ۵۸۷ در حلب بامر ملک الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی (۵۸۲-۶۱۳) بجرم اشتغال بحکمت مقتول شد. یک شهاب الدین سهروردی دیگر نیز موسوم به ابو حفص محمد بن محمد از عرفای نامی قرن هفتم بود که در ۶۳۲ وفات یافت و کتاب عوارف المعارف در تصوف از ویست و سعیدی در بوستان از وی یاد کرده .

میدانی - ابوالفضل احمد بن محمد میدانی از اهل نیشاپور در قواعد و لغت عرب استاد بود و در نحو تألیف دارد. معروفترین آثار او عبارت از کتاب مجمع الامثال است که امثال مشهور عرب را محتوی است و السامی فی الاسامی است که اسامی دینی و نجومی و جغرافیائی و حیوانات با ترجمه های فارسی در آن آمده. میدانی بسال ۵۱۸ در نیشاپور وفات یافت .

زمخشری - ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی در لغت و نحو و حدیث و تفسیر محقق بود. از تألیفات مشهور او الکشاف عن حقیقة التنزیل است در تفسیر و المفصل است در نحو. همچنین زمخشری کتابی بنام اساس البلاغه در تحقیق لغت عربی و کتابی لغتی مفید از عربی بقارسی با اسم مقدمه الادب دارد. تولدش در زمخشر ۴۶۷ و وفاته بسال ۵۳۸ اتفاق افتاد .

شهرستانی - ابوالفتح محمد شهرستانی نیز از فضلاء ایران بود. در چهارصد و هفتاد و نه در شهرستان تولد یافت در فقه و کلام و علم ادیان صاحب تحقیق است. تألیف معروفش کتاب الملل و النحل در تعریف فرق اسلامی و مذاهب و شرح آراء حکماء است. وفات شهرستانی بسال ۵۳۸ اتفاق افتاده .

از فضای دیگر این عصر ابوالحسن علی بن حسن باخرزی از قصبه ساخرزین نیشابور و هرات است که در فقه و ادب استاد بود و اشعار بتازی سرود .

تألیف معروف او *دمیته القصر* نام دارد و در آن شرح حال و منتخب اشعار دو بیست و بیست و پنج تن از شعرای عربی گوی عصر خود را که شماره ای از آنان ایرانی بوده اند آورده و از ادب او نویسنده گانی نام برده . سال وفات او را ۴۶۸ نوشته اند .

دیگر ابو بکر عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی که از استادان علم نحو بود و تألیفات مهم دارد و از آن جمله است کتاب *العوامل* در نحو و فائق سال ۵۰۲ واقع شد .

دیگر ابواسماعیل حسین بن علی بن طغرانی اصفهانی بود که وزارت مسعود بن محمد بن ملک شاه از سلجوقیان عراق ۵۴۷ - ۵۳۸ داشت یعنی مشیر و صاحب تدبیر او بود ، بهر حال از جمله ادباء و شعرای نامی عصر خود معدود است و تألیفات و دیوان اشعار لطیف عربی دارد . قصیده معروف عربی موسوم به *لامیة العجم* از اوست . طغرانی بسال ۵۱۴ کشته شد .

دیگر انوشیروان بن خالد بن محمد گاشانی وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه (۵۱۱-۵۶۵) اولین سلجوقیان عراق که از جمله ادباء و مورخین بود .

دیگر ابوزکریا حبیبی بن علی تبریزی معروف به *خطیب تبریزی* که در ادب و لغت عربی مقام بزرگی داشت و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد در عروض و قوافی و اعراب قرآن و شرح معانی و شرح دواوین عربی تألیفات دارد و فائق سال ۵۰۲ اتفاق افتاد .

ماخذها - کتابهای فارسی راجع بتسویب و شرح حال مشایخ : و اولیاء کشف المحجوب چاپ روسیه - ایضاً اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید چاپ روسیه و چاپ ایران با اهتمام آقای مهربار و تصحیح آقای بهمنیار - ایضاً تذکرة الاولیاء شیخ عطار چاپ فرنگ با مقدمه بقلم آقای محمد قزوینی ایضاً تقدالانصوص جامی - ایضاً نفیحات الانس جامی - ایضاً گوهر مراد تألیف ملا عبدالرزاق لاهیجی - ایضاً شرح کلشن راز محمد لاهیجی - ایضاً تاریخ ادبی براون ج ۲ - ایضاً قسمت اول رساله دکتر رضا زاده شفق چاپ برلین (آلمانی) .

در باب سلجوقیان : *راحة الصدور* تألیف راوندی چاپ فرنگ و برای اخبار و حکایاتی راجع بشعرا و نویسندگان و ادبیات مسانفد بابا طاهر و معزی و انوری و طغرانی بفرست آن کتاب رجوع شود .

راجع به باباطاهر: گذشته از راحة الصدور و مقدمه دیوان بابا طاهر چاپ تهران با اهتمام مجله ارمغان - ایضاً براون جلد دوم .

رسائل خواجه عبدالله انصاری چاپ ارمغان ۱۳۱۹ با تصحیح آقای نابنده گنابادی - تاریخ برامکه از بهترین منشآت قرن چهارم و پنجم با اهتمام آقای عبدالعظیم قریب گرگانی ۱۳۱۳ - فهرست نسخ خطی ربو ج ۲ - (برای تذکره های فارسی و جوع با آخر کتاب شود) فرهنگ اسدی چاپ فرنگک. ایضاً چاپ تهران با تصحیح آقای اقبال - مقدمه دیوان ناصر خسرو بقلم مرحوم غنی زاده چاپ برلین - دیوان ناصر خسرو چاپ تهران با مقدمه آقای نفی زاده -

راجع بقطرای و زمان او : شهریاران گمنام تألیف آقای کسروی - ایضاً منتخبات فارسی (گریستومانی) تألیف شفرج ۲ - ایضاً سفرنامه ناصر خسرو چاپ برلین - ایضاً ابن الاثیر حوادث سالهای ۴۱۸ و ۴۳۲ و ۴۵۰ - ایضاً تاریخ ابن خلدون چاپ مصر ص ۴۹۶ - دیوان سنائی به تصحیح آقای مدرس رضوی طهران - سیرالعبادالی المعاد حکیم سنائی با اهتمام آقای کوهی بتصحیح آقای سعید نفیسی ۱۳۱۶ - ویس و رامین فضل الدین گرگانی بتصحیح آقای مجتبی مینوی ج ۱ طهران ۱۳۱۴ .

راجع بخيام : تعلیمات چهارمقاله چاپ فرنگک بقلم آقای محمد قزوینی و حکایات متن همان کتاب - ایضاً تحقیقات آقای دکتر کریستنسن Christensen در کتاب خود موسوم به رباعیات خيام (انگلیزی) - ایضاً مقدمه آقای نفیسی بیچاپ طهران رباعیات خيام - ایضاً مقدمه آقایان دکتر رضاهوفیق و حسین دانش به رباعیات خيام چاپ استانبول (ترکی).

راجع بعطار : تذکرة الاولیا چاپ فرنگک با مقدمه آقای محمد قزوینی - دیوان عطار با تصحیح آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۱۹ - احوال و آثار عطار تألیف آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۰ .

راجع به انوری و معزی : حکایات چهارمقاله آقای عروضی سمرقندی چاپ فرنگک و تهران - ایضاً تحقیقات ژوکووسکی در باب انوری که خلاصه آنرا براون در تاریخ ادبی خود آورده - ایضاً حبیب السیر چاپ بمبئی ج ۲ ص ۱۰۳ - ایضاً تاریخ راحة الصدور و تاریخ گزیده - دیوان امیر معزی با مقدمه بتصحیح آقای عباس اقبال طهران ۱۳۱۸ - بهترین شرح حال مسعود مستخرج از اشعار و اقوال خودش بقلم آقای محمد قزوینی چاپ فرنگک (ترجمه انگلیزی) - دیوان مسعود سعد بتصحیح و مقدمه آقای رشید یاسمی چاپ طهران ۱۳۱۸ - « حصارنای » شرح حال مسعود سعد تألیف آقای سهیلی خوانساری - دیوان جمال الدین اصفهانی (مختصر) با اهتمام آقای ادیب نیشابوری طهران - دیوان کامل جمال الدین اصفهانی با تصحیح و حواشی آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۲۰ - دیوان ابوالفرج رونی با اهتمام آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۰۴ - تحقیقات خاتیکوف راجع به خاقانی که در جلد دوم براون خلاصه شده - ایضاً تاریخ

ادبیات تألیف اته (آلمانی) - سخن سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر چاپ طهران ج ۲ - دیوان خاقانی بتصحیح آقای عبدالرسولی چاپ طهران ۱۳۱۶.

نظامی و زمان او : مقدمه خسه چاپ سنگی طهران - ایضاً اخبار نظامی تألیف باخر (آلمانی) چاپ آلمان ۱۹۲۱ - ایضاً براون ج ۲ ایضاً تاریخ ادبیات اته مقالات آقای سعید نفیسی در مجله ارمغان سال ۴ شماره ۳ و ۴ - و مقاله پرفسور ریباکا سال ۱۶ شماره اول - ایضاً توضیحات مفید ریودر فهرست نسخ خطی فارسی ج ۲ - ایضاً ابن الاثیر حوادث سال ۶۲۲ و ۶۲۵ - خسه نظامی بسانضمام منتخبات تصایح بعنوان اندرزنامه و دیوان و شرح حال نظامی بعنوان گنجینه گنجوی بهمت و تصحیح آقای وحید دستگردی طهران - مقدمه حدائق السحر چاپ طهران بقلم آقای اقبال - عمیق بخارائی بقلم آقای ذبیح الله صفا مجله مهر منطبعه طهران شماره های ۳ و ۴ سال سوم - مقدمه کشف المحجوب چاپ روسیه (روسی) - تذکره الاولیاء در دو جلد چاپ فرنگک بامقدمه آقای قزوینی داستان لیلی و مجنون و مقایسه ادبی بارومئو و زولیت تألیف آقای علی اصغر حکمت طهران ۱۳۲۰ - سیاستنامه چاپ طهران :

شرح حال بیهقی بقلم دکتر رضا زاده شفق در مجله ارمغان شماره ۱۲ سال ۱۱ و شماره های ۱ و ۲ سال ۱۲ - مقدمه راحة الصدور چاپ فرنگک باهتمام آقای محمد اقبال باشرح حال مؤلف بقلم خودش - مقدمه قابوسنامه بقلم آقای نفیسی چاپ طهران ۱۳۱۲ - مقدمه مرزبان نامه بتصحیح آقای قزوینی چاپ طهران ۱۳۱۱ .

کلیده و دمنه بامقدمه آقای عبدالعظیم قریب - ایضاً منتخب کلیده و دمنه بامقدمه و اهتمام آقای قریب چاپ طهران ۱۳۲۰ - کیمیای سعادت چاپ طهران باهتمام آقای احمد آرام - غزالی نامه تصنیف آقای جلال همائی طهران ۱۳۱۸ - چهار مقاله چاپ فرنگک بامقدمه و حواشی آقای محمد قزوینی - مقامات حمیدی چاپ تبریز - ذخیره خوارزمشاهی نسخه خطی کتابخانه سپهسالار طهران مقامات راجع به امام فخر رازی بقلم آقای سعید نفیسی در مجله مهر طهران .

راجع بدانشمندان و فقها (گذشته از کتاب فوق) مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری
روضات الجنات خوانساری - قصص العلماء تنکابنی - فهرست شیخ طوسی فهرست ابن الندیم - و دیگر
کتاب رجال مانند طبقات الاطباء ابن ابی اصمیه - و طبقات الشافعیه تألیف سبکی - و معجم الادباء
یاقوت - و اخبار الحكماء قفطی - ایضاً خاندان نوبختی تألیف آقای اقبال - تاریخ ادبیات عرب
بروکلیمان - و فیات الاعیان تألیف ابن خلکان .

۴ - عصر مغول و تیموریان

استیلای مغول بایران با حمله چنگیزخان از طرف ترکستان در اوایل قرن هفتم هجری شروع نمود و منجر بتأسیس سلطنت احمق‌داد او در ایران شد که تا واسط قرن هشتم هجری بنام ایلیخانان حکمرانی کردند. در حمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده بود و علاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت و در کارزار بامغول مغلوب شد و سلسله خوارزمشاهی بتاریخ شصت و بیست و هشت بدست آنقوم منقرض گردید.

از جمله معاصرین و رقیبان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتند ولی با آنها از در تدبیر و اطاعت درآمدند و خراجگزارى آنها را پذیرفتند و جنوب ایران را بدین طریق حفظ کردند و بالاخره در حدود شصت و هشتاد و شش انقراض یافتند.

نخستین حکمران سلاله ایلیخانیه هلاکو و از دیگر سلاطین معروف آن اباقاآن و غازان و اولجایتو بودند. غازان اول سلطان مغول بود که در ایران اختیار دین اسلام نمود.

قریب نیم قرن بعد از انقراض مغول تیموریان که اصلاً بامغول خویشاوند بودند بنای سلطنت در ایران گذاشته و تا اوایل قرن دهم یعنی شروع کار صفویه فرمانفرمائی نمودند.

از معروفترین افراد سلاله تیموریان تیمور لنگ و شاه رخ و الغ بیک و ابوسعید بودند.

سلاله‌های کوچک دیگر نیز با انقراض مغول در نقاط مختلف ایران بوجود آمده بود مانند جلایریان و سربداران و آل کورت و مظفریان و قره‌قوینلو که غالب آنها در نیم قرن فاصله بین انقراض ایلیخانان و ظهور تیمور یعنی نصف دوم قرن هشتم در نقاط مختلف حکومت داشتند.

فتنه مغول و حمله تیمور یکی از مصیبت‌های بزرگ تاریخ است که نه تنها بایران روی آورد بلکه يك قسمت مهم آسیا و اروپا را ویران و پیریشان نمود تقریباً

تمام شهرهای بزرگ شمالی ایران ردیف هزاران ده و قصبه نهب و تخریب و ساکنین آنها قتل عام شدند. تأثیر این هدم و قتل و غارت در ادبیات و علوم زیاد بود. نه تنها شماره‌ای از علما و فضلا با فوجی‌ترین وضعی کشته گردیدند بلکه مساجد و مدارس و ابنیه متبرک که موقوفه و کتابخانه‌ها که حاوی کتب بیشمار و خزاین علوم و آثار بود طعمه یغما و چپاول گشت و پایمال و نابود شد و بقیة السیف از اهل دانش متواری و فراری شدند و در آن نقاط نام و نشانی از علم و فضیلت نماند و بدایت و وحشت بدانش و معرفت غلبه نمود ولی با اینهمه فتنه و تخریب که در این سرزمین رویداد آثار علم و ادبیات ایران کاملاً عرضه زوال نگشت بلکه بعد از دوره اول صدعات مغول باز فرصت جسته و رستاخیز نمود حتی در بعض شعب علوم مخصوصاً در فن تاریخ دوره مغول و تیموری دارای امتیاز گردید و توان گفت این عصر کلیه در تاریخ ادبی ایران اهمیتی پیدا کرد. علت این تضاد آنکه اولاً اساس تمدن و علوم و ادب در ایران از زمان سامانیان رو بترقی نهاده و بمرور ایام به بضع و کمال رسیده و صدها اشخاص دانشمند در هر گوشه این سرزمین ظهور نموده و تألیفات و آثاری از خود پیاد کار گذاشته بودند و سخت بود این همه ذخیره معنوی که یادگار اعصار و بس محکم و استوار بود بایک حمله مغول هر چند سخت و خونریزانه باشد از بین برود. مقداری از کتب و آثار بتصادف از نظر وحشیان مغول مکتوم ماند. مقدار دیگر را بشهرهای دور دست بردند. همچنین شماره‌ای از بزرگان و دانشمندان از دست جلادان مغول جان بدر بردند و مخصوصاً بولایات جنوبی ایران که از تخریبات آن قوم یغما گر مصون بود پناه آوردند و عده‌ای به هندوستان و آسیای صغیر التجا نمودند و در آن نقاط بفرصت بسه نشر ادبیات و علوم ایرانی همت گماشتند.

ثانیاً سلاطین مغول و تیموری با اینکه در ابتداء درنده و آدمی خوار بودند بعد از اقامت در ایران و مألوف شدن با افکار آن سامان کمی تغییر ماهیت دادند و خوی تاخت و تاز و خواص حرص و آرز خود را باختند و بتدریج بتمدن اسلام و ایران آشنائی بهم رسانیدند و بصحبت علماء و فضلاء گرویدند و بعضی آنان خود کسب هنر کردند و اهل هنر را حمایت نمودند حتی شماره‌ای از دانشمندان ایران را مانند خواجه نصیرالدین

طوسی و خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و برادرش عظاملك جوینی و رشیدالدین فضل الله بمشورت یا بوزارت و امارت برگزیدند و هر يك از این اشخاص بنوبه خود اهل فضل را حمایت و تشویق نمودند. خواجه نصیر که بدر بار هلاکو احترامی بزرگ داشت از علمای بزرگ و نامی ایران بود و صدها شاگرد در حلقه تدریس خود داشت و نشر فضایل ایرانی و اسلامی مینمود. صاحب دیوان وزیر اباقا آن و عربی دانشمندان بود و استادی مانند شیخ سعدی او را مدح و تحسین میکرد. برادرش عظاملك جوینی که از طرف شاه مغول حکومت داشت همت به بسط علم و ادب گماشت. اصلا خاندان جوینی در نشر معارف ایرانی بفضل سبقت و حسن خدمت ممتاز بود.

رشیدالدین فضل الله وزیر غازان از دانشمندان و طبیبان و مورخان زمان خود بود و در عقل و تدبیر نظیر نداشت.

پس عجب نیست که در عصر مغول و تیموری با آن همه ویرانی و پیریشانی ادب و فضیلتی نامی بدر آمدند. نه تنها بعضی از شعرای درجه اول ایران مانند سعدی در آن دوره شهرت یافتند و مولانا جلال الدین رومی و حافظ و جامی و دیگران از مورخین و نویسندگان و شعرادر آن عصر ظهور کردند بلکه محیط ایران عده ای از خود امرای و شاهزادگان مغول و تیموری را تربیت نمود و از میان آنان اشخاص صاحب ذوق پیدا شدند مخصوصاً خود تیمور با همه درشتی و شقاوت و خونخواری از درك لذایذ معنوی ادبیات اسلام و ایران بی نصیب نبود و مجالس ادباء و ظرفاء را خوش داشت. اولاد و احفاد او نیز کما بیش اهل فضل و دانش دوست بودند از آن جمله بود الخ بیک که دانشمندان را تشویق نمود و میل و استعدادی نسبت بعلم نجوم نشان داد و خود زیجی ساخت بایستقر برادر الخ بیک نیز ذوق مخصوص ادبی داشت و اشعار و آثار فارسی را بدقت و هوس مطالعه مینمود و مجلس او همواره مجمع شعر او مورخین و خوش نویسان و نقاشان ایرانی بود خود در خط استاد بود و رقم استادانه او بر طاق و پیرامن سردر مسجد گوهر شاد مشهد که آیاتی از قرآن شریف نوشته جلوه گراست. همو بود که امر کرد نسخه ای از شاهنامه را برای او استنساخ کردند و مقدمه ای مفید بر آن نوشتند و امروز

قدیمترین نسخه معروف شاهنامه که در دست است همان نسخه بایسنقری است که بسال هشتصد و بیست و نه تحریر یافته. نیز از احفاد دانش پرور تیمور ابوالغازی سلطان حسین بود که در هرات و اطراف قریب چهل سال حکومت داشت و در بار این حکمران مرکز فضلا عوشعراء مانند جامی و مورخین و ادبا و مانند دولت‌شاه و حسین واعظ و خواند میرو نقاشان ماهر مانند بهزاد و شاه مظفر و خوشنویسان مانند سلطان علی مشهدی بود و جمله بهر مند تشویق این امیر بزرگ و وزیر دانشمند او علیشیر نوائی بودند. نیز شاخه هندی تیموریان ادبیات ایران را ترویج کرد و هندوستان در زمان اعقاب پابر تیموری مرکز تألیفات و ترجمه‌های فارسی گردید چنانکه در فصل دیگر بیاید.

در میان سلسله‌های دیگر نیز اهل فضل کم نبود چنانکه ابوبکر و پسرش سعد از انابکان فارس حامی سعدی بودند و اهل فضل را که از یورش مغول گریخته و پناه آورده بودند نگهداری مینمودند و شاه شجاع از مظفریان مشوق حافظ بود و فخرالدین از آل کرت مقر خود را مرکز ادب قرار داده بود.

از حوادث مهم ادبی این عصر انتشار زبان فارسی بود در خارج ایران زیرا در نتیجه تشتت و مسافرت و مهاجرت ادبای ایران و بتأثیر بعضی از سلاطین تیموری یا مغول در هند زبان فارسی در اطراف و ممالک مجاور خاصه هندوستان رواج یافت و نویسندگان و مؤلفان و سخنگویان فارسی در آسامان پدید آمدند و شعرای نامی فارسی زبان هند مانند امیر خسرو و فیضی دکنی و عرفی شیرازی از این تاریخ بی‌عد شهرت کردند و این سخنگویان گذشته از هند در ترکیه نیز مورد تقدیر و تقلید گشتند و بدین وسیله بر رواج زبان فارسی در آن مملکت خدمت کردند.

ولی افسوس که اوضاع غیر طبیعی عصر مغول و تیموری زبان فارسی را نیز مخصوصاً در اثر مصنوعی و غیر طبیعی کرد و شیوه ساده و شیرین قدیم تا حدی متروک شد و شماره‌ای از نویسندگان به لفاظی پرداختند و مطالب را با استعاره و مجاز و کنایه و طول و تفصیل ادا کردند و عبارت پردازی و درج کلمات ناهنجار عربی و استعمال حشو و زواید و بکار بردن الفاظ و عبارت غامض بی‌معنی و تشبیهات ناروا و مبالغه‌های بیجا مرسوم گردید حتی ادای مطالب تاریخ تابع این اصول لفاظی شد بطوریکه برای بیان مطلبی کوچک

گاهی صحایف بزرگه را بمبارات غلیظ و ثقیل پر کردند و اگر کتابی مانند تاریخ معجم یا تاریخ و صاف که از آثار مهم این عصر است با سبک مکلف آن مدتی مورد تقلید مؤلفین واقع گردید مثلاً با تاریخ بیهقی برابر کرده شود فرق فاحش میان دو اسلوب دیده خواهد شد و تنزل صریح سبک زبان فارسی معلوم خواهد گشت .

بدیهی است این سبک عمومیت نداشت بلکه نویسندگان در نظم و نثر همان طرز قبل از مفعول را مرعی داشتند یا لا اقل مانند دیگران غرق ظاهر پیردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی میساختند و علت اختلاف بین آثاری مانند گلستان و تاریخ جوینی با تاریخ و صاف و جامع التواریخ که جمله از یک عصر نهمین است .

در مورد نظم دور مفعول میتوان گفت که شعر عرفانی نمودهای کامل پیدا کرد و در واقع بهترین و لطیفترین معانی تصوف در این عصر بقالب عبارات موزون فارسی اندر آمد و نامی ترین گویندگان این طرز مانند حافظ و جامی خاصه جلال الدین رومی در این دوره ظهور کردند و شاید یکی از عوامل قوت پیدا کردن این مسلک همانا ظلم و اعتساف و تجاوز و اجحاف مفعول باشد که صاحبان ایران در برابر این طغیان چون از جهان بیرون رنجیده و دل شکسته شدند لاجرم رو به عالم درون آوردند و در معنویت و تأمل و مطالعه و ریاضت نسلی خاطر جستند و شورش و آشوب عالم ظاهر را بسکوت و آرامش و صفای عالم باطن معاوضه کردند .

از تأثیرات فرعی استیلای مفعول و تیموریان یکی نیز ورود شماره زیادی کلمات مفعولی و ترکیب فارسی بود که هنوز عده ای از آن در زبان حاضر فارسی باقی و متداولست اینک برای مثال معدودی از آن لغات ییگانه ذکر میشود ، ایلغار (هجوم) یفما (تاخت و تاز و غارت) چپاول (غارت) یورت و اردو (قرارگاه و سپاه) ایلچی (فرستاده . نماینده) قراول (پاسبان . سرباز) نومان (ده هزار، بیور) نویان (درجه و لقب شاهزادگان مفعول) کوچ (رحلت رهسپار شدن) او شراق (نوشه ، زاد راه) تمغا (مهر) .

همچنین است القاب خان (فان) و خاقان و خاتون و اسامی خاصه مانند البتکین و سبکتکین و خان بالیغ و ابش و منکبرنی و تکش و تغلق و نظایر آنها .

شعرا و سخنگویان معروف

سعدی - مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی یکی از ستاره‌های قدر اول آسمان ادب ایران است که نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را با علی درجه فصاحت رسانید و بهتر نمونه بلاغت را بدست داد و در واقع مفاد این بیت را که خود فرموده:

هفت کشور نمی کنند امروز
بی مقالات سعدی انجمنی
در هر عصری مقبول اهل ذوق و ادب قرار داد.

سعدی بنا بدلالت بیستی از بوستان که آن را در ۶۵۵ تألیف کرده و گفته است:

الا ای که عمرت بهفتاد رفت
مگر خفته بودی که بر باد رفت
(در صورتیکه این بیت را خطاب بخودش گفته باشد) بایستی در سال ۵۸۵ تولد یافته باشد
و اگر بیت دیگر را که در گلستان آمده و عبارت از این است:

ای که پنجاه رفت و در خوابی
مگر این پنج روزه در بابی
در تاریخ تألیف گلستان ۶۵۶ ساخته و خطاب بنخویشتن گفته است پس تاریخ تولدش حدود سال ۶۰۶ خواهد بود.

قرائن تاریخی فرض دوم را بیشتر نزدیک بحقیقت میکند. نخست آنکه در کلیات سعدی از انابك سعدزنگی سلطان فارس (۵۹۹-۶۲۳) نشده در صورتیکه شاعر منتسب بدان خاندان بود و شاهان آنرا مدح کرد پس معلوم میشود شاعر در زمان سعد هنوز بسیار جوان و گمنام بوده. دوم آنکه چون وفات سعدی بین ۶۹۱ و ۶۹۴ اتفاق افتاد تولد او در اوایل قرن طبیعی تر بنظر میآید تا در ۵۸۵ که عمر او را بیشتر از صد سال میکند. سوم آنکه سعدی در گلستان و بوستان از واعظان و استادانی مانند ابوالفرج بن جوزی (متوفی در ۶۵۶) و شهاب الدین سهروردی (ابو حفص عمر بن محمد مؤلف عوارف المعارف متوفی در ۶۳۲) طوری نام میبرد که باو پند و اندرز میفرموده‌اند و معلوم میشود موقع ارشاد و تدریس این بزرگان در بغداد شاعر ما تلمذ میکرده و خوشه دانش میچیده و جوانی نارس بوده و معقول اینست که در این روزگار حداکثر حدود ۱۰ و اند سال داشته باشد نه بیشتر.

پس تولد او در حدود ۶۰۶ چنانکه بیت ای که پنجاه رفت و در خوابی....

میشمایاند بنظر درست میآید.

شاعر در اوایل جوانی از نوازش پدر محروم گردید چنانکه خود گوید:

مرا باشد از حال طفلان خیر	که در طفلی از سر بر فتم پدر
من آنکه سر تاجور داشتم	که سر در کنار پدر داشتم

اجداد سعدی اهل علم و دانش بوده و در علوم دینی اشتیاق داشته اند چنانکه فرمود:

همه قبیله من عالمان دین بودند	مرا معلم عشق تو شاعری آ
-------------------------------	-------------------------

سعدی در شیراز بتحصیلات آغاز کرد سپس بیغداد رهسپار شد و در آنجا در

مدرسه معروف نظامیه و در دیگر محافل علمی کسب فضایل و علوم نمود.

از جوانی روح بی آرام داشت و پای بندیکجا نبود و گردش اطراف جهان و

دیدن مردمان رامینخواست و در واقع این ابیات ترجمان حال خودش بود :

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار	که بر و بهر فراخست و آدمی بسیار
چو ما کیان بدرخانه چندبیتی جور	چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار
زمین لگد خور داز گاو و خر بعلت آن	که ساکنست نه مانند آسمان دوار

گذشته از جهانگردی و وطنش ایران معرض هجوم مغول گردیده فارس گرفتار

کشمکش های بین احفاد خوارزمشاهیان و اتابکان واقع شده بود پس دل از زادگاه کند

و بجهانگردی آغاز نمود و مسافرتی را که بین سی تا چهل سال طول داشت پیش گرفت و

بغداد و سوریه و مکه را تا شمالی های امریکا گشت و شهرهای مختلف و ملت های گوناگون

دید و بامذاهب و فرق برآمیخت و باطبقات مردم اختلاط نمود و شاید قطعه :

ندانی که من در شه اقالیم غربت	چرا روز گاری بکردم درنگی...
-------------------------------	-----------------------------

اشاره بهمین مسافرت باشد. دور نیست آغاز این سفر در سال هجوم غیاث الدین

خوارزمشاهی بفارس یعنی سال ششصد و بیست و دو باشد و اگر بعضی حکایات گلستان

تخیلات صرف شاعرانه نیست سعدی کاشغر و هند و ترکستان را هم دید حتی بموجب

روایتی از سفر مکه به تبریز رفت و در آنجا اباقاآن و صاحب دیوان و برادرش را

دیدار کرد .

بعد از این سفر طولانی و سیر در آفاق و انفس شاعر جهان دیده با یکدنب

تجارت معنوی و افکار ورزیده بسوی شیراز برگشت و در این حین در آنجا مدوح حامی او اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳-۶۶۸) حکومت میکرد و رفاه و امان حاصل بود ، چنانکه گفت :

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم بلنگان رها کرده حوی پلنگی
چنان بود در عهد اول که دیدی جهان پر آشوب و تشویش و تنگی
چنین شد در ایام سلطان عادل اتابك ابوبکر بن سعد زنگی

در اینموقع بود که شاعر فراغتی جست و میل بتألیف و تصنیف نمود و سزوده‌ها و گفته‌های خود را گرد آورده و بوستان و گلستان را پرداخت و اشعار و قطعات خود را فراهم ساخت

سعدی از آن نیکبختان است که در زمان خود حتی از اوان جوانی صیت شهرت خود را شنید و این ناموری او در زمان اتابك ابوبکر با وج رسید در بوستان گوید :

که سعدی که گوی بلاغت ربود در ایام بوبکر بن سعد بود

در اینموقع یعنی بسال ۶۵۵ بوستان را برشته نظم و تألیف کشید چنانکه گوید:

ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج که من گفتم این نامبردار گنج

یکسال بغداد گلستان را تصنیف کرد چنانکه در مقدمه آن گفت :

در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

گذشته از ایندو استاد را قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات و مقالات و قصاید عربی هست که در دیوان کلیاتش جمع آمده .

سعدی گذشته از اتابكان با بزرگان و فضلا و دانشمندان مانند صاحب دیوان و برادرش عطاء ملك ارتباط داشت و آنان را مدح میگفت و با شاعران و گویندگان معاصر خویش نیز روابط ادبی داشت و بسا که مورد ستایش آنان واقع میگردد . چنانکه مجدهمگر که خود انتساب بدر بار اتابك ابوبکر داشت گفت :

از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی کو کعبه فضل است و دلش چشمه زمزم
و خواجه همام الدین تبریز که شاعر شیرین سخنی بود و صاحب دیوان را مدح میکرد در اشاره با همیته و حسن شهرت سعدی گوید :

همام را سخن دلفریب و شیرین هست ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی
تأثیر سخن استاد در اخلاف و آوازه شهرت او در جهان و نفوذش در ادبیات ایران
و مشرق زمین بزرگتر از آنست که در این مختصر مشروح گردد و بیجهت نیست که
شماره زیادی از دانشمندان ایران و فضلاء جهان بزرگی استاد را بعنوان کوناگون
بیان کرده حتی شاعران نامی نیز به ستایش او زبان آورده اند .

لسان الغیب خواجه حافظ فرماید :

استاد سخن سعدیست نزد همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه
امیر خسرو دهلوی اینگونه بوی میبald :

جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی

همو در قران السعدین گوید :

شرم نداری که بگوئی سخن

نوبت سعدی که مبادا کهن

نیز در مورد دیگر گوید :

خسرو سر مست اندر ساغر معنی برینخت شیر از خمجانۀ مستی که در شیراز بود
سعدی نه تنها در ایران بلکه در کشورهای مجاور اسلامی و در تمام عالم علم و
ادب از همان عصر خودش تا کنون جزو سخنگویان نامی بشمار آمده و افکار و اشعار
او را از روی شوق و رغبت جسته اند کتاب گلستان حتی کتاب درسی سلاطین هند و
عثمانی بود و شاهان و شاهزادگان آن ممالک اشعار او را از بر داشتند تا چه ماند باهل
علم و ادب در زمان ما آثار او تقریباً بتعمام زبانهای مهم عالم نقل شده و نامش زبانزد
آهان جهانست :

سبک استاد در نثر و نظم مورد تقلید بسی از گویندگان ایران گردید و مقاله ها
و کتابها از منظوم و منثور در تتبع شیوه او بوجود آمد که از آن جمله میتوان در تتبع
گلستان از روضه خلد مجد خوافی که از شعرای قرن هشتم بود و بهارستان جامی و
نگارستان معین الدین جوینی و پریشان قآنی نام برد .

وفات این مرد بزرگ میان سالهای ۶۹۱ و ۶۹۴ در مسقط الرأس خود شیراز
اتفاق افتاد و در همان شهر مدفونست .

سبك و افكار - اگر در تاریخ ادبیات بخواهیم استادانی را بر گزینیم که صاحب سبك و مسلک و ابتکارند و از مرحله تقلید گذشته اند بدون تردید یکی از آنان سعدی شیرازیست .

چنانکه در بالا هم اشارت رفت سعدی در اقسام شعر طبع آزمائی نموده و الحق در هر يك خوب از عهده بر آمده . قصاید سعدی بسبك متقدمین است ولی معمولاً روشن تر و ساده تر و بی تکلفتر است و موضوع آن نعت خداوند ویند و اندرز و مرثی و مدایح است . ممدوحین عمده سعدی عبارتند از :

اتابك ابوبكر بن سعد بن زنگی ششمین پادشاه سلسله سلفریان یا اتابكان فارس و پسر او سعد بن ابوبكر که سعدی انتساب خاص بدو داشته و گویا تخلصش هم از او بود و اتابك محمد بن ابوبكر بن سعد بن زنگی و ترکان خاتون دختر اتابك و محمود شاه از اتابكان یزد و اتابك سلجوق شاه بن سلفر شاه بن سعد بن زنگی و اتابك ابش خاتون دختر اتابكان سعد بن ابوبكر نیز امیران و حاکمان فارس مانند امیرانکیان نو و مجدالدین رومی و وزراء و دانشمندان مانند صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی و وزیر نامی هلاکو و برادرش عطا ملك جوینی از حکام و دانشمندان زمان و نظایر آنان .

نکته ای که هست استاد شیرازی در مدح ابدأ طول و تفصیل و اغراق مضمون سازی متقدمین را بکار برده و صفتی را که مدایح استاد را امتیازی خاص می بخشند و ازین حیث نسبت به تمام گذشتگان برتری پیدا میکند همانا عبارتست از اینکه وی باشهامتی شکفت - انگیز شاهان و امیران زمان را بعدل و نیکوکاری میخواند حتی آنانرا با سپری شدن روزگار و گذشتن جاه و جلال و تغییر احوال متناسب ساخته و بیدار میکند و اینگونه اندرز دلیرانه تا آن زمان نه تنها در ادبیات ایران بلکه در ادبیات همه جهان سابقه نداشت و میتوان آنرا نمونه و دلیل فکر آزاد و فرهنگ عالی کشور ما گرفت زیرا شاعر ایرانی هفتصد و اند سال پیش که همه جهان غرق تاریکی و جهل و خموشی بود این چنین چراغ هدایت فراراه فرمانروایان عصر وجود داشت و حقایق را به آنان که زورور داشتند بی پروا گفت . اینك چند بیت از راه نمونه در این باب نقل میشود تا روح حقیقستی و زادگی در ادبیات ما و ارزش سخن استاد معین گردد و معلوم شود که بقول خود شاعر :

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعید را مسلم
 در ضمن قصیده مدحیه مجدالدین که در سال ۶۸۰ حکومت شیراز داشت گوید:
 جهان بر آب نهاده است وزندگی بر باد غلام همت آنم که دل بر او نهاد
 جهان نماند و خرم روان آدمی که باز ماند ازو در جهان به یکی یاد
 بر آنچه میگردد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
 گرت زدست بر آید چون نخل باش کریم ورت نصیب نیفتد چو سرو باش آزاد
 در قصیده‌ای در ستایش علاءالدین عظاملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا و برادر
 صاحب دیوان که حاکم عراق عرب و خوزستان بود (۶۲۳-۶۸۱) این ابیات آمده :
 اگر همین خور و خوابت حامل از عورت بهیچ کار نیساید حیات بیحاصل
 ثنای طول بقا هیچ فایده نکند که در مواجهه گویند را کب و راجل
 بلی ثنای جمیل آن بود که در خلوت دعای خیر کنند چنانکه در محفل
 در ضمن مدح اتابک سلجوقشاه بن سلغر (۶۶۱-۶۶۲) این ابیات را سروده :
 جهان نماند و آثار معدلت مساند بخیر کوش و صلاح و بعدل کوش و کرم
 خطای بنده نگیری که مهتران ملوک شنیده اند نصیحت ز کهتران خدم
 خنک کسی که پس از وی حدیث خیر کنند که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم
 حتی مطلع قصیده‌ای که عنوانش مدح اتابک ابوبکر است اینگونه آغاز میکند:
 بنوبت است ملوک اندرین سپنج سرای کنون که نوبت است ایملک بعدل گرای
 نه تنها قصاید مدحیه استاد بهمین روش متوجه بهیند و راهنمائیت بلکه قصایدی
 سرتاسر بقصد اندرز سروده شده مانند آنهاست که با مطلع‌های زیر آغاز میکند :
 ایها الناس جهان جای تن آسائی نیست مرد دانا بجهان داشتن ارزائی نیست ..
 ایضاً :
 خوشست عمر دریغا که جاودانی نیست بس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست ...
 ایضاً :
 روزیکه زیر خاک تن مانهان شود و آنها که کرده ایم یکایک عیان شود ..
 جا دارد ابیاتی از قصیده‌ای در مدح انکیانو که در ۶۶۷ از طرف هلاکو حکومت

فارس منسوب گردید برای عبرت و اتباه نقل گردد تاشیوه استاد بهتر روشن شود:
 بس بگردید و بگردد روز کار
 اینکه دستت میرسد کاری بکن
 اینکه در شهنامه ها آورده اند
 تا بداند این خداوندان ملك
 اینهمه رفتند و ما ای شوخ چشم
 اینکه وقتی نطفه بودی در شکم
 مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
 همچنین تا مرد نام آور شدی
 آنچه دیدی برقرار خود نماند
 دیروزود این شکل و شخص نازین
 اینهمه هیچست چون می بگذرد
 نام نیکو گر بماند ز آدمی

ازین چند مثال توان دید که سعدی جای مضامین تو در تو و تکلفات و عبارتی و مدح اغراق آمیز قصاید مر سوم را بعبارات موزون فصیح و روشن داده و بیشتر توجهش به هدایت افکار و اتباه مردم و حق پروری و داد گستری بوده .

بدیهی است استاد اجل اشعار قدما را میخواند و بسببک و مضامین آنان نیک پی میبرد نهایت خود تصرفی عمیق کرد و قصیده را که بااستثنای کم سر تا سر مدیحه سرائی بود عنوان پند و راهنمایی قرار داد . چند مثال زیرین که محض نمونه ذکر میگرد نشان میدهد که ویرا با آثار گویندگان پیش از خود مانند فردوسی و اسدی و سنائی و انوری و ظهیر قاریابی و امثال آنان الفتی بوده و اشعار آنانرا تتبع مینموده .
 فردوسی گوید :

که زنگی بشستن نگر دد سفید

ز ناپاک زاده مدارید امید

سعدی گوید:

که نتوان شستن از زنگی سیاهی

ملاحت کن مرا چندانکه خواهی

فردوسی گوید :

شب و شاهد و شهد و شمع و شراب

ازین پنج شین روی رغبت متاب

سعدی گوید :

غنیمت است دمی روی دوستان بینی

شب است و شاهد و شمع و شراب شیرینی

فردوسی گوید :

چو دندان کند تیز کیفربری

که چون بچه شیر نر پروری

سعدی گوید :

چو پرورده شد خواجهر را بر درید

یکی بچه گرگ می پرورید

همچنین استادی باسدی توجه داشته و این بیت را :

که بسیار کس چون تو پروردو گشت

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت

از اوقتاباس کرده .

ایضاً سنائی گوید :

کاب حیوان درون تاریکی است

اندرین راه در بدی نیکی است

سعدی گوید :

که آب چشمه حیوان درون تاریکی است

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار

همچنین حکایت روباه و شتر گلستان مأخوذ از قطعه انوریست که اینگونه

شروع میکند :

روبه دیگرش بدید چو آن

روبهی میگریخت از پی جان

نیز استاد بعضی تغزلات ظهیر فاریابی را استقبال کرده ازین قبیل :

ظهیر :

کجا بچشم در آید شکست حال منش

هزار توبه شکسته است زلف پر شکنش

سعدی :

که داد خود بستانم بیوسه از دهنش

رها نمیکند ایام در کنار منش

با اینهمه امتیاز و ابتکار سعدی در سخن و تصرف او در قصیده و تبدیل آن از مدیحه

به انقاض و مواعظه نیک بد است .

امتیاز دیگر شعر استاد آنکه همان درجه که قصیده مدحیه را از نظر انداخت
 به آرایش غزل پرداخت، درست است پیش از و شاعران نامی تغزل کرده یا غزل‌هایی ساخته
 بودند ولی شعر رسمی و مورد نظر همانا قصیده بود و غزل مقام فرعی داشت در صورتیکه
 سعدی غزل را که بیشتر از تعبیر احساسات میکند بر قصیده که معمولاً روی مقاصد
 ساخته میشود ترجیح داد و آنرا ترویج کرد و در واقع در آئین سخن سرائی این شاعر
 دل با دماغ و حس با خرد مبارزه نمود و عشق و ذوق و شور و شوق جای قیاس و نکته
 پردازی و مضمون‌سازی را گرفت بدین ترتیب میتوان گفت با ظهور سعدی و بعضی
 همزمانان او غزل در ردیف اول اقسام شعر فارسی قرار گرفت که در گذشته نقل مجالس
 رسمی شاهان و مرسوم روزهای جشن درباریان بود عقب رفت. اینک چند بیت از دو
 غزل استاد شیوه اوست نقل میگردد^۱:

مشتوای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس

که بهر حلقه زلف نه گرفتاری هست

گر بگویم که مرا با تو سروکاری هست

در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید

تا ندیده است ترا بر منش انکاری هست

صبر بر جور و قیبت چکنم گسر نکنم

همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و بس

که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست

من از این دل ق مرقع بدر آیم روزی

تا همه خلق بدانند که ز ناری

۱- رجوع شوده استقبال این غزل از طرف آقای ملک الشعراء بهار در سعدی نامه ۱۳۱۶.

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانیست که در هر سر بازاری هست
ایضاً :

من ندانستم از اول که تویی مهر و وفائی
عهدنا بستن از آن به که به بندی و نیائی
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی
ایکه گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی
پرده بردار که ییکانه خود آن روی نبیند
تو بزرگی و در آئینه کوچک نمانی
گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون توییائی
سعدی آن نیست که هرگز کمندت بگریزد
تا بدانت که در بند تو خوشتر که رهائی

امتیاز سوم سعدی که در آن نیز پیشوا و توان گفت بیهمتاست نثر روان شیرین
اوست که الحق بانظمش برابری میکند و پیش از او کسی بدان شیوه نثر نساخته
بخصوص که نثر استاد نثر مسجع است و نمودار گرانمدار آن همانا کتاب گلستانست
که باید گفت گلچینی از گلزار ادبیات ایران است در این تألیف منیف است که سعدی
داد صنعت سجع را داد و حشمت انتخاب و حسن وزن و تناسب را در عبارت فارسی نمایاند
و دفتر سجع سازان پیش از خود را مانند شیخ عطار و دیگران خط بطلان کشید و
مترسلان نامی گذشته را نیمه راه گذاشت و معجزه استادان نثر مرسل را مانند ابوالمعالی
نصرالله صاحب کلیله و دمنه که استاد را بسبک او نظری بوده باطل کرد و با اینکه سجع
مستلزم تصنع است یک جمله مصنوع و متصنع نساخت و عباراتش مانند آب روان و
آهنکه جانان جاذب و شیرین و گوشنواز و دلفریب در آمد، مانند اینها :

نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر - توانگری بهتر است نه بهمال و بزرگی بعقل
است نه بسال - همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بجمال - محالست که هنر
میدان بمیرند و بیهنرای جای ایشان گیرند .

زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار - گوهر را گرد در خلاب افتد
همان نفیس است . و غبارا اگر بر سر آسمان رود همچنان خسیس - دوران باخبر در
حضور و نزدیکان بی بصر دور - خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب - عالم بی عمل
ز بیور بی عمل است - تهی دستان را دست دلیری بسته است و پنجه شیری شکسته ...
از مزایای نثر سعدی در گلستان جلوه گراست آوردن اشعار و شواهد مناسب
است در ضمن عبارت که تأثیری خاص بسخن او میبخشد بخصوص آنجا که استشهاد از
قرآن کریم مینماید و معنی آیات بینات را بانظم شیوائی تعبیر میکند نظیر آیه:
انا اقرب الیه من حبل الوریثه که گوید:

دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبت که من از وی سررم
چکنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

و آیه : فلما راینه اکبر نه و قطن ایدیهن ... که گوید :

کاش کافانکه عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
تا بجای ترفیح در نظرت بیخبر دستها بریدندی

این نوع نثر ملمع تا زمان استاد نادری بود و در شیوائی هرگز بدین پایه نرسیده بود.
چهارم آنکه گلستان در حقیقت کتابی است در آموزش و پرورش و هدف اغلب
حکایات و امثال آن ادب و تربیت و تهذیب نفس است و از هنرهای استاد آنکه حقایق را
بدون ورود باستدلال و طول مقال از راه تمثیل با عباراتی بس شیرین جزیل بیان میکند
و معنی شعر و شاعری همینست مثلاً برای اینکه شخص را بتأمل و شکیبائی بخواند بدین
طرز سخن میراند:

بچشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از شتابان
سمند باد پا از تک فرو ماند شربان همچنان آهسته میراند

و برای اینکه لزوم نظام و مرامی را در امور معیشت گوشزد کند چنین فرماید :
چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
که میگویند ملاحان سرودی
اگر باران بکوهستان نبارد
بسالی دجله گردد خشک رودی
از قسمتهای لطیف گلستان آنست که شاعر باروح عرفانی که او را بود گاهی
صدای طبیعت و نسیم درختان و نوای مرغان را بگوش جان میشوند و آنهمه در ذوق
او چون نغمه وحدت و آهنگ خلقت ترنم میکنند پس حال شوق و جذبه پیدا مینماید
تا بجائی که گوئی سرود مرغی او را از صدای قلب عالم آگاه میسازد تا اینگونه
سخنان میگوید :

دوش مرغی بصبح مینالید
عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را
مگر آواز من رسید بگوش
گفت باور نداشتم که تو را
بانگ مرغی چنین کند مد هوش
گفتم این شرط آدمیت نیست
مرغ تسبیح خوان و من خاموش

همین روح عرفان و توجه بمعنی و مرکز جهان چشم استاد را باز و فکر او را
بلند پرواز کرد و نظر جامع و رأی محیط او حقایق را در یافت و از اوج وحدت ندا کرد
و بشر را که مانند امروز گرفتار تفرقه بود اینگونه به یگانگی و همدستانی خواند :
بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ریک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

و در آن روز گاران کینه توزی که هر فرقه معتقدات خود را میزان حق میدانست
و دیگران را گمراه تصور میکرد شاعر بزرگ اینگونه خود پسندیهایی قشری آدمی را
بچکانه شمرد و از آن دشمنیهای کودکانه با قهر خند شاعرانه اینچنین تمثیل کرد :
یکی جهود و مسلمان نزاع میکردند
چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان گرا این قباله من
درست نیست خدایا جهود میدانم
جهود گفت بتوریه میخورم سو کند
و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گراز بسیط زمین عقل منعدم گردد
بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم !

در اشاره بمسلك عارفانه استادبى مناسبت نيست آنچه را كه در گلستان در باب درويشان آورده بياوريم .

پادشاهى بدیده استحقار در طایفه درويشان نظر کردىكى از ايشان بفرست بجای آورد و گفت ایملك مادرين دنيا بجيش از تو كمتر يم و بعيش خوشتر و بمرگ برابر و بقیامت بهتر .. ظاهر درويش جامعه زنده است و موى سترده و حقيقت آن دل زنده و نفس مرده . طريق درويشان ذكر است و شكر و خدمت و طاعت و ايتار و قناعت و توحيد و توكل و تسليم و تحمل هر كه بدین صفتها كه گفتم موصوفست بحقيقت درويش است اگر در قیامت اما هرزه گردى نماز هوا پرست هوسباز كه روزها شب آرد در بند شهوت و شبها روز كند در خواب غفلت و بخورد هر چه در میان آید و بگوید هر چه بر زبان آید رند است و گرد عباس است .»

تمام گلستان كه به ترتیب ذیل در هشت بابست : ۱- در سيرت پادشاهان ۲- در اخلاق درويشان ۳- در فضیلت قناعت ۴- در فواید خاموشى ۵- در عشق و جوانى ۶- در ضعف و پيرى ۷- در تأثیر تربیت ۸- در آداب صحبت . مانند آنچه برای نمونه آورده شد دارای نکات نغز اجتماعى و اخلاقى و تربیتى است و این مزایا است كه آن كتاب در سر حلقه ادبیات جهان قرار میدهد زیرا در هر باب مطالبى عمیق و سودمند كه هر يك سر مشق زندگى تواند بود مندرج است .

كتاب بوستان كه نیز هدف تربیتى دارد مى نماید كه استاد در مثنوى اجتماعى و اخلاقى نیز ماهر و زبردست بوده و كار سابقین را مانند شیخ عطار در این رشته بكمال رسانده و حقایقى بس مهم و سودمند بملك حكایت بیان نموده است .

بوستان مبتنى برده بابست كه ایبائى از هر باب برای اشاره بطرز سخن شاعر

آورده

باب اول در عدل و تدبیر و رأیست و این ابیات از آن بابست .

شنيدم كه در وقت نزع روان	بهرمز چنین گفت نوشیروان
كه خاطر نگهدار و درويش باش	نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو كس	چو آسایش خویش خواهی و بس

شبان خفته و گرگ در گوسفند
 که شاه از رعیت بسود تاجدار
 که چون میکنی میکنی بیخ خویش
 که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
 که هر سلطنت را پناهند و پشت
 که مزدور خوشدل کند کار بیش

باب دوم در احسانست و در آن باب چنین گوید:

ز سوداش خون در دل افتاده بود
 فرو هشته ظلمت بر آفاق ذیل
 سقط گفت و نفرین و دشنام داد
 نه سلطان که این بوم بر زان اوست
 در آن حال منکر بر او بر گذشت
 نه صبر شنیدن نه روی جواب
 که سودای این بر من از بهر چیست
 ز روی زمین بیخ عمرش بکن
 خودش در بلادید و خرد در و حل
 فرو خورد دخشم سخنیهای سرد...

باب سوم در عشق و مستی و شوراست و در آن بحکم ذوق و وحدت عرفانی این

ابیات آمده :

بر عارفان جز خدا هیچ نیست
 ولی خرده گیرند اهل قیاس
 بش آدم و دام و در کبستان
 بگویم گر آید در آیه پند
 پر می و آدمیزاد و دینه و ملک
 که باهستیش نام هستی برسد

نیاید بنزدیک دانا پسند
 برو پاس درویش محتاج دار
 مکن قاتوانی دل خلق ریش
 فراخی در آن مرزو کشور مخواه
 رعیت نشایند ز بیداد کشت
 مراعات دهقان کن از بهر خویش

یکی را خری در گل افتاده بود
 بیابان و بساران و سرما و سیل
 همه شب در این غصه تا باامداد
 نه دشمن برست از زبانش نه دوست
 قضا را خداوند آن پهن دشت
 شنید این سخنیهای دور از صواب
 بچشم سیاست در او بنگریست
 یکی گفت شاها به تیغش بزن
 نگه کرد سلطان عالی محل
 بیخشود بر حال مسکین مرد

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست
 توان گفتن این باحقایق شناس
 که پس آسمان و زمین چیستند
 پسندیده پرسیدی ای هوشمند
 که هانوز و دریا و کوه و فلک
 همه هر چه هستند از آن کمترند

باب چهارم در تواضع است و در آن از جمله چنین فرماید :

خجل شد چو پهنای دریا بدید
گراو هست حقا که من نیستم
صدف در کنارش بجان پرورید
که شد نامور لؤلؤ شاهوار
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

یکی فطره باران زابری چکید
که جائیکه دریاست من کیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید
سپهرش بجائی رسانید کار
تواضع کند هوشمند گزین

باب پنجم در رضاست و در آن باب آمده :

و گرنه چه آید ز بی مغز پوست
که در پوشی از بهر پندار خلق
خجالت نبرد آنکه نمود و بود
که در چشم طفلان نمائی بلند
توان خرج کردن بر ناشناس
که صراف دانا نگیرد به چیز
پدید آید آنکه که مس یازرند

عبادت باخلاص لیت نکوست
چه ز نارمخ در میمانت چه دلخ
باندازه بود باید نمود
اگر کوتاهی پای چوبین میند
و گر نقره اندود باشد نحاس
منه جان من آب زر بر پیشیز
زر اندودگان را به آتش برند

باب ششم در قناعت است و این ابیات از آنست :

شدی سنگ در دست ابدال سیم
چو قانع شدی سیم و سنگت یکیت
فریدون بملك عجم نیم سیر
چو خفتند گردد شب هر دو روز
بروشکر بزدان کن ای تنگدست
که بر خیزد از دست آزار کس
باب هفتم در تربیت است و در آن با اشاره به بداندیشان و بدگمانان گوید :

شنیدی که در روزگار قدیم
نپنداری این قول معقول نیست
کدارا کند یکدم سیم سیر
اگر یادشاهست و گر پینه دوز
چو بینی توانگر سراز کبر مست
نداری بحمدالله آن دسترس
باب هفتم در تربیت است و در آن با اشاره به بداندیشان و بدگمانان گوید :

دراز خلق بر خویشان بسته ایست
اگر خود نمایست و گر حقیرست
بدامن در آویزدت بسدگمان

اگر در جهان از جهان رسته ایست
کس از دست جور زبانها ترست
اگر بریری چون ملك ز آسمان

بکوشش توان دجله را پیش بست
 تو روی از پرستیدن حق مپیچ
 نشاید زبان بد اندیش بست
 بهل تا نگیرند خلقت بهیچ

باب هشتم در شکر بر عافیت است و در آن چنین فرمود :

یکی گوش کودک بمالید سخت
 ترا نیشه دادم که هیزم شکن
 که ای بلعجب رأی بر گشته بخت
 به غیبت نگرداندش حقیقت شناس

باب نهم در توبه و صواب است و در آن گوید :

ز عهد پندری یاد دارم همی
 که در خریدیم لوح دفتر خرید
 که باران رحمت برو هر دمی
 بدر کرد تا که یکی مشتری
 بخرمائی از دستم انگشتی
 چون شناسد انگشتی طفل خورد
 بخرمائی از وی توانند برد
 تو هم قیمت عمر شناختی
 که در عیش شیرین برانداختی

باب دهم در مناجات است و این چند بیت از آنست :

خدایا بعزت که خوارم مکن
 مسلط مکن چون منی بر سرم
 بذل گنه شرمسارم مکن
 بگیتی نباشد بتر زین بدی
 ز دست توبه گر عقوبت برم
 مرا شرمساری به روی تو بس
 جفا بردن از دست همچون خودی
 گرم بسر سر افتد ز تو سایه ای
 دیگر شرمسارم مکن پیش کس
 تو بردار تا کس نیندازدم
 سپهرم بود کمترین پایه ای

خلاصه آنکه آثار استاد سعدی شیرازی از نظم و نثر مظهر عقاید و افکار است که در نتیجه عمری آزمایش و اندیشه و مطالعه آفاق و انفس و سیر و سفر و آمیزش با اقسام ملل و نحل و مشاهده وقایع تاریخی بحصول پیوسته خود فرماید :

در اقصای عالم بگشتم بسی
 تمتع ز هر گوشه ای یافتم
 بسر بردم ایام با هر کسی
 زهر خرمنی خوشه ای یافتم

عقاید گرانها در عباراتی موزون و شیوا حکایتها و مثلها و اشعار زیبا بیان

شده و بدین ترتیب مجموعه‌ای نفیس حاوی بهترین دستورهای اخلاقی و اجتماعی و نمونه شیوای فارسی ادبی بوجود آمده که مطالعه آن بدون تردید متعلمانرا بکار آید و مترسلانرا بلاغت افزاید.»

شیخ محمود شبستری - شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری در قصبه شبستر هفت فرسنگی تبریز تولد یافت و رشد و نموش در همان جهات بود و در عهد الجایتو و ابوسعید شهرت یافت و در عداد علماء و فضلاء تبریز میشد. از شرح حال وی تفصیلی در دست نیست ولی اخبار و آثارش معلوم میسازد که از اجله علمای متصوفه زمان خود بشمار میرفته و در حل و فصل مسائل دینی و حکمی بس دقیق بوده و در آن موضوعها مرجعیت و شهرت بسزا داشته.

دانش دوستان از اطراف و اکناف بحضورش شتافته و در مجهولات خود حل اشکال از او درخواست میکرده‌اند چنانکه معروفترین تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن راز را در چنین موردی در جواب سؤالات مرد بزرگی از اهل خراسان یعنی امیر حسین هروی مرید و خلیفه شیخ بهاءالدین ملتانی که او هم خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی بود سروده است. این سؤالات بطوری که از اشعار گلشن راز ظاهر میگردد بسان هفتصد و هفده بشیخ رسیده چنانکه فرماید:

ز هجرت تا گهان در ماه شوال	بسال هفده از هفتصد سال
رسید از خدمت اهل خراسان	رسولی با هزاران لطف و احسان

تمام این سؤالات راجع بمسائل دینی و عقاید عرفانی میباشد که شیخ بمناسبت و ترتیب جواب داد سپس بخواهش مریدان آنرا در اندک مدتی تکمیل کرد و بر آن بیفزود و آنرا گلشن راز نام نهاد.

شیخ شبستری شاعر بخصوص نبوده و بتصریح خودش تا نظم گلشن راز شعر نسروده ولی رسایل و کتب راجع بهمین موضوعات تألیف نموده است و در این مورد گویا سؤالات منظوم بوده و بناچار جواب آنها را نیز منظوم داده چنانکه ابیات ذیل این معنی را میرساند:

بدو گفتم چه حاجت کاین رسایل	نوشتم بسارها اندر رسایل
-----------------------------	-------------------------

بعد درباره تصنیفات خود گوید:

به نثر از چه کتب بسیار میساخت
بنظم و مثنوی هرگز نپرداخت
در مقدمه مثنوی دیگر موسوم بسعدت نامه که منسوب باوست باز شیخ از اهتمام
نداشتن بکلام منظوم سخن رانده است با اینکه شیخ شاعری را نقص نمیشمرده و
شاعر بودن شیخ عطار را که اعتقادی خاص بدو داشت شاهد آورده و گلشن راز چنین
گفته :

مرا از شاعری خود عار ناید
که در صد قرن چون عطار ناید
و توان گفت گلشن راز از حیث طرز سخن و سبک نظم هرگز متوسط نیست
و به هارت شاعرانه شیخ دلیلی است که مطالب غامض تصوف را در اشعار منقح خوش
آیندی ادا کرده و گاهی واقعاً معانی نغز عرفانی را در یک و دو بیت بیان نموده.
از تصنیفات منشور شیخ آنچه معروف است حق الیقین میباشد که در مسائل
دینی است نیز شاهد نامه از تألیفات اوست .

شیخ شبستری بسال هفتصد و بیست وفات یافت و مرقدش در شبستر واقع است.
اینک چند پرسش و پاسخ آن محض نمونه بر وجه ایجاز نقل میشود تا زبدهای
از افکار عرفانی و خلاصه‌های از محتویات گلشن راز و نشانه‌های از ذوق و عقاید شیخ
شبستری معلوم گردد؟
پرسش - تفکر چیست ؟

پاسخ :

تفکر رفتن از باطل بسوی حق
بجزو اندر بدیدن کل مطلق
محقق را که وحدت درشهود است
نخستین نظره بر نور وجود است
دلی کز معرفت نور و صفا دید
ز هر چیزی که دید اول خدا دید
بود فکر نکورا شرط تجرید
پس آنکه لمه‌های از برق ناید

غرض اینست که عمل فکر پیدا کردن حق از باطل است ولی اهل تحقیق از
مقام فکر استدلالی بالاتر رفته و در حقیقت عالم و وحدت اشیاء را منور شهود میبینند
و در جزئیات عالم کلی را مییابند و از آن ناپدید دیگر کل نمایان
میشود پس هر جا مینگردند خدا را که روح کل است مشاهده کنند .

پرسش : چه نوع فکر شرط سلوک سالک است کدام فکر طاعت و کدام گناه است؟

پاسخ:

در الافکر کردن شرط راه است	ولی در ذات حق محض گناه است
همه عالم ز نور اوست پیدا	کجا او گردد از عالم هویدا
رها کن عقل را با حق همی باش	که تاب خورد ندارد چشم خفاش
بود نور خرد در ذات انور	بسان چشم سردر چشمه خور

یعنی خداوند را که نور مطلق و محیط جهان است با عقل ضعیف نتوان درک کرد و ذات او را بنور سرد نتوان دریافت دلیل بذات او جستن بدان ماند که خفاش به آفتاب نگردد و چشم ضعیف ما بچشمه خورشید نظر کند تنها مشاهده عالم که مظهر اوست و رجوع بقلب و توسلا بایمان ما را بحق میرساند .

پرسش : من چیست و حقیقت نفس آدمی کدام است ؟

پاسخ:

چو هست مطلق آید در اشارت	بلفظ من کند از وی عبارت
حقیقت کز تعین شد معین	تو او را در عبارت گفته من
برو ایخواجه خود را نیک بشناس	که نبود فریبهی مانند آهاس
یکی ره برتر از کون و مکان شو	جهان بگذار خود در خود جهان شو
من و تو چون نماند در میانه	چه کعبه چه کنش چه دیر خانه
در این خانه یکی شد جمع و افراد	چو واحد سازی اندر عین اعداد

یعنی اگر شخص آدمی بنظر عرفان در خود نگردد و حدود جسمانی و ظاهر را فراموش کند خواهد دید میان او و عالم فرقی نیست و اصل هر چیز یک حقیقت است پس خواهد دریافت که وی همان حقیقت کل است که تعین پیدا کرده و از راه ظاهر بینی این وجود ظاهر را حقیقت تصور میکرده یعنی آهاس میدیده و فریبه میپنداشته جهان محسوس را که جهان کثرت است میدیده و جهان واقعی را که جهان وحدت است و در آن نفس و حقیقت خدا یکی است نمیدیده است حقیقت وحدت مانند واحد است که همه اعداد از او بوجود آید و در واقع همان یک است که مکرر دیده است .

پرسش : سالک راه حق کیست و مردم تمام عارف کدام است ؟

پاسخ :

<p>مسافر آن بود کو بگذرد زود سلوکش سیر کشفی دان زاهکان باخلاق حمیده گشته موصوف همه با او ولی او از همه دور تبه گردد سراسر مغز بسادام ولی چون پخته شد بی پوست بیکوت شریعت پوست و مغز آمد حقیقت خلل در راه عارف نقص مغز است چو عارف با یقین خویش پیوست بود از سر وحدت واقف حق دل عارف شناسی وجود است</p>	<p>ز خود صافی شود چون آتش از دود سوی واجب بترك شین و نقصان بعلم زهد و تقوی بوده معروف بزمیر قبهای ستر مستور گرش از پوست بخراشی که خام اگر مغزش بر آری بر کنی پوست میان این و آن بساشد طریقت چو مغزش پخته شد بی پوست مر است رسیده گشت مغز و پوست بشکست درو پیدا نماید وجه مطلق وجود مطلق او را شهود است</p>
--	--

راهرو و عارف کسی است که از همان آغاز سلوک معایب خود را اصلاح کند و هستی خود را از هر گونه نقص خالی نماید و این مرتبه تخلیه است سپس خویش را بزیر اخلاق حمیده پیاراید و بدانش زهد و پرهیز کاری گردد و این مرتبه تخلیه است وقتی از این مراحل گذشت و احکام ظاهر شریعت کار بست و در راه عبادت و خدمت رنجها برد و از خود پرستی مانند آتشی که از دود بگذرد گذشت و برای خوبی و نیکی کوششها کرد کم کم نفس او روشن میگردد و از مقام علم گذشته بمقام عرفان یعنی کشف و شهود قدم مینهد و از این طریق بتدریج سلوک کرده ترقی میکند تا از مبدأ شریعت بسلوك در طریقت میرسد تا سرانجام بمغز و حقیقت نزدیک میشود آنگاه است که وحدت جهان در نظر او جلوه میکند و این مرتبه تجلیه است که دانش او منتهی به بینش و دانائی او مبدل به شناسائی میگردد و چیزهایی را که سابق بانقصان میدانست اکنون بکمال می بیند یعنی عارف میشود و تا بجائی واصل میگردد که فرقی بین نفس و عالم و من و تو و عالم و معلوم و عارف و معروف در نظر او باقی نمیماند و خودش

آینه حق میشود یعنی خود جسمانی و زمینی و شهوانی او زایل میشود و خود روحانی او که حقیقت عالم است در روی جلوه میکند و از این لحاظ میتواند انا الحق گوید زیرا در وجود او تنها حق می ماند.

بجز حق کیست تا گوید انا الحق	انا الحق کشف اسرار است مطلق
چرا نبود روا از نیکبختی	روا باشد انا الله از درختی
یقین داند که هستی جز یکی است	هر آنکس را که اندر دژشکی نیست
در آن حضرت من و ما توئی نیست	جناب حضرت حق را توئی نیست
که در وحدت نباشد هیچ تمیز	من و ما تو و او هست یک چیز

بهمن روش استاد در مسائل دیگر عرفان بحث میکند مانند جلوه خداوند در عالم و وصال عارف به حق و هدف و حدود نطق آدمی و مسئله جزو و کل و حادث و قدیم و معنی اصطلاحات و اشارات در اشعار عرفانی مانند رخ و زلف و خط و خال و چشم و لب و شراب و شمع و شاهد و خرابیات که عارفان از این عبارات معانی مخصوصی قصد کنند مثلاً در باب شراب چنین گوید:

مگر از دست خود یابی امانی	شراب بیخودی در کش زمانی
تو را پاکی دهد در وقت مستی	طهور آن می بود کز لوث هستی
خودی کفر است اگر خود پارسائیست	خرابیاتی شدن از خود رهائیست

غرض اینکه معنی شراب و خرابیاتی شدن در اصطلاح عارفان بیخود شدن و از خود پرستی که اساس اغراض مردمان و علت اصلی خرابی جهان است گذشتن و تصوف به فداکاری و صمیمیت و پاکدلی گردیدند.

بالجمله باید گفت گلشن راز معانی تصوف را در یک مثنوی ساده و شیرین در طی حدود هز از بیت شرح و توضیح مینماید و آدمی را بترك عادت و درك وحدت و جستجوی حقیقت رهبری میکند.

جلال الدین - مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی بزرگترین شعرای متصوف ایران بسال ششصد و چهار هجری در بلخ که از مراکز فرهنگ و ادبیات و عقاید ایرانی شمرده میشد تولد یافت. پدرش محمد بن حسین

ملقب به بهاء الدین ولد بر حسب روایت نوه دختری علاء الدین خوارزمشاه بود و از فضلاء و مشایخ عرفاء محسوب میشد و ظاهراً از جمله خلفاء شیخ نجم الدین کبری بود پیس خوارزمشاه تقرب داشت و گویا در نتیجه پند گوئی و در اثر نفوذ و شهرتی که پیدا کرده بود جلب خصومت او را کرد و مخالفان تصوف از وسعایت نمودند و از مردم بلخ هم آزار دید پیس مجبور به هجرت شد و باپسرش جلال الدین از راه بغداد قصد سفر حج نمود بحکم اشعاری از مثنوی تألیف پسر مولانا سلطان ولد این مسافرت در ظهور و فتنه مغول اتفاق افتاد و شاید این فتنه در این عزیمت مؤثر بوده پس شاید مسافرت در حدود تاریخ ۶۱۲ وقوع یافته و در این صورت سن جلال الدین در اطراف ۱۴ خواهد بود.

گفته اند بهاء الدین ولد در نیشابور بدیدار شیخ فرید الدین عطار نایب آمد و او جلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند و مثنوی اسراء نامه را با او هدیه کرد بعد از عبور از بغداد و زیارت حج بملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت نمود بعد به لارنده که از مراکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحال قامت افکنند پیس بموجب دعوت سلطان علاء الدین کیقباد (۶۱۷-۶۳۴) در او دهمین سلجوقیان آسیای صغیر که از شاخان بزرگ دانش پرور بود بقونیه مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاء الدین ولد که در علوم ظاهری و باطنی مقامی بزرگ داشت به نشر فضایل و علوم و بارشاد مردم پرداخت و علاء الدین کیقباد اراتی بسزا نسبت با او پیدا نمود.

اولین تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جلال الدین در نزد پدرش بود و یک سال بعد از وفات او (سال ۶۲۸ اتفاق افتاد) سید برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان سابق بهاء الدین ولد بود و در این موقع در سلك خواص و اولیاء اهل طریقت مقامی داشت بقونیه آمد و جلال الدین از مجالس درس او کسب فیض نمود و نه سال تمام تحت ارشاد آن مرد عارف بود بعد بعزم سیاحت و اخذ معرفت و درك مجلس اصحاب طریقت مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و تحصیل معانی کرد و با تجارب معنوی و مکتسبات علمی باز بقونیه برگشت و در آنجا مانند پدرش بامر سلطان بنای تعلیم و تدریس علوم شرعی نهاد و همی بنشر نفخات انس مشغول بود

تاروژی گردش روزگار اورا بایکی از او تاد زمان و نوادرد دوران بیکجا آورد و این ملاقات در حیات جلال الدین تأثیری عظیم نمود . این شخص عبارت بود از شمس الدین بن علی بن ملک داد تبریزی که ژولیده پیری از پیران صوفیه بود و نفسی گرم و جاذبه ای بزرگه و بیانی مؤثر داشت و از شهری به شهری راه میپیمود و با اهل راز و ریاضت و درویشان و عارفان انس و الفت مینمود تا اینکه در این موقع که سال ۶۵۲ هجری باشد بسراغ جلال الدین بقونیه آمد و در اول نظر بارقه عشق و حقیقت را در چهره او دید و اورا شفیع معنوی خود کرد و در بقیه عمر مرشد و قائد روحانی او گردید. از تعظیم و احترامی که جلال الدین در اشعار و اقوال خود نسبت بشمس ابراز نموده نیک پیدا است که تأثیر نفس او در دل جهانگیر جلال الدین بس عمیق بوده چنانکه ابیات ذیل که از دفتر نخستین مثنوی انتخاب شده بهترین شاهد این دعوی تواند بود :

شمس تبریزی که نور مطلقست	آفتابست وز انوار حقست
این نفس جان دامنم بر نافتست	بوی پیراهان یوسف یافتست
کز برای حق صحبت سالها	باز گورمزی از آن خوش حالها
من چگویم یکم هشیار نیست	شرح آن یاری که آنرا یار نیست
خود ثنا گفتن زمن ترک تناست	کاین دلیل هستی و هستی خطاست
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دیگر
گفتمش پوشیده خوشتر سر یار	خود تو در ضمن حکایت گوش دار
خوشتر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران

بنا بفحوای این اشعار جلال الدین در شرح حکایات مثنوی و بیان معانی تصوف این مرشد پیر را در برابر چشم داشته و بیاد او بشور و طرب بوده گر چه از ذکر نام او خودداری نموده و اسرار عرفان و راز ایمان اورا در حدیث دیگران گفته است . مولانا مدتی در خلوت و فیض صحبت این عارف سوخته و سوزنده گذراند بعد مرشد مسافرتی بدمشق نمود و باز بقونیه برگشت و باز بارشاد و تحریک شوق و شعله و در ساختن آتش عشق مولانا پرداخت .

گفته اند شمس در مقام وجد و شوق عنان اختیار از دست میداده و مضمرات

درون را بزبان می آورده و در برابر معتقدات قشری عوام بی باک بوده و اسرار فاش میکرده و بساط سماع و طرب عارفانه را بیباکانه میگسترده است چنانکه بنا بر روایت از این راه دشمنان زیاد پیدا کرد و روزی از سوء حادثه عوام قوثیه بر او شوریده او را در ملاعام کشت (۶۴۵) و علاءالدین پسر ارشد مولانا نیز در این معرکه سخت مجروح شده جان سپرد .

ولی آنچه از برخی غزلیات دیده میشود اینست شمس روزی ناپدید شد و مولانا دو سال شبان و روزان در فراق کعبه مقصود جویان و گویان بود ولی اثری نیافت. مولانا جلال الدین بعد از این همه سرگذشت و ریاضت و تجربه در عالم عرفان بمقام بلندی رسید و قطب سالكین آن مسلک گردید و چنانکه رسم مشایخ آن طایفه است خلیفه ای برای خود معین نمود و اولین خلیفه او صلاح الدین فریدون زرکوب نام داشت که مولانا توجهی خاص و علاقهای وافر و اعتقادی زیاد نسبت بوی ابراز میفرمود بحدی که این توجه مایه حسد مریدان واقع میگشت و او ده سال در این خدمت بود . بعد از او یعنی بسال ۶۵۷ حسام الدین حسن بن محمد بن حسن را بخلافت خود برگزید و او یازده سال در حال حیات مولانا خلیفه و ۱۲ سال بعد از وفات جانشین او بود . حسام الدین از نخبه مریدان و پیروان و طرف توجه خاص بود و از سخنان استاد که در حق او گفته پیدا است که وی در طریقت مراحل طی نموده و در علم و تقوی و معرفت بمقام منیع و مرتبه رفیع رسیده بود و قول او در حضور استاد تأثیری بزرگ داشت چنانکه بتشویق و تذکر او بود که کتاب مثنوی که شاهکار ذوق عرفان ایرانست بسلك نظم و تحریر درآمد . وفات حسام الدین بسال ۶۸۳ اتفاق افتاد و بعد از او خلافت بمعهد فرزند مولانا یعنی سلطان ولد او گذار شد و اوسی سال پیشوای باران طریقت بود . مثنوی معنوی بزرگترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار جلال الدین بلکه کاملترین دیوان تصوف در زبان فارسی است که بشمار بیست و شش هزار بیت و در ضمن شش کتاب در بحر رمل سروده شده .

تاریخ شروع تألیف کتاب اول بندرستی معلوم نیست ولی دو سال بعد از ختام آن کتاب دوم شروع شده و آن بتاریخ شنصد و شصت و دو بود از این لحاظ

تاریخ شروع دفتر اول بین ۶۵۷ و ۶۶۰ باید باشد زیرا اقتصاب حسام الدین بخلافت در ۶۵۷ بود. علت این وقفه دو ساله اندوهی بود که بمناسبت وفات زوجه حسام الدین که ملهم و معشوق مولانا بود در دل شاگرد و استاد حاصل شده و ظاهراً این مصیبت حسام الدین را غرق سکوت و ریاضت و اعتکاف نموده بود آیات ذیل که بمطلع کتاب دوم است این معنی را میرساند:

مدتی این مثنوی تاخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
چون زد ریاسوی ساحل باز گشت	چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

از همین آیات بخوبی پیدا است که حسام الدین در تحریک ذوق و تشحید شور و شوق پیر خود چه تأثیری داشته دفتر سوم مثنوی نیز بدینگونه بنام حسام الدین شروع میکند :

ای ضیاء الحق حسام الدین بیار	این سیوم دفتر که سنت شد سه بار
در آغاز دفتر چهارم جلال الدین	بار دیگر تأثیر معنوی حسام الدین را اینگونه
بیان مینماید:	

ای ضیاء الحق حسام الدین توئی	که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عالی تو ای مرتجی	می کشد این را خدا داند کجا
کردن این مثنوی را بسته ای	میکشی آنجا که تو دانسته ای
مثنوی را چون تو میدء بوده ای	گر فزون گردد نواش افزوده ای

در مطلع کتاب پنجم باز همین معانی بدین سخنان تکرار میگردد :

شه حسام الدین که نور انجم است	طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد	اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کثیف	ور نبودی خلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی داد می	غیر این منطق بنی بگشاد می

ابتدای کتاب ششم که آخرین دفتر مثنویست نیز بنام حسام الدینست.
ای حیات دل حسام الدین بسی میل می جوشد بقسم سادسی
گشت او جذب چو تو علاه‌ای در دهان گردان حسامی نامه‌ای
در این دفتر هم علاقه معنوی و الفت و عشق عارفانه مرشد بزرگ نسبت به حسام
الدین بدفعات ظهور میکند از آن جمله در ضمن ابیاتی که چنین شروع میکند:
ای ضیاء الحق حسام الدین بیا ای صقال روح و سلطان الهدی
باز از تأثیر و تهبیح او سخن میراند .

محتویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که مولانا با ذکر آنها تالیف دینی
و عرفانی گرفته و حقایق معنوی را بزبان ساده و از راه تمثیل بیان مینماید . و با این
ترتیب بسی از آیات قرآن شریف و اخبار و احادیث را نیز سبک عرفان شرح و بیان
میکند. این کتاب شریف گواینه‌ای است که اولین مثنوی در تصوف بود و قبل از آن گویندگان
عارف مانند سنائی و شیخ عطار مثنوی‌ها در بسط عقاید صوفیانه سروده و گوی سبقت
را ربوده بودند و پیداست که این سرودهای عارفانه و گویندگان آنها نصب العین و
سرمشق جلال الدین بود و بیجهت نیست که فرمود:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
ولی الحق مولانا خود لحنی و نفسی داشت و در شعر و تصوف پرچمی بلند و کاخی
استوار دلپسند افراشت .

بعد از مثنوی تصنیف بزرگ مولانا مجموعه غزلیات اوست که بنام دیوان شمس
تبریزی جمع آمده یعنی آنرا با اسم مرشد و فائده روحانی خود کرده عده ابیات آنرا بسی
هزار گفته‌اند دیوان چایی تا حدود پنجاه هزار بیت دارد که دور نیست مقداری بر آن
افزوده باشند .

گذشته از مثنوی و دیوان کتابی مثنوی بنام فیه مافیه از گفته‌های جلال الدین
خطاب به معین الدین پروانه که بحلقه درس و صحبت استاد گرویده بود موجود است
و آن نیز در مطالب عرفانی است. مقداری از مراسلات و مقالات مولانا نیز باقیست.
بیر مولانا جلال الدین در افکار و اذهان بسیار و پیروان و مقلدان او بسیار است

ته تنها نفوذ معنوی و ادبی استاد در ایران و هند و آسیای صغیر بکمال است بلکه شهرتش بمغرب زمین هم رسیده و اشعارش بلغتهای آسمان نقل و ترجمه گردیده است. تفاسیر زیاد در شرح مثنوی تألیف یافته که از آن جمله میتوان از جواهر الاسرار کمال الدین حسین خوارزمی بفارسی و تفسیر اسمعیل بن احمد بترکی نام برد. حکیم نامی ملاهادی سبزواری نیز شرحی وجیز مرقوم داشته. وفات مولانا بسال شصت و هفتاد و دو در قونیه اتفاق افتاد و او را در مقبره پدر که با امر سلطان ساخته شده بود بخاک سپردند.

پسر مولانا سلطان ولد که بعداً پیشوای مولویان گردید نیز ذوق عارفانه و قریحه شاعرانه داشت و سه مثنوی از او باقیست که معروفترین آنها مثنوی ولدیه یا ولدنامه است و آن در شرح حالات پدر و اولیاء و تفسیر مطالب و مقالات عرفانیست.

وی به نثر نیز مطالبی عرفانی بر نهج کتاب فیه مافیه پرداخته.

سلطان ولد بلغت و شعر ترکی هم آشنا بوده و در ادبیات ترکی تأثیری بزرگ داشته و یکی از عوامل انتشار ادبیات ایران در ترکیه او بوده. وی در سال ۷۱۲ در قونیه در گذشت و در تربت پدر مدفون گشت.

سبک و افکار - مولانا جلال الدین در مثنوی خود از حیث رسائی مقصود و اتقان مطلب و لطافت معنی و باریکی اندیشه و صفا و پختگی فکر عرفانی داد سخن داده است و توان گفت شعر عرفانی با سنائی قوام و موزونیت تام پیدا کرد و با شیخ عطار مظهر معانی لطیف و شور و شوق گردید و با جلال الدین بکمال رسید و اگر بنا بود شخص کاروان سخنگویان ایران را بدیده نقاد درنگرد بایستی گفت فردوسی استاد در شعر داستانی رزمی و خیام هنرور در رباعی حکمی و انوری نمونه کامل در قصیده فنی و نظامی توانا در قصه و داستان عشقی و سعدی سرمشق در نثر بدیع و غزل و جلال الدین مثال باهر در مثنوی عرفانی و حافظ سخن پرداز در غزل عرفانیست.

جلال الدین چنانکه رشته معانی را با فکر دقیق و حسی رقیق بهم بسته در الفاظ نیز زبردستی نشان داده و با اینکه اغلب مثنوی را املا فرموده و حسام الدین آنرا به سبک تحریر در آورده و بدینگونه شش دفتر حاوی قزون بر بیست و شش هزار بیت بوجود آمده باز از حیث عبارت و انسجام کلمات و استعمال لغات قدرتی تمام نشان داده است

نهایت اینکه توجه استاد بر خلاف تمام شاعران دیگر هرگز به زینتهای لفظی نبوده است و احساسات انتخاب وزن مثنوی برای همین است که به ادای مقصود آسانتر آید و بمیزان طبع سخنگوی معنوی سهولت گزاید جذبه معانی و شوق حقایق عرفانی نه بجدی بود که استاد را در بند آرایش الفاظ گذارد و در قید عروض و قافیه نگهدارد اینست. ابیاتی در مثنوی پیدا توان نمود که از حیث فصاحت لفظی و استعمال بعضی کلمات و ترکیبات و قوافی هرگز جاذب و فریبنده نیست و خود بر این حقیقت نظر داشته که گفته است.

غیر نطق و غیر ایما و سجع صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
و آنگاه که برای تقریر لطائف و معارف حال پیدا کرده قید قال را بر انداخته و
معنی در سخنش بقافیه چیره گشته اینست که فرموده :

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
حرف و صوت و گفت را بر هم زدم تا که بی این هر سه بانو دم زدم
برای درك لطایف سخنان عارفان عموماً و کلمات مولانا خصوصاً گذشته از الفت
با علوم اسلامی و انس با اصلاحات خاص تصوف صفای ضمیر و شوق معرفت و ذوق
وحدت لازمست تا پرده از روی راز کلمات برداشته شود .

شرح کتاب مثنوی و بیان مطالب و افکار آن در این مختصر ممکن نیست که دریا
در کوزه نمیکنجد .

گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یکروزه ای
پس فقط اشارتی خواهد رفت و العاقل یکفیه الاشاره :
گر بگویم شرح این بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
هستی جهان یکیست و آن ذات خداست تعالی است که جز او نیست و هر چه هست
در حقیقت او و عالم همه جلوه گاه اوست . روح ما نیز از اشعه هستی اوست که از هبدا
جدا افتاده و بدین جهان ظاهری و کثرت و تعیین نزول یافته و همواره در حسرت دیدار
و شوق و عشق دلدار بسر میبرد و میخواهد حجابات ظلمانی این نشئه جسمانی را
بدر دو باصل خود پیوندد و ناله هجرانست که مانند فی که از نیستان بریده باشند از و

شنیده میشود نهایت ظاهر بینان و کوردلان مبداء خود را فراموش کرده اند و زبان روان را در نمی یابند .

بشنو از نی چون حکایت میکند	وز جدائیها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا بیریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا نمایم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت خوشحالان و بد حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	از درون من نجست اسرار من
آتش است این بانگ نای و بیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقت کاندر نی فتاد	جوشش عشقت کاندر می فتاد ..

برای دریافتن وحدت و بی بردن بحقیقت باید عشق سوزانی داشت که آتش آن تمام هستی ظاهری و غرور جسمانی را خاکستر کند و گوید :

عشقهای کز پی رنگی بود	عشق نبود عاقبت تنگی بود
خام را جز آتش هجر و فراق	که یزد که وارهاند از فراق
چون توئی و تو هنوز از تو نرفت	سوختن باید تو را در نار تفت
کسیکه عاشق ذات خدا باشد	باید از بت پرستی و وهم و نقش ظاهر بدر آید :
عاشق تصویر و وهم خویشتن	کی بود از عاشقان ذوالمن
عاشق آن وهم اگر صادق بود	آن مجازش تا حقیقت میکشد
عاشق صادق باید از خود بگذرد	یعنی شهوات و اغراض را بکشد زیرا :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

باید خود پسندی و غرور جاه را بر طرف نماید و حتی فریب علم خود را نیز نخورده

و در واقع خود را یعنی خود شهوانی را از بین برد و بمیرد تا زنده گردد و گر نه تا در گریوه ظاهر پرستی است زنده نیست نظیر آن نحوی که بقواعد نحو خود میباید و دیگری را به بهل سرزنش می نمود ولی چون موقع جانبازی رسید بدو گفتند نحوی شدن سود ندارد محوی باید بود یعنی در گرداب حوادث و آزمایش زندگی مرد حقیقت پرست

شهوت کش خواهد تا سالم بدر آید و دیگران را هم رهائی بخشد :

آن یکی نحوی بکشتی در نشست	رو بکشتیان نهاد آن خود پرست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا	گفت نیم عمر تو شد در فنا
دلشکسته گشت کشتیان ز تاب	لیک آن دم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را بگردابی فکند	گفت کشتیان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو	گفت نی از من تو سیاحی مجو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست	زانکه کشتی غرق این کرد اباست
محو می باید نه نحو اینجا بدان	گر تو محوی بیخطر در آب ران
آب دریا مرده را بر سر نهد	ور بود زنده ز دریا کسی رهد
چون بمردی تو ز اوصاف بشر	بهر اسرارش نهد بر فرق سر
مرد نحوی را از آن در دوختیم	تا شما را نحو محو آموختم

کمتر طایفه‌ای در جهان مانند طایفه عارفان بر خلاف ظاهر پرستی و ریا و خود
 فریبی قیام کرده است چون به نظر آنان همه جهان مظهر یک حقیقت و جلوه گاه یک
 مشیت است پس اختلاف امم و دشمنیهای فرزندان آدم نشانه بی خبری و غرور است و منشاء
 این غرور همانا ظاهر پرستی و قیاسهای غلط است مانند آن طوطی که شیشه روغن بادام را
 شکست و بقال بر سرش زد و موی سرش ریخت و کل گشت و چون ژولیده‌ای با کله
 کل از آنجامی گذشت طوطی گفت ناچار تو هم شیشه روغن شکستی که کل شدی! مردم
 نادان هم طوطی وارد دیگران را از خود قیاس میکنند .

بود بقالی و او را طوطی	خوش نو او سبز و گویا طوطی
بردگان بودن نگهبان دکان	نکته گفتی با همه سوداگران
در خطاب آدمی ناطق بدی	در نوای طوطیان حازق بدی
گر به‌ای بر جست ناگه در دکان	بهر موشی طوطیاک از بیم جان
جست از صدر دکان سوئی گریخت	شیشه‌های روغن بادام ریخت
از سوی خانه بیامد خواهش	بردگان بسست فارغ خواهش
دید پر روغن دکان و جاش چرب	بر سرش زد گدشته موی سر

روزگ چندی سخن کوتاه کرد
 ریش بر میکند میگفت ایدریغ
 دست من بشکسته بودی آقرمان
 هدیهها میداد هر درویش را
 بعد سه روز سه شب حیران وزار
 مینمود آن مرغ را هر کون شکفت
 جوئی سر برهنه میگذشت
 طوطی اندر گفت آمد در زمان
 از چه ای کل با کلان آمیختی
 از قیاس خنده آمد خلق را
 کار پاکرا قیاس از خود مگیر
 جمله عالم زین سبب گمراه شد

مرد یقال از ندامت آه کرد
 کافتاب نعمتم شد زیر میغ
 چون زدم من بر سر آن خوش زبان
 تا بیاید نطق مرغ خویش را
 بردگان بنشسته بود نومیدوار
 تا که باشد کاندرا آید او بگفت
 با سرببی موچو پشت طاس و طشت
 بانگ بر درویش زد که هی فلان
 تو مگر از شیشه روغن ریختی
 کوچو خود پنداشت صاحب دل را
 گر چه باشد در نیشن شیر شیر
 کم کسی زابدال حق آگاه شد

هر قومی تصور میکند او نیک فهمیده کل حزب بمالدیهم فرحون و گمراهی بشر
 از اینجاست و اختلافها و جنگها بهمین علت بوجود آید. این فکر لطیف را شاعر عارف
 ایران در هفتصد سال پیش که بشر بیشتر از حالا در ظلمات جهل بود اظهار کرد و
 پهناوری و توانائی فکر ایرانی را نیک نمودار ساخت .

برای راهنمایی و نجات بشر باید حقیقت را پیدا نمود و از ظاهر در گذشت .
 حقیقت را بچشم حقیقت بین توان دید و برای داشتن چنین چشمی ریاضت و تهذیب
 نفس و کسب فضایل لازمست و گرنه انسان سایه را حقیقت و سراب را آب خواهد
 بنداشت مجنون باید بود تا لیلی را شناخت ابلهان پی خیال میگردند و بصید سایه
 می پردازند و حق را از باطل تشخیص نمیدهند :

کز نومجنون شد پیریشان و غوی
 گفت خاهش چون تو مجنون بیستی
 هست بیداریش از خوابش بش

گفت لیلی را خلیفه کان توئی
 از دگر خوبان تو افزون نیستی
 هر که بیدار است او در خوابتر

چون بحق بیدار نبود جان ما
 جان همه روز از لگد کوب خیال
 نی صفا می ماندش نی لطف و فر
 خفته آن باشد که او از هر خیال
 مرغ بر بالا پران و سایه اش
 ابلهی صیاد آن سایه شود
 تیر اندازد بسوی سایه او
 هست بیداری چو در بندگان ما
 وز زبان و سود و ز خوف زوال
 نی بسوی آسمان راه سفر
 دارد اید و کند با او مقام
 می دود بر خاک پران مرغوش
 میدود چندانکه بی مایه شود
 تر کشش خالی شود در جست و جو

برای بیداری واقعی رنج خدمت و عبادت و معنی پرستی و تربیت نفس و دردمندی
 لازمست اشخاص قشری بیدار در آورده پیش چشم کشیده میشود زیر ادرد حقیق جوئی ندارد:
 هر که او بیدار تر پردرد تر
 هر که او آگاه تر رخ زرد تر

پیدا است مقصود از این دردمندی و ریاضت هر گز دست از وظایف زندگی شستن
 و باتوکل بیکار و آواره نشستن نباشد در این جهان باید با سبب و عمل قائل شد تا کار
 زندگی که مقدمه حیات جاوید است تعطیل بر ندارد :

گفت پیغمبر با آواز بلند
 رمز الکاسب حبیب الله شنو
 در توکل جهد کسب اولیتر است
 گر توکل میکنی در کار کن
 با توکل ژانوی اشتر ببند
 از توکل در سبب کاهل مشو
 زانکه در ضمن محبت مضمراست
 کشت کن پس تکمید بر جبار کن..

پس درویشی و عبادت از فقر و نداری و دریوز گمراهی اسبابی نیست بلکه از
 غرور و خود پرستی رستن از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است و گرنه مال دنیا
 وسیله است و باید از راه مشروع کسب گردد نهایت شخص باید بمال مسلط گردد
 نه مال به شخص همچنان این سلك مخالف زن و فرزند نباشد درویشی در استغنا و بی اعتنائی
 است نه در احتیاج و نداری .

چیست دنیا از خدا غافل بدان
 مال را کز بهر دین باشی حمول
 دست شستیم از همه اسباب خود
 نی قماش و نی زرو فرزند وزن
 نعم مال صالح خواندش رسول
 آتش اندر خاندان انداختیم

صوفی صادق اینگونه هدف و مقصود هر چیز را بجای خود درمی یابد و معنی عالم باطن و ارزش جهان ظاهر و اسباب و علل را پی میبرد و مطابق گفته شیخ شبستری میداند که :

جهان مانند خط و خال و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست
و روزگار خود را بیشتر به خدمت بر میبرد و در امور تأمل میکند و پیش از
آزمایش در نزد پیر و پیشوا دم نمیزند و ادعا نمیکند زیرا میداند دعوی دانش و پر
گوئی نشانه ناپختگی است و سختی که گفته شد مانند تیر است که از کمان در رفت
و پشیمانی سود ندارد :

کودک اول چون بزاید شیر نوش مدتی خاموش باشد جمله گوش
مدتی میبایدش لب دوختن از سخن تا او سخن آموختن
تکته کان جست تا که از زبان همچو تیری دان که جست آن از کمان
وانگردد از ره آن تیرای پسر بند باید کرد میلی را ز سر
پس تأمل و خاموشی و آموختن و بند گرفتن در آئین عارفان بهتر است تا پیر
گفتن و خود ستائی و دانش فروشی کردن در واقع عارف صاحب دلست و دل را بزبان
ترجیح میدهد زیرا دل جایگاه خداست و تار و ابط بشر از عالم الفاظ گذشت و قلبی شد
یکانگی و همدردی حاصل میگردد و رنگ و نیرنگ ظاهر می ناپدید میشود زیرا جدال
و قتال آدمی از منافعی و زبان باز است .

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
دل و صمیمیت راه وحدت است و میتواند اقوام را از یگانگی به یگانگی درآرد
نه زبان و ظاهر :

ای بسا هندو و ترک هم زبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است
پی بردن به سر وحدت و عوامل جمعیت تا آنجا که شخص از کثرت بگذرد و بمقام
مع الجمع برسد بسیار دشوار است و آنگاه که کسی آن مقام را یافت افشای راز آن

پیش همه کس آسان نباشد زیرا تربیت و تهذیب بایده، ازین لحاظست که صوفیان را
اهل راز گفته اند :

گفت پیغمبر که هر کس نهفت زود باشد با مراد خویش جفت
دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سر سبزی بستان شود
افشای راز عرفانی از دوسوی زیان دارد یکی از سوی اهل ظاهر و پوست
پرستان بیمنزود دیگر از سوی عالم نمایان که میخواهند هر مطلب را بر وز جدل استدلال
کنند در صورتیکه تا قیاس خرد بنور عرفان منور نگردد بسا که عقل از پی بردن بحق
عاجز میماند.

پای استدلالیان چوین بود پای چوین سخت تمکین بود
همین سر عرفان و راز ایمانست که در دیوان شمس تبریزی بشکل غزلهای
شور انگیز ظهور میکند.

اگر در مثنوی نام شمس تبریز نادر آمده و نظر بطور غیر مستقیم بدو معطوف
بوده در غزلیات طرف خطاب و هدف اشعار پر درد و تاب مستقیماً شمس تبریز است
و غیر از غزلهای معدودی هر غزلی بنام او که معشوق معنوی و کعبه عرفانی مولانا
بوده خاتمه می یابد.

صفت خاصه غزلهای مولانا جوش و خروش عاشقانه ایست که هر خواننده صاحب
دل را تکان میدهد و احساسات او را تحریک میکند و در واقع در هر غزلی اثر جذب
و حال و آتش و اشتعال محسوسست و در نهاد اغلب آنها روح سماع و رقص عارفانه دمیده
زیرا سر تا سر شور و جنب و جوش پیدا و سوز عشق هوا پیدا است و توان گفت این سنج
سخن شوریده و بی آرام را پیش از حلال الدین هیچ قلمی رقم نکرد مگر بنسبت شیخ
عطار و کمی هم سنائی.

و بیجهت نیست در اینجا نیز مانند مثنوی از این پیشوایان شعر عرفانی یاد
میکند و در یک غزل گوید:

اگر عطار عاشق بد سنائی شاه و فائق بود نه آن من نه اینم من که کردم سرویا را

و در غزل دیگر از سنائی اینچنین یاد میکند :

گفت کسی خواجه سنائی بمرد	مردن اینخواجه نه کاریست خرد
گاه نبود او که بیادی رود	آب نبود او که ز سرما فسرد
شانه نبود او که ز موئی شکست	دانه نبود او که زمینش فشرد
کنج زری بود در این خاکدان	کو دو جهان را بجوی میشمرد

و این ابیات قطعه رودکی را در این مرثیه ابوالحسن مرادی شاعر بخارا بتخاطر آورد که گفت :

مرد مرادی نه همانا که مرد	مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
جان گرامی بپدر باز داد	کالبد تیره بمادر سپرد

هدف غزلهای شورانگیز مولانا همانا وصال حق و درك وجود مطلق است و هجران یار و عشق دلدار که مظهر آن پیر مرشد بزرگ اوشمس تیز زیست در هر بیت پیداست یعنی گاهی در این سخنان پرهیجان نشاط و شوق دیدار و گاهی سوز و کداز هجران یار در کار است هنگامی ساز سماع و مجلس انس آن پیر معنوی و هنگامی سوز روزگار دوری و غیبت اوست که مؤثرترین سخنان را بوجود آورده روح آشفته هر غزل از وزن دلانگیز و ندهای پیایی و جوشش های دمام پیداست مانند این غزلیها :

بیائید بیائید که گلزار دمیدست	بیائید بیائید که دلدار رسیدست..
-------------------------------	---------------------------------

ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم
 ای مطربان ای مطربان دف شما پر زر کنم ..
 مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
 دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم ..
 نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
 چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ..
 ای عاشقان ای عاشقان يك لولئی دیوانه شد
 طشتش ، قناد از نام هانك سوی محنون خانه شد ..

در این گیرودار عشق پناهگاه بزرگ عارف کعبه دل و نزدیکترین راه بسوی
وصال دوست راه دلست زیرا دل جایگاه خداست اینست که فرمود :

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری

دلست کعبه معنی تو گل چه پنداری

طواف کعبه صورت حفت از آن فرمود

که تا بواسطه آن دلی بدست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی

قبول حق نشود گر دلی بیازاری

هزار بدره زر گر بری بحضرت حق

حقت بگوید دل آر گر بما آری

زعرش و کرسی و لوح و قلم فزون باشد

دل خراب که او را بهیچ شماری

آنانکه دل ندارند و از صفای درون محرومند و بی خدا میگردند راه نزدیک

را گم کرده از راه دور میروند و بار در خانه گذاشته دور جهان میگردند.

آنها که طلبکار خدائید خدائید بیرون ز شما نیست شما خدائید شما خدائید

چیزی که نگردید گم از بهر چه جوئید کس غیر شما نیست کجا خدائید کجا خدائید

در خانه نشینید نگردید بهر کوی زیرا که شما خانه و هم خانه خدائید

همچنین آنان که کعبه دل را فراموش میکنند یعنی از حضور قلب و حال و

روحانیت محرومند و ظاهری بعمل میآورند و طوافی بی خبرانه از کعبه میکنند یا

را چگونه نوانند یافت :

ای قوم بجز رفته کجا خدائید کجا خدائید معشوق همین جاست بیائید بیائید

معشوق تو همسایه دیوار بدیوار در وادیه سر گشته شما در چه هوائید

گر صورت بی صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم بنده و هم قبله شما خدائید

گر قصد شما دیدن آن کعبه حانست اول رخ آئینه بصیقل بزدائید

همچنین است کار آنان که قلب آلوده‌ای دارند و حرام از حلال نشناسد و بحق پی نبرده‌اند و از عشق الهی محرومند ولی بظاهر نمازی میخوانند کارشریست . نماز بیدلان جز حرکاتی بیش نخواهد بود تا چه ماند بنماز آنان که بروی ریا میگزارند. و بظاهر زاهد و در باطن مردم آزارند :

اگر نه روی دل اندر بر ابرت دارم
من این نماز حساب نماز شمارم
ز عشق روی تو من رو بقبله آوردم
و گرنه من ز نماز وز قبله بیزارم
مر اغرض ز نماز آن بود که پنهانی
حدیث درد فراق تو بانو بگزارم
و گرنه اینچه نمازی بود که من بانو
نشسته روی بمحراب و دل بیزارم
نماز کن بصفحت چون فرشته ماند من
هنوز در صفت دیو و دد گسرفتارم
کسیکه جامه بسبک برزند نمازی نیست
نماز من بیچه‌ارزد که در بغل دارم
ازین نماز نباشد بجز که آزارت
همان به آنکه ترابیش ازین نیازم
ازین نماز ریائی چنین خجل شده‌ام
که در بر ایسر رویت نظر نمی‌آرم
اشارتی که نمودی به شمس تبریزی
نظر بجانب ما کن غفور غفارم
خلاصه اینکه هدف کلمات این عارف بزرگ نظر بوحدت و رجوع بیاطن و اغراض از ظاهر و نشر خلوص و صفا و رد تظاهر و ریا و گذشتن از نمایش بیرون و پیوستن بکشایش درون و چشم پوشیدن از تجمل آفاق و دیده دوختن بنور اشراق است بحکم این معانیست که فرماید :

ما دل اندر راه مردان باختیم
غلغلی اندر جهان انداختیم
آتشی اندر دل خلقان زدیم
شورشی در عاشقان انداختیم
خرقه و سجاده و تسبیح را
در خرابیات مغان انداختیم
داشتیم بر پشت خود بار گران
شکر کان بار گران انداختیم
جبه و دستار و علم و قیل و قال
جمله در آب روان انداختیم
از کمال شوق نیر معرفت
راستی سوی نشان انداختیم
تنخم اعمال سعادت تا ابد
در زمین امتحان انداختیم
آب در کشتی هلاک کشتی است
آب اندر زیر کشتی پستی است

دینی دون نزدانا جیفه ایست
ما ز قرآن بر گزیده مغز را
ما بساط عشرت و ذوق و صفا
بهر عشق شمس تبریزی لقب

جیفه را پیش سگان انداختیم
پوست را پیش خسان انداختیم
در سرای لامکان انداختیم
غلغلی در آسمان انداختیم

در باب برگزیدن مغز قرآن و دریافتن هدف اصلی آیات آن دو مثنوی
معنوی هم این ابیات آمده که در آن ضمن بازبازی از سنائی شده :

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی
که ز قرآن گرنه بیند غیر قال
کز شعاع آفتاب پسر ز نور
حرف قرآن را بدان که ظاهر است
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
ظاهر قرآن چو شخص آدمیست

بهر محجوبان مثال معنوی
این عجب نبود ز اصحاب ضلال
غیر گرمی می نیاید چشم کور
زیر ظاهر باطنی بس قاهر است
دیو آدم را نه بیند جز که طین
که نفوشش ظاهر و جانش خفیت

افکار و مقاصد مولانا در فیه مافیه نیز همان معانی است که در مثنوی بیان شده
و ترجیع بندها و رباعیها و مکتایب نیز پیمانه همین سواد و سود و پروانه شمع این
مقصود است .

کمال الدین اسمعیل خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل پسر جمال الدین محمد
عبدالرزاق اصفهانی از شاعران و قصیده سرایان معروف عراق در قرن هفتم بشمار است.
پدرش چنانکه ذکرش گذشت از سخنگویان نامی زمان خود محسوب میشد . او نیز
مانند پدر مداح آل صاعد و آل خجند و خانواده معروف مذهبی اصفهان بوده همچنین
کمال الدین خوارزمشاهیان و اتابکان فارس و سپهبدان طبرستان را در اشعار خود
بستود . در زمان حیات این شاعر بود که واقعه خونین قتل عام مردم اصفهان بدست
خونخوران مغول روی داد و کمال نیز مانند بسی از بزرگان و دانشمندان متواری
گشت و بعد از فشار و آوازه که از ستم روزگار و فجایع اشرار دید سرانجام خود بسال
۶۳۵ طعمه شمشیر مغول گردید .

قصاید کمال الدین معمولاً بدون تفرز شروع میکنند و گاهی بعد از گریز بمدح

ممدوح ابیانی پند آمیز میسراید مانند این قصیده در مدح خواجه رکن الدین
صاعد بن مسعود :

طوبی لك ار زبان تو با دل موافقت	ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت
تنها جریده رو که گذر پر مضایقت	بگذار ساز و آلت حس و خیال و وهم
مسیر پی خیال که در زدی متافقت	از عقل پرس راه که پیری موحد است
کین کرد خیمه نیز محل طوارفت	ز افلاک بر گذر اگر ت میل نزهتست
بس لاف یکدلی زنی آنهم نه لایقت	چون غنچه دل در این تن ده روی بسته ای
ورنه همه سراسر عالم مشارقت ...	خورشید حق ز سایه تو در حجاب شد

در قصاید کمال الدین توجه خاصی نسبت بزاد گاهش اصفهان دیده میشود و
روزگار آبادانی و نشاط یا ایام خرابی و اندوه آن شهر را از دل در مییابد و شرکت
میجوید مانند قصاید با مطلع های ذیل:

دل و دامن از چنگ محنت رها ...	منم اینکه کشته است ناگه مرا
اینچنین عهد کس ندارد یاد ...	اصفهان خرم است و مردم شاد
هواش عنبر افشانند زمینش گلستان گردد	سفاهان را بهر یکچند دولتیا جوان گردد

شاعر قصایدی مؤثر در گذشتن عمر و شکایت از مردم و پند و اندرز سروده است
از قبیل قصیده :

بمردمی اگر از مردمی اثر دیدم	جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم
همه گشایشی از چشمه جگر دیدم	درین زمانه که دل بستگی است حاصل او
ز روزگار من از بد بسی بتر دیدم	بنالم ار کسی از بد همی بنالد از آنک

در قصیده ای که بمطلع :

ز شاعری بتر اندر جهان ندیدم کار	بچشم عقل نظر میکنم بمن و یسار
آغاز کرده و کساد بازار شعر و وحشت و منت مردم یاد میکند خود از علو طبع خود	سخن میراند و میگوید:

هزار شکر و سپاس از خدای عز و جل

که من ز حرص و طمع نیستم بر این هنجار

وجود کسب خود از شعر و شاعری نکندم

چومن اگر چه کم افتند ناظم اشعار

نشسته بر سر گنج قناعتم شب و روز

نه من ز کس نه کس از من همی برد تیمار

برخی ابیات مینمایاند که بر این دردهای معنوی درد جسمانی هم پیوند بوده

و هم مانند پدرش از درد چشم شبهانی غنوده چنانکه گوید:

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب

یارب چه دید خواهم از این چشم در دیاب

گویند مشک ناب شود خون بروزگار

دیده بچشم خویش که شد مشک خون ناب

کمال الدین در مرثیه پدر هم قصیده‌ای مؤثر ساخته که مطلع آن اینست:

من سر بافتاب و فلک در نیاورم گریغ آفتاب زند چرخ بر سرم

همام تبریزی - خواجه همام الدین بن علائی تبریزی از شعرا و سخنگویان

نامبردار آذربایجانست و در فنون نظم بنحوص در غزل سرائی استادی بکار برده و سبک

سعدی را بخوبی تتبع کرده است. خود نیز لطافت سخن خویش را دریافته و گفته:

همه مرا سخن دلفریب و شیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

و در این بیت نظرش بمعاصر بزرگش سعدی است. دیوان غزلیات همام قریب دو هزار

بیت دارد نیز منظومه‌ای موسوم به صحبتنامه بنام خواجه شرف الدین هارون پسر

شمس الدین محمد صاحب دیوانی جوینی که از ادب پروران عهد و همام خدمت آن

بزرگوار ملتزم بود ساخته. همام در غزل تأثیر مهر و صفای قلب عاشق را بزبانی فریبنده

تعبیر میکند و از آن جمله گوید :

چون دیده‌ای که مانند خالی زر و شنائی دانی چگونه باشد از دوستان جدائی

لیکن ز روی جانان مشکل بود جدائی سهلست عاشقان را از جان خود بریدن

گر در میان یاران مهری بود خدائی در دوستی نباید هرگز خلل زدوری

صد بار اگر در آتش آنرا بیازمائی هر ز که خالص آید بر یک عیار باشد

آثار عشق در گل و بلبل نیز پیداست و مردی که آتش مهر در دل او ظهور کرد
از ملامتگران نیندیشد :

بلبلان را همه شب خواب نیاید از بیم
کسه مبادا ببرد بر گک گلی باد نسیم
شب مهتاب و گل و بلبل سرمست بهم
مجلس آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
باد را گر خبر از غیرت بلبل بودی
هیچ وقتی نگذشتی ز گلستان از بیم
اثر عشق نگر در همه چیزی ورنی
مرغ را نغمه داور که کردی تعلیم
عشق میورزم و گو خصم ملامت میکند
نه من آورده ام این شیوه که رسم است قدیم
گر نمایم بملامتگر خود صورت دوست

دهد انصاف و کند مسئله با ما تسلیم
از همین مضامین پیداست که همام فقط مضامین معمول و مشهور را اقتباس نکرده
و خود تصرفی نموده مثلاً در غزل فوق مضمون بادوبر گک و گل و بیم بلبل چندان شایع
نیست و شاید از ابتکارات شاعر باشد .

اوحدی مراغه‌ای - رکن الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجانست
در حدود ۶۷۰ در مراغه تولد یافت. و قسمت مهمی از عمر خود را در اصفهان اقامت
جست از سخنانش پیداست که در علوم دینی و عرفانی غوری و در مسائل اخلاقی و
اجتماعی نظری داشته.

در عرفان به عارف معروف شیخ ابو حامد اوحدالدین کرمانی (متوفی در ۶۳۵)
دست ارادت داده و تخلصش از نام اوست. عمده شهرت اوحدی در دوره سلطنت آخرین
ایلخان یعنی ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶) بود و پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد
خواجه رشیدالدین فضل الله را در اشعار خود مدح کرده .

دیوانش مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات . غزل عرفانی را متین ساخته، در قصایدش نیز ابیات عرفانی و مرثیاتی لطیف موجود است از منظومات دیگر او مثنوی ده نامه یا منطق العشاق است که آنرا بنام وجیه الدین شاه یوسف نوه خواجه نصیر الدین طوسی ساخته و در آن گفته :

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیر الدین طوسی را نبیره که عقل از فطنت او گشت خیره

تاریخ نظم ده نامه سال ۷۰۶ بود چنانکه خود گفت:

بسال ذال و او از سال هجرت بیایان بر دم این در حال هجرت

دیگر مثنوی معروف جام جم است که در آن مدح از سلطان ابوسعید نموده و

آنرا بنام غیاث الدین محمد وزیر کرده و مشتمل بر پنج هزار بیت است و میتوان گفت

شاهکار شاعر است که بسال ۷۳۳ بسلك نظم آمده. خود گوید:

چو بتاریخ بر گرفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال

وفات او حدی بسال ۷۳۸ اتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید سنگ

قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش محفوظست.

قصیده زیرین چنانکه مشهود است لحن عرفانی دارد و سبك سنائی و شیخ عطار

و مولوی را بیاد میآورد و از شاعران متأخرتر ترجیع بندها تف بدان میماند:

سر پیوندا ما ندارد یار چون توان شد ز وصل بر خوردار

همدمی نیست تا بگویم راز خلوتی نیست تا بگویم زار

در خروشم زصیت آن معشوق در سماعم ز صوت آن مزمار

مطربیم پرده ها همی سازد که در آن پرده نیست کس را بار

همه مستان در آمدند بهوش مست ما خود نمیشود هشیار

چیست این ناله و فغان در شهر چیست این شور و فتنه در بازار

همه در جستجوی و او غافل همه در گفتگوی و او بیزار

نار در زن بخرمن تشویش پای در نه ز همکن افکار

خانسه در پیشه الهی بسر	سنگ در شیشه ملاحی بار
در سواد سه نقش کش خاومه	بر در چار طبع زن هسما
این مثلث بنه بر آتش شك	و آن مربع بریز در مضمار
باغبارند شاه و لشکر باش	تا برون آید آن علم ز غبار
جز یکی نیست صورت خواجه	کثرت از آینه است و آینه دار
آب و آینه پیش گیر و بین	که یکی چون دو میشود بشمار
سکه شاه و نقش سکه یکیست	عدد از درهم است و از دینار
هم بدریاست باز گشت نمی	که ز دریا جدا شود به بخار
بنهایت رسان تو خط وجود	قطعه اصل از اتمها بر دار
تابدائیکه نیست جز یک نور	واند گر سایه در و دیوار
همه عالم نشان صورت اوست	باز جوئید یا اولی الابصار ...

نظر شاعر در این قصیده چنانکه عیانست بوحدت عالم و تجلی حقیقت واحد در کثرت است همانطور که قطره از دریا جدا شده باز بدان میگردد اجزای وجود نیز که از یک هسته هستی است بیک اصل منتهی میشود .

با اینکه شعر او حدی از آن جمله این قصیده استادانه سروده شده ولی در استحکام عبارت و دقت معانی بسخن استادان درجه اول نرسد و اگر مثلاً این قصیده با ترجیع بند هائف که شاید از همین شعر و امثالش ملهم شده مقایسه کردد سخن هائف محکم تر جلوه خواهد نمود. حتی در ایاتی مانند :

تو گمانی که میرسد معشوق ...	خانه در پیشه الهی بر ...
-----------------------------	--------------------------

بنهایت رسان تو خط وجود ... کمی سستی در عبارت و معنی مشهود است او حدی در مثنوی جام جم نیز افکار عرفانی ابراز نموده و در ضمن مطالب اخلاقی و اجتماعی گفته و حکمرانان و قویدستان را پند آموخته و از آن جمله چنین آورده :

ایکه بر ملک و مملکت شاهی	عدل کن گر زایزد آگاهی
عدل بیعلم بیخ و بر نکند	حکم بیعدل و علم اثر نکند
شاه کو عدل و داد پیشه کند	پادشاهیش بیخ و ریشه کند

بر قوی پنجه دست کین مگشای
 رفت کسری ز خط شهر بدشت
 گلشنی دیده تازه بو خندان
 پیر ز سارنج و نار باغی خوش
 گفت آب از کدام جویستش
 باغبانش ز دور ناظر بود
 گفت عدل تو داد آب او را

بر ضعیف وزبون کمین مگشای
 با سواران ز هر طرف میگشت
 تر و نازک چو خط دلبندان
 زیر هر برگ او چراغی خوش
 که بدینگونه رنگ و بویستش
 داد پاسخ که تیک حاضر بود
 ز آن نیند کسی خراب او را

در حقیقت باید گفت کمتر مثنوی در زبان فارسی توان یافت که باندازه جام
 جم بمسائل اجتماعی و تربیتی برخورد و مضامینی عبرت انگیز در مسائل مهم مانند
 آداب و رسوم مناسبات با مردم و شرایط ساختن شهر و عمارت و اصول تربیت اولاد و
 شرح حالت پیشه‌وران و نکوهش قضاة و راه مردی و مردمی و نظایر آن در آن آمده
 و حق مطلب بدین خوبی ادا شده باشد مثلاً در تربیت فرزندان چنین گوید :

شرم دار ای پدر ز فرزندان
 بایسرفول زشت و فحش مگوی
 تو بدارش بگفتها آزر
 بچه خویش را بناز مدار
 چون بخواری بر آید و سختی

ناپسندیده هیچ میسندان
 تا نکرد لثیم و فاحشه گوی
 با بدارد ز کرده های تو شرم
 نظرش هم ز کار باز مدار
 نکشد محنت او ز بدبختی

و پیدا است که آشنا ساختن بچه‌ها از خریدی بکار و کوشش و سختی تا در بزرگی
 هست و بیکاره و آساندوست نباشند هم از اصول تربیت عصر ما است :

در حالت پیشه‌وران چنین گفته :

خناک آن پیشه کار حاجتمند
 گشته قانع بر زق و روزی خویش
 چند سال از برای کار و هنر
 دل او دارد از امانت نور
 شب شود سر بسوی خانه نهاد

بکم و بیش از این جهان خرسند
 دست در کار کرده سر در پیش
 خورده سیلی زا استاد و پدر
 دست او باشد از خیانت دور
 هر چه حق داد در مبانه نهاد

در قسمت اخیر جام جم صفات مرشد و مقامات سالک و اصطلاحات عارفان مانند دل و نفس و عشق و سماع و امثال آن موضوع سخنست .

امیر خسرو - چنانکه میدانیم زبان قدیم ادبی هندوستان یعنی سانسکریت با پارسی باستان خویشاوند است و هندیان همزادان ما هستند. زبان فارسی کنونی بعد از اسلام مخصوصاً بعد از شروع سلطنت غزنویان در هند و رواج پیدا کرد و در دوره مغول بیشتر انتشار یافت و شعرا و فضیله‌ای پارسی گو در این دیار ظهور کردند یکی از معروفترین آنان خسرو بن امیر سیف الدین محمود دهلوی است که از ایرانیان شایسته هوشمند آن عصر بود. پدرش در شهر کش نر کستان اقامت داشت و در غائله مغول به هندوستان فرار کرده و در آنجا در شهر پتیالی سکنی جست .

در این شهر بود که امیر خسرو بسال ششصد و پنجاه و یک تولد یافت و بهمان طور که پدرش از اهل فضل بود خودش نیز بتحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی یعنی زبان ملی خود را شایسته خود ساخت تا درین زبان رسوخ کامل پیدا کرد و از ایام جوانی بسرودن اشعار آغازید بطوریکه وی را از جهت کثرت اشعار که باو نسبت داده اند و از آنچه از او باقی مانده میتوان شاعر درجه اول شمرد .

اقامتگاه امیر خسرو شهر دهلوی بود و تر دسلاطین آن ولایت منزلتی داشت و عده‌ای از آنان را در اشعارش نامبرد و مدح کرد .

امیر خسرو بحلقه ارادت یکی از مرشدان متصوفه هندی یعنی شیخ نظام الدین اولیاء اندر آمد و بسلوک در طریقت ریاضت و درویشی پرداخت در الفاظ و معانی اقتفاء از شعرای نامی ایران خاصه سنائی و خاقانی و نظامی و سعدی نموده مخصوصاً در غزل پیرو سبک استاد شیرازی بوده و گفته است :

جلد سخنم دارد شیراره شیرازی

ولی با اینهمه توان گفت امیر خسرو لحنی خاص دارد. که آن لحن در دیگر شعرای پارسی زبان هند نیز بتفاوت مراتب دیده میشود و این سبک بتدریج صورتی مخصوص کسب میکند که سبک معروف بهندی را بوجود میآورد .

دیوان اشعار امیر خسرو که مدایح آن غالباً بنام سلاطین دهلی است بر پنج ق

است از قرار ذیل :

۱- تحفة الصغر که اشعار جوانی شاعر است و عمده از قصاید و غزلیات و ترجیع بند
مرکب بوده و در آن سلطان غیاث الدین بلبان (۶۶۴-۶۸۶) و پسرش و شیخ نظام اولیاء
را مدح کرده .

۲- وسط الحیوة که گویا اشعار آنرا میان بیست و سی سالگی سروده و قصایدی
در مدح شیخ نظام اولیاء و نصره الدین سلطان محمد پسر بزرگ بلبان (مقتول در ۶۸۳)
که حامی شاعر بود نیز در مدح سلطان معز الدین کیقباد (۶۸۶ و ۶۸۹) دارد .

۳- غرة الکمال که آنرا میان سن سی و چهل سروده و در مقدمه آن از محسنات
و ترجیع شعر فارسی عربی سخن رانده و از شعرای بزرگ ایران مانند سنائی و خاقانی
و سعدی و نظامی نام برده و شیخ نظام الدین اولیاء و سلطان معز الدین کیقباد و جلال
فیروز شاه (۶۸۹-۶۹۵) و جانشین های او رکن الدین و علاء الدین و دیگران را
مدح کرده .

این دیوان بزرگتر از اقسام سابق و مرکب از قصاید و ترجیع بند و قطعات است .
۴- بقیه نقیه که اشعار دوره پیری شاعر را در بر دارد و قسمتی از آن در مدح
علاء الدین محمد شاه (۶۹۵-۷۱۵) و پسرش و دیگر امر است .

۵- نهاية الکمال که محتوی آخرین اشعار شاعر است و قصاید در مدح سلطان
غیاث الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵) و در مرثیه سلطان قطب الدین مبارک شاه (متوفی در
۷۲۰) دارد .

میتوان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تر است و در این موضوع چنانکه
گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده .

گاهی بعضی قصاید را با تغزل دلنشین آغاز میکند نظیر این ابیات :

صبارا گاه آن آمد که راه بوستان گیرد

زمین را سبزه در دیبا و گل در پریان گیرد

جهد از چشمه موج آب ولرزان در زمین افتد
 زند بر لاله باد تند و آتش در زبان گیرد
 زبان از گفتن آتش بسوزد لیکن از سوسن
 حدیث لاله گوید ترسم آتش در جهان گیرد
 تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه را دامن
 کسی کو تیغ بی موجب کشدخوش جهان گیرد
 زیاد غنچه مرغان را نوابسته شود تا گل
 بسازد پرده نور و زو بلبل خود همان گیرد
 امیر خسرو مانند خاقانی قصاید دور و دراز دارد و یکی از آنها را در استقبال قصیده
 خاقانی با مطلع :

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش ...
 ساخته که چنین آغاز میکند :

دل من طفلیست و پیر عشق استاد زبان دانش

سواد لوحه سبق و مسکنت گنج دبستانش

در طی این قصیده معانی مربوط بتقوی و اخلاقیات آمده و اشارات عرفانی هم شده
 و از جمله این بیت دیده میشود :

مشوینا بچشم سر که نارد دید خود راهم

بدل بین تا بینی هر چه خواهی ماه تابانش

غزلهای امیر خسرو از حد غزل معمول نگذشته . موضوع آن بیشتر مضامین
 عاشقانه است و سخن از آرزوی دیدار و هجران یار و نگر و سوزش شمع و آرمیان
 آمده و از یار گر شمه ساز و زلف کمند انداز و سیل اشک و خدننگ تر کس هست و ابروی
 چو کان و کبک خوش گام بحث شده و زهد خرقه پوشان بادیر درد نوحان مقابله گشته
 و از چشم ریا و احوال و اشکال آن فراران یاد شده است .

امیر خسرو بحکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت و بتقلید از آن ستاره ...

که اقسام آن بر وجه ذیل

۱- مطلع الانوار مقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعار دینی و اخلاقی

دارد و در ششصد و نود و هشت ختام یافته و بنام علاءالدین محمد شاه اتخاف شده .

۲- شیرین و خسر و مقابل خسر و شیرین نظامی که در همان سال فوق سروده

شده و در خاتمه این منظومه بندی خطاب به پسرش مسعود گفته این مثنوی نیز بنام علاءالدین محمد شاهست .

۳- مجنون و لیلی مقابل لیلی و مجنون نظامی که نیز در سال مذکور فوق بنام

همان حکمران بر شتمه نظم کشیده شده از اقسام مؤثر این منظومه ابیاتی است که شاعر
بیاد مرگ مادر و برادر خود سروده و مطلع آن اینست :

امسال دو نور زاخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

۴- آئینه سکندری مقابل اسکندرنامه نظامی که در ششصد و نود و نه نظم شده

و باز بنام علاءالدین است .

۵- هفت بهشت که در حکایت بهرام است و مقابل هفت بیگر نظامی است و

در هفتصد و یک نظم یافته و شاعر در خاتمه این مثنوی گفته که تمام خمسه در ظرف

سه سال سروده شده و قاضی شهاب الدین از فضایل آن سامان تمام آنرا مطالعه و تصحیح نموده

علاوه بر آنچه مذکور افتاد امیر خسرو و تصانیف و منظومه های دیگر مانند

قران السعدین و نه سپهر و مفتاح الفتوح دارد که در اوصاف و شرح حال سلاطین هند بوده

و گذشته از مزیت ادبی قیمت تاریخی دارند . از تألیفات منشور او خزائن الفتوح است

در تاریخ . در هزل و مطایبه و انتقاد و قصیده شکوائی نیز دست داشت .

امیر خسرو نه تنها در قصه گوئی بحکایات گذشته پرداخته بلکه از قصه های معاصر

نیز بنظم آورده است چنانکه منظوم خضر خان و دولرانی را بطرز قصه مؤثری در

سرگذشت خضر خان پسر علاءالدین محمد که معاصر و ممدوح شاعر بود ساخته در

موسیقی نیز استاد بوده و در پاسخ پرسشی راجع بشعر و موسیقی گفته :

یاسینخس گفتم که من در هر دو معنی کاملم .

این شاعر در فن انشاء نیز دست داشته و کتابی بنام رسائل الاعجاز در آن باب تألیف نموده .

بالجمله امیر خسرو را میتوان بزرگترین شعرای ایرانی مقیم هند نامید قریب هفتاد و سه گویا و روان بوده و در نظم سخن سرعت خیال و وجودت طبع داشته چنانکه تنها خمسه را که قریب ۱۸۰۰ بیت دارد در مدت سه سال بنظم کشیده شعر او مانند شعرای دیگر هند لحن و لطافت خاصی دارد و در استعمال بعضی لغات و تراکیب تا حدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دور میشود باید گفت با وجود ذوق و استعداد و طبع و قیاد که امیر خسرو راست الحق در عذوبت الفاظ و رقت معانی هرگز بیای مقتدای خود نظامی نرسیده است . وفات امیر خسرو بسال ۷۰۵ در دهلی اتفاق افتاد .

خواجوی کرمانی - کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص بنخواجو بموجب گفته خود او در یک نسخه مثنوی گل و نوروز بتاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت .

اولین کسب فضائل را در زادگاه خود نمود سپس مسافرت کرد و با اشخاص و طوائف گوناگون ملاقات نمود و جهان و جهانیان را بیازمود، خود گوید :

من که گل از باغ فلک چیده‌ام چارحد ملک و ملک دیده‌ام

در ضمن این مسافرت خواجو بملاقات علاءالدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمار میرفت نایل آمد و از او کسب فیض نمود و حلقه ارادت او را بگوش کرد . این رباعی را درباره مرشد روحانی گفت :

هر کو بره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمه حیوانی شد
از سوسه و غارت شیطان وارست مانند علاء دوله سمنانی شد

خواجو معاصر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۴۶) بود و آن پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد را در قصاید خود مدح کرد . همچنین بعضی را از سلاطین آل مظفر ستود و در موقوف اقامت در شیراز با اکبر و فصالی آن شهر از آن جمله با خواجه

حافظ معاشرت داشت و از شاه شیخ ابواسحاق اینجو (۷۴۲-۷۵۸) حمایت دید و او را نیز مدح کرد.

از ممدوحین دیگر خواجویکی شمس الدین محمود صاین بود که نخست در خدمت امرای چوپانی بود بعد بخدمت امیر مبارزالدین محمد (۷۱۳-۷۵۹) از آل مظفر پیوست سرانجام بشیخ ابواسحاق اینجوالتحاق نمود و بوزارت او منصوب گردید و در ۷۴۶ بدست امیر مبارزالدین مقتول شد.

یکی دیگر از ممدوحین شاعر تاج الدین احمد عراقی از بزرگان و جاه داران کرمان بود و شاعر را او به پیش محمود صاین برد.

قصاید دیگر خواجو عرفانی است و نمونه ذوق و مشرب تصوف شاعر است و در استحکام بیای قصاید سنائی میرسد.

خواجو گذشته از قصاید و مدایح غزلیات شیوا دارد و در این طرز پیر و مقلد شیخ سعدی است و دارای ذوق و قریحه ایست و از این حیث در زمان خود طرف توجه بود و سخن پرداز بزرگ آن عصر حافظ شعر او را می پسندید و تتبع و اقتدا میکرد چنانکه خود فرموده :

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو
میتوان گفت طرز غزل خواجو از جهتی شبیه بشیوه سنائی و شیخ عطار و مولوی
و از جهتی شبیه بسبک حافظ است. مثلاً غزلی مسانند این غزل بیشتر پیشینیان را
متذکر میسازد.

بانوائی خویش را در بینوائی یافتیم

فخر بر شاهان عالم در گدائی یافتیم

ز آشنا بیگانه گشتیم از جهان و جان علیل

در جوار قرب جانان آشنائی یافتیم

سالها بانگ گدائی بر در دلها زدیم

لاجرم بر پادشاهان پادشاهی یافتیم

ای بسا شب کاندیرین وادی بروز آورده ایم
تا کنون از صبح وصلش روشنائی یافتیم
چون از آن ظلمت این خاکدان بیرون شدیم

هر دو عالم روشن از نور خدائی یافتیم ...

و غزل‌های دیگر که چند بیت زیرین نمونه‌ای از آنست سبک حافظ را بنظر می‌آورد:
پیش صاحب نظران ملک سلیمان بادست بلکه آنست سلیمان که زمک آزادست
آنکه گویند که بر آب نهانست جهان مشنوا اینخواجه که تادرنگری بریادست
همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندرخاک چند روزی چو گل وقامت چون شمشا
خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط که اساس همه بموقع و بی بنیادست
هر زمان مهر فلک بر دگری میتابد چه توان کرد که این سغله چنین افتادست.
خواجو گذشته از دیوان اشعار مثنوی‌هایی بسبک استاد نظامی ساخته و خمسه‌ای
بوجود آورده است که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- همای و همایون که داستانی است عاشقانه و در بحر تقارب گفته شده و با این
بیت شروع میکند :

بنام خداوند بالا و پست که از همتش هست شد هر چه هست

و آنرا در بغداد سال ۷۳۲ سروده و سلطان ابوسعید و وزیر او غیاث الدین محمد
(مقتول در ۷۳۶) را در مقدمه آن مدح گفته . تاریخ تألیف این مثنوی را شاعر در کلمه
بذل آورده و گفته است :

کنم بذل بر هر که دارد هوی که تاریخ آن نامه بذل است و بس

در این مثنوی گذشته از نظامی تأثیر سبک شاهنامه کاملاً محسوس است .

۲- گل و نوروز که باز مثنوی عشقی و در وزن خسرو و شیرین نظامیست و از
حیث روانی و شیرینی توان گفت بهترین مثنوی‌های خواجواست شروع این مثنوی
با این بیت است :

بنام نقشبند صفحه خساک عذار افروز مهر و بیان افلاک

این مثنوی بنام تاج الدین عراقی سابق الذکر اتحاف شده و بسال ۷۴۲ انجام یافته چنانکه گوید :

دوشش بر هفتصد و سی گشته افزون بیابان آمد این نظم همایون
۳ - کمالنامه که مثنوی عرفانیست بوزن هفت پیکر و آغاز آن اینست :
بسم من لا اله الا الله

در آغاز آن از پیروان طریقت و مراحل معرفت سخن رانده و بنام شیخ ابواسحاق اینجوسروده و در تاریخ نظم آن گفته :

شد بتاریخ هفتصد و چل و چار کار این نقش آذری چونگار
اینک چند بیتی از آن که روح عرفانی را مینمایاند و چشم بستن از ظاهر و کسب بصیرت باطنی و صفات معنوی را بیان میکند نقل میشود

ای خوشا بر میان کمر بستن	دیده بگشودن و نظر بستن
دست نشستن ز جام و مست شدن	سر بر آوردن و زد دست شدن
بیزبان حمال دوستان گفتن	دست نگشادن و سخن دیدن
بیقدم سوی بوستان رفتن	شکم در بستن و چمن دیدن
پای نهاده در جهان گشتن	آمده ظاهر و نهان گشتن
ترك خود کردن و خدا جستن	مهر پروردن و وفا جستن
زندگی یافت آنکه جان در باخت	از برای دلی روان در باخت
هر که جانبا ز نیست جانشر نیست	آنکه این در نیافت آنش نیست

۴- روضه الانوار که خواجو با استقبال مخزن الاسرار نظامی آن را بنام شمس الدین محمود صاین وزیر شیخ ابواسحاق کرده .

تاریخ نظم روضه الانوار سال ۷۴۳ میباشد چنانکه خود شاعر با این بیت :
«جیم زیادت شده بر میم و دال»

بتاریخ فوق اشاره میکند . روضه الانوار در بیست مغانه و بسبک مخزن الاسرار است حکایت عرفانی و دینی و اخلاقی دارد :
«ماعر توجه خود را نسبت بنظامی و مخزن الاسرار چنین اظهار میدارد :

گرچه سخنپرو نامی توئی
در گذر از مخزن اسرار او
خازن مخزن دل دانای تست

معتقد نظم نظامی توئی
بر گذر از جدول و پرکار او
محرم اسرار خرد رای تست

مقاله اول در حقیقت سخنست و در ضمن آن گفته :

عقل که اقلیم سعادت گشود
شد بسخن تیغ زبان در فشان
جان نگر از دل بزبان آمده

بر در دل چشم فراست گشود
گشت سخن گوهر تیغ زبان
و آب حیات از لب جان آمده

مقاله دوم در مقامات اولیاست و در آن در صفات آن چنین گفته :

هم ره وهم رهرو و هم رهبرند
روی دل از کون و مکان تافته
راهبر خلق جهان آمده

هم می وهم ساقی وهم ساغرند
وز در دل نقد روان یافته
وز نظر خلق نهان آمده

مقاله سوم در کمال مراتب بشر است و در آن در بلندی مقام انسان گوید:

ای بخرد ناظر نه بارگاه
کلبن جان خوش نظر باغ تو
هیکل دل در برت افکنده اند

وی بنظر مشرف شش کامگاه
لاله دل سوخته داغ تو
شور خرد در سرت افکنده اند

مقاله چهارم در تنبیه و تهدید است و در آن فرماید:

دم بگشا تا یکی این بستگی
جهد بکن بو که بمنزل رسی
پادشهی پاس فقیران بدار
کل نگرار خار بچشم آیدت
مردمک دیده شو و خود مبین

گرم در آ تا یکی آهستگی
ور نشوی غرقه بساحل رسی
پیر نه ای عزت پیران بدار
رنج کن از آنکه شفا بایدت
نیک نظر باز کن و بسد مبین

مقاله پنجم در انقلاب امور و در آن اینگونه ابیات آمده :

چندشوی ایدل سودا پرست
خواب ز حد رفت تو مست و خراب
دستخوش فکر سبکسر مباش

از می نوشین هوی نیمه مست
وقت بیامد که در آئی ز خواب
پی سیر و هم گرانسر مباش

درمقاله ششم نیز ما را به خرد و انتباه و پی بردن بمعنی انسانی میخواند:
 ای که دم از پیر خرد میزنی
 راه خرد گیر و ز خود در گذر
 ز آنکه بخود راه نیابد بشر
 و آب روان تو ز داغ دلست
 مقاله هفتم در احوال نفس متکلم است و در آن به اتحاد حقیقت نفس با

حق گوید:

نیست در این خانه برون از تو کس
 گر تو نشی یار بگو یار کو
 بوی تو یابیم در این کوی و بس
 جز تو در این دایره دیار کو
 ای دو جهان آینه روی تو
 مقاله هشتم در شرح آیت عشق است و در آن گوید:

ایدل اگر اهل دلی جان بیاز
 دست بشوی از قدح و مست باش
 هر دو جهان در ره جانان بیاز
 محوشو از نیستی و هست باش
 زنده بجانان شو و از جان بمیر

مقاله نهم در اعراض از عالم ظاهر و رجوع بیاطن و در آن باب گوید:

از تو غریبست که چون مرغ کور
 حیف بود رخت تو وین رختگاه
 ساختهای بر لب این آب شور
 زشت بود نخت تو وین نختگاه
 کار تو در کار گهی دیگر است
 بار تو در بار گهی دیگر است

مقاله دهم در صفت پیری و غنیمت جوانی است و در آن ابیات ذیل آمده:

تو که بلندی کن و پستی مکن
 شادی او خور که غم نان نخورد
 دل بکسی ده که غم جان نخورد
 مونس غمخوار بجز غم نیافت
 همدم او باش که همدم نیافت

مقاله یازدهم در مذمت ماده پرستی و شهوت شعاری است که در آن گوید:

هر که رخ از جان جهان بر نثافت
 کعبه دل در حرم بیخود است
 در ره دل گم شد و خود را نیافت
 پیک روانرا قدم سر مسد است
 خسانم جشمشید بس دستش فتاد
 هر که جهان داد در این ره بباد

مقاله دوازدهم در عقل و حیا:

عقل و حیا جان و دل آدند

نفعه گل دسته روحانیتند

آن چه بود مرهم آزار تو

مقاله سیزدهم در مذمت کبر:

ای شده مغرور ز اقبال و جباه

سر چه قرازی بسریر بلند

گر تو فرامرز تهمتن نسبی

مقاله چهاردهم در صفت سخاو کرامت

ایکه دم از جود و کرم میزنی

مایه توفیق کرم کردنت

ماده پرستان که در این خانه اند

مقاله پانزدهم در صفت عالم و وحدت است

هر که ز طوفان بلارخ بتافت

هر که درین ره شد و خود را ندید

وانکه در خانه کثرت بیست

راه طریقت ز شریعت بجوی

مقاله شانزدهم در تصفیه خاطر است و در ضمن آن گوید:

بگذر ازین چشم کدورت نمای

صیقلی آینه روح باش

دست بر افشان و ز جان در گذر

مقاله هفدهم در صفت غرور و در آن گوید:

رتک تصوف نه بصوفت و بس

صاف بر آینه صوف از کجاست

جامه ازرق چه و این زرق چیست

مشعله افروز ره آدند

فاتحه باب مسلمانیند

وین چه بود شحنه بازار تو

چند کنی تکیه بر ایوان گاه

زانکه سر برت همه داراست و بند

بفکندت چرخ پروین تنی

چون کرمت نیست چه دم میزنی

گنج یقین ترک درم کردنت

بیخبر از باده و پیمانها اند

آب رخ نوح پیمبر بیافت

راه بدر برده بمنزل رسید

در حرم کعبه وحدت نشست

دست حقیقت ز طریقت بشوی

چشمه مصفا کن و صافی برای

داروی درد دل مجروح باش

وز سر همت ز جهان در گذر

صوفی ازین رنگ ندیدست کس

کار نگردد بصف و صوف راست

همچو تو در بحر ربا غرق نیست

مقاله هجدهم در صفت آفرینش و در آن گوید:

واجب مطلق چو وجود آفرید	وز عدم آورد جهان را پدید
سنبل جان را بخرد تاب داد	گلشن دل را ز جگر آب داد
اطلس افلاک گهر دوز کرد	گوهر سیاره شب آفر وز کرد

مقاله نوزدهم در صفت توحید موحّد و در آن گوید:

آنکه قدم در ره توحید زد	کوس قدم در ره تجرید زد
باطن او صورت ظاهر گرفت	و اول او گونه آخر گرفت
علم ازل خواند ز لوح ابد	عالم جان دید بی چشم خرد

مقاله بیستم در صفت انسان و در آن چنین فرماید:

ایکه دم از ملک معانی زنی	نوبت ما اعظم شانی زنی
سر ز گریبان طریقت بدار	روی بایوان حقیقت در آرد
در گذر از روضه و رضوان نگر	بر گذر از حجت و برهان نگر
چون رود از عشق حقیقی سخن	باز دم از عشق مجازی مزن

از این چند مثال ذوق عرفانی و افکار روحانی خواجو هویدا و شیوه مثنوی

عارفانه او در پیروی از نظامی و شیخ عطار و مولوی پیدا است .

۵ - گوهر نامه که بوزن خسرو و شیرین و اخلاق و تصوف است و در مقدمه آن

امیر مبارزالدین محمد مظفر فاتح کرمان و وزیر او بهاءالدین محمود که نسبش
بشش واسطه بنخواجه نظام الملک معروف میرسد ممدوح شاعر واقع شده اند . مطلع
آن این بیت است .

بنام نسامدار نامداران گدای در که او شهر یاران

وفات خواجو بسال ۷۵۳ اتفاق افتاد .

ابن یهین - امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرانی در حدود سال ششصد و

هشتاد و پنج هجری در قصبه فریومد از ولایت جوین خراسان تولد یافت .

پدرش امیر یمین الدین طغرانی از جمله شعرابود و بایسر مشاعر میگرد . طغرانی

بخدمت خواجه علاءالدین محمد که مستوفی خراسان از طرف سلطان ابوسعید بهادر

بود شغل دیوانی داشت و از قرار معلوم ابن یمن نیز مدتی از عمر خود را بهمین شغل بسر برد در بین شعرای ایران کمتر کسی مانند ابن یمن دچار انقلابات زمان و حوادث دوران و دیار بدیار و بی آرام و قرار بوده. وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان و آل کرت در هرات و طغان تیموریان در گرگان و دیگر امرای و جنگها و مخاصمه های بین اینها يك قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معرض خرابی و قتل و غارت کرده بود و ابن یمن نیز دستخوش این حوادث بود و از درباری به درباری پناه می برد.

ابن یمن در اوایل خواجه علاءالدین محمد نامبرده و بعد برادر او خواجه غیاثالدین هندو را مدح کرد. بعد از ظهور سربداران با علاءالدین مذکور بگرگان رفت و طغان تیمور حکمران آن ولایت را مداحی نمود. سپس بخراسان برگشت و امرای سربداران مخصوصاً وجیهالدین مسعود را در قصاید خود ستود. بعد بهرات رفته و امرای آل کرت را مدح کرد و مخصوصاً از معزالدین اکرام و انعام دید.

از سوانح مهم حیات این شاعر آنکه در جنگ زاوه نزدیکی خاف که بسال ۷۴۳ میان امیر وجیهالدین مسعود سربداری (۷۳۸-۷۴۴) و ملک معزالدین حسین کرت (۷۳۲-۷۷۱) رویداد دیوان اشعارش کم شد و ظاهراً خود او را با سارات بهرات بردند ولی در آنجا بحکم امیر حسین از بند آزاد و در پیشگاه آن امیر مورد توجه خاص واقع شد ظاهراً این ابیات مشعر بهمین وقعه است.

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من

شکر اینزد کانک او میساخت دیوان با منست

ور ربود از من زمانه سلك در شاهوار

ز آن چه نم دارم چو طبع خاطر افشان با منست

ور ز شاخ گلبن فظلم گلی بر بود باد

گلشنی پر لاله و سرین و ریخان با منست

آخرین قسمت عمر شاعر در زادگاه خود فریومد بسر آمد و بسال ۷۶۹ در آنجا

وفات یافته در مقبره پدر بخاک سپرده شد.

ابن یمن دارای فضایل علمی و اخلاقی و اهل ورع و تقوی بوده چنانکه خود گوید:

من اندر کسب اسباب فضایل نکردم هیچ تقصیر و توانی

هنر پرورده‌ام زینسان که بینی بسا انکار کن گر میتوانی

و در نتیجه سرآمدهای زیاد و تجربه‌های گوناگون اشعار و قطعات پخته‌معنی دار سروده گذشته از قصاید که در مدح سلاطین مذکور فوق از باقی است قطعات سودمند اخلاقی و اجتماعی و غزلیات خوب از و منقولست و مجموع اشعارش به پانزده هزار بیت میرسد.

از قطعاتی که نظیر آن در ادبیات ایران زیاد نیست آنهایی است که شاعر در ستایش سعی و عمل و کسب روزی بکدیمن و عرق جبین و تشه یق با استقلال نفس ساخته و خود او زمین و املاک داشته و بعد از اضطراب فروش آن‌ها بکارزراعت و زمین داری پرداخته است و از آنچه از اشعارش بدست می‌آید در او آخر عمر از مردم کناره‌جوئی کرده حتی از دوستان نیز دوری جسته و گفته است :

گوشه‌ای گیر و کناری ز همه خلق جهان تا میان تو و غیری نبود داد و ستد

زانکه باهر که تورا دادوستد پیدا شد گفته آید همه نوع سخن از نیک و زبد

بگذر از صحبت همدم که تورا هست دلی همچو آئینه و آئینه زدم تیره شود

ابن یمن مذهب شیعی و ذوق عرفانی داشته و اشعاری در بیان این ذوق سروده و از قدیمترین شاعرانست که بتصریح از ائمه و شهیدان کربلا یاد کرده . بطور کلی میتوان گفت ابن یمن اولاد در قطعه و ثانیاً در قصیده و غزل دست داشته و از ابیات ذیل پیداست که او را غیر از فن شاعری هنرهای دیگر نیز بوده است .

خداوندا مرا در علم منقول زبان و دیده گویا گشت و بینا

بمعقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن سینا

ابن یمن را باید نامی ترین قطعه سرایان نامید که پیش از و این فن اینگونه مورد توجه نبود شاعر در هر قطعه فکری و نظری ابراز کرده مثلاً خست و مال پرستی و دنیا گیری را توبیخ نموده و تملق و مداهنه پیش نا کسانرا زشت شمرده و از نیککی و شرافت و اصالت مدح و از مردم بداصل دون همت و رذل طبیعت شکایت نموده حتی در

قبال آنگونه مردمان تجرد و مردم گریزی توصیه کرده است بنظر او روزی مقسوم است و برای جرعه آب و لقمه نان نباید منت ناکسائرا برد. در ضمن ما را بکوشش و عمل و بردباری و قناعت دعوت میکند. معمولاً در قطعات خود عقل را میستاید و آنرا در امور قاضی قرار میدهد و مردم را بدان میخواند و با وجود اینکه از بعضی از قطعات او قدرت تقدیر و تأثیر طالع و عجز انسان پیدا است باز از تحریض به همت و اراده باز نمیایستد حتی در مواقع بیچارگی بخودداری و بیباکی تشویق مینماید:

روزی دو گر بود بتو ایام بد کنش
هم عاقبت نکوشود آر باشدت حیات
تا زنده‌ای مدار از احداث دهر پاک
بیرون زمرگ سهل بود جمله حادثات

و میگوید مرد باید در عین احتیاج و زبونی همت و توانائی نشان دهد:

بگناه فقر توانگر نمای همت باش
که گر چه هیچ نداری بزرگ دار ندت
نه آنکه با همه هستی شوی خسیس مزاج
شوی اگر چه تو قارون گدا شمار ندت
مرد ندار با همت از دارای بی همت بسی ارجمندتر و عزیزتر است.

اساساً دارائی در مقابل دانش قیمتی ندارد کمال از مال بهتر است که اولی را اگر بکاربری همواره در فزون نیست و دویمی را هر چه صرف کنی در کاهش است:

حالت مال و علم اگر خواهی
که بدانی که هر یکی چو نیست
مال دارد چو بدر روی بگاست
علم چون ماه نو در افزونست

اگر هم مرد مالی داشت باید بنسبت آن در حق مردم نیکی کند و تا تواند از آن بیخشد و گرنه چه سود اگر گرد آورد و بگذارد:

سود دنیا و دین اگر خواهی
گر در خلد را کلیدی هست
مایه هر دو شان نکو کار بست
بیش بخشیدن و کم آزار بست

قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیاز دارد سپس کسب هنر نماید و گرنه درهم و دینار بدست مرد بیدل دل آزار سودی ندارد.

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد
ز مال و جاه ندارد تمتعی هر گز
بزرگزاده نه آنست که درم دارد
کسیکه بازوی ظلم و سر ستم دارد
خوشا کسیکه از او هیچ بد بکس نرسد
غلام همت آنم که این قدم دارد

دن دیگران ابلهست .

خودپسندی، و عرور

عزت خویش را نگهدارد
هر چه کبر و منبست بگذارد
هیچکس را حقیر نشمارد

مرد باید که هر کجا باشد
خود پسندی و ابلهی نکند
همه کس را ز خویش به داند

از برخی قطعات ابن یمن رایحه عرفان مشموم و روح ایمان مفهومست از جمله در قطعه ذیل موافق ذوق عرفانی مراحل ترقی روحانی و وصول بمقام وحدت را بیان کرده است .

زدم از کتم عدم خیمه بسجرای وجود

وز جمادی بنباتی سفری کردم و رفت

بعد ازینم کشش طبع بحیوانی بود

چون رسیدم بوی ازوی گذری کردم و رفت

با ملائک پس از آن صومعه قدسی را

کرد بر گشتم و نیکو نظری کردم و رفت

بعد از آن در صدف سینه انسان بسفا

قطره هستی خود را گهری کردم و رفت

بعد از آن ره سوی او بردم و بی ابن یمن

همه او گشتم و ترك دگری کردم و رفت

ابن یمن در قطعات خود گاهی از امثال مشهور آورده و بدان تمثل کرده نظیر

ابن بیت :

خواه بیگانه گیر و خواهی خویش

دشمن خورد را حقیر مدار

آنچه گفتند زیر کان زین پیش

زانکه چون آفتاب مشهورست

آنچه سوزن کند به پستی خویش

که ز رمیح دراز قد نماید

پاره ای از قطعات ابن یمن روح مطایبه هم دارد و مطلب را از راه هنر ایفا میکند.

فیز در بعضی قطعات از گویند گاه از قافیه ها ندانند و در بعضی و عنصری و انوری و همزی و سعدی

و مجیر نام برده و تمثیل کرده بخصوص درباره حکیم طوسی عقیده عالی ابراز کرده و گفته:

سکه‌ای کاندرسخن فردوسی طوسی نشاند

کافر مگر هیچکس از زهره فرسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

در شکایت از حق ناشناسی و ستم مرز و بوم خویش اینگونه از سعدی تمثیل

کرده:

چه کنم ملک خراسان چه کنم محنت جان

وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

گرچه ابن مولد و منشااست ولی سعدی گفت

«توان مرد بسختی که من اینجا زادم»

از معزی اینگونه استشهاد کرده و سعی و کوشش ترغیب نموده:

اگرچه رزق مقومست میجوی

که آیزد رزق اگر بی سعی دادی

که خوش فرمود اینمعنی معزی

بمیریم کی ندا کردی که هزی^۱

بعضی قطعات شاعر دلالتی بمعلومات ادبی و فلسفی ارمیکند مثلا در قاعده تلفظ دال یا ذال اواخر این قطعه را ساخته:

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد

ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه مبهمست

حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود

دالست ورنه هرچه جز این دال معجمست

و در مقولات ده گانه این قطعه را سروده:

هرچه موجودست آنرا یافتند

اهل حکمت منحصر درده مقال

جوهر و کیف و کم و این ومتی

وضع و ملک و نسبت و فعل انفعال

و آنچه خارج زین مقولات او فتد

تنگ بینم عقل را دروی میجال

۱- اشاره بآیه شریفه: هزی الیک بجدع النخله

پس هر آن موجود کاندروی خرد هست حیران نیست الاذوالجلال
 شماره ای از قطعات ابن یمن در مرثیه و تاریخ و قات بزرگانست و شاید منشاء
 قطعه هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات ابن یمن
 باشد .

سلمان ساوجی - خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد
 مشهور بسلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری در ساوه تولد یافت پدرش علاء الدین اهل
 فضل بود و شغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد و سخن پردازی او تنها از
 روی قریحه و ذوق نبود. در اوایل عمر خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید
 بهادر (۷۱۶-۷۳۷) را در قصاید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر بدر بار جلایریان
 یا سلاطین ایلکان که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و
 شیخ حسن بزرگ (۷۳۶-۷۵۷) مؤسس آن سلسله و منکوحه او دلشاد خاتون زوجه
 سابق سلطان ابوسعید و مخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۷) و بعد از
 او سلطان حسین (۷۷۷-۷۸۴) را مدح گفت و مدت چهل سال در سفر و حضر و بریر
 و بغداد مداحی آن خانواده را نمود. آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران مظفریان
 (۷۶۰-۷۸۶) قبر یزرا در ۷۷۷ از جلایریان بازستاند شاعر در شهر بود و قصیده ای
 در مدح شاه شجاع سرود. قصاید سلمان ازین لحاظ اشارات تاریخی دارد و از این جهت
 هم سودمند است .

در دیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا و رسول و ائمه هم هست و ابن قسنت
 اخیر بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین نحو آشکار تا زمان اوریاد معمور
 نبود .

سلمان نیز مانند خواجه در معرض کشمکش سلاله ها و امرای مختلف بوده و در
 نتیجه جنگها در خرابیها مشقات و تبدلات زیاد در او ولی بطور کلی در سلسله حمله ها
 و صلوات جلایریان بفرار و حال زیست و صاحب آنکس عیبی نداشت .

سلمان در درجه اول قصیده سراست و میتواند او را از آخرین عهد سلطنت
 معروف ایران پیش از عصر سلاطین ایلکان در زمان بزرگانست و از این جهت
 که خود

داشت سبک متقدمین مخصوصاً کمال الدین اسمعیل و ظهیر و انوری را نیک تتبع کرده
حتی بمنوچهری هم نظر داشته است مثلاً در قصیده :

مقی الله لیلا کصدغ الکواعب شبی عنبرین خال و مشکین ذوایب
ایضاً :

شیوه منوچهری را بکار برده و در قصیده :

تا باد خزان رنگرز رنگه رزانت کوئی که چمن کار که رنگرزانت
هر کرا بخت همعنان باشد در رکاب خدایگان باشد

انوری را پیروی کرده و در قصیده :

در درج در عقیق لیت نقد جهان نهاد...
شعر ظهیر را که گوید:

تا غمزه تو نیر جفا در کمان نهاد ...

و در قصیده :

زهی نهال قدت سرو جویبار روان ...

شعر کمال الدین را با مطلع :

زهی کشیده جلال تو بر فلک دامن ...

متذکر میسازد.

سلمان در تغزل و تشبیب و غزل نیز زبردست بود و در آن رشته استادی نشان
داد و از این حیث مورد توجه خاص حافظ واقع شد و خواجه شیرازی بسی غزلهای
اورا تتبع نمود .

اینک چند بیت از تشبیب قصیده‌ای در مدح سلطان اویس :

باد نوروز از کجا این بوی جان می‌آورد

خان من پی تا بکوی دلستان می‌آورد

جنبشی در خاک پیدا میشود زانفاس باد

باد کوئی از دم عیسی نشان می‌آورد

گل بزیر لب نمی دایم چه میگوید که با
بلبلان بینوا را در فغان می آورد
عنجه را در دل بسی معنی نازک جمع بود
لبلا کتون ز آن معانی در بیان می آورد
غنچه وقتی خرده در خرده پنهان کرده بود
گل کتون آن خرده ها را در میان می آورد
گل صبوخی کرده پنداری که پیش از آفتاب
باغبان گل را بدوش از بوستان می آورد
کوه خارا پوش کش یاقوت میندد کمر
باز سر در حله ای از پرنیان می آورد
در جهان هر جا که آزاد است چون سروسپی
منزل اکنون بر لب آب روان می آورد
و چه خوش می آیدم در وقت رقصیدن دسر
دستها بر دوش بید و ارغوان می آورد

از مطالعه این چند بیت و مقایسه آن با ایات تغزل آمیز شاعران پیشین میتوان دید که مضامین تازه و تشبیهات نو در شعر سلمان کم نیست و این نکته موقع خاصی بشعر او بخشد.

غزل ذیل سبک غزلسرائی عطار و سنائی و مولوی را بخاطر می آورد:
باز بزنجیر زلف یار مرا میکشد
در پی او میروم تا بکجا میکشد
نام همه عاشقان در ورق لطف او
گر قلمی میکشد بر سر ما میکشد
هر چه زنیك و بدست چون همه در دست اوست
بر من مسکین چرا خط خطا میکشد

بار تو من میکشم جور تو من میبرم

پرده ز رویت چرا باد صبا میکشد

حسن تو بین کز برم دل بچه رو میبرد

وین دل مسکین نگر کز تو چه میگذرد

بار غمت غیر من کس نتواند کشید

بر دل سلمان بنه آن همه تا میکشد ...

سلمان گذشته از قصیده ترجیع بند و ترکیب بند و قطعه و مثنوی و رباعی نیز

ساخته. در بحر و عروض نیز استاد بوده و قصاید مصنوعه در تمثیل آن فنون بنظم آورده.

همچنین از ذوق عرفان و تصوف محروم نبوده و معانی آن مذهب را در اشعار

خود عیان ساخته و از آن جمله آیات ذیل را در استغناء طبع و خویشتن شناسی پرداخته است:

گر سرو بر گک کلاه فقر داری ای فقیر

چار ترکت باید اول نارود کارت زپیش

ترك اول ترك مال و ترك ثانی ترك جاه

ترك ثالث ترك راحت ترك رابع ترك خویش

و این آیات بیت نغز منسوب بشیخ عطار را بخاطر میآورد که گفته:

در کلاه فقر میباشد سه ترك ترك دنیا ترك عقبی ترك ترك

سلمان با وجود مداحی گاهی از پند گوئی بشاهان خودداری ننموده و از این

طریق پیروی حقیقت کرده است. دو مثنوی عشقی سروده یکی موسوم است به

جمشید و خورشید که سال ۷۶۳ با امر سلطان اویس ساخته دیگری فراقنامه نام دارد

که آنرا نیز بنام همان سلطان سال ۷۷۰ سرده.

از ابیاتی که در بین اشعار سلمان موقع خاصی دارد و نظایر آن در ادبیات ایران

بندرت دیده میشود همانا آنهاییست که شاعر در نتیجه اقامت در بغداد و تماشای دجله

در وصف آب و جلوه و زیبایی آن سروده و گفته است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

پای درزنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است

در قصیده‌ای در وصف کشتی چنین گوید :

پیکر این زورق رخشنده بر آب روان

میدرخشد چون در پیکر در محیط آسمان

دجله چون دریا و کشتی کوه و در بالای کوه

سایبان ابر است و خورشیدش بزیر سایبان

در ضمن وصف قصر شیخ حسن در بغداد گفته :

در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع

بر صبح روی دجله زند خنده از ضیا

سلمان در عصر خود شهرتی بسزاداشت و با شعراء و بزرگان زمان خود مراسله

و مشاعر مینمود و در نزد سلاطین مقرب بود .

در مدح او کافیست که دو بیت ذیل از خواجه حافظ که سبک او را اقتباس نموده

نقل شود :

سر آمد فضای زمانه دانی کیست ز راه صدق و یقین نی ز راه کذب و گمان

شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان

سلمان در اواخر عمر از نظر جلایریان افتاد و در ساوه انزو و اختیار کرد و گرفتار

پریشانی گشت و سرانجام بسال ۷۷۸ در همانجا وفات یافت .

حافظ - شمس الدین محمد حافظ که او را لسان الغیب لقب میدهند در اوایل

قرن هشتم شاید در حدود سال ۷۲۶ هجری در شیراز تولد یافت . اسم پدرش را بهاء الدین

نوشته اند که گویا در زمان سلطنت اتابکان سلغری فارس از اصفهان بشیر از مهاجرت

نمود و مادرش ظاهراً اهل کازرون بود .

حافظ تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خود کرد و مجالس درس علماء و

فضای بزرگ زمان خود را که یکی از آنها قوام الدین عبدالله (متوفی در ۷۷۲) باشد

درک نمود و در علوم بمقامی رفیع رسید و بشهادت محمد گلندام (که معاصر حافظ

و از فضلاء و مدارمین درس قوام الدین عبدالله مذکور بود) شاعر بزرگ مایه «تحشیه کشاف و مصباح و مطالعه مطالع و مفتاح و تحصیل قوانین ادب و تحصیل دوا این عرب» میسر داخته که ظاهراً مقصود کشاف زمخشری (متوفی ۵۳۸) در تفسیر و مصباح عطرزی (۶۱۰) در نحو و طوابع الانوار من مطالع الا نظار تألیف بیضاوی (متوفی در اواخر قرن هفتم) در حکمت و یا شرح مطالع قطب الدین رازی در منطق و مفتاح العلوم سکاکی (۶۲۶) در ادب بوده است .

حافظ قرآن شریف را زیاد مطالعه میکرد و آنرا حفظ داشت و تخلصش مشعر بر آنست و از بعض ابیانش نیز همان معنی مستفاد میگردد چنانکه گوید :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که تو در سینه داری

و بذوق لطیف عرفانی که داشت تعالیم حکمت را با آیات قرآنی تألیف مینمود چنانکه خود فرماید :

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایف حکما با کتاب قرآنی
بروزگار جوانی حافظ سلاله انابکان سلغری در فارس مدتی بود ازین رفته و
فارس مستقیماً تحت حکومت عمال مغول در آمده و محمود شاه نام از خانواده اینجو
ب حکومت فارس منصوب گشته بعد مغلوب امیر پیر حسین نام از احفاد چوپانیان شده بود.
در این بین یعنی سال ۷۴۲ بود که شاه شیخ جمال الدین ابواسحق اینجو پسر
محمود شاه بالیاقت و قابلیت که داشت پیر حسین و ملک اشرف چوپانی را از شیراز بیرون
کرد و خود حکومت فارس را بدست گرفت و تا ۷۵۴ آن ایالت را اداره نمود. ابواسحق
اهل عدل و داد بود و بهمران شیراز کوشید و خود از ذوق ادبی بهره مند بود لاجرم
حافظ را نیز گرامی شمرد و جانب او را عزیز داشت و اولین امرائی است که جلب نظر
شاعر شیرازی را کرد و بتکرار مدوح او واقع شد و شاعر او را با القاب جمال چهره
اسلام، و سپهر علم و حیاء، و نظایر آن بستود هم از فضلالی عصر او بدینگونه نام برده :
بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق بینج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همجو او را یتیم بخش
 دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین
 دگر شهنشاه دانشمند که در تصنیف
 دگر کریم چو حاجی قوام دریادل
 دگر مریدی اسلام مجدد دولت و دین
 نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند

که جان خلق پیر و دودا عیش بداد
 که یمن همت او کارهای بسته گشاد
 بنای کار موافق بنام شاه نهاد
 که نام نیک پیر داز جهان بدانش و داد
 که قاضی به از او آسمان نداد، دیاد
 خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

شیخ امین الدین از ابدال منصوره و قاضی عبدالرحمن ایجی (متوفی ۷۵۶) از علماء و حکمای عصر بود و کتاب موافق در علم کلام از تألیفات اوست چنانکه بیاید؛ حاجی قوام الدین حسن از بزرگان بود و محصلی مالیات دیوانی داشت و حافظ در جای دیگر نیز اورا ستوده؛ مجدالدین اسماعیل (متوفی ۷۵۶) قاضی شیراز بود و در مدرسه مجدییه که بنام خود اوست تدریس مینمود.

بطور کلی میتوان گفت با اینکه عصر حافظ عصر انقلاب و خونریزی بود باز علماء و بزرگان و شعراء و سخنگویان زیادی در قارس میریستند و ازین جهت محیط معنوی حافظ مساعد و سازگار بود حافظ را در زوال دولت بو اسحاقی که بدست محمد مبارز الدین مؤسس سلسله مظفریان انجام یافت اشعاری است که نمر: «تأثرات شاعر است، مبارز الدین (۷۱۳-۷۵۹) تند خوی و ستمکار و متعصب بود و هدف کینه دو پسر خود شاه محمود و شاه شجاع گشته مغلوب آنها شد و دو چشم او را با هر شاه شجاع میل کشیدند. و حافظ در قصیده‌ای که مطلعش اینست:

دل منه بر دینی و اسباب او
 ز آنکه از او کس وفاداری ندید

از ستمکاری او یاد کرده و عاقبت کار او را چنین بیان مینماید:

آنکه روشن شد جهان بینش بدو
 میل در چشم جهان بینش کشید

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷۵۹-۷۸۶) و شاه منصور (۷۸۹-۷۹۵) آخرین حکمران این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند جلال الدین شاه شجاع خود ذوق ادبی و قریحه شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار متعصبین خشک و خشن خلاص یافت. حافظ چندین بار نام او را در اشعار آورده از آن جمله گفته است:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل
جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع
چنانکه از این بیت هم بدست میآید شاه شجاع از ادبیات و علوم بهره مند و
بفارسی و تازی سخن شناس بود.

شاه منصور بن شرف الدین مظفر بن محمد مبارز الدین ظاهر آ آخرین ممدوح
شاعر است زیرا سظنت او تصادف با سنوات اخیر عمر حافظ کرد از او نیز در چند مورد
سخن آورده و از آن جمله در قصیده معروف:

جو زنا سحر نهاد حمایل بر ابرم

چنین گفته است.

منصور بن محمد غازی است حرزمن
وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
واز فحوای سخن شاعر چنین پیدا است که از او حمایت خاص دیده و در زمان او
صیت شهرت شاعری و سخن پرداز ی او بغایت رسیده چنانکه گوید:

بیمن دولت منصور شاهی
علم شد حافظ اندر نظم اشعار

از سلاطین خارج فارس که حافظ یاد از آنها در اشعار خود نموده یکی سلطان
احمد بن شیخ اویس بن حسن (۷۸۴-۸۱۳) پنجمین حکمران از جلایریان یا سلاطین
ایلکانی بود و آن سلسله از ۷۳۹ تا ۸۱۴ در مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان حکومت
داشتند و از شعرای دیگر نیز مانند سلمان ساوجی، عبیدزاکانی آنان را مدح گفته اند.
مشهور است که سلطان احمد خواجهر را از شیراز به بغداد دعوت نمود ولی شاعر
بعثتی آن دعوت را اجابت نکرد و غزلی را که بمطلع ذیل است پیش او فرستاد:

احمد الله علی معدلة السلطان
احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

بنابر روایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۹۹-۷۸۰) پنجمین
حکمران از سلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست و ادب پرور بود خواست حافظ
را بدر بار خویش ببرد و او را دعوت نمود و خرج راه فرستاد و خواجها این دعوت را
پذیرفت و رخت سفر بست ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد طوفانی
در گرفت و شاعر شیرازی که آشوب بر خشکی بقدر کافی دیده بود نخواست گرفتار
آشوب دریا هم گردد پس خود را بساحل رسانید و از مسافرت پشیمان گشت و غزلی را

که بمطلع ذیلت ساخته پیش آن پادشاه فرستاد:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد بمی بفروش دل‌ها کزین بهتر نمی‌ارزد
بقور شبلی نعمان مؤلف کتاب شعر العجم که بزبان اردو ست غیاث‌الدین بن
اسکندر از شاهان بنگاله نیز خواجه را دعوت کرد ولی چون مبدء تاریخ سلطنت رسمی
اورا ۷۹۲ نوشته‌اند اگر این دعوت وقوع داشته باشد ناچار قبل از جلوس وی خواهد
بود زیرا در این تاریخ حافظ در گذشته بود .

حافظ برخلاف سعدی سفر طولانی نکرده و گذشته از مسافرت کوتاه تابندر
هرمز و یک مسافرت به یزد بقیه عمر را در شیراز که از صفا و زیبایی آن شهر و گلگشت
و کنار آب رکن آباد همیشه مسرور بوده صرف نمود چنانکه گوید :

نمی‌دهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم بیا، مصلی و آب رکن آباد
از سوانح زندگانی حافظ آنکه اورا فرزندی عزیز در جوانی از این جهان
در گذشت و داغ در دل پدر نهاد و خود گوید :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خم این طاق رنگین
بجای لوح سیمین در کنارش فلک بر سر نهادش لوح سنگین
وفات خواجه حافظ بسال ۷۹۱ در شیراز اتفاق افتاد و در همان قسمت شهر که
شاعر از گردش و تماشای آنجا دل خوش داشت و گلگشت آنجا تفرجگاه او بود و
مصلی نام دارد بخاک سپرده شد و اکنون بقعه شاعر در آنجا پیداست تاریخ وفات را
گوینده‌ای در عبارت «خاک مصلی» اشعار کرده و گفته است :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمع بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل بجوئساری بخش از خاک مصلی

سبك و افکار - بالطاقت حس و سهولت تأثر که از اشعار خواجه ساطع است عجب
است که این شاعر در بادل در برابر وقایع خونین زمان خود که سر تا سر ایران دچار
اشرار و میدان گیر و دار بود و فارس و شیراز نیز ازین معر که جان بدر نبرد و حافظ
بچشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها و جنگهای مدعیان و حتی
ستیز گیهای بین اعضای يك خاندان مانند مظفریان را میدید چگونه قوت و آرامش

خیال خود را حفظ میکرد! گوئی از يك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج کوچک اقیانوس حقیر میدیده و نظرش بیشتر بوحدهت اقیانوس خلقت و معنی و هدف عالم متوجه بوده و اگر گاهی فکر او عصیان میکرد و بتأثر میگفته :

این چو شور است که در دور قمر می بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم

باز بسکونت خاطر خود بر میگشته و در يك جهان پر آشوب در زیر بال و پر افکار پنهان و آسمانی خود فراغت بال میجسته است این متانت عارفانه حافظ در قصاید او هم نیک پیدا است زیرا از جمله گویندگانی است که مدح خیلی نادر گفته و در آنهم ابدأ غلو نکرده و تملق بکار نبرده است و متانت را از دست نداده و با اینکه هر امیر بدوره خود قادر و قاهر بود او سخن را زبون نکرده و در ستایش از حد نگذشته حتی بمورد از پند گوئی نهر اسیده و آنهارا بحقیقت اینکه هر کسی سرانجام بسزای خود میرسد و این دهر کیفر کردار میدهد و شاه و گدارا یکسان میستجد آگاه ساخته و ابیاتی نافذ و مؤثر سروده .

روح بزرگ و فکر توانای حافظ همانا از ذوق عرفانی بود که در وجود او بکمال آمد و مسلکی که سنائی و شیخ عطار و جلال الدین و سعدی هر یکی بزبان و بیانی از آن تعبیر کرده بودند، در حافظ بعمق تأثیر و اوج تعبیر خود رسیده و مطالبی را که دیگران بتفصیل گفته بودند او در ضمن غزل های نغز کوناه بهتر و شیرین تر ادا کرد و چنان در توحید تصوف مستغرق شد که در هر قصیده و غزل بهر عنوانی بود بیتی یا ابیانی از آن مقصود بلند بقالب عبارت در آورده و شاید بزرگترین خاصه شعر حافظ همین باشد و از همین استغراق در وحدت است که کثرت عالم و اختلاف ادیان و جملها و بحثهای بیهوده را مجالی قائل نشد و گفت :

جگه هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حافظ از عشقی که نسبت بحقیقت و بکروئی و وحدت داشت هر گونه خلاف و نفاق را نکوهش میکرد و بخصوص از ستیزگی های قشری و اختلافات ظاهری در عذاب و از ریا و تدویر زاهدان دروغی در رنج و اضطراب بود . حتی صوفیان ریائی

را که آفتاب بطریقت حافظ مینمودند ولی در واقع اهل ظاهر بودند و در ژنده پوشی و قلندری تظاهر مینمودند سخت سرزنش میکرد و نمیخواست او را در عداد آنها بشمارند و میگفت :

آتش زرق وریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز و بسرو

شاید از این لحاظ یعنی از لحاظ خشم و عصیان بر خدایا و سالوس کسی دیگر از شعرای ایران بدرجه حافظ نرسیده باشد .

استادی او در غزل است . غزل عارفانه در دست حافظ از طرفی بذروه فصاحت و ملاححت رسید و از طرفی سادگی مخصوص پیدا کرد و چنانکه اشارت رفت در کلمات قصار معانی بزرگ و لطیفی را اشعار نمود گذشته از شیخی سادگی و ایجاز که در غزل حافظ مشهود است روح صفا و صمیمیت در هر بیت او جلوه میکند و پیدا است که غزلهای استاد از دل در آمده و هر غزلی تعبیر لطیفی است از ضمیر گوینده آن و بحکم همین ایمان است که شاعر از هر گونه تظاهر پرستی اعراض کرده و رو گردان شده و دام حیل و تزویر را پاره و آرایشهای مذاهب و فرق را رد نهوده و ریاکاران را از شیخ و زاهد و صوفی در اشعار خود توبیخ کرده است .

حافظ خاصه در غزل گذشته از برفی که از آتش غزل شیخ عطار و مولوی گرفته از سبک عصر خود نیز اقتباس کرده پس در اساس پیروی از سبک سابقین و معاصرین خود مخصوصاً سبکی و خواجو و سلمان ساوجی و اوحدی و عماد فقیه نموده و بسی از ابیات و غزلیات آن اوستاد نظیر غزلیات آنست اینک چند بیتی برای مقایسه و از راه نمونه آورده میشود :

خواجو (متوفی در ۷۵۳):

باده مینوشم و از آتش دل میجو شم مگر آن آب چو آتش بنشاند جو شم

حافظ :

گر چه از آتش دل چون خم می در جو شم مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم

عماد فقیه (متوفی در ۷۳۳) :

ولی وفا نکند شاهی که بازا

امید بلبیل بیدل ز گل و قاداریست

حافظ :

که عمادو عاشق زاریم و کارما زاریست

بنال بلبیل اگر با منت سر یاریست

سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) :

در گیر شمع را و ز سر ناپیا پیرس

خواهی که روشنت شود احوال در دمن

حافظ :

از شمع پیرس قصه ز باد صبا پیرس

خواهی که روشنت شود احوال سر عشق

با این همه حافظ بهیچوجه در مقام تقلید توقف نکرده بلکه خود شیوه‌ای داشته

و سخن رارونقی از نو داده است و سر اینکه اشعار او نسبت با شعرا و خواجو و سلمان بیشتر

ورد زبانه‌هاست تنها از مقام معنوی و عظمت و نفوذ عرفانی او نیست بلکه لحن شیرین

و نظم روان و متین او هم در آن شهرت مؤثر است و خود شاعر با حسن ذریعه و لطافت

ذوق و عطیه کشف که او را مسلم است مقام نظم خود را یافته و با اعتماد و اعتقاد

گفته است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
بفر آئی که تو در سینه داری

در واقع حافظ با ذریعه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه

و عرفان عاشقانه که او را مسلم بود طرح سخن را طوری ریخت و افسانه‌ها را با معانی

را بهم آمیخت که در غزل عرفانی سبک مستقل و طرز خاص بوجود آورد چنانکه آشنایان

بادیات فارسی شعر او را بیدرنگ میشناسند و لحنش را پی می‌برند.

حتی حافظ گذشته از ابتکار در بافت لفظ و تعبیر معنی کلمات و اصطلاحات مخصوص

استعمال کرد که در آن خود مبتکر است و بنا اگر دیگران هم بکار برده‌اند در کلام او

بیشتر جلوه میکند نظیر:

«طامات» «خرابات» «مغان» «مغیچه» «خرقه» «سالوس» «پیر» «هاتف» «پیر مغان»

«گرانان» «رطل گران» «زنار» «سومعه» «زاهد» «شاهد» «طلسمات» «دیر» «کنشت».

حافظ در نسج شعر از لطایف صنایع مانند ایهام و مراعات نظیر و تجنیس و تشبیه و امثال آن بکار برده و بایهام بیشتر میل نموده مانند این ابیات :

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن
 که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت (ایهام)
 خرقه زهد مرا آب خسر ایست بسبرد
 خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت (مراعات نظیر)
 دلم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب
 بنالهان که ازین پرده کار ما بنواست (تجنیس کامل)
 لعل سیراب بخون تشنه لب یار من است
 وز پی دیدن او دادن جان، کار منست (تشبیه)

برخی از تشبیهات معمول شاعران را حافظ نیز اقتباس کرده مانند تشبیه زلف به کفروزنجیر و سنبل و دام و کمندهمار، و تشبیه ابرو به کمان، و قد به سرو، و صورت به چراغ و گل و ماه، و دهان به غنچه و پیسته. ولی اینگونه صنایع ظاهری از تأثیر طبیعی سخن او نکاسته، از کنایات و امثال زبان فارسی هم در نظم حافظ توان یافت مانند طبل زیر گلیم زدن کنایه از پنهان کردن چیزی بکه پنهان شود در این بیت :

دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم خوشا دمی که بمیخانه بر کنم علمی
 باینکه غزل حافظ بنا بقاعده روشن و روانست باز ابیاتی در دیوانش توان یافت
 که ایهام و اشارت در آن مضامینی ایجاد کرده و پس از صرف فکر و نظر میتوان بدان
 پی برد نظیر این بیت :

کس بدورتر گست طرفی نسبت از عافیت به که فروشد مستوری بمستان شما
 از خواص معنوی شعر حافظ یکی آنکه گاهی پیش میآید که در میان ابیات يك
 غزل از حیث مطلب تنوع و اختلاف دیده میشود و بسا که یکی از علل این اختلاف
 همانا الزام قافیه باشد مثلاً در غزل زیبای :

ساقی بنور باده بر افروز جام ما مطرب گو که کار مجوزان شد بکام ما

ذکر ناگهان نام حاجی قوام بیشتر از راه سوق قافیه است .

چنانکه در فوق گذشت بنظر خواهی نیز حقیقت هستی یکیست و آن خدای تعالی است که در اینجهان جلوه کرده. مظهر او بدایع عالم طبیعت و عشق معنوی و دل آدمی است و در واقع اوست که در همه جا حتی با خود آدمی هست گرچه خود در نیاید. برای در یافتن سر وجود او رجوع بیاطن و بی بردن بحقیقت نفس و رهبری پیر و تأیید حق لازم است :

یارها دل طلب جام جم از ما میکرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست
 مشک خویش بر پیرمغان بر دم دوش
 دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
 گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود
 آنچه خود داشت زیگانه تمنایمیکرد
 طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
 کسو بتأیید نظر حسل معما میکرد
 و اندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
 گفت آنروز که این گنبد مینامیکرد
 او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد..

حافظ در نتیجه این اتکاء بنخدا و فکر فراخ و نظر جهان بین، و چشم نهان یاب دارای همتی عالی و فکری بلند و در کارها آسانگیر و باسرار آشنا و در ظهور حوادث بی غم و در حریم عشق خاموش و محرم است :

دوش بامن گفت پنهان کار دانی تیزهوش

کز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گوش

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک

زهره در رقص آمد و بر بطرزان میگفت نوش

تا نکردی آشنا زین پرده بوئی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جسای پیغام سر وش

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

ز آنک آنجا جمله اعضا چشم باید بود گوش

در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
 با سخن دانسته گسوی مرد بخرد یا خموش
 گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور
 گفتمش چون در حدیثی گرتوانی دار گوش
 گوش او به پیام اهل راز و صدای هاتف و پند پیر و سخن کاردان حتی بناله
 و باب و چنگ باز است و در مواردی حقایقی از زبان ایشان که در حقیقت همه از
 یک زبان گویند، میشوند و از عالم حال رو براهدان پر قیل و قال نموده رندانه سخنها
 میگوید و ظهور یگانگی و شوق را در وجنات همه جهان دیده و با اشاراتی که گاهی
 عبرت انگیز و گاهی تمسخر آمیز است آنرا که اهل تظاهر و تفرقه اند اینگونه
 ادب میکند:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
 من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
 همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
 همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت
 سر تسلیم من و خشت در میسکده ها
 مدعی گر نکنند فهم سخن گو سر و خشت
 نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
 تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت
 نه من از پرده تقوی بدر افتادم و بس
 پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

از اصطلاح باده و می و میسکده که در شعر خواجه فراوانست اگر هم گاهی
 یکی خون رزان و دیگری نعیشگاه رندان را نمایانند گاهی هم بدون تردید معانی
 عرفانی بر میآید و شاعر در هر موردی یکی از این معانی را پرورده است مثلاً مقصود از می

و میخوارگی در موردی همانا تازیانه است که برای پرده‌داری از روحانیان ریائی و عوام‌فريب بکار میرود و موافقی در عالم صفا و پیر یائی و بی ضروری است و معلوم است که مستی از چنین باده‌ای کار آسانی نیست و رنج و ریاضت لازم دارد:

صبحدم مرغ چمن با گل تو خاسته گفت
 گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
 ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت
 هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
 ای بسا در که بنوک مژه ات باید سفت
 هر که خاک در میخانه بر خسار نرفت
 زلف سنبل به نسیم سحری می آشفست
 گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت
 ساقی‌می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

برای رسیدن بدر گاه حق که می‌کده واقعی آن است و مستی عارفان از آن نجاست بسا در که بنوک مژه سفت و در راه وصال رنجها کشید و اشکها ریخت و خاک راه معرفت را بر خسار بر رفت. می‌پرستی چون آدمی را از خود بیخود میکند حافظ آنرا در مقابل خود پرستی استعمال میکند پس گاهی عشق ورزی و باده‌گساری عارفان معنی حق پرستی و گذشتن از حرص و شهوت و آرزوی وصال حقیقت میدهد که حاضرند در راه حق رنج برند و درد کشند و شکایتی نکنند:

منم که شهره شهرم بعشق ورزی بدن
 وفا کنیم و علامت کشیم و خوش باشیم
 به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات
 مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
 بهی پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
 بر حمت سر زلف تو و اثم ورنه
 منم که چهره نیالوده ام به بد دیدن
 که در طریقت ما کافر است رنجیدن
 بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
 بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
 که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
 کشش نبود از آنسو چه سود کوشیدن

کوشش عارف در مقابل کشش عشق معنوی است یعنی میکوشد پاک و صافی شود و از چاه طبیعت بدر آید و در بحر عمیق عشق حق که کرانه ندارد مستغرق شود و آلوده عالم مادی نگردد:

دوش رقتم بدر می‌کند خواب آلوده
 آمد افسوس کنان مغیبه باده فروش
 شستشویی کن و آنکه بخرایات خرام
 بطهارت گذران منزل پیری و مکن
 پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
 گفتم ای جان جهان دفتر گل‌میی نیست
 آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده
 گفت بیدار شوای رهرو خواب آلوده
 تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
 خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
 که صفائی ندهد آب تراب آلوده
 که شود فصل بهار از می تاب آلوده
 غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

شاعر اینگونه مستی معنوی و آزادگی از شهوات طبیعی را بیشتر از یکبار
 گوشزد میکند با اینکه در عین حال از حق طبیعت هم نمی‌گذرد:

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
 مباش بی مهر و مطرب که زیر طاق سپهر
 گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید
 بعزّ مرحله عشق پیش نه قدمی
 تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
 جمال یار ندارد نقاب و پرده و لسی
 بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
 ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی
 دل از تو هدایت گر آگهی یابی

که خجاک می‌کند که حل بصر توانی کرد
 بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
 که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
 که سودها کنی از این سفر توانی کرد
 کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد
 غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
 بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
 طمع مدار که کار دگر توانی کرد
 چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

طریقت عارفان فداکاری و بلند نظری و از فیض اهل نظر بهره گرفتن و غرور
 عقل را بکنار نهادن خلاصه از خود گذشتن و محال خود خدارا دیدن است کسی که
 در میانه خدارا دید خود را باخت و اگر خود را دید خدارا باخت:

سحر گاهان که مخمور شبانه
 نهادم عقل را ره نوشه از می
 نگار می فروشم جرعه‌ای داد
 ساقی کمان ابرو شنیدم

گر رقتم باده با چنگ و چغانه
 ز شهر هستیش کردم روانه
 که ایمن گشتم از مکر زمانه
 که ای تیر ملامت را نشانه

بنندی زین میان طرفی کمروار
 برو این دام بر مرغ دگر نه
 نبندد طرف وصل از حسن شاهی
 ندیم و مطرب و ساقی همه ارست
 بده کشتی می تا خوش بر آئیم

اگر خود را بینی در میانه
 که عنقا را بلند است آشیانه
 که باخود عشق ورزد جاودانه
 خیال آب و گل در ره بهانه
 از این دریای ناپیدا کرانه

پس حافظ بحکم ذوق معنوی از طرفی مخالف بارویه شهوت پرستان و پیروان طبیعت و اسیران شهوت و از طرفی هم دشمن ریا و سالوس و زهد فروشی و عوام فریبی است و گناه دومی را که مردمی را گمراه کند از اولی که زیانش را جمع بخودشخص است بیشتر میداند و در این بیت سلیقه خود را آشکار می سازد:

دلا دلالت خیرت کنم بر آن نجات مکن بفسق مباحات و زهد هم مفروش

زه دریائی و تقوای ظاهری و شریعت فشری هرگز موافق ذوق شاعر عارف نباشد از دیگر سو فراموش کردن عالم روحانی و پرداختن بجهان جسمانی و کفایت کردن بعشق و لذت دنیای فانی شرط عقل و معرفت نیست ولی نکته ای در این مقام هست که بخصوص در مورد حافظ نباید از دیده دور داشت و آن اینست که بحکم اشعار او مقصود از عرفان درویشی و قلندری و خانه بدوشی و محرومیت صرف از تمام لذایذ دنیوی و بیخبری از این جهان زندگی نیست زیرا دست آفریدگار این جهان را مقدمه آن جهان فرار داده و تا آنجا که خرد و ذوق و آئین آفرینش اجازه دهد باید از زیباییها و دوستیهای این نشئه بهره مند شد و فرصت را غنیمت شمرد. توان گفت شاید غزلهای حافظ در این زمینه یعنی لزوم دریافتن فرصت زندگی و استفاده از نعمتهای این جهان مؤثرترین غزلهای وی باشد:

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن
 از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن از دوستان جانی مشکل بود بریدن
 خواهم شدم بیستان چون غنچه بادر تنک و آنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن
 که چون نسیم با گل، راز نهفته گفتن که سر عشقبازی از بلبلان شنیدن
 فرصت شمار صحبت کز این دوروزه منزل چون بگذریم دیگر توان بهم رسیدن

باید از لطایف خلقت و جمال طبیعت برخوردار شد و تا عمر کوتاه سیری نگشته
و روزگار کامرانی نگذشته و تنها خاک نشده میوه های مقصود را که خداوند در باغ
این سرای نهاده چید و معنی و حال عالم محسوس را فهمید و چند روز زندگی را
بخوشی گذراند :

نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
چنگ در پرده همین می دهدت پند ولی
و عظمت آنگاه کند سود که قابل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
نقد عمرت بدهد غصه کیتی بگزاف
گر شب و روز در این قصه مشکل باشی
گر چه راهیت پرازیم ز ما تا بر دوست
رفتن آسان بود از واقف منزل باشی

در واقع اینچنین مینمایاند که وی خود بگفته خود در فرصت شماری و در یافتن
معنی زندگی و حفظ نشاط و داشتن روح قوی و فکر بلند و میل بوفای و مروت و رغبت
به سعی و عمل سرمشق بوده و اینگونه سخنان را مناسب حال خود گفته :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دیدم
تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلك
آسمان گو فروش این عظمت کاندر عشق
کوشوار در لعل ارچه گران دارد کوش

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفت با اینهمه از سابقه نو مید شو
تاج کاس ربود و کمر کیخسرو
از فردغ تو بخورشید رسد صد پرتو
خرمن مه بجوی خوشه پر زین بدو جو
دور خوبی گذرات است نصیحت بشنو

هر که در مزرع دل تخم و فاسبز نکرد
 زردروئی کشد از حاصل خود گاه درو
 اگر شاعر گاهی چنانکه رسم این جهانست
 بدشواریها و ناکامیها بر خورده
 باین اراده عارفانه و اندیشه نیرومند
 هرگز نشکسته و عزمش سست نشده و شوق
 حیات و نور امید از دل او بدر نرفته
 بلکه سینه پیش حوادث داده و گفته « چرخ
 بر هم زخم از غیر مرادم باشد» و ثبات توانائی
 و بردباری و آزادی خود را اینگونه
 بیان نموده :

بر سر آنم که گر زدست بر آید
 دست بکاری زخم که غصه سر آید
 خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
 دیو چو بیرون رود فرشته در آید
 صحبت حکام ظلمت شب یلداست
 نور ز خورشید خواه بو که بر آید
 بر در ارباب بی هروت دنیا
 چند نشینی که خواجه کی بدر آید
 بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
 بار دگر روزگار چون شکر آید
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
 باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
 بر اثر صبر نوبت ظفر آید

جامی - نورالدین عبدالرحمن جامی بسال هشتصد و هفده در محل خرچرد
 ولایت جام خراسان تولد یافت چنانکه خود گفت:

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی
 که روز مکه به یثرب سرادفات جلال
 ز اوج قلعه پرواز گاه عز و قدم
 بدین حضیض هواست کرده ام پروبال
 نام پسرش نظام الدین دشتی و جدش شمس الدین دشتی منسوب بمحله دشت
 اصفهان بوده بعد بولایت جام مهاجرت کرده اند .

تخلص جامی هم بمناسبت ولایت جام است و هم بحکم ارادت است که نسبت به
 شیخ الاسلام احمد جامی (متوفی در ۵۳۶) داشته چنانکه خود فرماید :

مولد جام و رشحه قلمم
 لاجرم در جریده اشعار
 جرعه جام شیخ الاسلام است
 بدو معنی تخلص جامیست

جامی از خرد سالی بهمراهی پدر بهرات و بعد بسمرقند رفت و در آن دیار که
 مراکز علوم اسلامی و ادبیات ایرانی بود بکسب علم و ادب پرداخت و در علم دینی و
 تاریخ و ادب کمال یافت سپس پای بعالم عرفان نهاد و بسیر و سلوک افتاد و پیروی استادان

و مرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری و خواجہ علی سمرقندی و قاضی زاده رومی را شعار خود قرار داد و بدین طریق در راه ریاضت قدم زد روز بروز بمقامات معنوی خود افزود تا بمرتبہ ارشاد رسید و در سلک رؤسای طریقه نقشبندی کہ مؤسس آن بہاءالدین نقشبند بود درآمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری کہ خلیفہ نقشبندی بود خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت شهرتش در روزگار خودش شایع شد و بزرگ و کوچک او را شناختند و بنام او احترام گذاردند و با اینکه امرا و وزیرستان را مدح نمیکرد باز اینان او را میستودند و در صدر مجلس خود جایش میدادند و مقدمش را گرامی داشتند.

جامی مسافرتی دیگر کرد و زیارت حج بجای آورد و از راه دمشق بہ تبریز برگشت و در ۸۷۸ بہرات وارد شد. در این سفر جمعی از بغدادیان او را آزر دند و شاعر از آنشہر دلشکستہ باز آمد و در قصیدہای نسبت بنادانی آنان لب بشکایت باز کرد کہ مطلع آن اینست:

بکشای ساقیا بلب شط سر سبوی وز خاطر م دورت بغدادیان بشوی

بنا بر وایت دولتشاہ کہ معاصر جامی بود وی در اواخر عمر پیشہ شاعری را ترک نمود و از آن بعد جز بندرت شعری نسرود و دل بتحقیق مسائل دینی گماشت و چنین گفت:

جامی دم گفتگو فرو بندد گر دل شیفته خیال میسندد گر

در شعر مدہ عمر گرانمایہ بیاد انگار سیہ شدورقی چندد گر

از سلاطین معروف زمان جامی ابو الفازی سلطان حسین باقر بود کہ در سال ہشتصد و ہفتاد و دو ابوسعید تیموری را شکست دادہ در ہرات جلوس کرد و تا ۹۱۲ سلطنت نمود. سلطان گذشتہ از اینکہ خود ذوق ادبی داشت و ادبا را حمایت میکرد وزیر دانشمندی مانند امیر علی شیر داشت کہ از فضلالی عمر خود بود و در زبان فارسی و ترکی بنظم و نثر تألیفات میکرد این وزیر دل آگاہ با جامی دوستی خاص داشت و شرح حال این شاعر را در کتاب خود موسوم بہ *خمسة المتحرین* آورد. جامی، سلاطین ^{سلاطین} و جهان سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲) و سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۴-۸۹۶) و جهان شاہ قراقویونلو (۸۴۱-۸۷۲) و سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) پادشاہ عثمانی را در قصاید و اشعار خود نام برده.

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ متصوفه است که اسم او را می توان ردیف انوری و سعدی و جلال الدین و حافظ و خیام و فردوسی برد و بعد از شعرای بزرگ در ایران بندرت ظهور نموده اند. جامی نه تنها اشعار سروده بلکه در فنون علوم دین و ادب و تاریخ نیز مهارتی بسزا داشته و از این حیث در میان شعرا دارای مقام مخصوصی بوده است امیر علیشیر نوائی که خود از فضایل عصر بود در وصف کمالات جامی گفته :

عاجز از تعداد اوصاف کمال اوست عقل انجم گردون شمردن کی طریق اعورست
در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیدا است مخصوصاً شعرای متصوفه را اقتفاء نموده و
سبک آنها را بکار برده. با این همه مقتدای خاص جامی در نظم هفت اورنگ نظامی است
و در غزلیات سعدی گرچه حافظ و خاقانی و امیر خسرو نیز طرف توجه او بوده است.
جامی هم مانند امیر خسرو و باسخرای قریحه موصوف و با کثرت تصانیف معروف
است. بقول بعضیها تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص از «جامی» پنججاه
و چهار دفتر و رساله است.

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مرثیاتی و ترجیع
بند و ترکیب بند و مثنویات و رباعیات دارد. خود جامی دیوان را بر سه بخش کرده و
آنها را فاتحه الشباب و اوسط العقد و خاتمه الحیات نام نهاده و دور نیست در این تقسیم از
امیر خسرو پیروی کرده باشد. در بین این اشعار ملامعات نیز هست که شاهد وقوف
کامل جامی بر زبان عربی است بطور کلی جامی قصاید متین و غزلیات عرفانی شیرین با اوزان
نادر مطلوب دارد. در میان قصاید شاعر اشعار روحانی و عقاید اسلامی کم نیست و هر
یک دلیل ایمان و دیانت اوست. در مطالعه این قصاید امارات توجه جامی بشاعران سلف
پیدا است مثلاً قصیده :

چو پیوند بسا دوست میخواهی ایدل ز چیزی که جز اوست پیوند بگسل

تا حدی منوچهری را در نظر داشته و در قصاید :

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سنی گیسو ...

ایضاً. کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان بر ترست

رخنهای دان کش بدیوار حصار دین درست....

خاقانی را تتبع کرده و با عمین روش از شاعران دیگر مثلاً امیر خسرو پیروی نموده. در غزل ذوقی و غزل عرفانی نیز گاهی سخنان تغز و اشعار پرمغز سروده و در برخی از آن تأثر و سوزش يك قلب آتشین را بزبان آورده نظیر این غزل :

ریزم ز مژه کو کب بی ماه رخت شبها	تاریک شبی دارم با این همه کو کبها
چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو	از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بسکه گرفتاران مردند بکوی تو	بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها
از تاب و تب هجران گفتم سخن وصلت	بود این هذیان آری خاصیت آن تبها

در غزل بسبک متقدمین از عارفان و بخصوص حافظ نظر داشته و گاهی با آنان نظیره ساخته. مثلاً در این غزل از حافظ پیروی کرده :

ساقی بیا که دور فلک شد بکام ما	خورشید را فروغ ده از عکس جام ما
--------------------------------	---------------------------------

از غزلهای عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت مینواز دیکمی اینست :

مؤثر در وجود الایکی نیست	درین حرف شکر فاصلا شکی نیست
ولی جز زیرکان این را ندانند	دریما زیر گردون زیر کی نیست
جمال اوست تابان و رقه بیرون	دل مردان دل هر کودکی نیست
عطای عشق بسیار است دردا	کز آن بسیار ما را اندکی نیست
بارباب عمامه معنی فقر	مجو کاین تاج بر هر تارکی نیست

چنانکه گفته شد جامی در مثنویات خود نظامی را سر مشق خود قرار داده و در مقابل خمسه نظامی هفت مثنوی بعنوان هفت اورنگ سروده که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- سلسله الذهب در مسائل فلسفی و دینی و اخلاقی با حکایات و امثله از قبیل عقاید و اصول اسلامی و تفسیر بعض آیات قرآن و مطالب حکمی نظیر مسئله جبر و اختیار و معانی عرفانی مانند بحث در حقیقت حق که این ابیات آمده :

اوست مغز جهان جهان همه پوست	خود چه مغز و چه پوست چون همه اوست
بود کل جهان در او مستور	کرد در کل بذات خویش ظهور

این مثنوی با اسم سلطان حسین است و در ضمن از شعرای معروف مانند عنصری و رودکی و سنائی و نظامی و معزی و انوری نام برده شده و جمله بوژن هفت پیکر نظامی است و آغاز آن این بیت است :

لله الحمد قبل كل كلام بصفات الجلال والاكرام

۲- سلامان و اقبال که از قصه‌ای قدیم اقتباس شده و آنرا پیش از شیخ رئیس ابوعلی سینا اقتباس و تصنیف کرده است. در آن قصه نیز معانی عرفانی منظور است و جامی آن را بنام یعقوب بیک پسر اوزون حسن آن قوینلو (۱۸۸۳-۱۸۹۶) بنظم کشیده.

۳- تحفة الاحرار- مثنوی دینی و عرفانی بوژن مخزن الاسرار نظامی که در ۸۸۶ سروده شده و مر کب از دوازده مقاله است و آن ناصر الدین عبیدالله معروف بخواجه احرار که از رؤسای طریقه نقشبندی و معاصر جامی بود ممدوح شاعر واقع شده مطلع آن این بیت است:

بسم الله الرحمن الرحيم هست صلاي سر خوان کریم

۴- سبحة الابرار- که باز در معانی دینی و عرفانی و بنام سلطان حسین است و حکایات لطیف و تمثیلات ظریف دارد آغاز مقدمه سبحة الابرار بدین بیت است:

ابتدای بسم الله الرحمن الرحيم المتوالي الاحسان

و تمام مثنوی مر کب است از چهل عقد در موضوعهای گوناگون عرفانی از قبیل وصف دل و شرح سخن و استدلال از آثار بوجود پروردگار و اینکه حق تعالی حقیقت وجود است و در شرح تصوف و امثال آن و پس از شرح هر عقده یک دو حکایت بروجه تمسیل آورده چنانکه سابقین مانند شیخ عطار و مولوی همین طرز را معمول داشتند. مثلاً در عقد بیست و هفتم در باب اخلاص چنین گفته :

چيست اخلاص دل از خود کردن کار خود را بخدا افکندن

نقد دل از همه خالص کردن روی چون زر بخلاص آوردن

دل باسباب جهان نا دادن دیده بر حور جهان نهادن

ساختن از دو جهان قبله یکی تافتن روی زهر وهم و شکی

و بدین مناسبت این حکایت را آورده تا تأثیر اخلاص و اهمیت آنرا نشان دهد و

بیریائی و صفای قلب را نمایان سازد و معلوم نماید که قلب و نیت مهم است نه بیان و زبان

لب گشادند بنادر سخنان
یکی از وجد روایت میکرد
یکی از وادی و ساحل میگفت
زد بس منزل آن قوم قدم
در زبان عرب آگاه نبود
سخن از حمد و ثنا میرانند
گریه و آء و فغان در پیوست
با هم اسرار عیان میکردند
گوهر اسك بمرگان میسفت
ذم همیگفت و ثنا می پنداست
بود در معنی اخلاص تمام
داد خاصیت شفران و رضا
جرم او عفو و گناهان مغفور

عربی چند بهم ذوق کنان
یکی از نجد حکایت میکرد
یکی از ناقه و محمل میگفت
ناگهان مخلصی از ملك عجم
بفنون ادبش راه نبود
شد گمانش که دعا میخوانند
او هم آنجا بتواضع بنشست
هرچه آن قوم بیان میکردند
او بتقلید همانرا میگفت
حشو میگفت و دعا میپنداشت
لیک چون بر لبش آن خاص کلام
یافت در باره وی حکم دعا
شد از آن دعوت از نخوت دور

۵ - یوسف وزلیخا - معروفترین مثنوی جامی است و در وزن خسرو شیرین

نظامی بسال هشتصد و هشتاد و هشت نظم شده و بنام ابوالغازی سلطان حسین اتحاف
گردیده آغاز آن بدین بیت است .

کلی از روضه جاوید بنمای
الهی نتیجه امید بگشای

۶ - لیلی و مجنون که آنرا بوزن لیلی و مجنون نظامی در ظرف چهارماه بسال

هشتصد و هشتاد و نه سروده و ۳۷۶۰ بیت دارد و مطلع آن اینست .

ای خاک تو تاج سربلندان
مجنون تو عقل هوشمندان

۷ - خردنامه اسکندری - در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده و آن نیز

بنام سلطان حسین است و باین بیت آغاز میکند :

الهی کمال الهی تراست
جمال جهان پادشاهی تراست

اینک پند لطیفی که در این مثنوی بفرزند خویش فرماید :

بسیای جگر گوشه فرزند من	بنه گوش بر گوهر پند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش	چو گوهر فشانی بمن دار گوش
شنو پند و دانش بآن بار کن	چو دانستی آنکه برو کار کن
ز گوش آر نیفتد بدل نور هوش	چه سوراخ گوش و چه سوراخ هوش
بدانش که آن با کنش یار نیست	بجز تا خردمند را کار نیست
بزرگان که تعلیم دین کرده اند	بخردان وصیت چنین کرده اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر	چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
بهر کار دل بسا خدا راست دار	که از راستکاری شوی رستگار
بطاعت چه حاصل که پشتت دو تا ست	چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشندل و صاف رای	باتصاف با پندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر	بآفاق مگشای جز چشم مهر
از آن چرخ را پرتوی حاصل است	که هر ذره را مهر او شاملست
چو باید بزرگیت پیرانه سر	بچشم بزرگی به پیران نگر
بصم درونی که آن نفس تست	ز تو برد باری نباشد درست
نصیحتگری بر دل دوستان	بود چون دم صبحگه بوستان
بدریش محتاج بخشش نمای	فرو بسته کارش ببخشش گشای
تواضع کن آرا که دانشور است	بدانش ز تو قدر او برتر است
همچنین شاعر در موارد دیگری مثلاً در خاتمه یوسف وزلیخا پند و اندرز به	
فرزند خود داده است .	

چنانکه از ملاحظه مثنویهای فوق هم میتوان استنباط کرد جامی بیشتر نظامی را تتبع کرده و آثار آن شاعر را نصب العین قرار داده و سبک او را پیروی نموده جز اینکه در صورت عمومی توان گفت جامی ساده تر و گاهی شیرینتر از نظامی سخن سرایی کرده با اینکه محقق است استاد نظامی در مثنوی داستانی هنروریکتا و در بیان

احساسات بیهمتاست .

جامی در مسقط نیز دستی داشته و مرثیه‌های مؤثر دلنشین ساخته که از آن جمله یکی در مرثیه جانگداز پسرش صفی‌الدین است و اینک بندی از آن که معروف هم هست نقل می‌گردد :

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی	بیتوما غرقه بخونیم تویی ما چونی
ساک جمعیت ما بیتو گست است زهم	ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی
بر سر خاک توام ای که ازین پیشترم	بوده‌ای تاج سر امروز ته یا چونی
بیتو در روی زمین تنگ شده بر من جای	تو که در زیر زمین ساخته‌ای جا چونی
میشود دیده بینا ز غباری تیره	زیر خاک آمده ای دیده بینا چونی
خورد غمهای توام وه که خیال تو گهی	مینپر سد که درین خوردن عمها چونی
رو بصحرا ای عدم تاختی از شهر وجود	من ازین شهر ملولم تو بصحرا چونی

بطوریکه در فوق اشارت رفت جامی تنها شاعر نبوده و در علوم دیگر مانند علوم دینی و لسانی و تاریخی هم دست داشته است. در این رشته‌ها استاد در تألیفات متعدد است به تشریح فارسی که بعضی از معروفترین آنها نام برده میشود :

۱- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص که کتابی حکمی و عرفانی است و در شرح تفسیر عقاید شیخ محی‌الدین عربی (متوفی ۶۲۸) مؤلف فصوص الحکم و مختصر آن یعنی نقش الفصوص است . در این کتاب جامی اقوال مفسرین دیگر فصوص خاصه عقاید شیخ صدرالدین محمد قونیوی را نیز در نظر داشته تألیف نقد النصوص ...
۸۶۳ بود .

۲- نفحات الانس که در سال هشتصد و هشتاد و سه تألیف یافته و در آن شرح حال ۶۱۴ تن از فضلا و علماء و مشایخ صوفیه را جاویست .

اصل این کتاب بزبان عربی تألیف محمد بن حسین سلمی نیشابوریست (متوفی در ۴۱۲) و موسوم است بطبقات الصوفیه. بعد خواجه عبدالله انصاری (متوفی در ۴۸۱) آنرا بزبان هروی تفسیر و توسیع نموده سپس جامی بر حسب دستور علیشیر نوائی

آنرا از سرفو بفارسی ادبی در آورده و تکمیل نموده و ترجمه احوال مشایخ را تا زمان خودش آورده است .

۳ - لوامح که مرکب است از مقالات عمیق عرفانی و مشحونست باریبایات لطیف عارفانه .

۴ - لوایح که در شرح قصیده خمربه ابن فارض است که بسال ۸۷۵ تألیف یافته .

۵ - شواهد النبوة که بسال ۸۸۵ تألیف یافته و در شرح مقامات حضرت رسول (ص) و وصف اصحاب اوست .

۶ - اشعة اللمعات که در ۸۸۶ تألیف شده که در شرح و تفسیر لمعات شاعر عارف فخرالدین عراقی است (متوفی ۶۸۸)

۷ - بهارستان که در موقوع قرائت گلستان سعدی با پسرش یوسف ضیاءالدین به تألیف آن عزم کرده و بهمان سبک گلستان بسال ۸۹۲ انجام داده این کتاب مانند گلستان مرکب از حکایات لطیف و نکات ظریف است و اشعار ملیح نیز دارد و ذکر شماره ای از شعراء و فضلا در آن آمده .

گذشته از آنچه مذکور افتاد جامی رسالات دیگر زیاد تألیف کرده از آن جمله است رسالاتی در مسائل دینی مانند تفسیر حدیث ادبی ذر عقلی و اربعین حدیث که متن عربی را آورده و هر حدیث را بنظم فارسی شرح کرده و مناسک حج و رساله تهلیلیه و نظایر اینها و در علم ادب و عروض مانند رساله در علم قوافی و رساله موسیقی و تجنیس الخط و منشآت و معمیات و غیره و در نحو و صرف مانند کتاب فواید الضیائیه معروف بشرح ملا جامی و در تاریخ مانند تاریخ صوفیان و امثال آنها .

یس جامی چنانکه در فوق هم اشارت رفت از سخنپردازان مشهور و متنفذا یران است معاصرین معروف او مانند بابر و امیرعلیشیرنوائی و دولتشاه نام او را به تعظیم و تکریم بزبان آورده و از بلندی مقام و نفوذ کلام او در ایران و بمالک مجاور بحث کرده اند .

امتیاز خاص جامی از مقام و مرتبتی است که وی در عالم تصوف و عرفان احراز نموده و خلیفه و قطب پیروان آن مذهب بوده است .

تأثیر افکار و اشعار جامی در هندوستان و مخصوصاً در افکار و ادبیات عثمانی بسیار بود حتی سلاطین عثمانی مانند سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) و پسرش سلطان بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸) توجه و ارادت خاصی نسبت باو داشتند و با او مصایره و مراسله می کردند. در بین شعرای عثمانی عده ای سبک و عقاید جامی را تتبع و تقلید کرده و اولین بنای ادبیات عثمانی را روی اساس ذوق و شیوه ایرانی استوار نمودند. وفات جامی بسال ۸۹۸ در هرات اتفاق افتاد و با اجلال و اعظام با حضور علماء و بزرگان و امرای زمان بخاک سپرده شد. در ماده تاریخ وفات او این آیه مناسب آمده:

ومن دخله کان آمناً

ادبیات منشور دوره مغول و تیموریان

تالیفات به نثر فارسی در دوره مغول و تیموریان بار بود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت باز زیاد بود و بدیهی است اگر وقایع ناگوار این دوره رخ نمیداد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی میکرد زیرا چنانکه در سابق اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران نضجی تمام یافته و استادان و دانشمندی ظهور کرده و شروع بتألیف و تصنیف نموده بودند و آنچه را که از این همه خزان علم و معرفت یا بواسطه مصون ماندن از آفات و نگهداری و دانش پروری سلالهای کوچک مانند اتابکان و جلایریان و مظفریان و آل کرت و دیگران و یا بحمايت و تشویق بعضی از سلاطین متأخر مغول و تیموری باقیمانده تنها قسمتی توان شمر داد آنچه با وجود امنیت بلاد و آسایش عباد و مصونیت از مصائب مغول ممکن بود بدست ما رسیده باشد بعض آثار نثری مهم این دوره بر وجه ذیل ذکر میشود:

۱- کتابهای تاریخی

قبل از دوره مغول و تیموری تالیفات مشهور و مهم راجع بفقن تاریخ در ایران شده و بعضی از آنها مانند تاریخ طبری و تاریخ بیهقی و زین الاخبار و راحة الصدور در این کتاب مذکور افتاده است پس در واقع بنای تاریخ نویسی در ایران از دیر باز نهاده شده ولی تالیفات تاریخی در این دوره اخیر نسبتاً زیادتر بود و چند کتاب معروف

بمقام شاهان مغول و تیموری بوجود آمد که امروز از مأخذهای مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است .

تاریخ جهانگشا - از تاریخهای مهم این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عظاملك جوینی پسر بهاءالدین محمد است که خود در خدمت امرای مغول خصوصاً هلاکو خان و آقاخان بوده و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریتهای دیگر داشته در این کتاب که مرکب از سه جلد میباشد مؤلف عادات و اخلاق و ظهور مغول و احوال شاهان خاصه چنگیز خان را تا وقایع سال شصت و پنجاه و پنج شرح داده و نیز در آن ضمن تاریخ خوارزمشاهیان و اسمعیلیه را آورده. در اهمیت و شهرت این کتاب همان بس که اغلب تاریخ نویسان معروف قسمت زیادی از مطالب را از این کتاب اقتباس کرده اند .

عظاملك بسال شصت و هشتاد و یک در آذربایجان وفات یافته در مقبره سرخاب تبریز مدفون گشت .

طبقات ناصری - طبقات ناصری تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال شصت و پنجاه و هشت هجری و عمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله های سلاطین هند است ولی در ضمن وقایع مهمی از تاریخ ایران مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسمعیلیه که غالباً مشهور خود مؤلف بوده در این کتاب با انشای متین و روانی بیان شده مؤلف این کتاب ابو عمر عثمان منہاج الدین بن محمد سراج الدین از اهل جوزجان بوده که در هند میزیسته و سه بار از هند بر حسب مأموریت سفر ایران نموده و بسا از اتفاقات مهم آن زمان را برأی العین دیده. **تاریخ یمنی** - اصل این کتاب بعربی بدست ابو نصر عتبی از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی در شرح حال آن پادشاه و پدرش سبکتکین در اوایل قرن پنجم تألیف یافته و ابوالشرف ناصح گلپایگانی آن را در اواخر قرن هفتم بفارسی خوب و متینی ترجمه کرده. این کتاب از حیث احتوای جزئیات تاریخ صحیح محمود غزنوی دارای اهمیتی است .

جامع التواریخ - جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی و محتوی

وقایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ و سلطنت مغول و تفصیل شاهی غازان میباشد مؤلف کتاب رشیدالدین فضل الله همدانی در نزد سلاطین مغول مانند آقا و غازان و اولجایتو مقرب بوده و در دربار غازان منصب وزارت و نفوذ و حکومت داشته و تألیف خود را در حدود هفتصد و ده هجری بختام آورده و این کتاب جلد سومی نیز در جغرافی داشته که مفقود است .

این کتاب را مهمترین تاریخ مغول توان نامید. خواجه رشیدالدین نه تنها از وزراء بزرگ و رجال سیاسی ایران و مورخ محقق و معروف بوده بلکه در علوم و فنون دیگر نیز بصیرت کافی داشته و تألیفات مهم و مفید در مسائل دینی و ادبی نموده است . این وزیر دانشمند بسال ۷۱۸ بسعایت حسودان و دشمنان بسامر سلطان ابو سعید در تبریز کشته گردید .

تاریخ و صافی - این تاریخ تألیف ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف الحضرة میباشد که معاصر رشیدالدین فضل الله بود از طرف وی حمایت دید و بحضور اولجایتو معرفی شد تاریخ و صافی را توان گفت متمم تاریخ جهانگشا است که از وقایع فتح بغداد بدست هلاکو تا حوادث سال هفتصد و بیست و هشت یعنی تا زمان آخرین شاه معروف مغول ابوسعید را حاوی است. کتاب و صافی در تطویل بلاطائل و تعقید عبارات و تصنع و اطناب نمونه سبک ثقیل فارسی دوره مغول شمرده میشود ولی تحقیقات و تفصیلات مهم و سودمند را جمع بعصر مؤلف در آن مندرج است .

تاریخ گزیده - تاریخ گزیده بعد از جهانگشا و جامع التواریخ و صافی تألیف یافته و بسبک آنها نوشته شده و در واقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده این کتاب در حدود هفتصد و سی ختام یافته و بدین طریق مطالبی تازه در اواخر آن آمده مؤلف آن حمدالله مستوفی قزوینی تاریخ مفصل دیگری نیز که محتوی وقایع از اول اسلام تا دوره مغول میباشد بسیاق شاهنامه در هفتاد و پنج هزار بیت بنظم کشیده و آنرا در سال هفتصد و سی و پنج بختام آورده و ظفر نامه نام داده نیز همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی در شرح بلاد و راههای ایران باسم نزهة القلوب بن تاریخ هفتصد و چهل تألیف نموده. حمدالله مستوفی بسال ۷۵۰ در قزوین وفات یافت.

زبدة التواریخ - زبدة التواریخ تاریخ عمومی است در چهار جلد ولی جلدهای سوم و چهارم که عمده تاریخ بعد از اسلام ایران بوده است در دسترس نیست و شاید از بین رفته باشد. مؤلف زبدة التواریخ خواجه نورالدین لطف الله معروف بحافظ ابرو اهل هرات و منظور تیمورو پسرش شاهرخ و مخصوصاً توجه بایسنقر بوده و کتاب را در ۸۳۰ تألیف نموده.

از تواریخ دیگر ایندوره میتوان **مجمعل فصیحی** تألیف فصیحی خوافی راز کر نمود که تاریخ عمومی مفید و مختصر است از ابتدا تا واسط قرن نهم نیز تاریخ مطلع السعدین تألیف عبدالرزاق سمرقندی شایان ذکر است که حوادث بین تولد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری یعنی وقایع بین ۷۰۴-۹۷۲ را محتوی است. همچنین تاریخ هرات تألیف معین الدین اسفزاری در اواخر دوره تیموری بوجود آمده.

ظفر نامه - ظفر نامه تاریخ مفصل تیمور است در دو جلد از ولادت تا وفات آن حکمران (۸۰۷) مؤلف آن شرف الدین علی یزدی از ادباعو شعرای اوایل دوره تیموریان است و عمده شهرت او در زمان شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰) بود و بسال ۸۵۸ در موطن خود یزد وفات یافت. يك قسمت مطالب مظفر نامه از يك تاریخ دیگر مسمی بهمین اسم تألیف نظام الدین شامی است که معاصر تیمور بود و در ۸۰۴ فرمان تألیف آن را از خود تیمور یافت چنانکه در مقدمه ظفر نامه نظام شامی هم مذکور است هر دو ظفر نامه نسبت بکتابی مانند تاریخ و صاف بفارسی ساده و خالی از زواید و عبارات متکلف و انشاء شده

روضه الصفا - مهمترین تاریخی است که در دوره تیموریان تألیف یافته و آن در هفت جلد و محتوی تاریخ اسلام و ایران خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بایقر است که بسال ۹۱۲ وفات یافته مؤلف آن محمد بن خاوندشاه بن محمد و معروف به میر خواند از نجیب زادگان بلخ و ملتزمین مجلس میر علیشیر نوائی بوده و در ۹۰۳ در هرات وفات یافته و بقیه این تاریخ یعنی محتویات جلد هفتم تا وقایع چند سال بعد از وفات مؤلف گویا از طرف نوه مؤلف خواندمیر تکمیل شده است. نیز خواندمیر در ۹۰۵ روضه الصفا را در تألیفی موسوم بخلایفة الاخبار مختصر کرده.

۴ - در تاریخ شعرا و عروض

گذشته از تاریخ عمومی کتابهایی نیز در تاریخ ادبی ایران و علم شعر در عصر مغول و تیموری تألیف یافته که معروفترین آنها لباب الالباب و تذکره دولتشاه و کتاب المعجم میباشد.

لباب الالباب - لباب الالباب مهمترین کتاب فارسی است در شرح حال شعرا و ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا زمان مؤلف و آن بر دو جلد است که جلد اول مخصوص شرح حال و نقل اقوال سخن گویان از سلاطین و امیران و وزیران و علماء و دانشمندان و جلد دوم مخصوص شعرا و ادبای دیگر میباشد و اسم و ترجمه ۱۶۹ شاعر در آن آمده. لباب الالباب ظاهراً در حدود سال ۶۱۸ یعنی اوایل استیلاي مغول تألیف یافته و مؤلف آن محمد عوفی کتابی نیز موسوم به **جوامع الحکایات** مشتمل بر حکایات ادبی و اشعار و امثله متفرقه تألیف کرده. پدر عوفی از مر و بوده و خودش در بخارا تحصیل نموده و در بلاد خراسان سفر کرده و به هندوستان نیز رفته و لباب - الالباب را در آنجا بنام حسین بن شرف الملک تألیف نموده و او وزیر ناصر الدین قیاحه بود که تا ۶۲۵ در قسمت هندوستان سلطنت داشت و علمای ایران را که از دست مغول فرار میکردند حمایت مینمود.

تذکره دولتشاه - بعد از لباب الالباب مهمترین تذکره فارسی تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی است که در حدود ۸۹۲ یعنی اواخر سلطنت تیموریان تألیف یافته و آن شرح حال قریب ۱۰۵ تن از شعرای فارسی زبان را محتوی است از ابتدای تا اواخر قرن نهم مؤلف دولتشاه بن علاء الدوله سمرقندی از امیرزادگان و رجال واعیان و پدشاه ازندمای شاهرخ و خودش در هرات از مقر بان ابوالغازی سلطان حسین و امیر علیشیر نوائی و معاصر مولانا جامی بوده و اسم و مدح و فضایل هر سه تن را در اواخر این کتاب آورده و این تذکره را بنام علیشیر کرده زیرا تألیف آن بسا تشویق و پشتیبانی این وزیر دانشمند بوده است.

المعجم - مهمترین کتاب فارسی در عروض و قوافی و نقد الشعر که بما رسیده **المعجم فی معایر اشعار المعجم** تألیف محمد بن قیس رازی میباشد.

این کتاب نه تنها جامع قواعد این سه فن است بلکه امثله و اشعار مفیدی نیز در آن ذکر شده و اسامی بسیاری از شعرا و بزرگان و خاصه معاصرین خود مؤلف در آن آمده که این مسئله بس مهم میباشد و مؤلف از اهل ری بوده و در موقع هجوم مغول در خدمت محمد خوارزمشاه از شهری به شهری میرفته سرانجام از هراس مغول بفارس گریخته و در سال ۶۲۳ به خدمت اتابک سعد بن زنگی رسیده و بعد از وفات وی خدمت اتابک ابومکر را که ممدوح و حامی سعدی بود التزام نموده است. کتاب المعجم را که گویا آنرا قبل از آمدن بفارس بتازی تألیف نموده بوده است در این موقع یعنی حدود ۶۳۰ پیارسی کرده است.

گذشته از آنچه مذکور شد تألیفات متعدد دیگر در ترجمه و شرح حال و مرثیاتی از این دوره باقی مانده و از آن جمله میتوان تفحاح الانس تألیف جامی و مجالس العشاق تألیف سلطان حسین و روضه الشهداء حسین واعظ و رشحات پسر اعلی را ذکر نمود. روضه الشهداء در ذکر مصائب حضرت امام حسین (ع) و یاران اوست و میتوان گفت قدیمتر کتابیست که بدین تفصیل مصیبت ائمه را ذکر کرده مدتها در مجالس عزای آن کتاب نقل میکردند و گویا اصطلاح روضه خوانی از نام همین کتاب آمده باشد.

۴ - در اخلاق

تألیفات راجع بعلم اخلاق به عربی و فارسی در ادوار گذشته زیاد و بعضی از آن ها نام برده شده و در دوره مغول و تیموری نیز حکما و دانشمندان در این موضوع تصنیفات نموده اند که از جمله آن اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی و انوار سهیلی میباشد.

اخلاق ناصری - اخلاق ناصری کتابیست در اصول اخلاق یا حکمت عملی مؤلف آن حکیم مشهور نصیرالدین طوسی است که آنرا بنا بر خواهش ناصرالدین عبدالرحیم ابن ابی منصور حاکم اسمعیلیه در قهستان از کتاب اخلاق ابن مسکویه بنام طهاره الاعراق فی تهذیب الاخلاق ترجمه و خلاصه نموده خود نیز مطالبی بر آن افزوده است تألیف آن در حدود سال ۶۳۳ حصول یافت.

اخلاق جلالی - عمده مطالب این کتاب که موسوم به لوا مع الاشراف فی مکارم

الاخلاق و در تذهیب و تدبیر منزل و سیاست مدن است بتصدیق خود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده . مؤلف آن جلال الدین دوانی (متوفی در ۹۰۸) از قریه دوان حوالی کازرون فارس شخصی حکیم و عارف بوده و این کتاب را بنخواست سلطان خلیل پسر حسن از شاهان آق قویونلو در نصف ثانی قرن نهم تألیف نموده .

اخلاق محسنی - اخلاق محسنی کتابی است در صفات و مبانی اخلاقی و آن در چهل باب است و بنام ابوالغازی سلطان حسین در تاریخ نهصد تألیف یافته مؤلف آن حسین واعظ کاشفی است .

انوار سهیلی - این کتاب معروف که اصول اخلاق را بطرز حکایات از زبان و خوش بیان می نماید اصلش همان کتاب کلیده و دهنه است . مؤلف آن نیز حسین کاشفی مذکور فوق میباشد که گویا نظرش بر این بوده کلیده ابوالمعالی نصر الله را بشیوه بهتر و ساده تری تحریر نماید و اشعار و امثله تازی را ترك کند ولی این مقصود حاصل نگشته و شیوه این کتاب تابع سبک متکلف زمان شده و انوار سهیلی هرگز بمتانت و لطافت کلیده نرسیده است با این همه انوار سهیلی از کتاب های بسیار معروف فارسی است و مخصوصاً در هندوستان مشهور است و حسین واعظ که از فضایل نامی زمان سلطان حسین بوده و تألیفات دیگر نیز کرده در این کتاب رسوخ و تسلط خود را در زبان فارسی بخوبی ابراز نموده .

علماء و عرفاء و حکمای عصر مغول و تیموری

که غالباً عبری تألیف کرده اند

شهاب الدین سهروردی - ابو حفص محمد بن محمد مشهور بشهاب الدین مانند سلف خود شهاب الدین که ذکرش گذشت از قریه سهرورد زنجان است . اقامتش غالباً در بغداد و مورد توجه و احترام خلیفه عباسی یعنی الناصر لدین الله بوده .
 شیخ از مررگان عرفای عصر خود بوده و کتاب عوارف المعارف در تصوف و سلوک ازوست و فاتش بسال ۶۳۲ اتفاق افتاد

نجم الدین رازی - شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی نیز از مشایخ عرفای زمان خود بود و در هجوم مغول اول به اردبیل سپس به بلاد روم رفته و در آنجا

کتاب موسوم به مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد را که در عقاید و معانی تصوف است بفارسی تألیف نمود . وفات نجم الدین در ۶۶۵ واقع شد .

خواجه نصیر طوسی - ابو جعفر نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی اصلش از توابع قم بوده . بسال ۵۹۷ در طوس تولد یافت و تحصیلات کرد در علوم حکمت و ریاضی و نجوم و تبحری تمام رسانید و در سلك حکماء و علمای درجه اول ایران در آمد . قبل از هجوم مغول خواجه با امرای اسمعیلیه مربوط بود و بعد از مغول از مقربین حضور هلاکوخان و ندیم و مستشار او گردید و در سفرهای مهم با وی رفاقت نمود و راهنمایی کرد و امرای مغول از ارشاد او متنعم بودند مخصوصاً از مهارتی که خواجه در نجوم داشت او را به تحقیق و رصد و داشتند و علم نجوم بدلالات او پیشرفت زیاد کرد و در مراغه با مر هلاکوخان و نظارت خواجه رصد خانه بزرگی تأسیس یافت و خواجه زیجی با اسم زیج ایلخانی ترتیب داد .

تألیفات مهم خواجه در ریاضی و منطق و نجوم میباشد که عبارت است از تحریر اقلیدس در هندسه و تحریر مجسطی در هیئت و شرح اشارت ابو علی در منطق و حکمت که پیش از وی امام فخر رازی همین کار را کرده و در ضمن اعتراضاتی نیز بر بوعلی وارد ساخته و خواجه در اشارات آن اعتراضات را دفع کرده . نیز کتاب تجرید العقاید او کتابی است حکمی در کلام و اثبات عقاید شیعه .

از تألیفات مهم خواجه نصیر بفارسی گذشته از اخلاق ناصری که مذکور افتاد اساس الاقتباس در منطق و تذکره نصیری در هیئت و رساله اوصاف الاشراف در عرفان و سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و قافیه است .

نفوذ خواجه نصیر در دربار مغول فایده‌ای بزرگ بعلوم و ادبیات ایران رسانید زیرا شماره‌ای زیاد از دانشمندان و کتب و مؤلفات را از آفت محو شدن نجات داد . وفات خواجه در ۶۷۲ در بغداد اتفاق افتاد .

قاضی بیضاوی - ابو الخیر ناصر الدین عبدالله بن عمر از اهل بیضای فارس بود و در شیراز شغل قاضی القضاتی داشت . از فقها و مفسرین بزرگ عالم اسلام بشمار است . از تألیفات معروف او یکی کتاب تفسیر میباشد که موسوم است به انوار التنزیل

و اسرار التاویل دیگر طوابع الانوار و مطالع الانظار است در توحید و منهاج الوصول است در علم اصول و دیگر کتابی است در خلاصه اخبار تاریخی موسوم به نظام التواریخ که بفارسی نوشته . قاضی بیضاوی قسمت اخیر عمر خود را در تبریز صرف کرد و بسال ۶۸۵ در آن شهر وفات یافت .

زکریای قزوینی - عمادالدین زکریای محمود قزوینی در ادب و شعر فارسی صاحب قریحه بوده و مخصوصاً بعلوم جغرافی آشنائی کامل داشته است از تألیفات معروف او عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات است در عجائب و غرائب حیوانات و کتاب آثار البلاد و اخبار العباد است در تاریخ و جغرافی و احوال نوزده تن از شعرا معروف ایران در آن آمده . وفات قزوینی در ۶۸۲ بوده .

قطب الدین شیرازی - قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی در ششصد و سی و چهار در شیراز تولد یافت از دانشمندان معروف ایران بود و در اغلب علوم عصر مانند طب و نجوم و حکمت و موسیقی اشتهار داشت و ذوق ادبی و قریحه شعر را نیز مالک بود . مدتی در آذربایجان زیست و از مجالس درس خواجه نصیرالدین استفاده نمود و در کار رصد خانه مراغه با او شرکت داشت سپس بیلا در روم شتافت در آنجا با مولانا جلال الدین ملاقات کرد بعد به تبریز برگشت و در ۷۱۰ در آنجا وفات یافت . شیخ شطرنج خوب می باخته و چنگ نیک می نواخته است .

از تألیفات مهم او شرح قانون ابن سینا در طب و شرح حکمت الاشراق شهاب الدین سهروردی در حکمت است . نیز شیخ بفارسی کتاب درة التاج را که از تألیفات مهم و برگزیده ایست که راجع بحکمت در زبان فارسی موجود است تصنیف و التحفة الشاهیه و نهایت الادراک را در نجوم تألیف نمود .

قاضی عضد الدین ایجی - قاضی عبدالرحمن بن احمد از علمای معروف فارس و معاصر و طرف توجه و احترام شیخ ابواسحاق ایندجور و مظفریان و هم زمان خواجه حافظ بود . از تألیفات مشهور او کتابهای الفیه و تفریق فی الفیه و شرح همدیه و این محتاجیه است در علم کلام و فائز سال ۷۵۶ اتفاق افتاد .

قطب الدین رازی - قطب الدین محمد رازی از شاگردان عضدالدین ایبجی و از علمای زمان خود بود و قسمت اخیر عمر خود را در بلاد شام گذراند. در حکمت و منطق تألیفات دارد از آن جمله است شرح الرسالة الشمسیه معروف به شرح شمسیه در منطق که بنام خواجه غیاث الدین محمد است و در شرح کتاب کاتبی قزوینی است نیز کتاب **لوامع الاسرار** فی شرح مطالع الاقوار است از تألیفات مشهور قطب الدین یکی نیز کتاب **محاکمات** است که در آن فخر رازی و خواجه نصیر طوسی را (بمناسبت اختلاف آندو استاد در شرح اشارات) محاکمه کرده است

وفات قطب الدین بسال ۷۶۶ در شام واقع شده .

باید دانست که در عصر مغول و در ادوار سابق بر مغول شعراء و سخنگویان و علماء و دانشمندان بمراتب بیشتر از آن بوده اند که در این فصول مندرج است مخصوصاً عرفا و حکما و منجمین و نقاشان و خطاطان در عصر مغول و تیموریان بوده اند و در صنعت نقاشی و تذهیب و خوشنویسی در زمان تیموریان ترقی خاصی نموده و مراحلی پیموده است و صدها هنروران ایرانی در آن فنون کار کرده اند .

پس نقاشیها و تذهیبها و ترسیمهای دوره صفوی و طرح قالی و نقشه کاشی در اساس قدیم تر بوده و در دوره سلجوقی و تیموری ترقی نموده و بعصر صفوی رسیده است.

منابع - تذکره های فارسی (رجوع بآخرین کتاب شود) - خلاصه مفید دوره مغول ج ۳ تاریخ ادبی براون - تاریخ مغول تألیف آقای عباس اقبال - راجع بسعدی : کتاب پرفسور هانری ماسه (فرانسوی) ایضاً مقدمه گلستان چاپ تهران بقلم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب ایضاً براون و آره - ایضاً سعدی نامه باهتمام وزارت فرهنگ طهران ۱۳۱۶ دیوان گلشن راز با شرح محمد لاهیجی چاپ سنگی طهران - راجع بجلال الدین ولد نامه با تصحیح و مقدمه آقای همائی چاپ تهران - ایضاً منتخبات دیوان شمس تبریزی باهتمام مقدمه آقای اینزگوشب اصفهان - ایضاً مکتوبات مولانا جلال الدین چاپ استانبول با مقدمه آقای ولدچلبی ۱۳۵۶ قمری ایضاً شخصیت مولوی تألیف آقای حسین شجره - مناقب العارفین بقلم افلاکی از مریدان و معاصرین مولانا (خطی) - فهرست ربوح ۲ - ایضاً براون و آره و بیکلسون - ایضاً مولانا جلال الدین محمد (شرح حال تحقیقی مولانا) تألیف آقای فروزانفر طهران ۱۳۱۵ - مفصلترین شرح حال امیر خسرو فهرست ربوح ۲ - ایضاً کلیات امیر خسرو چاپی اوخطی (در کتابخانه مسجد سیپهتار طهران) - شرح احوال افضل کاشی بقلم آقای نفیسی چاپ طهران - خواجری کرمانی مقدمه روضه الاقوار چاپ طهران باهتمام آقای کوهی کرمانی بقلم آقای حسین مسرور ایضاً ترجمه

خواجو بقلم آقای سعید نفیسی چاپ طهران - جام جم اوحدی مراغه چاپ طهران با اهتمام آقای وحید دستگردی - شرح حال ابن یمن و بقلم آقای رشید یاسمی چاپ طهران - ایضاً دیوان ابن یمن (خطی) متعلق با آقای مهدی بیانی - ایضاً دیوان ابن یمن با مقدمه و تصحیح آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۱۸ - شرح حال سلمان ساوجی بقلم آقای یاسمی چاپ طهران - جمال الدین عبدالرزاق بقلم آقای نفیسی مجله ارمغان سال ۴ - دیوان کامل جمال الدین با اهتمام آقای وحید دستگردی طهران - شرح حال حافظ : شعر المعجم تألیف شبلی نعمان (بزبان اردو) جلد اول (این کتاب بهمت آقای فخر داعی بفارسی ترجمه و طبع شد و جلد های دیگر تهیه میشود) - مقدمه محمد گلندام بردیوان حافظ - ایضاً شرح حال حافظ بقلم آقای سیف یور فاطمی چاپ اصفهان از نشریات روزنامه اخگر - ایضاً تحقیقات مستشرقین که از کتاب برادن رانه میتوان پی بآنها برد ایضاً مقدمه مرحوم خلیفائی بردیوان حافظ چاپ خلیفائی طهران ایضاً حافظ تشریح با اهتمام آقای هزیر طهران - ایضاً حافظ چه میگوید تألیف آقای محمود هومن - ایضاً حافظنامه تألیف مرحوم سید عبدالرحیم خلیفائی چاپ طهران - ایضاً حافظ شیرین سخن تألیف آقای محمد همین طهران ۱۳۱۹ - آخرین دیوان مصحح حافظ با اهتمام آفا بان محمد قزوینی و دکتر غنی طهران ۱۳۲۰ شمسی - ایضاً احوال و آثار حافظ تألیف آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۱ - ایضاً دل شیدای حافظ (جزوه) بقلم آقای مسعود فرزاد راجع بجایم : نغمه یم تربیت بقلم مرحوم تربیت چاپ تبریز - ایضاً مقدمه آقای یاسمی به سلامان و اقبال چاپ تهران - ایضاً ترجمه سلامان و اقبال بفرائسوی با اهتمام بریکتو پاریس ۱۹۱۱ با مقدمه ای مفید در تصوف و عروض و شرح حال جامی - ایضاً مقدمه آقای محیط به چاپ بهارستان چاپ طهران - ایضاً شرح مفید فهرست ربوچ ۲ - دیوان کمال خیجندی (خطی) متعلق به آقای مهدی بیانی - دیوان سلیمان ساوجی نسخه خطی بخط آقای نفیسی .

مقدمه های مفید تاریخ جهانگشا والمعجم ولباب الالباب و دولتشاه چاپ فرنگه بقلم آقای میرزا محمدخان قزوینی - ایضاً المعجم چاپ طهران با اهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۱۴ نامه دانشوران و دره التاج تألیف قطب الدین شیرازی بکوشش و تصحیح آقای سید محمد مشکوة ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ - منتخب اخلاق ناصری یا مقدمه و اهتمام آقای جلال همائی تهران ۱۳۲۰ روایات الجنات - مجالس المؤمنین - قصص العلماء - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان (آلمانی) ایضاً تألیف بیکلسن (انگلیسی) ایضاً تألیف هوار (فرانسوی)

۵ - دوره صفویه تا آخر قاجاریه

تیمورلنگ مؤسس سلطنت تیموریان قوی دست بود و سرداران و آل کورته و معظریان و جلایریان را از میان برداشته و سرتاسر ایران را بفرمان خود در آورد بعد از وفات او اولادش در ایران حدود صدسال سلطنت کردند ولی سطوت او را نداشتند چنانکه بتدریج فتور و تشمت در دولت تیموریان رویداد و جلایریان باز جانی گرفتند و سلسله های قره قوینلو و آق قوینلو ظهور نموده متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا کردند در نقاط دیگر ایران نیز علم عصیان بلند شد در این بین جوانی دلیر و نیرومند موسوم به

اسمعیل احقاد شیخ صفی الدین اردبیلی که نام سلاله صفوی ازوست ظهور کرد پدر اسمعیل حیدر اول کسی بود از این سلاله که قوه سیاست را ضمیمه نفوذ روحانی خاندان خود نمود و با وزون حسن آق قویونلو جنگید . اسمعیل در نهمصد و پنجاه در تبریز به تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندک مدتی تمام ایران را تسخیر کرد و بدینگونه صفویان قریب دو صد و چهل سال در ایران حکمرانی کردند ولی شاهان پسین این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند بطوریکه در روزگار آنان افغانها هجوم بایران آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند: در این حال نادر شاه افشار ظهور کرد و افغانها را از میان برد و سلطنت صفویه را منقرض ساخت و در هزار و صد و چهل و هشت جلوس نمود و سلسله افشار را تأسیس کرد و در مدت سه سال از بغداد تا دهلی را جزو ممالک ایران قرارداد . افشاریان بنوبه خود مقهور کریم خان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) شدند و قیام زندیان نیز قاجاریان بودند که بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنانرا مغلوب کردند. استیلای افغان و سلطنت افشاریان و اقتدار زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت آقا محمد خان قاجار در هزار و صد و نود و سه جلوس نمود و باریگر ایران از کشمکش طوائف خلاص شد و سلاله قاجار نزدیک به صد و پنجاه سال در ایران حکومت کرد.

در میان این سلاله ها عمده دوره صفویان و قاجاریان از جهت تاریخ ادبی ایران دارای اهمیت میباشد زیرا در فاصله انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوائف مختلف و نشئت و مخاصمت چندان مجال سکونت و فرصت به نادر شاه و کریم خان زند نبخشید تا بغر اغت خاطر از پی ترویج ادبیات بر آیند.

چون صفویان شیعی متعصب بودند: تشیع را مذهب رسمی ایران قراردادند از اینرو نظم و نثر مذهبی در این عصر ترقی کرد شعر ابجای مدح شاهان به نعت انبیاء و اولیا پرداختند و مدح و مرثیه آل رسول را موضوع قرار دادند و علماء در جمع اخبار و آثار شیعه شرح و بسط فقہ و حدیث کوشیدند و امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً معمولاً بعبری نوشته میشد بیشتر بزبان فارسی تألیف کردند و کتبی مانند جامع عباسی

شیخ بهائی و حلیه المتقین و تألیفات دیگر دینی و اخلاقی مجلسی و ابواب الجنان قزوینی در علوم دینی و احادیث و نظایر اینها بوجود آمد تنها مجلسی که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب و رساله در مسائل دینی بفارسی نوشت، شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی تعلق داشتند و با طوایف ازبک و افغان و روس و عثمانی در جنگ بودند با اینهمه بحمايت علم و ادب نیز میپرداختند چنانکه مورخین در باره علماء و فقها را حمایت و تشویق می نمودند. بعضی سلاطین و شاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم شاه عباس و القاص میرزا و شاه طماسب و سام میرزا خود ذوق ادبی داشتند و شعر می سرودند و سام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب داد چنانکه بیاید.

صنایع ظریفه که در عهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیز رونق گرفت از نقاشان و خوش نویسان معروف این دوره کمال الدین بهزاد از استادان دربار سلطان حسین بایقرا بود و اوایل صفویه را درك کرد بعد از او استادانی مانند میرك و سلطان محمد و میر سید علی ظهور نمودند که جمله در تبریز ملتزم دربار شاه طماسب بودند. همچنین علیرضا عباسی در این فن اشتهار بزرگ داشت. قالی باقی باوج کمال رسید و کاشی سازی و صنعت معماری نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان به تنهایی شاهد زیبایی ترقی حیرت بخش این دو هنر تواند بود.

با اینهمه عصر صفوی را میتوان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت در واقع خرابی های دوره مغول و تیموریان تأثیرات عمده خود را در علم و ادب در این قرنهای قالی بخشید. نه تنها این دوره از وجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی غزل و شعر عرفانی متروک گردید زیرا شاهان صفوی از هر دو اعراض داشتند. نظم و نثر فارسی تنزل صریحی نمود و سخن فارسی بقیه لطافت و بساطت قبل از مغول را باخت و عبارت پردازی و زیور و زینت های زاید لفظی بیشتر استعمال شد و مضامین مبتذل و نازک کاریهای زنده در شعر معمول گردید و در اغلب احوال شاعر و نویسندگان هم خود را به تشبیهات و جناس و ایهام و استعاره معروف و نظرش را با فکر غریب و معانی عجیب معطوف داشت و صدتها شاعر و نثر نویس و مؤلف در ایران و هندوستان ظهور کرده و پیروی از این سبک که آن را سبک هندی نام داده اند نمودند و توان گفت

سخن پردازان هندی در این طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و بزینت و طنطنه الفاظ و باریکی و بیچاپیچی معانی پرداختند.

با اینهمه نباید تصور کرد عصر صفوی از نظم و اثر خوب بکلی محروم بود بلکه در میان شعرای آن عهد که عده آنان بسیار بود اشخاصی مانند صائب تبریزی و وحشی و کلیم و عرفی و هائف اصفهائی و امثال آنان و در بین شعرای هند مانند فیضی اشعار نغزخوش آیند سروده اند و مخصوصاً بعضی از آنان از متقدمین پیروی کرده و احیای طرز قدیم را آزموده اند. بخصوص باید دانست در عین اینکه سبک معروف سبک هندی (یعنی سبکی که شاعران عصر صفوی که بیشتر در هند زیسته اند معمول داشتند) همه اش عبارت از معانی بیچاپیچ و خماخیم نبود بعضی مضامین بسیار نغز و لطیف که نمونه نظر دقیق و اندیشه باریک گویندگان هنرمند است بوجود آورد و شاهد آن مفردانیست که در ذکرها صائب و عرفی و فیضی مذکور میفتند در واقع این طرز نماینده هنر باریک بینی و دقیقه یابی و لطیفه کاریست که جز فکرهای ورزیده و اندیشه های پخته بدان نرسد و این حقیقت را مطالعه اشعار و صائب و فیضی و عرفی و کلیم و امثال آنان روشن میسازد. حتی میتوان گفت این سنخ مضمون سازی از خواص و لطایف ادبیات ایرانست و در ادبیات مغرب زمین پدید نیست.



از مسائل مهم ادبی عصر صفوی نفوذ و انتشار زبان و ادبیات فارسی در محالک مجاور خاصه هندوستانست چنانکه میدانیم زبان اصلی ایران با زبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیوند است و عقاید قدیم و داستانهای باستان دو مملکت نیز بهم شبیهند و اغلب از یک منشاء هستند.

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت باوج ترقی رسید.

مؤسس سلاله مغولی هند بابر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه به تیمور میرسید و بسال ۹۳۲ حمله به پنجاب برده و لاهور را گرفت و تأسیس سلطنتی نمود که بالغ بر سیصدسال در هندوستان دوام یافت.

بابر و پسرش همایون و نوه اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان بقرسی بود و آثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایران را میخواندند. در دربار آنان معمولاً فارسی صحبت میشد و آنجا مجمع شعراء و فضلاء ایرانی و فارسی گویان هندی بود و خود این شاهان بقرسی شعر میسرودند و در ترویج سخن فارسی بذل مجاهد می نمودند نه تنها شاهکارهای استادان ایران از شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی تا آثار و تصانیف حافظ و جامی و کتب شرعی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملاً در هندوستان رواج پیدا کرد و شمار زیادی از فضلا و شعراء ایران به هند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی سخن سرائی پرداختند بلکه عده زیادی شعراء و علماء و مورخین و نویسندگان در خود هند ظهور نمودند و بقرسی سخن سرائی و تألیف و تصنیف کردند حتی بتأثیر زبان فارسی يك لغت محلی که آن لغت اردو می نامیم و ازالسته هند بشمار است هر کب از کلمات هندی و فارسی و عربی بوجود آمد و سبک و شیوه ایرانی بر نظم و نثر آن زبان تطبیق گردید و شعرائی از ایران و هند در آن زبان طبع آزمائی کردند. بدینگونه گویندگان معروف مانند صائب تبریزی و فیض دکنی و عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان در هند شهرت یافتند و بتتبع آثار متقدمین ایران پرداختند و سبکی که را بسبک هندی معروفست معمول داشتند و اشعاری که در فوق اشاره بدان شد بوجود آوردند. نیز علماء و مؤلفین و خوشنویسان و نقاشان و منشیان زیاد پیدا آمدند و تحت نظر تشویق شاهان هند بترویج صنایع و افکار ایرانی کوشیدند.

شاهان مغول هند مخصوصاً فن تاریخ را ترفی بخشیدند و تألیفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان به زبان فارسی بوجود آمد که از آن جمله میتوان برای مثال از تصانیف ذیل نام برد.

تاریخ الفی - تألیف احمد بن نصر الله که تاریخ هزار ساله اسلامی و تا وقایع ۹۹۷ را حاوی است و بامرا کبر شاه تصنیف یافته.

منتخب التواریخ - تألیف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع

جلوس شاه جهان یعنی سال ۱۰۳۷ را محتویست.

منتخب التواریخ - تألیف عبدالقادر بدائونی در تاریخ عمومی هند که تاوقایع سال ۴۰۰ سلطنت اکبر شاه یعنی تا سال ۱۰۰۳ را حاوی است.

گلشن ابراهیمی - یا تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندو شاه استرآبادی که تاوقایع سال ۱۰۱۵ را آورده.

اکبر نامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند تألیف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه در سه جلد و یک جلد چهارم موسوم به آیین اکبری.

همچنین تواریخ زیاد دیگر مانند روضة الطاهرین و مرآة العالم و مرآة الصفا و طبقات اکبر شاهی و نظایر آنها.

بدیهی است مطالعه این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است.

سلاطین هند بنقل بعضی کتب و داستانهای معروف هندی بفارسی نیز اهتمام نمودند و مؤلفانی در علوم و قصص و داستان مانند مهابهارات و راماین بزبان فارسی ترجمه شد.

بطوریکه در فوق نیز اشارت رفت سبک فارسی هندی عین تقلید سبک ایران است مگر اینکه گاهی تکلف و عبارت پردازی در هند بیشتر بوده نهایت بتدریج سخنگویان هند بعضی ترکیبها و مضامین پیچیده تازه بمیان آورده و در مواردی لغات و کلماتی را استعمال خاصی که در ایران معمول نبوده است قائل شده اند.

در این عصر ادبیات باسیای صغیر و ممالک عثمانی نیز راه یافته و در آن دیار رواج خاصی پیدا نمود نفوذ فارسی در آن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰ - ۷۰۰) شروع کرده و در دوره مغول عده زیادی از مؤلفین و دانشمندان و شعراء و عرفای ایران مانند شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی و مولانا جلال الدین و دیگر بآن دیار شتافته و موجب انتشار زبان و ادبیات فارسی شدند. سلطان ولد پسر جلال الدین یکی از بانیان ادبیات عثمانیست و مثنوی ولدنامه او مدتها سر مشق اتخاذ شد.

شعرا و نویسندگان عثمانی نه تنها در نظم و نثر ترکیباً سبک و شیوه کلمات و تراکیب و معانی ایرانی را تقلید و اقتباس کرده و استادان ایران را سر مشق اتخاذ نمودند و مخصوصاً از شعرای عرفانی مانند مولوی و حافظ و جامی پیروی کردند بلکه

برخی خود بفارسی شعر سرودند و در واقع عده‌ای از سخنگویان آن دیار مانند فضولی ذواللسانین بودند باید گفت فیضی و عرفی و صائب و جامی در عثمانی نفوذ خاصی داشته‌اند.

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد و بایزید و سلیم اول و احفاد آنان علاقه خاصی بزبان و ادبیات فارسی نشان داده خود در آن زبان شعر میسرودند و به سخنگویان ایران ارادت میورزیدند و نویسندگان عثمانی مانند ضیاپاشا تذکره بنام شاعران ایران تألیف میگردند.



ادبیات ایران از اواخر قرن دوازدهم باینطرف نهضتی پیدا کرد و شیوه دوره مغول و سبک هندی رو بزوال نهاد و شعرا و نویسندگان قریب آثار متقدمین مانند منوچهری و عنصری و فرخی و معزی و انوری و خاقانی برخاستند و مینامین نو در تو و مکرر و عبارات مکلف بتدریج کمتر شد و سخنورانی در نظم و نثر فارسی متین و سالمی بوجود آوردند و تشبیهات و استعارات و مضامین دور از ذهن را از نظم و سجع و تکلف و تکرار و لفاظی را از نثر دور کردند و سخن پردازانی مانند نشاط و قاضی و قائم مقام و امثال و اقران آنان اسلوب گذشتگان را احیاء نمودند.

پس دوره قاجاریان از جهت ادبی بی اهمیت نبود و باز کشنی بسبب قدیم پدید آمد و فضلاء و ادبای بسیار ظهور نمود. کتب تاریخی و علمی زیاد تألیف یافت و آثار بزرگی مانند تکملة روضة الصفا و ناسخ التواریخ و نامه دانشوران و قصص العلماء و مجمع الفصحاء و امثال آنها بوجود آمد. بعضی از شاهان و شاهزادگان قاجار خود شاعر و مؤلف بودند چنانکه فتحعلیشاه دیوان اشعار دارد و ناصرالدین شاه قصاید و غزلیات سروده. عده‌ای از شاهزادگان قاجار نیز مانند رضوان، سلطان، فرخ، فخر و قاجار، و غیرهم اشعار سروده و قصاید و غزلیات و مثنوی‌ها گفته‌اند. فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه گذشته از سرودن اشعار رساله‌ای در شرح حال پدرش نوشته و چون زبان انگلیسی میدانست يك نصاب انگلیسی نظم کرده و خلاصة الحساب شیخ بهائی را بفارسی ترجمه نموده و يك جغرافیای عمومی بنام جام جم که غالب آنرا از کتاب انگلیسی گرفته

بود تألیف نمود. محمود میرزا برادر عباس میرزا نیز نویسنده و مورخ بود. خلاصه آنکه دوره قاجار را میتوان از لحاظ سبک فارسی و کثرت شعراء و وفور مؤلفات دوره ترقی ادبیات ایران نامید.

روابط زبانی و ادبی بین ایران و فرنگستان عمده در این دوره شروع نمود و کتب و رسائلی در علوم و ادبیات و قصص و روایات مانند داستان تلماک از فرنگی بفارسی ترجمه شد. نیز دخول کلمات فرنگی و روسی بزبان فارسی در این عهد آغاز کرد.

شعرای معروف

محتشم کاشانی - از معروفین شعرای دوره صفوی محتشم کاشانی شاعر دربار شاه طهماسب بود. گرچه این شاعر بروز کار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزل سرائسی نمود حتی به مدیحه گفتن نیز اهتمام کرد ولی سپس بملاحظه تمایل دینی و احساسات تشییع در دربار صفوی موضوع تازه ای پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر تذکر مصائب اهل بیت سروده و در این سبک شهرت یافت و اشعارش معروف گشت بطوریکه میتوان او را معروف ترین شاعر مرثیه گوی ایران دانست گرچه شعرای معدودی قبل از او و شعرای زیادی بعد از او در این سبک سخن سرائی کرده اند. شاید اولین محرک این شاعر در سرودن اشعار اندوهگین مرگ برادرش باشد که از قرار معلوم او را سخت بستوه آورده و بیاد برادر ابیات مؤثر غم انگیز لطیف ساخته.

در میان قطعه ها و غزلهای عاشقانه او نیز ابیاتی پرمغز مضمون دار توان یافت.

از سنخ این دوبیت :

کنند مهر چنان پاره کن که گر روزی شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست
دلی دارم که در تنگی در و جز غم نمیکنجد غمی دارم ز دلتنگی که در عالم نمیکنجد

از مرثیاتی معروف محتشم یکی آنست که با این ابیات آغاز میکند :

باز این چه شورش است که در خلق عالمست باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفع صور خاسته تا عرش اعظمست کاشوب در تمامی ذرات عالمست
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرمست

ترجمه بنام محتمم نیز در مرثیه شهیدان کربلا مشهور است .
 وفات او بسال نهصد و نود و شش اتفاق افتاد .

عرفی شیرازی - جمال الدین محمد عرفی پسر بدرالدین از شعرای معروف
 زمان صفویه است که شهرتش عمده در هند بود . تولدش در شیراز اتفاق افتاد و بعد از
 تحصیلات ایام جوانی مسافرت هند کرد و در آنجا نیز با شعر او فضیله‌ای فارسی زبان معاشرت
 نمود و نفوذ و نام پیدا کرد و آخر بمجلس اکبر شاه که مجمع شعر او فضلا بود باریافت
 قصاید و غزلیات و قطعات عرفی معروف و مخصوصاً در هند و ترکیه مورد تحسین و
 تقدیر و تقلید واقع شد . از قصاید معروفش یکی آنست که در نعمت حضرت علی سروده
 و مطلعش اینست :

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار ندیده‌ام که فروشد بخت در بازار
 عرفی بتقلید نظامی بتصنیف خمسه پرداخت و تنها دو مثنوی از آنرا نظیر
 بر مخزن الاسرار و خسرو شیرین ساحت شیوه شعر عرفی است بمعمول خصوصیتی
 دارد که میتوان آنرا شیوه فارسی هندوستانی گفت و از این جهت عرفی طرز سخنش
 شباهتی بسبک امیر خسرو و فیضی هندی دارد . این طرز بجای خود شیرین و متین است
 و شاید بتأثیر همین عذوبت بیان باشد که عرفی صیت سخن خود را شنیده و بنخود بالیده
 و خویشتر را ستوده و از آن جمله گفته است :

نازش سعدی بمشت خاك شیر از آنچه بود گر نمیدانست باشد مولد و مأدای من
 عرفی جز دیوان اشعار ترجمه بنام گلشن راز و ۱۰ ساله منور صوفیانه
 باسم نفیسه دارد . وفات عرفی در عهد جوانی یعنی بسن سی و شش در تاریخ نهصد و نود و نه
 در لاهور اتفاق افتاد .

صائب تبریزی - محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود
 چنانکه گوید :

صائب از خاك پاك تبریز است هست سعدی گرا از گل شیراز
 پدرش در زمان شاه عباس به سفهان مهاجرت نمود و صائب در آنجا حدود سال
 ۱۰۰۰ هجری تولد یافت و بعد از تحصیلات در ایلی جوانی به غرماک آمد و بعد

عزیمت هند کرد و مدتی در کابل اقامت ورزید و مورد توجه ظفر خان والی آنجا که خود قریحه شاعرانه داشت واقع شد ، بعد بهمراهی ظفر خان بدربارشاه جهان رفت و در نزد آن پادشاه تقرب پیدا کرد . اقامتش در کابل و هند شش سال کشید چنانکه خود گوید :

شش سال پیش رفت که از اصفهان بهند افتاده است نوسن عزم مرا گذار
مسافرت او بهند در حدود ۱۰۳۶ اتفاق افتاد و یکی از عوامل این مهاجرت
رنجیدگی او از قدر نشناسی هم میهنان خود بود چنانکه از این ابیات معلومست :

بلند نام نگردد کسیکه در وطنست ز نقش ساده بود تا عمیق در یمنست
دل رمیده ما شکوه از وطن دارد عقیق ما دل پر خونی از یمن دارد
بعد پدرش او را از هند باصفهان بازخواست . چون صیت سخنش در هند و ایران
بلند بود لاجرم جلب نظر شاه عباس ثانی را نمود و آن پادشاه او را بنواخت و ملک الشعراء
خود قرار داد و صائب آن پادشاه را بستود و قسه جنگ او را با شاه جهان که در ۱۰۵۹
اتفاق افتاد بسلك شعر کشید .

صائب از شاعران معاصر خود و از گذشتگان یاد کرده و نسبت بنخواجه حافظ
ارادتی بسزا داشته و سخن او را در روی تأثیر عظیم بوده است چنانکه خود گفته :
ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب مرید ز مزمه حافظ خوش الحان باش
نیز نسبت با استاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشته و در استقبال
بیت شیخ که فرموده :

قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن

مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خائی

چنین گوید

در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب

مسلم بود گرزین پیش بر سعدی شکر خائی

صائب با این همه رغبت و مهر و محبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود
محسود برخی بدخواهان بوده و از آنان شکایتها نموده است .

با اینکه مرد متدین نیکخواهی بوده از زاهدان ریائی نفرت داشته و در آن روز گاران که عالم نمایان شکم پروردون بنام دین مسلط شده بودند اشارت لطیف انتقاد آمیزی نسبت بدان طبقه نموده و از آن جمله اینگونه ابیات گفته است :

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است خم در این مجلس بزرگیها با فلاتون کند



منخور صائب فریب فضل از عمامه زاهد که در گنبد زبی مغزی صدا بسیار میپیچد



عقل و فطنت بجوی نستانند دور دور شکم و دستار است

از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشی و نازک کاریست که آنهم در واقع از مشخصات سبک هندوست دیگر بکار بردن صنایع و محسنات شهری نظیر ارسال المثل و استعمال مجاز و مراعات النظیر و آوردن امثال سایر در ضمن شعر است . برای نمودن شیوه سخن شاعر چندی از مفردات او نقل میگردد و بطوریکه مشاهده خواهد شد از خصوصیات اینگونه اشعار باریکی مضمون و معنی یفتد و عبرت و آمدن مثل و تشبیه در یکی از دو مصراع است .

عشق بی پروا چه میداند زبان و سودرا شعله یکسان می شمارد چوب بید و عود را
صدای آب روان خواب را گران سازد ز خوش عنائی عمر است خواب غفلت ما
غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیدا است
کثرت موج ترا در غلط انداخته است ورنه در سینه دریا گهر رار یکست
با نرک هستی از غم ایام فارغم آلوده شد ز سنگ درختی که بار ریخت
از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن حق را ز دل خاکی از اندیشه طلب کن
ریشه نخل که نسال از جوان افزونتر است بیشتر دلبستگی باشد بدینا پیر را
از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
موج از حقیقت گهر بحر غافلست حادث چگونه درک نماید قدیم را

چسود اینکه کتبخانه جهان از توست نه علم آنچه عمل میکنی همان از توست
گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیکست و در فکر شب تا خودست
آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد خواب در وقت سحر گاه گران میگردد
یا سبو یا خم می یا فدح بساده کنند یک کف خاک درین میکده ضایع نشود
از پیشمانی سخن در عهد پیری میزنم لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نمائد
از شعرای دیگر عصر صفوی بابا افغانی شیرازی (متوفی در ۹۲۵) بود که مدتی
در تبریز اقامت داشت و بدریار سلطان یعقوب آق قویونلو منسوب بود و قصاید در مدح
حضرت علی (ع) سرود. دیگر هاشمی خرجردی توه جامی (متوفی در ۹۲۷) که قیام
بنظم خمسه‌ای بسبک نظامی نمود و لیلی و مجنون و شیرین و خسرو و هفت منظرو
تیمورنامه را ساخت و شاهنامه‌ای هم بنام شاه اسمعیل بنظم کشید دیگر هلالی جغتائی
(متوفی در ۹۳۹) که غزل‌سرای خوبی بود و مثنوی شاه و درویش سرود.
دیگر اهلی شیرازی (متوفی در ۹۴۲) که قصاید مرغوب و غزلیات مطلوب سرود.
دیگر وحشی بافقی متولد در قصبه بافق کرمان (متوفی در ۹۹۱) که غزلیاتش
مشهور است و در مسقط نیز دست داشته و مثنوی فرهاد و شیرین ساخته ولی تمام نکرد
و بعد وصال شیرازی آن را تکمیل نمود.
دیگر زلالی خوانساری (متوفی در ۱۰۲۴) ملك الشعرای شاه عباس کبیر و
زمرد و مداح میرداماد بود و هفت مثنوی نظم کرد و شهرتش از آنهاست.
از سخنگویان معروف ایرانی غیر از امیر خسرو و عرفی که در هند شهرت یافته
و بجاه و مقام یا بلندی و نام رسیدند در عصر صفویان اینان بودند:
نظیری نیشابوری (متوفی در ۱۰۲۱)
ظهوری ترشیزی (متوفی در ۱۰۲۴)
طالب آملی (متوفی در ۱۰۳۶)
ابو طالب کلیم همدانی (متوفی در ۱۰۶۱) که ملك الشعرا شاه جهان بود و

اشعارش در هند شهرت و انتشار داشت و مانند صائب مفردات نغز و پر معنی سروده و از استادان سبک هندی بشماراست .

شبلی نعمانی از فضیلتی نامی هند در کتاب معروف خود بنام شعر العجم که بزبان اردو تألیف کرده کلیم را مبتکر و مضمون آفرین معرفی نموده است. اینک برای مثال چند بیت از مفردات نغز او نقل میشود .

روزگار اندر کمین بخت ماست دزد دایم در پی خوابیده است
 دل گمان دارد که پوشیدست راز عشق را شمع رافانوس پندارد که پنهان کرده است
 از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
 واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب چون ره تمام گشت جرس بیزبان شود
 ما ز آغاز و زانجسام جهسان بیخبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتادست
 توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان همانا امیر خسرو دهلوی
 و عرفی شیرازی و فیضی دکنی بودند . گرچه فیضی در هندوستان نشست و زندگانی
 کرده است ولی در سلامت سخن و متانت و استحکام شعر بمقامی رسید که او را از شعرای
 ایران باستان نتوان تمیز داد و نفوذ او در هند و عثمانی بسیار بوده است .

فیضی پسر شاه مبارک بسال ۹۵۴ در شهر آگره هندوستان تولد یافت برادرش
 شیخ ابوالفضل صاحب تذکره اکبر شاه و از فضلا و مورخین دربار او بود . در سخن
 فارسی مهارت تام رسانید و ملک الشعرای اکبر شاه گردید . هم در قصیده و هم در غزل
 بمقام ریزگی رسید و سبک قدما را در مواردی با حسن و جوه تقلید نمود . نه تنها در
 هند از مسبین بزرگ رواج فارسی بود و از شعرای ایران که به هند میرفتند نگهداری
 مینمود بلکه در ممالک عثمانی نیز نفوذ او موجب انتشار ادبیات ایران گردید . دیوانش
 قصاید و مرثیاتی و ترکیب بند و قطعات و غزلیات دارد . این شاعر نیز مانند عده ای از
 شعرای دیگر بتقلید نظامی برخاست و بعزم نظم خمسه اقتاد از آن جمله مثنوی را در
 مقابل مخزن الاسرار مثنوی موسوم به (نل دمن) را بنظم کشید که مضمون آنرا از
 حکایت هندی گرفته بود . فیضی مطالبی نیز در علوم و ادبیات از کتب هندی مانند

کتاب مه‌بهارات بفارسی ترجمه کرد. از اشعار مؤثر فیضی یکی آنست که در مرگ
پسر سروده و ابیات ذیل از آنست :

ای روشنی دیده روشن چگونه‌ای
من بی تو تیره روز و تو بی من چگونه‌ای
ماتم سر است خانه من در فراق تو
توزیر خاک ساخته مسکن چگونه‌ای
بر خاک و خس که بستر و بالین خوابتست
ای یاسمین عذار سمن تن چگونه‌ای
این سبک مرثیه سخندان جامی را بخاطر می‌آورد که در مرگ پسرش گفته چنانکه

گذشت. وفات فیضی بسال ۱۰۰۴ اتفاق افتاد.

در اینموقع بی‌مناسبت نیست گفته‌شود که آخرین شاعر نامی خوش قرینچه‌هند
که بالغ بسد هزار بیت نظم و نثر ساخته عبدالقادر بیدل است. بیدل الحق در غزل
عرفانی و اشعار ذوقی و مثنوی استادی بکار برده و بهترین نمونه سبک هندی را نشان
داده‌است. گذشته از کلیات مجموعه‌ای مرکب ازیند و حکم منظوم و منشور با اسم نکات
از او باقی است. وفاتش بسال ۱۱۳۳ در دهلی واقع شد.

هاتف اصفهانی - سید احمد هاتف اصفهانی را می‌توان معروفتر شاعر دوره
افشاریان و زندیان دانست اصل خاندان او از قصبه اردو باد آذربایجان بود ولی عمرش در
مسقط الرأس خود اصفهان و مدتی نیز در قم و کاشان گذشته. هاتف تحصیلات علمی
کرده و در زبان عربی توانا بود و بموجب روایت در آن زبان اشعاری سروده.

دیوان هاتف مرکب است از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات. در غزل مقتدر
بوده و سبک سعدی و حافظ را پیروی نموده و مقطعات تغزلیا سروده‌است که در آن میان
مرثیه مؤثر در مرگ بزرگان و دوستان با ماده تاریخ ساخته. عمده شهرت هاتف
بواسطه ترجیع بند عرفانی اوست که الحق در آن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ و هم
از حیث باریکی معانی داد سخن داده‌است. هاتف با شعرای زمان خود صباحی و آذر
صمیمی بوده و با آنان مشاعره مینموده‌است. وفات این شاعر بسال ۱۱۹۸ در قم
اتفاق افتاد.

هند آخر ترجیع بند هاتف برای نمونه نقل میشود و در آن عقیده عرفانی که

جهانرا مظهر حقیقت الهیه میداند و اینکه آنرا که یکی بیش نیست دیده معرفت و چشم بصیرت در وراء حجابات و کثرات تواند دید بیان شده است :

یار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود ره می بینی	همه عالم مشارق الانوار
کو روش قائد و عصا طلبی	بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و بین	جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگه صد هزاران رنگه	لاله و گل نگر در آن گلزار
یا براه طلب نه و از عشق	بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند	که بود نزد عقل بس دشوار
بار گو بالغدو و الاصال	یسار جو بالعشی والابکار
صد رهت لن ترائی از گوید	باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد	پای اوهام و سایه افکار
بار یابی بمحفلی کانجا	جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل	مرد راهی اگر بیا و ییار
ورنه ای مرد راه چون دگران	یار میگوی و پشت سر می خار
هاتف ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان گهی هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب	وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصدایشان نهفته اسرار است	که بایما کنند گاه اظهار
بی بری گر بر از شان دانی	که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

پسر هاتف سید محمد صاحب - (متوفی در ۱۲۲۲) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلیشاه میزیست و قصاید در مدح او می ساخت . گذشته از قصاید تذکره ای بنام رشحات باونسبت داده اند که گویا بانجام نبرده .

باز گشت بسبک قدیم

بطوریکه در مقدمه این قسمت اشارت رفت بعد از رواج سبک متکلف دوره مغول و تیموری و مضمون پردازی ها و نکته سنجی ها و جمله بندی های خاص دوره صفوی که آن را سبک هندی نامیده اند نهضتی جدید در ایران برای رجوع با سبب قدما روداد . شروع این نهضت در اواخر قرن دوازدهم هجری و عمده مرکز آن اصفهان بود و از اولین طرفداران آن سخنگویانی مانند سید محمد شعله و میر سید علی مشتاق که در غزل ذوقی عالی و قریحه ای لطیف داشته و میرزا محمد نصیر اصفهانی و عاشق اصفهانی و لطفعلی بیگ آذر بیگدلی و سید احمد هاتف و سلیمان بیدگلی متخلص به صباحی و امثال ایشان بودند هر یکی از ایشان خود در سخن توانا بود. در نتیجه این نهضت نوین افکار جریسانی نو گرفت و شعراء بیشتر بمتقدمین مانند فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و خاقانی و انوری پرداختند و شیوه سخن و طرز بیان و سنج مضامین آن ها را احیاء کردند و بتأثیر این نهضت شماره ای زیاد شعرا و نویسندگان از قصیده گو و غزل سرا که توان گفت صدقن بیشتر بودند در دوره قاجار ظهور کرده و در نظم و نثر شیوه گویندگان که قبل از مغول را پیروی نمودند و اینک نخبه ای از آنان بطریق ذیل نام برده میشود :

معجم اصفهانی - سید حسین طباطبائی متخلص به معجم در اواخر قرن دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولد یافت. از جوانی تحصیل علوم ادبی نمود و استعداد خاصی نشان داد و بگروه شعرائی که بدستگیری نشاط انجمن کرده بودند ملحق شد و با خود نشاط ارتباط خاصی بهم رسانید. مدتی در اصفهان اقامت نمود بعد به تهران آمد و با جودت ذهن و صفای قریحه و حسن شهرت که داشت در اندک مدتی بدربار فتحعلیشاه تقرب جست و لقب مجتهد الشعراء که قبل از او مخصوص سحاب پسر هاتف بود باو داده شد و پس از ملک الشعراء کسی را بر او تقدم نبود نیز سالها ندیم حسنعلی میرزا پسر فتحعلیشاه بود و از پند و پسر صله و انعام و نوازش میدید.

معجم در درجه اول قصیده پرداز بود و در اغلب آنها شاه و پسرش و اعیان مملکت را مدح کرد و شیوه استادان سابق خاصه انوری و خاقانی و امیر معزی

را اقتفاء نمود مثلاً در استقبال قصیده معروف امیر معزی بمطلع :

از دورهای گردون و ز صنع های یزدان زیبا ترین عالم فرخ ترین کیهان
قصیده‌ای سرود که ابیات زیرین از آنست :

در عرصه دو گیتی از آشکار و پنهان زیبا ترین بدیعی کاهد ز فیض یزدان
از عقلماست اول و ز نفسهاست قدسی از عضوهاست دیده و ز عرقهاست شریان
از پیکهاست جبریل و ز مرده‌هاست بعثت از اصلهاست توحید و ز فضلاست ایمان
از قصاید رندانه و عارفانه مجمر یکی آنست که در تهنیت عید رمضان بمطلع
ذیل سروده :

المنتهی که بدل گشت دگر بار سجاده به پیمانته و تسبیح بز نثار

نیز از قصیده‌ای که در تهنیت شکار شاه بمطلع :

گوصبا را که ره قصر ملک بر گیرد قدم از آن سوی افلاک فراتر گیرد
ساخته هنرمندی و سخن آرائی او پیداست .

این چند بیت در وزن و آهنگ و متانت و استحکام نمونه سبک خراسانی و شیوه

قدماست که مجمر از احیا کنندگان آن بود:

دوش از دیده مردم چو عروس خاور کرد رخسار نهان از یس نیلی معجر
از بی جلوه در این کاخ ز راند و ز روی پرده برداشت دو صد لعبت سیمین پیکر
من ازین رشک شدم تا که بخلوت که طبع پرده بردارم از روی عروسان فکر
خلوتی دیدم چون روضه رضوان و در آن لعبتانی به پس پرده عصمت اندر
گاه در پرده ولی پیدا چون مردم چشم گاه بی پرده ولی پنهان چون نور بص
آنمیان بود یکی شاه و تمامی بنده ز آنمیان بود یکی ماه و سراسر اختر
پی مشاطه گیش خواستم آوردن پیش جامه از بر گک سمن غالمه از عنبر تر ..

مجمر بشاعران دیگر نیز نظر داشته و قصیده‌ای در تتبع طرز عبدالواسع جبلی

ساخته و با معاصرینش در ارتباط بوده و از جمله نشاط اصفهانی را در قصیده‌ای بمطلع :
چیت آن غنچه که نشکفته زیاد سحر است غنچه نشنفته کسی کش ز صبا پرده در است

مدح گفته . اشعار هزل و هجو و غزلیها و قطعه هائی در وصف باده گساری

نیز از او باقیست. غزلیات لطیف نیز ساخته. همچنین قطعات وتر کیب بند دارد و یک مثنوی بسبک تحفة العراقین خاقانی سروده هم قطعات مثنوی از او مانده که به سیاق گلستان شیخ سعدی است مجمر در لغزدست داشته همچنین مفرداتی گفته که صائب را بخاطر میآورد. وفاتش در عهد جوانی بسال ۱۲۲۵ در تهران اتفاق افتاد و در قم بخاکش سپردند.

نشاط - میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمدالدوله از بزرگان ادباء و شعراء زمان خود و از سرآمدان رجال سیاست و امرای دولت فتحعلیشاه معدوم میشد در ذوق و فریحه عدیم المثال و در حکمت و ریاضی و علوم ادبی بکمال بود. شاعری بود نیک منس و خوش مشرب و نکته سنج و در اقسام خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت. نشاط با همتی خاص و عشقی ثابت اصفهان را کانون شعر و ادب قرار داد و سخنگویان را تشویق کرد و در حلقه مؤسسين نهضت جدید ادبی ایران اندر آمد. او و یارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی را از سر نو احیاء نمودند و بطرز قدما شعر سرودند. مدتی نیز با اهل طریقت و سلوک معاشرت داشت حتی دارائی خود را صرف راه صحبت آنان کرد. در نظم و نثر فارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در غزل توانا و شیوا بود گذشته از غزل قصیده و مثنوی و رباعی نیز ساخته و در قصیده استادان سلف را اقتفا نموده و اشعار آنرا تتبع کرده مثلاً در تتبع قصیده امیر معزی با مطلع :

از دوره های گردون و ز صنع های یزدان زیباترین عالم فرخ ترین کیهان
(که مجمر نیز آنرا استقبال کرده) این ابیات را سروده :

از هر چه هست پیدا و ز هر چه هست پنهان	زیبا ترین اشیا فرخ ترین اعیان
از فصلها بهار است از نوعهاست انسان	از مرغها هزار است از وقتها سحر گه
از انجم آفتاب است از ماههاست تیسان	از عهدها شباب است از آبها شراب است
از نیفهاست ابرواز دشنهاست مژگان	از سنگها دل دوست از عیثها غم اوست
از عضوهاست دیده از خلقهاست احسان	از زینهاست افسر از طیبهاست عنبر
از شاخهاست طوبی از باغهاست رضوان	از انبیا محمد (ص) از شهرها مدینه
از روحهاست آن تن از عقلاست آن جان	از بحرهاست آن دل از ابرهاست آن کف

نیز در استقبال از قصید «انوری بمطلع»

شاهاصبوح فتح ظفر کن شراب خواه
 نرد ندیم و مطرب و چنگ و رباب خواه
 این قصیده را ساخته .

در غزل نیز طرز گویندگان نامی را سر مشق گرفته و غزلهای عرفانی هم ساخته است. مثلاً در غزل ذیل بظن غالب غزل معروف سعدی را که با مطلع : مشنو ایدوست که غیر از تو مرا یاری هست... آغاز میکند (و در ذکر سعدی در این کتاب نقل گشته) در نظر گرفته و اینچنین گفته :

زاهد ار ره ندهد خانه خماری هست
 رفتش بیسببی نیست از این ره که طیب
 میرسد یار و پیاران نگرانست ولی
 ز رفیقان سلامت ره منزل گیرید
 غم گرفته است فرو مجلس میخوارانرا
 گل فردوس نگیرد ز کف جور کسی
 شاید از بر سر کوی تو بود جای نشاط
 وجه می ار نرسد خرقه و دستاری هست
 گذرد بر سر آن کوچه که بیجاری هست
 همه دانند که نهان بمش کاری هست
 که مرا قاندر دیر مغان کاری هست
 مگر امروز درین میگذرد هشیاری هست
 که درین بادیه اش قسمتی از خاری هست
 بلبلی هست بهر خانه که گلزاری هست

همچنین در این غزل پیروی از خواجه حافظ نمود.

ای فروغ ماه از شمع شبستان شما
 چشمه خورجرعه ای در بزم مستان شما

و در ابیات ذیل شیوه و معانی عارفانه و رندانه حافظ پیدا است :

عمر بگذشت و نماندست جز ایامی چند
 به حقیقت نبود در همه عالم جز عشق
 زحمت بادیه حاجت نبود در ره دوست
 طبع خاک کی بنه و چاک بر افلاک انداز
 شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود
 آتشی بر سر این کوی بر افروخت نشاط
 به که بایاد کسی صبح شود شامی چند
 زهد و رندی و غم و شادی از و نامی چند
 خواجه بر خیز برون آی ز خود دگام چند
 مرغ کز دام بر آید چه بود بامی چند
 من چه باکم بود از سر زنش عامی چند
 در نگیرد ولی از شعله او خامی چند

مجموعه اشعار و آثار نشاط بعنوان **گنجینه** معروف است و آن عبارت از پنج

درج است و قطعات منشور نشاط را نیز از مراسلات و منشآت و مناجات و مقالات و دیباچه‌ها و شکایات حاوی است که در آن انشاء رسمی درباری و طرز ترسل زمان خود را نمایانده است که در واقع نسبت بانشای درباری قرون سابق بخصوص سبک دوره مغول ساده‌تر ولی نسبت بانشای زمان ما مصنوع و متکلفانه است و میتوان آنرا بطور کلی نمونه‌ای از سبک نثر دیوانی دوره قاجار شمرد زیرا همان طرز کمابیش در منشآت منشیان دیگر آن عصر جلوه گریست نهایت بتدریج رو بسادگی نهاده .

وفات نشاط بسال هزار و دوست و چهل و چهار واقع شد. منصف قاجار در تاریخ وفات او گفته : از قلب جهان نشاط رفته .

صبا - فتحعلیخان صبا از نامیان شعرای قصیده‌سرای زمان فتحعلیشاه بود در جوانی پیش صباحی بیدگلی تلمذ میکرد .

از طرف شاه حکمت قم وزاد گاه خود کاشان داشت و بعد ملتزم دربار گردید و مورد توجه واقع شد و بلقب ملك الشعرائی مفتخر گردید. اشعار از قصیده و عزل و رباعی و مثنوی زیاد سروده و هنر بزرگش در قصیده بوده است. ترجیع بند نیز خوب ساخته: شماره اشعار دیوان او را میان ده و پانزده هزار نوشته‌اند.

اغلب قصاید معروفش در مدح فتحعلیشاه و شاهزادگان و امرای اوست. گذشته از دیوان مثنوی‌ها و رسالات منظوم سروده مهم‌ترین مثنوی او شاهنشاهنامه است که آنرا در وزن و تقلید شاهنامه بعد از جنگ هزار و دوست و هیجده بنام فتحعلیشاه سروده هم مثنوی خداوندنامه را بوزن شاهنامه نظم کرده همچنین منظومه‌های غیرتنامه و گلشن صبا از اوست. وفات صبارا سال ۱۲۳۸ نوشته‌اند.

صبا راهم باید از زنده کنندگان سبک پیشینیان بشعار آورد. در قصایدش همان شیوه را از نو بکار برده و در هر شعری طرزی از آن را در نظر داشته . مثلا در قصیده توحیدیه با مطلع :

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آرا کز و شد آشکارا گل ز خار و گوهر از خارا
شیوه فرخی را بکار برده و در این قصیده که بهار را وصف میکند منوچهر بر اسر مشق قرار داده :

چو کرد این لاله سوی بره آهنگ شد آذر کون ز آذر یون لب رنگ

زمیناگون زمینها آهوانرا
 کمان رستم اینک بین که دارد
 هوا از عکس آن چون پسر طارس
 صبا بهار و نوروز را بذوق و شوق دریافته و اشعاری مانند آنچه مذکور افتاد

و نوروزیه های لطیف مانند این قصیده ساخته :
 شاهدجان پرور نوروز تن آراسته
 آفتاب و ماه از مشکین پرن آراسته

و در این قصیده در وصف قدرت نشان داده است

وصال شیرازی - میرزا شفیع شیرازی معروف بمیرزا کوچک متخلص بوصال از نامیان عصر قاجار و محمداشاه بود اشعار سروده و دیوانش بالغ بر پانزده هزار بیت دارد عمده هنر وصال در طرز غزل است و میتوان او را از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت. در مثنوی نیز مهارت نشان داده از آن جمله مثنوی موسوم به بزم وصال را نظم کرده که شیوه استاد فردوسی در آن هویدا است. بزموی مثنوی فرهاد و شیرین وحشی را تمام نموده و در نظم آن بخوبی کامیاب شده همواطواق الذهب زمخشری را فارسی کرده . وصال از خوشنویسان معروف عصر خود و از آشنایان بعلم موسیقی بود. با این مراتب فضل و کمال عجب نیست که شاعر دیگر. زمان وصال یعنی علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل وصال را در تذکره خودش که موسوم است به تذکره دلگشا بسیار ستوده و او را در میان اهل کمال عدیم المثال دانسته. وفات وصال در ۱۲۶۲ در شیراز واقع شد .

او را نیز نظر بسبک متقدمین بود. و در قصاید سبک آنرا پیروی نموده مثلا قصیده ای در استقبال لامیه منوچهری ساخته که این چهار بیت در وصف زمین لرزه از آنست .

ز بس کز بومهن این بسوم لرزید
 و شخه های زمین خیزد بخاری
 رسوم این دیار از بس تزلزل
 بزیر گل همه خورشید رویان
 گسست او را ز یکدیگر مفاصل
 عفن چون بوی سحر از چاه بابل
 چنان شد محو چون رسم فضایل
 که نتوان گفت مهر اندودن از گل

وصال با معاصرین خود نیز از آنجمله باقیانی مشاعره کرده و بزرگان را از قبیل
میرزا ابوالقاسم قائم مقام مدح نمود .

در غزل بیشتر سعدی و حافظ را تتبع کرده مثلاً در غزلی که دو بیت ذیل از
آنست غزل نامی سعدی را با مطلع :
تفاوتی نکند قدر پادشاهی را
پیروی کرده و گفته است :

بغیر دیرمغان دل ندید جایی را
که فرق می‌نهد از شهی گدائی را
سلوک وادی خوشخوار عشق یکسانست
چه راه گمشده‌ای را چه رهنمائی را...
در غزل دیگر که این بیت از آنست :

پخته در کعبه و بتخانه مجوازمین پرس بد در آن سوخته‌ای چند و در این خامی چند
مانند معاصر خود نشاط غزل حافظ را تتبع کرده .

این چند بیت که از غزلیات و مفردات وصال گرفته شده مضمون‌های لطیفی دارد :

ز نهار می‌آزار ز خود هیچ دلی را _____ از هیچ دلی نیست که راهی بخدای

هر طرف سوخته‌ای از غم او مینالد _____ این چه شمعست که عالم همه بیروانه‌اوست

اشکم ز سر گذشت همان سوزشم بجاست _____ در حیرتم که سوختن من در آب چیست

از کعبه و کنشت چه مقصود روی اوست _____ گر در بکعبه نیست مقیم کنشت باش

با هر هنر مقابله کردیم عشق را _____ فضل از محبت است و هنر ها همه فضول

بزیس پرده چون در مه سحابی _____ سخن بی پرده گویم آفتابی

خانواده وصال خانواده علم و ادب و پسران او یعنی وقار و میرزا محمود حکیم

و میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و نزدانی جمله اهل کمال و هنرور و ادیب بوده‌اند.

میرزا احمد و قار و ارث کمالات پدر بود و خوشنویسی را نیز بارث برده بود

و مخصوصاً در خط نسخ استادی داشت و بسی از کتب و دواوین از جمله مثنوی معنوی

را با خط زیبا نگاشته و قصاید و ترجیع بند و مسقط نیک ساخته .

میرزا محمود حکیم گذشته از علم طبابت قریحه شاعرانه داشته قصاید لطیف

ساخته و خط نستعلیق را خوب مینوشته .

میرزا ابوالقاسم و فرهنگ و داوری و برادران دیگر نیز اهل هنر بودند .
فرهنگ مسافرت فرنگ کرده و قصیده‌ای در وصف پاریس گفته که از حیث موضوع
نازکی دارد . وی مسمط نیک ساخته .

قائم مقام سارزهریان سبک جدید ادبی ایران یکی نیز میرزا ابوالقاسم قائم مقام
پسر میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزرگ بود . میرزا ابوالقاسم قائم مقام در
۱۱۹۳ تولد یافت . از رجال مهم دربار فتح‌الیشاه و وزیر عباس میرزا نایب السلطنه
و والی آذربایجان بود و با ادباء و شعرای زمان مانند نشاط و دیگران مجالست و
معاشرت داشت و در زمان محمد شاه نیز مهم امور مملکتی بدست کفایت او سپرده بود .
قائم مقام در علوم حکمت و ادب سرآمد و در نظم و نثر فارسی و عربی استاد
بود و اشعار و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت است و نسبت به عبارات مکلف و مضامین پیچیده
و معانی مبهم و تشبیهات باریک و نابجا که مخصوص سبک بعد از مغول بود سخن این
نامی طراوتی خاص دارد و طرز گفتارش متقدمین بخصوص سعدی را بخاطر میآورد .
قسمت مهم اشعار قائم مقام قصاید و مدایح است ولی قطعات و رباعیات خود نیز
دارد و یک مثنوی هزلی موسوم بجلایر نامه باسم غلام خودش جلایر نظم کرده و در
آن اوضاع درباریان و نقایص لشکری و کشوری را نشان داده .

از قطعات مؤثر قائم مقام یکی آنست در سرودن آن استیلائی روس و شکست
ایران را در نظر داشته است و تأثیر آن از این چند بیت پیدا است :

روزگارست آنکه که عزت دهد که خوار دارد

چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد

مهر اگر آرد بسی بیجا و بسی هنگام آرد

قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد

که نظر بایلکنیک و کپیتان و افسر (۱)

گاه باسرهنگ و باسرتیب و باسردار دارد

لشگری را که بکام گرگ مردمخوار خواهد

کشوری را که بدست مرد مردمدار دارد

که بتبریز از یطز برک اسپهی خونخوار راند

که به تفلیس از خراسان لشگری جرارد دارد ...

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که میهن در خطر

بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس یافته و مرحوم قائم مقام در ابر از احساسات

میهن دوستی نادر بوده.

نیز از اشعار لطیف و حزن آور شکوائی او قصیده ایست که پس از غزل خود یعنی

پس از تاریخ ۱۲۳۹ ساخته و ابیات ذیل از آنست و در آن قائلین سبک مسعود سعد پیدا است:

ای بخت بد ای مصاحب جانم

ای بی تو نگشته شام یکروزم

ای خرمن عمر از تو بر بادم

هم کو کب سعد از تو منجو سم

تیغست ستاره و تو جلادم

ای وصل تو گشته اصل حرمانم

ای با تو نرفته شاد یک آنم

وی خانه صبر از تو ویرانم

هم مایه نفع از تو خسرانم

سجنتت زمانه و تو سجانم

گوئی آن مرد بزرگ در این ابیات درد تانک از طرفی سر گذشت وطن خود ایران

را دیده و از طرفی هم سر انجام فجیع خویشتن را پیش بینی کرده است . قائم مقام با امر

محمد شاه بسال ۱۲۵۱ در تهران بقتل رسید .

قائنی - میرزا حبیب متخلص به قانی در حدود ۱۲۲۲ یعنی زمان سلطنت

فتحعلیشاه در شیراز تولد یافته . پدرش میرزا محمد علی شاعر بود و گلشن تخلص داشت

در عهد جوانی سفر خراسان کرد و در آنجا تحصیل علوم و ادبیات نمود و بشعر سرودن

آغازید و آنگاه تخلص حبیب میکرد بتدریج شهرتی یافت و در نزد حسنعلی میرزا

شجاع السلطنه که حکومت آن سامان داشت مقرب شد و با امر او تخلص قانی گرفت

و آن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی او کتا قان بوده . قانی مدتی در

خراسان و کرمان ملتزم حضور او بود و همین شاهزاده وی را پیش فتحعلیشاه معرفی

نمود . بعد از اقامت در خراسان و شیراز و کرمان به تهران آمد و در آنجا معروفتر شد

و در دربار محمد شاه خاصه ناصرالدین شاه تقریب زیاد پیدا کرد .
آنچه از اخبار بدست میآید قآنی اول شاعر ایرانست که با موختن زبان فرانسه
آغاز نمود .

قآنی را میتوان بعد از صائب معروفترین شاعر ایران در تمام دوره صفوی و
قاجار شمرد و شاید در طرز سخن و خوبی وصف و انتخاب کلمات و استعمال لغات و تتبع
اشعار قدما کمتر کسی از سخنگویان ایندوره با او برابری تواند کردن . مخصوصاً
هنر او در قصیده است ولی در غزل نیز استادی نشان داده .

در مسمط و ترجیع بند دستی داشته و مهارت بخرج داده است ولی باید گفت
همانطور که حلاوت عبارات در اشعار قآنی بیشتر است معانی فلسفی و اخلاقی کم
است .

در دیوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکار اوست بسیار است سر مشق او
شاعران خراسانست و بخصوص نسبت بمنوچهری علاقه خاصی نشان میدهد . مخصوصاً
ناصرالدین شاه را زیاد ستوده و اغلب این قصاید را با وصف شیرینی از طبیعت شروع
کرده . از آن جمله مسمطی است که بنداول آن نقل میشود :

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها ویا گسسته حور عین ز زلم خویش تارها
زسنگ اگر ندیده ای چنان جهد شرارها به بر گهای لاله بین میان لالهزارها
که چون شراره میجهد زسنگ کوهسارها

نیز در مسمط زیرین شوق لطف بهار و عشق روی گلزار و نغمه جویبار نمایانست .
باز بر آمد بکوه رایت ابر بهار سیل فروریخت سنگ از زبر کوهسار
باز بجوش آمده مرغان از هر کنار فاخته و بوالملیح صلصل و کبک و هزار
طوطی و طاورس و بطسیره و سرخاب و سار

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت گز همه گلها دمدمی بیشتر از طرف کشت
وز نفسش جویبار گشته چوباغ بهشت گوئی با غالیه بر رخس ایزد نوشت
کای گل مشکین نفس مرده بر از نو بهار

دیده نرگس بیاغ باز پر از خواب شد طره سنبل براغ باز پر از تاب شد

آب فسرده چوسیم باز چوسیماب شد باد بهاری بجست زهره وی آب شد
نیمشبان بیخبر کرد زبستان فرار...

تغزلهای شاعر که به تناسب قصایدی در رسیدن نوروز و وصف بهار و مدح شهر یار
سروده الحق هر يك نمونه‌ای بدیع از لطف ضمیر و طبع منیر اوست و با اینکه در تمام
آنها استادان سابق را پیروی نموده در این پیروی شایسته و هنر آفرین بوده و پیداست
او خود در سخن پردازي مراحل پیموده و بی شبهه در سرودن اینگونه اشعار طبع
روان فیاضی داشته است. در اغلب قصاید استاد استمداد او از فیض نضحه گویندگان
پیشین پیداست مثلاً در قصیده:

اگر نظام امور جهان بدست قضاست چرا بهر چه کند امر شهر یار رضاست.
استادانوری در مد نظر شاعرانه او بوده که ناظم قصیده ایست با مطلع زیر:
اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
ایضاً در قصیده:

آنچه میبینم بیداری نبیند کس بخواب زانکه در يك حال هم در راحت هم در عذاب
همان استاد را پیروی کرده که گفته بود:
آنچه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خوشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
همچنین در قصیده:

غم و شاد است که با یکدگر آمیخته اند یا مه روزه بنوروز در آمیخته اند
قصیده خاقانی را سر مشق گرفته که گفته:
می و مشکست که با صبح در آمیخته اند یا بهم زلف و یارب بر آمیخته اند...
ازین رقم اشعار در دیوان قانی که ارتباط مستقیم با سبک سخن استادان قدیم
دارد فراوانست.

در دو قصیده ذیل که شاعر روح طبیعت بهاری را در سخنان نغز حلوه گر ساخته
تأثیر سبک منوچهری هویداست:
جان خرم و دل فارغ و شاهد بکنارست کار طرب و روز می و فصل بهارست
خاک چمن از آب روان آینه داراست باد سحر از آتش گل مجمره سوزست

تا مینگری کو کبشوری و سرواست
تا میشنوی زمزمه صلصل و سارست
سوری بیچه ماند بیکسی بیضه الماس
کان بیضه الماس پر از عود قمارست
مانا ز سفر تازه رسیدست بنفشه
کثر بر خطمشکین اثر گردوغبارست

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید

بهر ساعت خروش مرغزار از مرغزار آید

نوگوئی ارغنون بستند بر هر شاخ و هر برگ

زیس بانگ تذر و صلصل و دراج و سار آید

بجوشد مغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد

بپرد مرغ دل چون بانگ مرغ از شاخسار آید

خروش عندلیب و صوت سار و ناله قمری

کهی از گل کهی از سرو بن که از چنار آید

یکی گیرد بکف لاله که تر کیب قدح دارد

یکی بر گل کند تحسین کز بوی نگار آید

یکی بیند چمن را بی تأمل مر حبا گوید

یکی بوید سمن را مات صنع کرد کار آید

یکی بر لاله پا گوید کهی هی رنگ می دارد

یکی از گل بوجد آید که بنخ بوی یار آید

یکی بر سبزه میغلطد یکی بر لاله میرقصد

یکی گاهی رود از هوش یکی که هوشیار آید

زهر سوئی نوای ارغنون و چنگ و نی آید

زهر سوئی صدای بریط و طنبور و تار آید...

از این اشعار زیبا که صفای بهاران را بسخن تصویر میکند نیک پیداست که

شاعر نغمه گو در جذب سحر طبیعت بوده و آنرا در اثر جوش و خروش حس درونی

سروده. قصیده زیرین همان حال ذوقی بهار پرستانه شاعر را مینمایاند که نقش بدیع

طبیعت را بقلمی فسونگر ترسیم نموده:

راستی را کس نمیداند که در فصل بهار
 از کجا گردد پدیدار اینهمه نقش و نگار
 عقلمنا حیران شود کز خاک تاریک نثرند
 چون بر آید اینهمه گلهای نغز کامکار
 کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر
 اینهمه صورت برد بی علت و آلت بکار
 چون فرسی کاین تمایل از کجا آمد پدید
 چون نجوئی کاین تصاویر از کجا شد آشکار
 خیری از مهر که شد زینسان بگلشن زرد روی
 لاله از عشق که شد زینسان بیستان داغدار
 از چه بیزنگار سبزمست از ریاحین بوستان
 از چه بی شنکر فسر خست از شقایق کوهسار
 باد بی عنبر چرا شد اینچنین عسبرفتان
 ابریسگوهر چرا گشت اینچنین گوهر تار
 بر کف این تسبیح یا قوت از چه گیرد ارغوان
 بر سر این تاج زمره از که دارد کوکنار
 برق از شوق که میخندد بدینسان قاه قاه
 ابر از هجر که میگردد بدینسان زار زار
 چون مجوسان بلبل از ذوق که دارد زمزمه
 چون عروسان گلبن از بهر که بنهد گوشوار
 ابر غواصی نداند از کجا آرد کهر
 باد رقاصی نداند از چه رقصد در بهار

قاآنی گذشته از دیوان اشعار نیز تألیفی منشور دارد بنام پریشان که آنرا
 بطرز و اسلوب گلستان سعدی ساخته و عین شیوه استاد شیرازی را بکار برده و تمام شعر
 و نظم آنرا با استثنای چند بیت خود سروده چنانکه در خاتمه گفته است:

نیست درو عسارت هیچکس
 خاص منست آنچه درو هست و بس
 جز دوسه بیتی ز عرب و ز عجم
 گامده جاری بزبان قلم
 حکایات پریشان مانند گلستان در آداب و سیر و نصایح و سرگذشت و لطائف و
 نظایر آنست. قآ آنی در سال هزار و دوست و هفتاد در طهران وفات یافت.

فروغی بظامی - میرزا عباس بظامی متخلص بفروغی فرزند آقاموسی در
 هزار و دوست و سیزده در عتبات تولد یافت و بعد از چندی از آنجا به مازندران آمد
 و در ساری اقامت جست . روزگاری ملترم رکاب فتحعلیشاه و مداح وی بود . چندی
 نیز در کرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حامی قآ آنی نیز بود تقرب
 داشت و تخلص فروغی را نیز همین شاهزاده بمناسبت لقب فرزند خود فروغالدوله بار
 بخشید. فروغی قسمت بزرگ عمر خود را بر ریاضت و درویشی و اعتزال گذرانیده و
 بمجلس عرفا میگروید. استعداد و مهارت فروغی در غزل سرائی است و در این هنر
 بمعاصرین خود برتری داشت شماره اشعارش را تا بیست هزار بیت گفته اند. غزلیاتش
 در میان معاصرین معروف و زیاتر بوده . در طرز غزل از بزرگان غزل سرا مانند حافظ
 و سعدی پیروی کرده و خود نیز شیوه ای مخصوص و گاهی مضامین نو بکار برده اغلب
 غزلیاتش شیرین و جاذبست و مطالعه غزلیاتش مانند :

پایه عمر گرانمایه بر آبست بر آب

همه جا شاهد این نکته حبابست حباب..

اندوه نوشد وارد کاشانه ام امشب

مهمان عزیز آمده در خانه ام امشب..

یکشب آخر دامن آسحر خواهم گرفت

داد خود را ز آنهمه بیداد گر خواهم گرفت..

و نظایر آن ذوق را تحریک میکند. غزل ذیل باروح عرفانی و ذوق آزادگی

و زندانه سروده شده :

خدا خوان تا خدادان فرق دارد که حیوان تا با انسان فرق دارد

موحد را بمشرك نسبتی نیست
 محقق را مقلد کی توان گفت
 مناجاتی خراباتی نگردد
 مخوان آلوده دامن هر کسی را
 من و ابروی یار و شیخ و محراب
 من و میخانه خضر و راه ظلمات
 مخوان دور فلک را دور تر سا
 مکن تشبیه زلفش را به سنبل
 مبر پیش دهانش غنچه را نام
 رختن را مه مگوهر گز فروغی

که واجب تا بامکان فرق دارد
 که دانا تا بنادان فرق دارد
 که سر جسم تا جان فرق دارد
 که دامن تا بدامن فرق دارد
 مسلمان تا مسلمان فرق دارد
 که می با آب حیوان فرق دارد
 که دوران تا بدوران فرق دارد
 پریشان تا پریشان فرق دارد
 که خندان تا بخندان فرق دارد
 که خور با ماه تا بان فرق دارد

وفاتش بسال هزار و دو بیست و هفتاد و چهار اتفاق افتاد.

سر و شرافتهائی - میرزا محمدعلی متخلص بسروش در سده اصفهان تولد
 یافت. از جوانی کسب کمال و معرفت نمود و استعداد فطری بیروزداد و بساختن اشعار
 پرداخت. سپس در بلاد ایران مسافرتها کرد و راهش به تبریز افتاد و در آنجا اقامت
 گزید و نخست نزد قهرمان میرزا پسر نایب السلطنه تقرب جست و بعد حضرت
 ناصرالدین میرزا ولیعهد را دریافت و چون ولیعهد بشاهی رسید سر و شرافتهائی
 بتهران آمد و در اعیاد و مجالس سلطنتی خواندن اشعار تهنیت بعهده او بود. از طرف
 ناصرالدین شاه صلوات و انعام دریافت کرد و صاحب مال و جاه گردید و بقلب شمس الشعرائی
 نایل آمد. اشعار بسیار از قصاید و غزل و مثنوی ساخته و سبک قدما را تتبع کرده و
 بفرخی و ناصر خسرو و منوچهری و امیر معزی نظیره گفته بطوری که توان گفت از
 این حیث استعداد خاصی نشان داده است.

قصاید در مدح شاه و امرا و غزلیات و مثنویات مانند ساقی نامه و الهی نامه
 دارد. مدح حضرت علی و ائمه هدی را زیاد گفته و دیوانی از و بنام زینت المدایح
 جمع شده و انتشار یافته. وفاتش در هزار و دو بیست و هشتاد و پنج روی داد.

اینک چند بیت از قصیده ای که در آن قصیده فرخی را با مطلع : بر آمد
بیلگون ابری ز روی بیلگون دریا... که معزی و دیگران هم آنرا استقبال کرده اند
تبع نموده :

دو ابر بانگه زن گشت از دوسوی آسمان پیدا
بهم ناگاه پیوستند و بر شد از دو سو غوغا
چو پیوستند باهم بانگه هیجا از دو سو بر شد
سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا
الا ای ابر کوشنده که بی کینی خروشنده
چرا بی کین خروشی گرنه ای کالیوه و شیدا
ز گرد تیره ات خورشید روشن رخ برون تابد
چنان کز گرد لشکر شد سوار دلدل شها
بطور کلی سرش در وصف بهار و تهنیت نوروز سخنوری ماهر بوده از آنجمله
این شعر را که بسبک منوچهر است سروده :

نوروز نو آئین تر امسال ز پار است ای ترک بده باده که عید است و بهار است
گلبن چو یکی حور بپر کرده حریر است هامون چو یکی حله پر نقش و نگار است..

از برخی اشعار سرش اشاراتی بوقایع زمان ناصرالدینشاه توان دید از آنجمله
در نخستین بار بر قرار شدن تلگراف در ایران شاعر اهمیت آنرا اینگونه دریافته و از
آن اختراع بزرگ تعبیری شاعرانه ساخته :

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار
زین همایون کار که کاندر جهان شد آشکار
عاشقان بی بیک و نامه در سوال و در جواب
بانکارین در میان فرسنگه اگر باشد هزار
کارها در روز کار شهریار آسان شد دست
آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضاد السلطنه
بافت از شاهنشاه گیتی نشان افتخار

ابیات ذیل نیز توانائی او را در نقاشی جلوه ها و تصویر زیبائیهای طبیعت
مینمایاند :

تا عروس و بهاری پرده از رخ بر کشید
باد چون مشاطه اش در حیل و زیور کشید
ژاله بر سنبل بدان ماند که رضوان بهشت
موی حوران بهشتی در در و گوهر کشید
باغبان در بوستان کوئی همه شب مشک سود
دست مشک آلود را بر شاخ سیسنبی کشید....

محمود خان ملك الشعراء - محمود خان زاد گاهش کاشانست ولی خانواده اش
منسوب باذربایجان بوده و در زمان زندیان عراق انتقال نموده است پدرش محمد
حسین خان متخلص بعندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو از شعرای نامی بودند و
در دربار فتحعلیشاه مقام ملك الشعرائی داشتند و عندلیب قازمان ناصرالدین شاه همین
لقب را دارا بود .

محمود خان گذشته از فن شعر که در آن استادی داشت در فنون و علوم دیگر
نیز از سر آمدان عصر خود و در حکمت و حدیث و تفسیر و علوم ادبیه و صنایع دستی
مانند حسن خط و نقاشی و منبت کاری نظیر نداشت و در واقع توان گفت، این شخص
مظهر ذوق و استعداد ایرانی و نمونه کامل صنایع ظریفه ایران در عصر خود بوده . در
شعر قریحه بلند داشته و مخصوصاً در طرز قصیده استادان قبل از مغول را تتبع کامل
نموده و شیوه لطیف خاصی پیدا کرده و اشعار نغز بدیعی سروده است. توان گفت وی
نزدیکترین گویندگان عصر خود بسبب عنصری و فرخی و منوچهری و معزی و ادیب
صابر است. در دربار ناصرالدین شاه محل توجه و احترام بود و لقب ملك الشعرائی داشت.
دیوانش قریب دو هزار و پانصد بیت دارد. وفاتش بسال ۱۳۱۱ یعنی دو سال پیش از قتل
ناصرالدین شاه اتفاق افتاد .

قصایدوی بیشتر مربوط بمدارج ناصرالدین شاه و درباریان اوست که در آن
فواید تاریخی نیز توان گرفت مانند ذکر جلوس یا سفرها یا رسوم جشن و بزم. مثلاً
در قصیده رحلت محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه این ابیات آمده :

چوتخت ملك تهي ماند از محمد شاه
 بشهر تبريز اقدر خبر رسيد بشاه
 از آن خبر بنگويم ملك چه گفت و چه كرد
 همی بگشت درون دو چشم خسرو آب
 ز بهر ساز سفر چون زسوك شه پرداخت
 بخواند پيش پي مصلحت خديو بزرگه
 چو صف زدند پيای سريس زن در فن
 بگفت كز روش دهر و كردش كردون
 نهی شدست سر گاه کی ز شاه و كتون
 سپاه جمله پرا كنده ملك شوریده

که نوشه بساد رواش بعالم دیگر
 که خاک ملك دگر شد ز کینه اختر
 از آنکه کس بشنیدن نمیکند باور
 هم از فراق پدر هم ز سوزش کشور
 بگشت در سر خسرو هزار گونه فکر
 هر آنکه بود بدر گسه ز کهنتر و مهتر
 خديو ايران برداشت مهر گنج و گهر
 قتادمان سفری پر ز هول و پر ز خطر
 برقت باید مان تا بتخگاه پدر
 چگونه باید درك سپاه و ساز مهر ...

ابیات ذیل که در حلول نوروز و جلوه بهار سروده شده دلیلی است بر اینکه
 استاد چگونه صنعت متقدمین را فرا گرفته و چه ذوق عالی و قریحه سرشار در سخن
 فارسی داشته است :

بسر گاهان قمری چو در آید بسخن
 من سپیده دم فردا بسوی باغ شوم
 یکسوی دست ز نورسته پنهان است کبود
 رعد مینالد و میبالد از آن تاله گیاه
 هر کجا بگذری از لاله خود روی براه
 لب هر جوی پر از لاله شد و مرزنگوش
 دست در دامن شادی زن و در نوبت گل
 غم یکی میوه تلخست ازو هیچ مخور
 در دل اندیشه مدار از شب آبتن از آنک

سوی باغ آی نگارینا لختی با من
 که گل سوری از خنده گشود دست دهن
 سوی دیگرش سفید است ز بشکفته سمن
 ابر میگرد و میخندد از آن گریه چمن
 شمعی افسر و خسته بینی زبیر سبز لکن
 زین سپس خیمه نگارا بلب جوی بز
 در کش از دست غم و آنده گیتی دامن
 وان درختی که غم آرد بر از بیخ بکن
 کس نداند که چه میزاید این آبتن

بیز این ابیات زنده و بانشاط انس او را با طبیعت و مهر و حیرت او را در برابر

بدایع خلقت نشان میدهد :

غلطان شدند از بر البرز آبها

از کوه بر شدند خسروشان سحابها

بگرفت زلف سنبل از آن باد قابها
 بر روی گل زدند سحر که کلابها
 بر آبدان ز ریش باران حبابها
 از بهر دیدن رخ گل با شتابها
 در خانه داشتن نتوان با طنابها
 تو اختیار فصل طرب کن زبابها
 ما بر گرفته ایم ز گیتی حسابها

باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
 دوشینه بادهای تر از سوی بوستان
 چون صد هزار جام بلورین واژگون
 خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند
 وقتی خوش است عاشق دل داده را کنون
 زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
 جز روز خرمی نبود در حساب عمر

شعراى دیگر - دوره قاجار با وجود شاعران و سخنگویان زیادی ممتاز بوده و
 گذشته از آنائى که بر وجه مثال مذکور افتاد سخن پردازان دیگر وجود داشته و در
 اقسام سخن مهارت خاص ابراز نموده اند که از آن جمله میتوان یغمای جندقى و شهاب
 قرشیزى و مفلق طهرانى و رضاقلی خان هدایت و صبوری مشهدى و فتح الله خان
 شیبانى و امثال آنان را نام برد. همه این سخنگویان در سرودن اشعار محکم و
 متین دست داشته و هر يك در طرزى قوت طبع و صفای فریحه نشان داده و در زنده
 کردن شیوه قدها استعداد خاصی را مالک بوده اند .

آثار منثور دوره صفوی و قاجاریان

۱ - تألیفات تاریخی

حیب السیر - حیب السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث الدین بن
 هماد الدین خواندمیر تألیف کرده و وقایع را از ابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه اسماعیل
 صفوی یعنی سال نهصد و سی آورده. این کتاب نسبت بروضه الصفا کوچکتر است و در
 سه جلد میباشد و بمناسبت احتوای تفصیل اوایل کار و شرح سلطنت شاه اسمعیل که مؤلف
 معاصر بوده است دارای اهمیتی است .

خواندمیر بعد از پایان آوردن این کتاب سفر هند کرد و بعد تجدید نظر در آن
 کتاب نمود و در سال نهصد و چهل و یک در هند وفات یافت و در دهلی مدفون گردید .
 گذشته از حیب السیر و تکمله روضه الصفا تألیفات دیگر از این مؤلف بوجود آمده

از جمله آنها کتاب دستورالوزرا میباشد و آن در احوالوزرا و اسلام تا انقراض سلسله نیموریانست و تألیفش در ۹۱۴ خاتمه یافته .

صفوة الصفا و احسن التواریخ - از این دو کتاب اولی را ابن بزادر اواسط قرن هشتم در شرح حالات و کرامات اجداد صفویه خاصه شیخ صفی السدین نوشته و در اواسط قرن دهم یعنی در سلطنت شاه طهماسب تجدید تألیف شده . دومی را حسن بیک روملو از فضلی آترمان باز در اواسط قرن دهم تصنیف نموده و قایم سالهای نهمصد تا نهمصد و هشتاد و پنج با تفصیل سلطنت شاه طهماسب در آن ثبت است .

تاریخ عالم آرای عباسی - عالم آرا کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول و اجداد او که اسکندر منشی از منشیان دربار آن پادشاه تألیف کرده و آنرا با وقایع سال وفات شاه عباس و جلوس خلف او شاه صفی در سال هزار و سی و هشت بی پایان آورده .

گذشته از این تواریخ و آنهاییکه در مقدمه این فصل مذکور افتاد تواریخ مهم دیگری در زمان صفویه تألیف یافته که از آن جمله است :

تغارستان و جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری و **لب التواریخ** تألیف یحیی بن عبداللطیف قزوینی و **تاریخ ایلچی نظام شاه** که مخصوصاً از لحاظ وقایع روزگار شاه طهماسب مهم است .

تاریخ نادری - تاریخ جهانگشای نادری تنها تاریخ معروف دوره سلطنت نادر شاه میباشد که وقایع سلطنت ویرا قاهر گش که در هزار و یکصد و شصت اتفاق افتاده ذکر کرده . مؤلف این تاریخ میرزا مهدی خان بن محمد نصیر استرآبادی نام داشته که منشی وازندما و درباریان نادر بوده و در سفرهای آن پادشاه حضور داشته است؛ همو تاریخ دیگری بنام آن پادشاه موسوم به **درة نادریه** تألیف نموده که انشای آن نمونه تکلف و عبارت پردازی است .

زبدة التواریخ محمد محسن بن عبدالکریم در وقایع اواخر صفویان و ظهور افغانست و مؤلف خود شاهد آن وقایع بوده .

تاریخ زندیه - تالیف علیرضا بن عبدالکریم شیرازی که مسائل و قایع جانشینان کریم خان زند است .

مجموع التواریخ - تالیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه است که شامل وقایع سی و پنج ساله بعد از نادر شاه است و دوره افشاریه و زندیه را نشان میدهد .

متمم روضة الصفا - غیاث الدین خواندمیر بیره دختری میرخواند جلد هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل کرده و آنرا تا بعد از وفات سلطان حسین بایقرا که سال نهصد و دوازده وفات یافته آورده و فضلی او آخر سلطنت آن سلطان و اولاد و احفاد او را نیز ذکر کرده بعد در دوره قاجاریان رضاقلیخان هدایت سه جلد دیگر بر آن افزوده و سلسله وقایع را تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه رسانده است پس از روضة الصفا با تکمله ازده جلد مرکب است .

راجع به زندیه و کتاب های تاریخی دیگر نیز تالیف یافته که از آن جمله میتوان تاریخ گیتی گشا تالیف میرزا محمد نامی را ذکر کرد که دو ذیل هم بر آن نوشته شده یکی از طرف میرزا عبدالکریم ابن علیرضا و دومی از طرف محمد رضای شیرازی .

ناسخ التواریخ - معروفترین تاریخ عمومی است که در دوره قاجار تالیف یافته و بفارسی فصیح نزدیک بطرز متقدمین نوشته شده و آن با ملحقات قریب پانزده جلد بزرگ میشود قسمت اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام مشروح است مؤلف اول آن میرزا تقی متخلص به سپهر مستوفی دربار ناصرالدین شاه و از دانشمندان و فضلی آن بوده که تا جلد یازدهم نوشته و بعد از او عباسقلیخان سپهر که تا کشته شدن ناصرالدین شاه از مقر بین دربار بود چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه و غیره بر آن افزوده عباسقلیخان سپهر تالیفات دیگر نیز دارد و کتاب و فیات الاعیان ابن خلکان را بفارسی ترجمه نموده و در فضل و ادب نمونه بوده .

تاریخ منتظم ناصری - تاریخ منتظم ناصری تاریخ عمومی است از اول اسلام تا زمان مؤلف در سه جلد مؤلف آن محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات دربار ناصرالدین شاه آنرا در سنوات ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ تالیف کرده صنیع الدوله تالیفات

دیگر داشته و از آن جمله در جغرافیای ایران نیز مرآة البلدان نوشته که دو جلد آن بطبع رسیده .

تواریخ مخصوص دوره بعضی از سلاطین قاجار نیز تألیف یافته که از آن جمله مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق نجفقلی و تاریخ صاحبقرانی تألیف محمود میرزا و تاریخ ذوالقرنین تألیف فضل الله منشی است و هر سه بنام فتحعلیشاه و در زمان خود او نوشته شده .

۴- کتب تذکره و تراجم احوال

تحفه سامی - تحفه سامی کتابی است در شرح حال شعرای اوایل قرن نهم تا اوایل قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی بوده اند. تألیف مزبور در حدود ۹۵۷ ختم یافته و خود سام میرزا بسال ۹۸۳ با مر شاه اسمعیل ثانی گشته شده.

مجالس النفائس - اصل این کتاب بزبان ترکی تألیف امیرعلیشیر نوائی و در شرح حال شعرا و نویسندگان معاصر آنوزیر دانشمند است و در زمان شاه عباس شاه علی نام آنرا فارسی کرده .

خلاصة الاشعار وزبدة الافکار - تذکره عمومی است و در احوال شعرا که در زمان شاه عباس تألیف یافته . مؤلف آن تقی الدین محمدکاشی است .

مجالس المؤمنین - کتابی است در شرح حال و آثار و اقوال علماء و فقهاء و سلاطین و شعرا و متصوفین شیعه که در عهد صفوی تألیف یافته. مؤلف آن قاضی نورالله ششتاد، یار وطن خود بهندرفته و در لاهور اقامت گزید و از طرف اکبر شاه قاضی آن شهر معین گردید و تألیف مجالس المؤمنین را در حدود تهجد و نود و سه در همین شهر شروع نموده و آنرا در ۱۰۱۰ بختام آورد شیوه فارسی این کتاب به برخی از تصانیف مکلف دوره مغول ساده و شیرین است .

هفت اقلیم - تذکره عمومی است که بترتیب اقالیم شعرا را طبقه بندی کرده مؤلف آن امین احمد رازی است پدرش خواجه احمد از طرف شاه طهماسب صفوی

کلاتری ری را داشت امین احمد سفره‌ها نیز کرده در تألیفات هفت اقلیم شش سال صرف نموده و آنرا بسال ۱۰۰۲ بیابان آورده و ماده تاریخ ختام این جمله است «تصنیف امین احمد رازی»

آتشکده آذر - آتشکده از تذکره‌های معروف این دوره است. مؤلف آن لطفعلی بیگ آذر بیگدلی متخلص به آذر بسال ۱۱۳۴ در اصفهان تولد یافته و تحصیلات خود را در قم کرده و بعد از چهارده سال اقامت در آنجا سفرهای متعدد اجرا نموده است معاصر نادرشاه بود و آنگاه که قشون نادر از هند بر میگشت آذر در مشهد اقامت داشت.

آذر در اوایل جوانی بر حسب ذوق طبیعی اشعار میسرود و متقدمین را تتبع میکرد و مخصوصاً در بین معاصرین خود سبک سخن سیدعلی مشتاق اصفهانی را تتبع مینمود اشعارش جزیل و آبدار است و از آنجمله مثنوی یوسف و زلیخاست.

تذکره آتشکده را در سن چهارم بسال ۱۱۷۴ هجری تألیف کرده و شعر ابرار تریب اقلیم طبقه بندی نموده و شرح حال ۸۴۲ تن را آورده و نمونه‌های از اشعار آنها را ذکر کرده و شرح حال خود را نیز در آخر کتاب درج نموده.

ریاض العارفين و مجمع الفصحاء - مؤلف این دو کتاب که مهمترین تذکره‌های شعرای فارسی است که در دوره اخیر تألیف شده رضا قلیخان طبرستانی متخلص به هدایت پسر محمد هادیخان میباشد که در سال ۱۲۱۸ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه در طهران تولد یافته و بعد از رشد و نمو و تحصیل کمالات بدر بار محمد شاه و ناصرالدین شاه مناصب عالییه یافته و مخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بدو مفوض بوده است. ریاض العارفين محتوی شرح حال شعرای متصوف و عرفا میباشد. منتخبات از اشعار و آثار آنها و همچنین منتخباتی در این کتاب از مثنویهای خود مؤلف مندرج است مجمع الفصحاء بر دو جلد است و بالغ بر ۷۰۰ تن از شعرای سلاطین و شاهزادگان و امرا و شعرای معروف و متوسط و متأخر ایران را در آن نام برده و منتخبات از اشعار آنان را ذکر کرده است. خود مرحوم رضا قلیخان قریحه شاعرانه داشته و تخلصش

هدایت بوده و بتصریح خودش زیاده برسی هزار بیت سروده و نمونه هائی در مجمع-
الفصحاء از قصاید و غزلیات خود ثبت نموده در همین تألیف مجملی از شرح حال خود
را ذکر کرده و از تألیفات دیگر خود مانند تکمله روضة الصفا و لغت انجمن آراء نام
برده . وفات هدایت سال ۱۲۸۸ روی داد.

نامه دانشوران - از کتابهای مشروح و مهم تراجم احوال علماء و ادباء در
زبان فارسی نامه دانشوران است که هم در زمان ناصرالدینشاه باهتمام عده ای از فضلا
تألیف شده و هفت جلد آن انتشار یافته. مؤلفین نامه دانشوران حاج میرزا ابوالفضل
ساوه ای و میرزا حسن طالقانی و میرزا عبدالوهاب قزوینی و مخصوصاً شمس العلماء
عبدالرب آبادی است که وی بعد از فوت بعضی از مؤلفین مذکور فوق بمعاونت
ادیبی دیگر موسوم بنیات ادیب تألیف این کتاب را تعهد نموده و تساجلد هفتم
منتشر ساخته.

از جمله تذکره های متعدد دیگر که در دوره صفوی و قاجار تألیف یافته
یکی تذکره بزم آرا تألیف سیدعلی است (قرن دهم) دیگر تذکره میخانه تألیف
لطف الله رازی است (قرن دهم) دیگر ریاض الشعراء تألیف علیقلیخان واله (قرن
دوازدهم) دیگر خزانه عامره تألیف آزاد حسینی (قرن دوازدهم) دیگر
خلاصة الافکار تألیف ابوطالب تبریزی (قرن دوازدهم) و نظایر و امثال آنهاست که
بعضی آنها در هند و برخی در ایران تألیف یافته .

نجوم السماء - کتابی در شرح حال فقهای شیعه در عصر صفوی تا واسط قاجاریه
و آن در اواخر قرن سیزدهم یعنی زمان سلطنت ناصرالدینشاه باهتمام محمد
صادق بن مهدی تألیف یافته .

در این مورد ذکر کتابی دیگر در همین موضوع موسوم به قصص العلماء خالی
از اهمیت نیست که مؤلف آن محمد بن سلیمان تنکابنی است و ترجمه ۱۵۳ تن از
علمای شیعه در آن آمده است .

۳- کتب دینی و حکمی

جامع عباسی - کتابی است در احکام فقه تألیف شیخ محمد بن حسین عاملی

ملقب به بهاءالدین مشهور بشیخ بهائی که از علمای بنام دوره صفوی و از محترمین و مقربین مجلس شاه عباس بوده . مسقط الرأس او جیل عامل بود و در ۹۵۳ در بعلبک بدینا آمد پدرش عزالدین حسین در ۹۶۶ بایران مهاجرت کرد پس شیخ بهائی در حدود ۱۳ سالگی بایران آمده است . عمرش در ایران گذشت و تحصیلات نمود و بزبان فارسی و عربی تصانیف بوجود آورد که مجموع آن به ۸۸ کتاب و رساله میرسد از آن جمله است مثنویهای **نان و حلوا و شیر و شکر** . **بیز خلاصة الحساب و تشریح الافلاک** و کتاب **اربعین** همچنین کتابی مرکب از نوادر حکایات و علوم و اخبار و امثله اشعار عربی و فارسی جمع و تألیف کرده و اسم آن را **کشکول** نهاده اشعار فارسی و عربی هم سروده . وفات شیخ بهائی بسال ۱۰۳۱ در اصفهان اتفاق افتاد و جنازه او را به مشهد انتقال دادند و بنا بر وصیت خود در پائین پا در جایی که هنگام توقف در مشهد درس میگفت بن خاک سپردند .

کتاب دیگر - در مسائل دینی کتابهای متعدد دیگر در زمان صفویه تألیف یافت و تنها محمد باقر مجلسی چندین تألیف نمود که از آن جمله است :

کتاب عین الحیات و مشکوة الالوار و حيلة المتقين و معراج المؤمنین و حق الیقین و حیات اللوب و جلاء العیون و امثال آنها که الحق جمله بفارسی تألیف یافته . از تألیفات دیگر دینی **کتابیست بنام تنبیه الغافلین** که در واقع ترجمه از نهج البلاغه حضرت علی (ع) است و مترجم آن فتح الله کاشانی نام دارد . همچنین **معاسن الآداب** تألیف نصیرالدین استرآبادی است در اخلاق . **ایضاً زبدة التصانیف** حیدر خوانساری و **شجرة الهیة** حیدر رفیع الدین .

دیگر نوامع ربانی و **مصقل صفات** تألیف سید احمد بن زین العابدین اصفهانی است در انتقاد عقاید نصاری و **حجة الهند** ابن عمر محرابی است در نقد عقاید هندی .

از کتابهای مهم اخلاقی و دینی بفارسی در دوره صفویان و قاجاریان **ابواب الجنان** تألیف رفیع الدین محمد واعظ قزوینی متوفی در ۱۱۰۵ **معراج السعادة** تألیف احمد بن مهدی نراقی است که آنرا با مر فتتحعلی شاه از کتاب عربی موسوم بجامع السادات پدرش ترجمه نموده . نراقی ذوق شعر و ادب هم داشته .

گوهر مراد کتابی است در مسائل حکمت و کلام تألیف عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی که ذکرش بساز بیاید تألیف این کتاب حکمی فارسی در زمان شاه عباس بعمل آمد .

اسرار الحکم - کتابیست در حکمت الهی تألیف ملا هادی سبزواری که نظرش بیشتر باثبات توحید و اصول عقاید دینی معطوف بوده و ظاهراً تصنیف این کتاب بر حسب تمایل ناصرالدین شاه بعمل آمده .

۴- کتب لغت

در ادوار گذشته فرهنگهای و جود داشته و چندی از آن در این کتاب مذکور گشته است ولی توان گفت درین دوره اخیر بخصوص عصر صفوی فرهنگ فارسی متعدد بوجود آمد که معروفهای آنها تام برده میشود :

فرهنگ جهانگیری - مؤلف آن جمال الدین حسین انجو که منتسب پدر بار اکبر شاه و پسر خلفش جهانگیر بوده و از هر دو حکمران حمایت و صله دیده و لغت خود را بحکم اکبر شاه شروع نموده و بسال هزار و هفده هجری تألیف آنرا انجام داده و آنرا بنام جهانگیر شاه و فرهنگ جهانگیری نام داده است. از مزایای این فرهنگ آنکه برای هر لغتی شعری بر سبیل مثال از شعر آورده .

مجمع الفرس - مجمع الفرس نیز از لغت های مشهور فارسی است مصنف محمد قاسم کاشانی معروف به سروری است که آنرا در زمان سلطنت شاه عباس اول بتاریخ هزار و هشت بنام همان سلطان تألیف نموده .

برهان قاطع - این کتاب برخلاف دو فرهنگ مذکور فوق گذشته از لغات فارسی عده ای از لغات عربی و یونانی و دیگر لغات اجنبی مستعمل در فارسی نیز دارد و مصنف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان در تألیف آن از فرهنگهای سروری و جهانگیری نیز استفاده کرده و آنرا در هزار و شصت و دو بنام عبدالله قطب شاه از سلاطین هند نموده . صحت و دقت در این کتاب کمتر بکار رفته و اصل و فصل بعض لغات معلوم نیست با اینهمه مفصل و مفید است .

فرهنگ رشیدی - فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید است که در هند تولد یافته و پدر بار او رنگه زیب انتساب داشت لغتش چون بدقت و اعتنا و مقابله فرهنگهای سروری

و جهانگیری نوشته شده از بعض جهات بر آن دو فرهنگ ترجیح دارد تاریخ تألیف سال هزار و شصت و چهار بوده .

غیاث اللغات - غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین از فارسی شناسان هند است و آن جامع لغات مهم فارسی و عربی و ترکی است که در فرائد اشعار و آثار فارسی تصادف میشود تألیف این لغت در سال هزار و دو و بیست و چهل و دو بعمل آمده .

انجمن آرا - فرهنگ انجمن آرای ناصری تازه ترین لغت مشهور فارسی است و آخرین تألیف معروف رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاست که ذکرش گذشت این فرهنگ منحصر بلغات فارسی است و اغلب در توضیح لغات امثله از اشعار فارسی ذکر شده و مقدمه‌های در تاریخ و ساختمان زبان و لاحق‌های در بعضی امثال ضروب فارسی دارد استناد مؤلف عمده به فرهنگ جهانگیری بوده .

حکما و دانشمندان این دوره که غالباً به عربی نوشته‌اند

عصر صفوی و قاجار از وجود دانشمندان خالی نبوده و گذشته از فقهای بزرگ حکمای تامی نیز ظهور کرده و مبنای فلسفه اسلامی را بدرجات رفیع رسانده و تحقیقاتی ژرف و مطالعاتی عمیق نموده و تصانیف سودمند از خود بیاد کار گذاشته‌اند .

میتوان گفت بزرگترین حکیم این عصر صدرالدین شیرازی بوده که در متانت فکر و اصابت نظر و تحقیق و ابتکار تالی ارسطو و ابوعلی سینا بوده و در مطالب دقیق حکمت ذوق و قریحه خاصی داشته است .

از فقها و محدثین معروف عصر صفوی و قاجار احمد بن محمد مشهور بلقب مقدس اردبیلی معاصر شاه عباس کبیر و علامه محمد باقر مجلسی فرزند علامه محمد تقی مجلسی است . مجلسی - بطوریکه اشارت رفت کتب و رسالات زیادی را جمع به عقاید و اخبار شیعه بزبان فارسی منتشر ساخته ولی بزرگترین تألیف او در این موضوع کتاب **بحار الانوار** است که به عربی و در ۲۴ جلد است .

اینک از حکمای مشهور این دوره بترتیب ذیل ذکر می‌رود .

میرداماد - میر محمد باقر بن محمد استرآبادی از مشاهیر فلاسفه و دانشمندان

معروف عصر صفوی است . لقب داماد از پدرش مانده که وی داماد محقق ثانی بود .

منشأش استرآباد و محل تحصیلش مشهد و اقامتگاهش اصفهان بود. در نزد معاصرین خود بسی محترم و مجالس درس او در نظر اهل عالم بسیار مغتنم و از جمله مستمعین بیانات او صدرالدین شیرازی بود که بعد در حکمت اشتهار بزرگی پیدا کرد. میرداماد تألیفات متعدد فلسفی و دینی دارد که جمله بزبان عربی است و از آن جمله کتاب **صراط المستقیم** و **قیسات در مسائل حکمت** است و **کشف الحقایق** که حکمی و دینی است. میرداماد به تخلص اشراق اشعار فارسی گفته و یک مثنوی سروده با اسم **مشرق الانوار**.

ملا صدرا - صدرالدین محمد اصلش از شیراز بود و پدرش ابراهیم نام داشت قسمتی از تحصیلات فلسفه خود را نزد میرداماد بجای آورد. او را میتوان معروفترین فیلسوف دوره اخیر ایران شمرد. افکار فلسفی دقیق داشته و در آن رشته دارای مقام و مشربیی بوده. فکر مشائی را با ذوق اشراقی نیک تألیف فرمود. تألیفاتش در حکمت مرجع و مأخذ اهل علم میباشد و نخبه آنها اسفار و شواهد ربوییه و مشاعر و کتاب **المبدأ والمعاد** است نیز مسائل متعدد دیگر در مسائل مختلف علمی از و باقیست هم قسمتی از کتاب **اصول کافی** شیخ کلینی را شرح و چند سوره از قرآن کریم را تفسیر کرده شیخ صدرالدین در یازگشت از سفر مکه بسال هزار و پنجاه در بصره وفات یافت. **ملا محسن فیض** - محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی از فقها و حکمای معروف عصر صفوی و از شاگردان ملا صدرا بوده و تحصیلات خود را در شیراز تکمیل نمود. از تألیفات زیادی که با و نسبت داده اند **اصول المعارف** و **کلمات مکتونه** میباشد در حکمت و در تفسیر و **صافی و وافی** در حدیث. ملا محسن نیز اشعار فارسی سروده و گویا دیوانش شش و هفت هزار بیت دارد.

لاهیجی - نیز از معروفترین علماء و حکمای عصر صفوی و از شاگردان ملا صدرا است. گذشته از تألیفات مهم کلامی و فلسفی بفارسی مانند **گوهر مراد**، عربی نیز تألیفات مهم نموده از آن جمله **شوراق الالهام** در شرح تجرید خواه نصیر طوسی است نیز از پیشروان حکمای عصر صفوی **ابوالقاسم فن در سکی** است که منسوب به فن در سکی از اعمال استرآباد است در ریاضی و حکمت استاد بود و تألیفات سودمند در حکمت فرمود در شعر فارسی هم دست داشت و قصیده‌ای شیوای حکمی با مطلع:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هر چه در بالاسنی
بطرز متقدمین ساخته .

حاج ملاهادی - مولانا حاج ملاهادی سبزواری پسر حاج محمد سبزواری
است . پدرش از علما بود و خودش نیز نخست در مشهد سپس در اصفهان علوم حکمت
و فقه و اصول و کلام تحصیل نمود و بجزر که دانشمندان درجه اول دوره قاجاریه در آمد.
معروفترین تألیف او منظومه ایست بتأزی در منطق و حکمت با شرحش در دو قسمت که اولی
لثالی المنتظمه و دومی غرر الفرائد نام دارد هر دو در یکجا بتام شرح منظومه مشهور است.
شیخ به فارسی نیز اسرار الحکم نوشته که در حکمت الهی است و مذکور افتاد.
همچنین به تخلص «اسرار» غزلیات حکمی و مایل بتصوف سروده . وفات شیخ بسال هزار
و دوست و هشتاد و نه اتفاق افتاد .

مآخذها - تاریخ گیتی گشا با تصحیح آقای نفیسی طهران ۱۳۲۷ - دستورالوزراء با تصحیح
آقای نفیسی طهران ۱۳۱۷ - شرح حال شیخ بهائی بقلم آقای نفیسی طهران ۱۳۱۶ مجمل التواریخ
بسمی و اهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۲۰ - تذکره های فارسی - خلاصه مفید دوره صفوی در
تاریخ ادبی ایران تألیف برادون ج ۴ - تحفه سامی تألیف سام میرزا پسر شاه اسماعیل طبع مجله
ارمغان ۱۳۱۴ - کتاب مفید تاریخ زبان و ادبیات ایران در دربار مغول در ۳ جلد (انگلیسی) تألیف
محمد عبدالغنی الله آبادی هند ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹ راجع بشمرای هندوستان و نفوذ ایران در آنجا -
ایضا کتاب شعر المعجم شبلی نعمان - مقدمه آقای کمالی بر منتخبات اشعار صائب چاپ طهران - اشعار
برگزیده صائب با مقدمه مبسوط با اهتمام آقای زین العابدین مؤمن طهران ۱۳۲۰ - مقدمه دیوان
هاتف از نشریات مجله ارمغان طهران - مقالات آقای محیط در « ارمغان » سال ۱۳ راجع بشهاب
تبریزی - مقدمه دکتر رضا زاده شفق به لیلی و مجنون مکتبی چاپ طهران با اهتمام آقای کوهی -
مقدمه آقای بهار به کلمات غزلی مکتبی چاپ طهران با اهتمام آقای کوهی - مقاله آقای نفیسی راجع
بمحمود خان ملک الشعراء شماره ۱۱ سال اول مجله مهر - در شرح حال شمرای دوره قاجار مخصوصاً
مجمع الفصحی و برادون ج ۴ و دیوان خود شعرا - دیوان مشتاق با اهتمام آقای حسین مکی با مقدمه
طهران - دیوان فروغی بسطامی از طرف آقای علی غفاری طهران ۱۳۲۰ - دیوان قآنی چاپ طهران -
دیوان مجمر چاپ طهران - خلاصه دیوان جامی توسط آقای پژمان - دیوان جامی چاپ هند -
مثنویات جامی نسخه خطی در کتابخانه مسجد سپهسالار طهران - دیوان مجمر چاپ طهران -
دیوان قآنی چاپ طهران - مقدمه آقای عبدالوهاب فرهای بدیوان قائم مقام چاپ طهران از
نشریات مجله ارمغان - «قائم مقام» تألیف آقای باقر قائم مقامی چاپ طهران - راجع بعلماء و حکماء
ومحدثین : نامه دانشوران - روضات الجنات (پرسی) تألیف محمد باقر خوانساری - قصص العلماء
تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی - مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری برای شرح حال
دانشمندان و سخن گویان از بعض کتابهای تاریخ عمومی و خصوصی هم مانند راحة الصدور و تاریخ
گزیده و حبیب السیر و تاریخ فرشته و روضة الصفا و ناسخ التواریخ استفاده توان کرد .

ملاحظات راجع بادیات در دوره مشروطیت

ظهور مشروطیت که فرمان آن در سال ۱۳۲۴ هجری قمری صادر شد نتیجه يك سلسله مقدمات سیاسی و علمی و ادبی بود که شرح و بسط آنرا کتابی جداگانه باید اجمالاً توان گفت که در این دوره ادبیات ایران گذشته از دوام در موضوعات و طرزهای قدیم تازگیهایی نیز پیدا کرد و ممکن است آنها را بطریق ذیل تلخیص نمود .

۱- زبانهای بیگانه خاصه زبان فرانسوی در ایران که از اوایل دوره قاجار شروع با انتشار نموده بود رواج یافت و راه آمد و شد بین ایران و فرنگستان بیشتر از سابق باز شد و تصانیف ادبی آن سرزمین از نظم و نثر و داستان و رمان در این دیار معروف گردید در تأثیر این اختلاط نه تنها عده‌ای از کتب فرنگی بفارسی ترجمه و مقدماتی لغات فرنگی داخل زبان فارسی شد بلکه برخی نویسندگان جدید در معانی و الفاظ تاحدی سبک و روش و طرز فکر مغرب زمین را اقتباس کرده و گاهی در این خط دورتر رفته از شیوه زبان فارسی خارج شدند .

۲- از موضوعات تازه‌ای که داخل ادبیات گردید افکار آزادی خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق سیاسی و مسئله آزادی افکار و حریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه است که الحق در نظم و نثر جلوه خاصی نمود و شعرای توانای خوش قریحه و نویسندگان قابلی ظهور کرده و با بهترین الفاظ به تعبیر این سنخ افکار پرداختند حتی اینگونه افکار بلطف قریحه شاعرانی مانند عارف قزوینی بشکل تصنیف ملی در میان عامه انتشار پیدا کرد . از شاعران ایندوره میتوان برای نمونه از میان گذشتگان ادیب الممالک فراهانی و ادیب پیشاوری را نام برد و از عالم بانوان پروین اعتصامی را ذکر کرد و از زندگان آقای محمد تقی بهار (ملک الشعراء) را نامید که در طرز قصیده و تتبعات تاریخی و ادبی استاد است .

در واقع شاعران و گویندگان و نویسندگان سخنور ادب پر رز زیادی در عصر ماضی ظهور کرده‌اند که الحق نظم و نثر فارسی را زنده نگه داشته و آنرا گویا ترویج و ترویج کرده و معانی تازه در آن دمیده و خود را اخلاف صدق بزرگان قدیم نشان داده‌اند و کتابهایی در شرح احوال و اشعار و آثار آنان بقلم مؤلفاتی مانند آقایان اسحق هندی

واسدالله ایزد گنشسب و براون انگلیسی و پیرمان و جهانبانی و دینشاه ایرانی و ورشید یاسمی و حسین مکی و سعادت نوری و دیگران بوجود آمده و میتوانند مورد استفاده جوانان دانش آموز قرار گیرد .

۳ - نظم و نثر فارسی از مقام شامخ ادبی قدیم که معمولاً از حیات مردم دو و از ذوق و احتیاجات عامه مهجور بود کمی بیابان آمده و بذهن و زندگانی توده نزدیک شده و بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازه‌گی پیدا کرده و بمطالب اجتماعی گرویده است و نویسندگان در ادای این موضوعات بیشتر از زینت الفاظ و استعمال جمله‌های دور و دراز متوجه بادای مطلب و بیان مقصود شده‌اند .

۴ - انجمن مدارس جدید و روزنامه‌ها و مجلات به توسعه و تعمیم معارف خدمت بزرگی کرده و ادبیات نسبت به عامه بیشتر مانوس و در دسترس واقع گشته و توجه به علم و ادب زیادت گرفته .

۵ - تمایلی در مردم و طبقه دانشمندان و مؤلفان نسبت به تألیفات علمی و ادبی متقدمان ایران پدید آمده نیز از وزارت فرهنگ توجهی نسبت به تألیف کتابهای درسی و ترجمه تألیفات علمی مغرب زمین پیدا شده و بخصوص تصحیح و طبع مؤلفات گذشتگان ایرانی در نظم و نثر مورد نظر خاص واقع گشته و مقدار مهمی از نوادر آثار و تصانیف گذشته با اهتمام دانشمندان بطرز صحیح جدیدی بحلیه طبع در آمده و احیا گردیده .

۶ - درج مطالب علمی و تاریخی بطرز تحقیقی و انتقادی و رجوع با اصول و اسناد از روی نظام فکری و تتبع کامل ترقی شایانی کرده و در واقع شیوه بعضی مؤلفان بزرگ اسلامی که در قدیم نسبت بزمان آنان معمول بود احیا گردیده و در این امر از روش انتقادی دانشمندان مغرب زمین نیز استفاده کامل شده است و در حقیقت تألیفات و تحقیقات خاورشناسان مغرب زمین ازین حیث در نهضت جدید ادبی ایران تأثیر خاص داشته و در میل و رغبت ایرانیان نسبت باحیای آثار گذشتگان، نیز در سلیقه و راه و رسم پژوهش مطالب علمی عامل مهم بوده است و توان گفت در میان دانشمندان ایران پیشرو عمده در این فن آقای محمد قزوینی بوده است .

۷ - نهضتی بر ضد عبارت پردازیهای بی لزوم و مبالغه‌ها و مضامین و تشبیهات

غیر طبیعی و بیچیده از ادبیات قدیم شروع کرده و در این مورد برخی ترك اغلب مضامین و تشبیهات و اسلوب و معانی قدیم را میخوهند و موضوع های تازه پیدا میکنند و اوزان و اشکال نو بکار میبرند و در نثر مخالف جمله بندی تازی منش و استعمال کلمات زیاد عربی هستند و با حیات شیوه ایرانی و استعمال لغات فارسی اهتمام دارند حتی بعضی دورتر رفته با استعمال جمله های فارسی خالص میکوشند .

در ضمن توان گفت ایندوره از يك لحاظ یعنی بیشتر از لحاظ موضوع و هدف و طرز تعبیرات ادبی دوره تحول و انقلاب است . موازین قدیم تا حدی متزلزل شده و اصول جدید هم سر و صورتی کامل پیدا نکرده و ادبیات بطور کلی يك سیر تکاملی مینماید . در هر صورت برخی گویندگان جدید آثار زیبایی دلربائی که نوید سبک عالیتیرا میدهد بوجود آورده اند .

اجمالی در سبک

زبان فارسی یکی از السنه مهم عالم و از شاخه های قدیم زبان اصلی هند و اروپائی و دارای ادبیات است که تاریخ آن دست کم بدو هزار و پانصد سال میرسد . بحکم اخبار قدیم یونانی و صحف یهود و روایات کتب اوستائی نواریخ عربی ایران در عصر مادها و هخامنشی ها از آن عصر بما فرسیده . زبان ایران قدیم دولت معروف داشته یکی اوستائی که اوستا بدان نوشته است دیگر پارسی باستان که زبان رسمی دوره هخامنشی بوده و سنگنبشته ها بدان زبان است . جمله های پارسی باستان و اوستا بطور کلی ساده و مقید معنی و بی تکلف است تنها در اوستا چنانکه رسم کتب دینی است مکررات زیاد آمده . از ادبیات اوستائی یا ادبیات مزدیسنا جز اوستا آثار دیگر هم در دست است و نمونه های کمی از نظم و نثر از آنچه در طی قرون از بین رفته است باقیست .

پارسی باستان بمرور زمان به تحولاتی برخورد و از حیث قواعد و تلفظ ساده تر گردید و این زبانست که در عصر اشکانیان و ساسانیان معمول گشت و پهلوی نامیده شد و آن دارای کتب و ادبیات و اشعار بوده و گذشته از کتیبه های ساسانی بالغ بر صد کتاب

پهلوی از اواخر ساسانی و اوایل اسلام تا با امروز رسیده است .
اشعار قدیم ایران جمله بوزن هجائی بوده و از اخبار چنین مستفاد میگردد که
سرود خوانان در ایام جشن های رسمی منظومه ها بدر بار شاهان میخوانده اند یعنی کلام
منظوم شیوع و رواج داشته است .

زبان پهلوی بزبان فارسی امروز نزدیکست تنها از حیث ترکیب و کلمات و
قواعد و اصوات به تغییرات برخوردارده از آن جمله الفباء و عدد زیادی از لغات و شیوه
عربی را اقتباس کرده است .

از کتابهای معدودی که باقیمانده پیدااست که نظم پهلوی بطور کلی ساده و
وروان بوده و جمله ها موافق مقصود ادامه یافته و تعقید و طول و تفضیل و استعاره و مجاز
نداشته یا کم داشته .

بعد از دو بیست سال استیلای عرب در اوایل قرن سوم نهضت ادبی توأم با نهضت
سیاسی در ایران شروع نمود و شعرای نامی فارسی زبان اشعاری که اغلب بوزن عروض
است سرودند و تألیفات بی نظیر فارسی پرداختند. در مدت استیلای عرب نیز زبان فارسی
از بین نرفته بود حتی اشعاری بوزن هجائی در نقاطی از ایران سروده میشد چنانکه
اخباری و آثاری از آنها در کتب تواریخ اسلامی توان یافت .

زبان نظم و نثر بعد از اسلام در دوره ساسانیان وسعت یافت و در عصر غزنویان و
سلجوقیان باوج ترقی خود رسید و صد ها شعر او نویسندگان و دانشمندان بزرگ و
نامی ظهور کردند.

گرچه در این دوره لغات و اسلوب عرب در ادبیات فارسی بشدت مؤثر واقع
گردید ولی زبان را از حال طبیعی خارج نکرد و نظم و نثر این عصر متصف است بسادگی
و روانی یعنی عبارت پردازی و تکرار مکررات و جمله های تو در تو و مضامین نامأنوس
در تألیفات آن زمان کمتر دیده میشود.

موضوعهای ادبی عبارت بود از قصاید که عمده در مدح شاهان و بزرگان و بیان
حال و وعظ و عبرتست و معمولاً مشحون به تشبیب و تغزل بود همچنین قطعات علمی و
اخلاقی و پند و نصیحت و حماسه و داستان و مطالب دینی و تاریخی سروده میشد و از قرن

پنجم با نظر مطالب حکمی و علمی نیز بر آن افزوده گشت. در اقسام شعر گذشته از قصاید و قطعات غزلیات و رباعیات و مثنوی و مسمط نیز ساختند. اشعار شعرای این دوره از رودکی و عنصری و فرخی و منوچهری و دقیقی و فردوسی و ناصر خسرو و قطران و سنائی و انوری و معزی و خیام و خاقانی و ادیب صابر و نظامی بدین طرزها بوده و معانی فوق را بخوبی میرساند.

در نشر نیز تألیفات ابتدای این عصر مانند ترجمه تاریخ طبری و التفهیم ابوریحان بیرونی و دانش نامه ابوعلی سینا و زین الاخبار گردیزی و تاریخ بیهقی و قابوسنامه و چهارمقاله و کلیله و دمنه بطور کلی متانت و سادگی و صراحت و آزادی از حشو و زواید و مکررات و کنایات را نشان میدهد.

از اواخر عصر سلجوقی با نظر فساد سخن فارسی تغییر پذیرفت و استعمال الفاظ مغلق و لغات غامض عربی و کلمات و ترکیبهای سخت و ادخال اصطلاحات علمی و مذهبی در نظم و نثر کم کم معمول شد حتی آثار آن در نظم شعرای معروف قرن ششم مانند انوری و خاقانی پیدا گشت.

بعضی شعرای این دوره و ادوار تالی گوئی شعر را برای مغلق گوئی و فضل فروشی و قافیه پردازی و نکته سازی و گنجانیدن دقیق علوم و لغز و مبہوت ساختن خواننده نظم میکرده اند.

در نثر عبارت مرکب و مسلسل و جمله های دراز پیدا آمد و افراد در استعمال مترادفات بیجا و جمله های عربی و مسجع و جناس شروع کرد که میتوان مرزبان نامه سعدور اوینی و راحة الصدور راوندی و مقامات حمیدی و ترجمه تاریخ یمینی و امثال آن را بر وجه مثال نشان داد. اقسام شعر از قصاید و غزلیات و قطعات و مثنوی و رباعیات و ترجیع بند در کار بود و موضوعات عبارت بود از مدح و وصف و بیان حال و درج احساسات و مرثی و پند و مطالب دینی و مسائل عرفانی و علمی و نشان دادن قواعد و محسنات عروضی. در عصر مغول و تیموری قتل عام و تخریب و یغمای آثار علم و ادب را از نواحی شامی ایران مخصوصاً خراسان از بین برد و کتابخانه ها ویران و عرضه تاراج گردید و شعرا و دانشمندان مقتول و یا فراری گشتند پس مدتی در ادبیات وقفه رویداد و بر خلاف

گویندگان قرن ششم که بسیار بودند عدده شعراء در این عصر کم بود. با اینهمه بعد از آنکه مغول و تیموریان به تمدن ایران گرویدند و از قتل و هدم دست برداشتند گویندگان و نویسندگان متعدد ظهور کردند و مخصوصاً در فن تاریخ تألیفات مهم نمودند و علم نجوم و نقاشی و حسن خط بخصوص در زمان تیموریان ترقی کرد.

در عصر مغول و تیموری انحطاط سبک فارسی خاصه در اثر بیشتر روی داد و تصنع و تکلف زیادتر گردید و جمله های بلند بالاوتر کیب های مغلق و استعاره های بارد و سجع های بیجا و متکلف که بتقلید عربی معمول شده بود با فراط استعمال گشت ادخال جمله های عربی و کثرت جمله معترضه و وفور استعاره و تشبیه و ایهام و فاصله دادن بین مبتداء و خبر و ترک موضوع و مبالغه در مطالب فرعی خاصه افراط و اغراق در مدح از خواص سبک این دوره است که مخصوصاً از تألیفاتی مانند تاریخ و صاف و تاریخ معجم تا برسد بتاریخ نادری و دره نادر محسوس است ولی باید دانست که در عین حال چنانکه طبیعی است سبک ساده سابق هم تا حدی در نظم و نثر معدودی از استادان باقی بود و اشعار و منشآت نیک و روشن مانند نظم و نثر سعدی و حافظ با انشای تاریخ جهانگشا و طبقات ناصری توأم اسلوب مبهم و متصنع زمان مداومت داشت یا بوجود می آمد.

در این عصر گذشته از سبک هایی که بهمان ترتیب سابق بود غزل اهمیت پیدا کرد و قصیده مقام اولی خود را باخت و استادانی مانند سعدی و حافظ این فن را باوج کمال رسانیدند. قصاید مدحیه نیز کارش با فراط رسید و شاعر مدوح یا معشوق را بیشتر از اندازه ستود و در تملق گوئی و تحقیر نفس مبالغه کرد. شعر عرفانی هم ترقی نمود و نمونه های کامل پیدا کرد و بهترین گویندگان این فن مانند جلال الدین و حافظ و جامی در این دوره ظهور کردند.

سبک غیر طبیعی دوره مغول در زمان صفویه بنهایت انحطاط رسید و استعمال ترکیبیات غریب و کلمات نامأنوس و جناس های تو در تو و نکته گوئی های مزعج و نازک کاری و مضمون آفرینی و معانی پیچیده باریک بیشتر رایج گشت مخصوصاً شعرای مقسم هند در

این طرز افراط کردند و در نتیجه سبک متکلف مضمون پرست مصنوعی بمیان آمد که آن را برخی سبک هندی مینامند ولی سبک هندی در مقابل این افراط هنر نمائی هم کرد و اگر مضامین پیچیده مصنوعی بمبالغه دار مانند بیتی که در ذیل میآید ایجاد نمود

مضامین لطیف دلنوازی هم نظیر مثالهایی که در ذکرها صائب و معاصرینش درین کتاب آورده شد بوجود آورد. مثلاً در این بیت که نمونه ایست از سبک مذکور :

شمع را بر سر نمیدانم هوای روی کیست بوی گل میآید از دود پسر پروانه ام
محبوب بقدری گل اندام است که تنها هوای او در سر شمع آنرا بطوری معطر

میکند که از دود پسر پروانه ای که در آتش آن شمع سوخته بوی گل میآید انصافاً در این بیت با وجود اینکه مضمون لطیفست در نازک کاری و باریک اندیشی اغراق و مبالغه بیش از حد بکار رفته. با این حال چنانکه اشارت رفت لطافت و هنر نمائی شاعران نامی این سبک

را نباید از نظر دور داشت زیرا مضمون خوب و دقیق بسیار مشکل است و می توان گفت

در ادبیات جهان مایه امتیاز خاص ادبیات ایرانست و هیچ قومی بدین پایه نکته پردازی و لطیفه سازی نتوانسته. پس نباید فراموش نمود که در برابر بیت فوق و نظایر آن آبیانی

نظیر آنکه از صائب و دیگران نقل شده و امثال این چند بیت زیرین هم پیدا میشود که نماینده لطف گویندگان متأخر و معاصر ایرانست .

نمیخواهم که گردد تاخن من بند در جائی مگر گاهی که خار بر آرم از کف پائی
بهوش باش دلی را بسهو نخراشی بناخنی که توانی گره گشائی کرد

شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی هر شکستی که بهر کس برسد از خویشت
شمع این حوصله را بر همه کس روشن کرد که توان تاب سحر گریه بی شیون کرد

گرید و سوزد و آفروزد و خاموش شود هر که چون شمع بگذرد بشب تار کسی
گل سر سبد عمر چشم بیدارست بر غم دیده گلچین روزگار منصب

بوی گل خود بیچمن را هنما شد ورنه

مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست

از دوری توجانا دانی چه مانند دردل از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل
در بیخبری از تو صد مرحله من پیشم تو بیخبری از من من بیخبر از خویشم
من عاشقم دلیل من این قلب چاک چاک در دست من جز این سندیاره پاره نه
بطوریکه از ابیات فوق هم بدست می آید قطعات و مفردات پند آمیز و تمثیلی
منحوصاً در اشعار شعرائی مانند صائب و فیضی زیاد استعمال شده چنانکه نمونه ای چند
مذکور افتاد. در نثر گذشته از کسب تاریخی تألیفات دینی مربوط به آئین شیعه در زمان
صفویه کثرت پیدا کرد. بطور کلی توان گفت در عصر صفویان علوم و حکمت و عرفان
از نظم و نثر ایران تاحدی مفارقت کرد و جای آن را مرثی و مسائل مذهبی و فقه و
متافلسفه و ذکر عقاید شیعه گرفت.

از اوایل زندیان باین طرف يك نهضت ادبی روی داد و گویندگان مانند هاتف
مشتاق و نشاط و صبا و سروش و قانی ظهور نموده طرز قدما را از نو گرفتند و بدین واسطه
سبك مغول و صفوی بتدریج از بین رفت و سبك و شیوه ساده تر و فصیح تری بمیان آمد نثر
فارسی هم بدست امثال نشاط و قائم مقام و سپهر و هدایت رویه نثر قدیم سیر کرد و
حشو و زواید و مترادفات و جمله های پیچای پیچ متروک گردید.
در ادوار سابق بر مغول مرکز عمده سبك و نهضت ادبی ایران خراسان و تاحدی
آذربایجان بود. بعد فارس اهمیت پیدا کرد و در دوره بعد از صفوی عراق منشاء سبك
جدید گردید.

در این عصر اخیر قصیده و غزل هر دو هم دوش ترقی کرد و یکی را بر دیگری
برتری حاصل نشد کوا اینکه چون سبك متقدمین را میزان گرفته بودند بالطبع قصیده
بیشتر مورد توجه بود تا غزل.

هم در این دوره فن تاریخ و تراجم احوال ترقی خاصی نمود و تواریخ عمومی
مانند روضة الصفا و ناسخ التواریخ و تذکره ها مانند آشکده و مجمع الفصحا تدوین
گردید همچنین کتب متعدد مذهبی در لغت فارسی تألیف یافت.
آغاز دوره مشروطیت و انقلابات سیاسی تغییر اساسی در ادبیات داد یعنی اشعار

و مقالات و تألیفاتی زیاد متوجه به مطالب و مسائل اجتماعی شد و این هدف عملی و روشن بالطبع لفظ را نیز روشن ساخت و عبارت پردازیهای منشیانه و صنایع لفظی جای خود را به عبارتها و جمله‌های فصیح و ساده و متوجه بمقصود داد.

باید دانست که در تمام مدت سیر ادبیات ایران زبان علمی و دینی بطور کلی زبان عربی بود و از بدو اسلام تا زمان حاضر دانشمندان ایرانی از ابوعلی سینا و ابوریحان و فخر رازی و خواجه نصیر طوسی تا ملا صدرا و حاج ملاهادی تألیفات مهم خود را در حکمت و اقسام علوم مانند نجوم و طب و ریاضی و طبیعی و امثال این موضوعات ب زبان عربی نوشته و بفارسی کمتر توجه نمودند و نظر آنان تنها معطوف بمعانی و متوجه شرح و بسط حقایق علمی بود و این توجه ناچار در نظم و نثر حتی در مراسم اسلای عادی و مکالمات خواص مؤثر واقع شد و بسا که برخی اصطلاحات و تعبیرات بیلزوم عربی که احتراز از آنها ممکن بود متداول گشت و زبان فارسی را تا حدی از موزونی بدر آورد از طرفی دیگر اصطلاحاتی جدید که نیز از عربی گرفته شده بود از راه مصر و ترکیه وارد زبان ما شد و کلماتی مانند بلدی و عدلیه و نظمی و ارکان حرب و تعبیراتی مانند عرض اندام و نقطه نظر و نظایر آن که برخی غلط هم بود بظهور رسید و آهنگ زبان فارسی را بیشتر مختل نمود از سوی دیگر هم شیوع علوم و فنون عصر پیدا شدن اصطلاحات نوین را ایجاب نمود و مترجمان و معلمان را ب فکر انداخت پس در نتیجه اینگونه پیش آمد ها از حدود پانزده سال پیش نهضتی در میان نویسندگان بمقصود پیرایش زبان فارسی از کلمات بیلزوم و زیادیه و نابهنجار خارجی و آرایش آن بالغات فصیح و صحیح فارسی پیدا گردید و این نهضت منجر به تأسیس فرهنگستان ایران شد که چند سالست منعقد است و دفتری بنام واژه های نو ترتیب و انتشار داده است .

اقسوس تا این اواخر موضوع سبک مورد نظر دانشمندان ایران واقع نشده بود و تحقیقاتی تازه کی آغاز شده اینک مأخذهای محدود و مختصری که در نظر است و از آنها استفاده شده بترتیب تاریخ ذکر میشود :

ملاحظاتی در مقدمه مجمع الفصحاء تألیف مرحوم هدایت - شعر المعجم تألیف شبلی نعمان

که اجزائی از آن توسط آقای فخرداعی از اردو بفارسی ترجمه و طبع شده - ملاحظات برخی خاور شناسان راجع بسبک نظم و نثر فارسی بخصوص آثار براون - سلسله مقالات آقای ملك الشعراء بهار در مجله آرمغان سال ۱۳ و در مجله مهر سال ۵ - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همایی ج ۲ از ص ۲۶۱ به بعد - مقدمه دیوان هاتف چاپ طهران بقلم آقای عباس اقبال - مقدمه های سودمند گلستان و کلیله و دمنه بقلم آقای عبدالعظیم قریب چاپ جدید طهران - ملاحظات راجع به سبک شعرا در کتاب سخن و سخنوران ج ۲ تألیف آقای فروزانفر - مقدمه دیوان مشتاق چاپ طهران بقلم آقای حسین مکی - مقدمه اشعار برگزیده صالح چاپ طهران بقلم آقای ز. مؤمن - قائم مقام تألیف آقای باقر قائم مقامی بخش سوم - سخن سنجی تألیف آقای دکتر لطفعلی سورتگر طهران .

اهمیت و ارزش ادبیات ایران

اگر تاریخ ادبیات ایران را از زمان هخامنشی حساب کنیم حدود دوهزار و پانصدسال است که وطن ما دارای آثار ادبی از نظم و نثر میباشد. اینک اهمیت و ارزش آنرا بطور خلاصه بر وجه ذیل متذکر میشویم :

۱- ادبیات ایران هم از جهت عبارت و هم از لحاظ معانی دلیل باهریک تمدن عالی است. بزرگان و سخنگویان ایران معانی نغز لطیف فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را از قدیمترین زمان در سبک بهترین سخنان فارسی بیان کرده اند حتی در قصاید درازی که بقصد خوش آمد امیران و جلب نظر وزیران سروده شده و معمولاً برای کسب شئون ظاهری بوده است باز چندان سخنان ظریف و معانی لطیف بکار رفته که جای دارد از این حیث آن سنخ شعر هم نمونه استعداد و رقت فکر و وسعت خیال ملت ایران شمرده شود .

در واقع بسیاری از قصاید فارسی با وجود معایبی که از لحاظ اخلاقی و طول کلام و عبارت بازی و قافیه سازی دارد محسنات اساسی نیز نشان میدهد که از آن جمله اینهاست :

(۱) قصیده سرایان بر حسب حس برتری جستن بهم و جلب نظر سلاطین و کسب آفرین مردم کوشش ها کردند و بهترین کلمات و ترکیبات فارسی را جستند و آنها را زنده کردند و از این راه خدمتی شایان نسبت به بقای زبان بجا آوردند.

(۲) با وجود مذموم دانستن تملق گوئی از مضمونهای بکروباریک و تشبیهات ماهرانه و قیاسهای استادانه که در طی مدحیه آمده بهیچوجه نتوان گذشت که جمله

آثار و فکر تیز و هوش و قریحه لطیف ملت ایران است و هر همتی را معانی لطیف گفتن مقدور نباشد.

(۳) در قصاید فارسی پند و معانی اخلاقی سودمند عالی آمده.

(۴) مطالب تاریخی نیز از وقایع و عادات و حکایات در ضمن قصایدی آمده که برای شناسائی گذشته بس مهم تواند بود.

(۵) امثال و حکم ایرانی در آنها گرد آمده و محفوظ مانده.

(۶) تغزلات بی نظیری که دلیل لطف احساسات و قدرت و صف استادان ایرانست در آغاز قصاید سروده شده.

(۷) تأثیریندهائی که در ضمن مدح و ستایش به حکمرانان داده شده و آن سخنان نرم اخلاق خشن پادشاهانی مانند سلاطین مغول را تغییر داده بس قابل تأمل و تقدیر است.

(۸) قصایدی را که سر تا سر دینی و اخلاقی است و از تملق و مداهنه دورتر است یا بمطالب عملی و حکمی یا شرح حال و افکار خود شاعر پرداخته نباید فراموش نمود.

۲- ادبیات ایران اعم از قصیده و قطعه و نثر بموجب اشعار و جمله ها و داستانهای حکمی و اخلاقی بسیار سودمند و لطیفی که از قدیم بزبان فصیح و دلنوازی گفته شده ناچار در زندگی عامه مؤثر واقع گردیده و در هدایت افکار تأثیری بسزا داشته است و اگر بعضی سخنگویان گاهی از راه تفتن اشعاری مخالف اخلاق و عفت سروده اند آن گونه گفته ها نسبت باشعار جدی خوب بمثابه هیچ است.

۳- ادبیات ایران قسمت تاریخی نیز دارد زیرا مجموعه ایست از اخلاق و افکار و آداب و احساسات و نصایح و پندهای شماره زیادی از باهوش ترین افراد ایرانیان که از صدها سال باینطرف محفوظ مانده و آینه وار در برابر چشم ما که اخلاف آنها هستیم قرار گرفته است.

۴- زیادی قصیده های مدحی و ستایش در فارسی نبایستی موجب اشتباه گردد و پرده بروی دیده کشد و ما را از اقسام دیگر نظم و نثر غافل نماید. شاعرانی که با استقلال نظر مسلکی و هدفی داشته و برای مقصودهای عالی سخنگوئی کردند مانند

ناصر خسرو در عقاید مذهبی و شیخ عطار و شیخ شبستری و جلال الدین و حافظ و امثال آنان در مطالب عرفانی و مسعود سعد و خاقانی در بیان تأثرات روحی و سرگذشت عمر خیام در شرح نظر فلسفی و سعدی در پند آزمائی و امثال این بزرگان زیادند که سخن از دل بر آمده و بی شائبه گفته و آثاری گرانبها بیاد کار نهاده اند.

۵ - گذشته از آثار ادبی بمعنی خاص تصانیف فراوان عملی و فنی و دینی از قدیم زمان تا عصر ما بزبان فارسی بوجود آمده که هر يك بجای خود و از لحاظ هر عصر حائز اهمیتی بسزا است.

۶ - ادبیات ایران بزرگترین سند و بهترین ضامن زبان ملی ما فارسی است. میزان سبك و شیوه هر زبان نوشته های سخنگویان بزرگ است و امروز این تصانیف و آثار گرانبها که ما داریم از طرفی نگهبان زبان و از طرفی هم سرمشق برای ما و آیندگان است. گذشته از اینکه شیوه ما بدستکاری سخن شناسان بزرگ ایران از خطر فساد مصون مانده لغات بیشماری هم از فارسی بدینوسیله از آفت زوال محفوظ گردیده و اگر شاهنامه یا قصاید و غزلیات دیگر شعرا و تألیفات زیاد منشور که در این کتاب تنها بخش کوچکی از آن ذکر شده در میان نبود بسالغات و ترکیبیات فارسی که از میان رفته و جز يك زبان عامیانه باقی نمانده بود.

۷ - ادبیات ایران ارزش بزرگ بدیعی هم دارد یعنی بزرگان ایران معانی لطیف علمی و اجتماعی را در لباس عبارات زیبا و خوش آیند ادا کرده اند. بهمانطور که روح بدیعی و ذوق و صنعت و حس جمال دوستی ایرانی در ساختمانهای استخر فارس و مسجد شاه اصفهان بشکل تناسب و عظمت و در کاشیهای اصفهان و مشهد و اردبیل بطرز رنگ آمیزی و گلکاری دلربا و پیوند و نظم و انسجام و وزن و تناسب ظهور مینماید و این همه بیکر اف شاهد توان روان و دلیل سحر بیان سخنگویان ایران است.

مأخذهای کلی

الف صورت تذکرهاهی معروف فارسی از چاپی و خطی

- ۱ - **باب الالیاب** - تذکره عمومی دردو جلد تألیف محمد عوفی ، در اوایل قرن هفتم هجری (چاپ لندن ۱۳۲۱-۱۳۴۲ قمری)
- ۲ - **تذکره الشعراء** - تذکره عمومی دردو جلد تألیف دولتشاه بسال ۸۰۲ هجری (چاپ لندن ۱۳۱۸ هجری قمری)
- ۳ - **مجالس النفالیس** - تذکره شعرای معاصر مؤلف یعنی امیر علشیر نوائی (۱۸۹۶) که اصلش بترکی بوده و در ۹۲۷ بتوسط فخری بن امیری بنام لطایفنامه بفارسی ترجمه شده .
- ۴ - **جواهر العجایب تذکره النساء** - تذکره شاعران معروف تألیف فخری امیری فوق .
- ۵ - **تجلیه سامی** - تذکره ایست حاوی ترجمه شعرا بعد از قرن نهم تا بسال ۹۵۷ و آن در واقع تکمله دولتشاه است . مؤلف آن سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفویست چاپ طهران توسط آقای وحید دستگردی .
- ۶ - **مذکر الاحباب** - ترجمه شعرای زمان میر علشیر نوائی تا سال ۹۷۴ تألیف نزاری بخارائی .
- ۷ - **نفایس العائر** - ترجمه شعرای ایرانی هند عصر اکبر شاه و اسلاف او تألیف میرزا علاءالدین قزوینی در (۹۷۳-۹۸۲)
- ۸ - **خلاصه الاشعار و زبده الافکار** - تذکره عمومی معروف است تألیف تقی الدین کاشی در ۹۸۵ که بعداً تکمیل شده .
- ۹ - **هفت اقلیم** - تذکره شعراء با اطلاعات مفید جغرافیائی ، تألیف امین احمد رازی . انجام تألیف در ۱۰۰۴ .
- ۱۰ - **منتخب التواریخ** - تاریخ عمومی هندوستان از فتح آن مملکت بدست مسلمین تا سال جهلم سلطنت اکبر شاه بالاحقه ای در تذکره شعراء (چاپ کلکته) .
- ۱۱ - **آلین اکبری** - جلد سوم تاریخ اکبر شاه موسوم به اکبرنامه که فصلی در ترجمه شعرای هند معاصر اکبر شاه دارد ، تألیف ابوالفضل علامی در ۱۰۹۶ (چاپ هند)
- ۱۲ - **مجالس المؤمنین** - شرح حال مشاهیر شیعه و شعرای معروف ایران از زمان قدیم تا عصر صفویه تألیف قاضی نورالله شوشتری در سالهای ۱۰۱۰-۹۹۳ (چاپ طهران)

- ۱۳ - **خزینه گنج** - شرح احوال شعرای قرن هشتم و نهم و دهم تألیف الهی حسینی مؤلف
 میان سال های ۱۰۱۵-۱۰۱۰ در شیراز بوده.
- ۱۴ - **بتخانه** - تذکره عمومی است با امثله و منتخبات که تألیف آنرا محمد صوفی و
 حسن بیک در قرن یازدهم شروع کردند و ده سال بعد عبدالطیف بن عبدالله کجراتی آنرا تکمیل نمود
 (نسخه منحصر بفرد در بودلین).
- ۱۵ - **مجمع الشعراء جهانگیری** - قسمتی است از تذکره بزرگی تألیف قاطع نامی
 که شرح احوال مدح گویان در باره جهانگیرشاه را حاوی است (نسخه منحصر بفرد در
 بودلین)
- ۱۶ - **طبقات شاهجهانی** - شرح احوال شعرای دربار تیموریان قاشاهجهان، تألیف محمد
 صادق (قرن یازدهم نسخه منحصر بفرد در بریتیش میوزیوم).
- ۱۷ - **مرآة العالم** - که در تاریخ عمومی است تا اواخر قرن یازدهم و لاجه های در تاریخ شعرا
 دارد تألیف محمد بقا .
- ۱۸ - **جامع مفیدی** - کتابیست در تاریخ و شرح حال فضلا و شعرای یزد تألیف محمد مفید مستوفی
 یزدی (قرن یازدهم نسخه در بریتیش میوزیوم).
- ۱۹ - **تذکره نصرآبادی** - شرح حال شعرای زمان مؤلف محمد طاهر نصرآبادی که در سالهای
 ۱۰۹۲-۱۰۸۳ تألیف یافته (چاپ طهران)
- ۲۰ - **مرآة جهان نما** - تکلمه مرآة العالم (نمره ۱۷) بواسطه مؤلف همان کتاب
- ۲۱ - **مرآة النخیال** - تذکره عمومی بالاجه های در ترجمه شاعرهای معرف تألیف شیرخان لودی
 (قرن دوازدهم، چاپ کلکته).
- ۲۲ - **کلمات الشعراء** - ترجمه شعرای ایرانی در باره جهانگیر و شاه جهان و عالم گیر تألیف و تکمیل
 محمد افضل سرخوش (قرن یازدهم)
- ۲۳ - **همیشه بهار** - ترجمه حال شعرای ایرانی در باره جهانگیر تا جلوس محمد شاه هند
 (۱۱۳۱) تألیف اخلاص (قرن دوازدهم).
- ۲۴ - **سفینه خوشگو** - تذکره عمومی در سه جلد تألیف در (اواسط قرن دوازدهم).
- ۲۵ - **تذکره ندرت** - تذکره عمومی بترتیب قرون تألیف علی فطرت متخلص به ندرت (نسخه
 فرد در ایندیاناپس لندن).
- ۲۶ - **ریاض الشعراء** - تذکره عمومی تألیف علیقلی خان والهداغستانی (قرن ۱۲).
- ۲۷ - **منتخب الاشعار** - تذکره و منتخبات تألیف محمد علیخان مبتلای مشهدی
 (قرن ۱۲)
- ۲۸ - **تذکره حسینی** - تذکره عمومی میر حسین دوست سنبلی (قرن ۱۲)
- ۲۹ - **مجمع النفائس** - تذکره عمومی تألیف سراج الدین علیخان آرزو (قرن ۱۲)

- ۳۰ - تذکرة المعاصرین - شرح حال معاصرین مؤلف شیخ علی حزین (قرن ۱۲) .
- ۳۱ - سرو آزاد - ترجمه قسمتی از شعرای هند ، تألیف میر غلام علی آزاد بلگرامی (قرن ۱۲) .
- ۳۲ - دقایق الاشعار - منتخباتی از نمونه‌های بدیع و نثر فارسی تألیف میر عبدالوهاب (قرن ۱۲) (نسخه فرد بودلین)
- ۳۳ - مقالات الشعراء - ترجمه حال و نسخه‌های از شعرای ایران در سنده ، تألیف میر علی شیر قانع (قرن ۱۲ - نسخه فرد در بریتیش میوزیم) .
- ۳۴ - مقالات الشعراء - ترجمه حال شعرای زمان عالمگیر اول تا مرکب عالمگیر دوم هند (قرن ۱۲)
- ۳۵ - حدیقه الصفا - تاریخ عمومی بالاحقیه‌ای در شرح احوال شعرای ایران تألیف یوسف علی ابن غلامعلی خان (قرن ۱۲)
- ۳۶ - خزانه عامر - تذکره عمومی تألیف غلامعلی آزاد تارلیف (قرن ۱۲)
- ۳۷ - مرآة الصفا - تاریخ عمومی با تذکره شعرای ایران تألیف محمد علی بن محمد صادق قرن ۱۲
- ۳۸ - آتشکده - تذکره عمومی تألیف لطفعلی بیگ آذر بیکدلی اصفهانی متخلص به آذر (قرن ۱۲) (چاپ کلکتہ بمبئی)
- ۳۹ - لب الالباب - منتخب از ریاض الشعراء (نمره ۲۶) ، تألیف قوام‌الدین علی (نسخه فرد در ایندیاناپس)
- ۴۰ - انیس الاحیا - ترجمه شعرای زمان مؤلف موسوم به انیس در قرن ۱۲ و تکمیل آن در قرن ۱۳ .
- ۴۱ - خلاصه الکلام - تعریف ۷۸ مثنوی فارسی از داستانی و حماسی و عرفانی تألیف علی ابراهیم خان خلیل قرن ۱۲ (نسخه فرد در بودلین) .
- ۴۲ - عقده ثریا - ترجمه شعرای ایران در هند در زمان محمدشاه تازمان شاه عالم تألیف غلام حمدانی مصحفی (قرن ۱۲) .
- ۴۳ - صحف ابراهیم - تذکره عمومی محتوی شرح حال ۳۲۷۸ شاعر ایرانی تألیف علی ابراهیمخان مؤلف خلاصه الکلام (نمره ۴۱) (اوایل قرن ۱۳ - نسخه فرد کتابخانه برلین) .
- ۴۴ - خلاصه الافکار - تذکره عمومی تألیف ابوطالب تبریزی اصفهانی (اوایل قرن ۱۳) .
- ۴۵ - مخزن الغرایب - تذکره عمومی محتوی شرح حال ۳۱۴۷ شاعر تألیف علی احمد هاشمی (قرن ۱۳) .

۴۶ - تذکره احمد اختر - شرح حال شعرای زمان فتحعلیشاه (قرن ۱۳)، (نسخه فرد دربرلین).

۴۷ - ریاض الوفاق - شرح حال شعرای ایرانی زمین مؤلف ذوالفقار علی مست در کلکته (نسخه فرد دربرلین).

۴۸ - تذکره دهگشا - ترجمه شعرای دوره فتحعلیشاه تألیف علی اکبر شیرازی (قرن ۱۳)

۴۹ - صبح وطن - تذکره قسمتی از شعرای ایران در هند تألیف محمد قوچ خان اعظم (قرن ۱۳ - چاپ مدرس).

۵۰ - مجمع النصحاء - آخرین تذکره عمومی معروف تألیف رضاقلیخان هدایت در دو جلد که تذکره ریاض العارفین هم از اوست (اواخر قرن ۱۵ ، چاپ تهران).

معروفترین تألیفات فرنگی در تاریخ ادبیات ایران

۱ - تاریخ ادبی ایران در چهار جلد از قدیم تا زمان حاضر تألیف ادوارد براون ۱۹۰۲ -

۱۹۲۴

A Literary History of persiady E . G . Browne 4vol .

(1902-1924)

۲ - تاریخ ادبیات ایران تألیف هرمان اته در یک جلد .

Neuperrische Litteratur

von

Hermann Ethé

که در ضمن کتاب فقه اللغة ایران یعنی :

(Grundriss der iranischen Philologie)

طبع اشترامبرگ . آلمان ۱۸۹۶-۱۹۰۴ و هم جدا گانه انتشار یافته .

۳ - فهرست نسخ خطی فارسی در (موزه بریتانی) درسد جلد و یک متمم .

A Catalogue of Persian Mss .

The British Museum 4 v o l by Rieu

London 1876-1895

گذشته از این سه تألیف مفید معروف کتاب ادبیات ایران ایتالویزی **Italo pizzi**

مهم است . همچنین دانشمندان فرنگ رسالات سودمند گوناگون در شرح احوال افراد شعرا

تألیف کرده اند مانند مقدمه و ملاحظات کازیمیرسکی راجع به منوچهری و تحقیقات

ژوکووسکی راجع به انوری و تبعات همین دانشمند و گریستن سن در باب خیام و

مطالعات خانیکوف در خصوص خاقانی و تحقیقات باخر درباره نظامی و کتاب سودمند

ماسه در حق سعدی و نظایر اینها یکی از مفیدترین این سنج تقیبات کتاب مفید استاد فلده که
موسوم به حماسه ملی ایران در باره فردوسی و شاهنامه است به عنوان ذیل:

Das Iranische National epos

von

Th . Noeldeke

تیسره - راجع به منافع و مآخذ زیاد ایرانی و اسلامی و فرنگی ادبیات ایران و متون دیوانها
و تألیفات دیگر در درجه اول تاریخ ادبیات امه و در ثانی تاریخ ادبی بر اون که در فوق مذکور شد مورد
استفاده بزرگی است .

فهرست نامها

۱ - نامهای کسان

حرف الف

۳۵۷، ۲۶۸	ایاقا آن : ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۵۸
ابوبکر خوارزمی: ۱۰۰	آبش خاتون: ۲۶۲
ابوبکر بن محمد جهان پهلوان ۲۳۵	ابراهیم صفوی: ۳۶۴
ابوجعفر احمد صفاری: ۴۸	ابراهیم بن مسعود غزنوی : ۵۸ ، ۱۵۰ ،
ابوحفص سفیدی: ۴۵	۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷
ابوحشیفه نعمان بن ابن ثابت: ۴۱	۲۰۱، ۱۹۶
ابوالحسن علی فرقانی: ۱۱۴، ۱۱۱	بن ابی اصیبه: ۲۵۷، ۱۰۵
ابوالحسن علی لشکری: ۱۴۸	ابن الاثیر: ۲۵۷، ۲۵۶
ابوالحسن غزنوی: ۲۴۶	ابن بابویه: ۵۴-۲۵۲
ابوالغیاث خمار: ۱۰۳	ابن یزاز: ۳۹۶
ابودلف حکمران اران: ۱۳۸، ۱۴۸	ابن خلدون: ۲۵۶
ابوسعید محمد بن منصور: ۱۷۰	ابن خلکان: ۳۹۷، ۲۵۷، ۱۰۵، ۷۵
ابوسعید هروری: ۱۸۶	ابن عمر محرابی: ۴۰۱
ابوسعید ابوالخیر: ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۹۳،	ابن فقیه همدانی: ۵۴، ۵۵
۲۵۵، ۲۴۷، ۱۶۶	ابن فارس: ۳۵۱
ابوسعید تیموری: ۲۵۸، ۳۴۴، ۳۵۵	ابن قتیبه: ۵۴، ۵۷
ابوسعید چنگیزی : ۲۷۹ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ،	ابن الندیم: ۱۵۷، ۵۷
۳۱۱، ۳۱۳ - ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۴ ، ۳۵۴ ،	ابن هانی: ۴۶
۳۵۵	ابن یسین: ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۶۱، ۳۶۲
ابوسلیک گر کانی: ۳۸	ابو ابراهیم منتصر: ۴۲
ابوسهل مسیحی : ۱۰۳	ابو اسحاق ایتجو : ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۹ ، ۳۳۰
ابوشکور بلخی: ۳۹، ۴۰، ۹۸، ۱۶۳	۳۶۰
ابوطالب تبریزی: ۴۰۰، ۴۲۰	ابو ایوب انصاری: ۱۱۳
ابوعبدالله الحصری: ۱۱۱	ابوبکر بن سعد بن زنگی: ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۷ ،

- ابوعبدالرحمن سلمی: ۱۱۱
 ابوالعباس احمد قصاب: ۱۱۱
 ابوالعباس فضل بن احمد: ۶۶
 ابوعلی سینا: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۳، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۱
 ابوالعلاء گنجوی: ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۶
 ابوعلی مسکویه: ۱۰
 ابوالفتح بسی: ۱۰۴
 ابوالفتح مظفر نیشابوری: ۱۸۴، ۲۷۵
 ابوالفضل ساوه‌ای: ۴۰۰
 ابوالفرج: ۲۹
 ابوالفرج بن جوزی: ۲۶۳
 ابوالفرج رواسی: ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۹۸
 ابوالفضل: ۳۶۷، ۳۷۴
 ابوالفضل بیهقی: ۱۰۳، ۲۴۸
 ابوالفضل حسن سرخسی: ۱۱۱
 ابوالقاسم خاص: ۱۵۷
 ابوالثوید بلخی: ۴۰، ۴۱، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۳۷
 ابومسلم خراسانی: ۲۸، ۲۹
 ابومعشر بلخی: ۵۴، ۵۶
 ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی: ۶۵، ۷۱
 ابوالمظفر اخستان: ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۳۵
 ابومنصور محمد بن عبدالرزاق: ۵۳، ۸۴
 ابومنصور موفق هروی: ۱۴۱
 ابونصر باری: ۱۵۷
 ابونصر عراقی: ۱۰۳
 ابونصر محمد بن وهسودان: ۱۴۸، ۱۴۹
 ابونواس: ۳۱
 امی ذرعقلی: ۳۵۱
 انسخوار زمشاه: ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۵۱
 انه: ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۱۰
 انیرالدین اخسیکی: ۲۲۵، ۲۲۷
 احمد اختر: ۴۲۱
 احمد امین: ۵۷
 احمد تبریزی: ۹۸
 احمد حسن میمند: ۸۲
 احمد بن زین العابدین اصفهانی: ۴۰۱
 احمد بن سامان خداده: ۳۷
 احمد بن شیخ ادريس بن حسن: ۳۳۱
 احمد بن عبدالله خجستانی: ۳۷
 احمد بن محمد بن ابی بکر: ۸۲
 احمد بن محمد سهیلی: ۱۰۴
 احمد بن منوچهر شمس کله: ۷۱
 احمد بن موسی بن شاکر: ۳۱، ۳۲
 احمد بن نصر الله: ۳۶۶
 احمد بن مهدی تراقی: ۴۰۱
 اخیلس: ۸۳
 ادیب اسمعیل: ۱۸۳
 ادیب المالك فراهانی: ۴۰۶
 ادیب صابر: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶، ۳۹۳، ۴۱۰
 آذریکدلی: ۳۷۷، ۳۹۹، ۴۲۰
 آذر: ۳۷۵
 آرام احمد: ۳۵۷
 ارجاسب: ۲۴، ۸۳، ۸۵
 اردشیر: ۲، ۱۷، ۱۹، ۸۳
 ارسلان‌شاه بن کرمانشاه: ۲۰۱
 ارسلان بن طغرل: ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۲۷
 ارسلان بن مسعود: ۱۵۳، ۱۵۶
 ارشامه: ۱۸
 اریارامنه: ۱۷، ۱۸
 آزاد حمینی: ۴۰۰
 ازبک بن محمد: ۲۵۲
 ازرقی: ۱۸۲، ۱۸۴

- اسحق موصلی : ۵۶، ۵۴
 اسحق هندی : ۴۰۶
 اسدی طوسی : ۱۳۷، ۵۰، ۱۴۱، ۱۴۸ ، ۲۶۹
 اسفندیار : ۲۸۹، ۸۳
 اسکندر : ۸۳ ، ۲۰۴، ۹۰، ۸۸ ، ۲۰۵ ، ۲۳۵
 اسکندر منشی : ۳۹۶
 اسمعیل ابن احمد سامانی : ۴۶، ۳۸
 اسمعیل بن احمد صاحب تفسیر ترکی منتهی : ۲۸۹
 اسمعیل بن جعفر صادق : ۱۴۲
 اسمعیل ثانی (صفوی) : ۳۹۸
 اسمعیل صفوی : ۳۶۳ ، ۳۷۳ ، ۳۹۵ ، ۳۹۸
 اسمعیل وراق : ۱۸۲
 اشپیکل : ۲۶
 اشرط : ۱۴۰
 اشرف چوپانی : ۳۲۹
 اعتضاد السلطنه : ۳۹۲
 افراسیاب : ۸۸، ۸۷
 افضل الدین کاشانی : ۳۶۱
 افلاطون : ۳۷۲، ۱۰۷، ۲۶، ۳
 افلاکی : ۳۶۱
 اقبال (عباس) : ۲۵۷، ۲۵۶، ۵۷ ، ۳۶۱ ، ۴۱۵
 اقبال (محمد) : ۲۵۷
 اکبر شاه : ۴۱۸، ۴۰۲، ۳۹۸، ۳۷۴، ۳۶۷، ۳۶۶
 الهی حسینی : ۴۱۹
 الب ارسلان سلجوقی : ۲۴۹، ۱۶۷، ۱۱۳
 الب ارسلان حاکم خراسان : ۱۸۲
 البتکین : ۵۸
 الجایشو : ۳۵۴، ۲۷۹
 الغبیک : ۲۶۰، ۲۵۸
 القاص میرزا : ۳۶۴
 المتوکل : ۲۹
- الیاس بن سامان خداه : ۳۶۴
 امام الحرمین : ۲۵۲
 امرء القیس : ۷۲
 امیر خسرو دهلوی : ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۶۱ ، ۲۶۶ ، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۱
 امین : ۳۶، ۳۲
 امین احمد رازی : ۴۱۸، ۳۹۹، ۳۹۸
 امین الدین : ۳۳۰
 انکیانو : ۲۶۸، ۲۶۷
 انوری : ۱۰۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۴
 ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۴
 ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۹
 ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۴۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۸۰
 ۴۱۰، ۳۸۸
 انوشکین : ۲۵۲
 انوشیروان : ۲۷۵، ۹۰
 انوشیروان خالد بن محمد کاشانی : ۲۵۰
 انیس : ۴۲۰
 اوحد الدین کرمانی : ۳۰۳
 اوحدی مراغه‌ای : ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۶۱
 اورنگ زیب : ۴۰۲
 اوزول حسن : ۳۶۳، ۳۴۷
 اوکتافا آن : ۳۸۵
 اویس (سلطان) : ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱
 اهلی شیرازی : ۳۷۳
 ایتالو پیزی : ۴۲۱
 ایزد گشپ : ۴۰۷، ۳۶۱
 ایلدگر : ۲۲۵
- حرف ب**
- بابا ظاهر : ۱۰۷، ۱۱۱، ۲۵۵، ۲۵۶
 بابا افغانی : ۳۷۳
 بابر تیموری : ۲۶۱، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۶۶
 باخر (آلمانی) : ۲۵۷
 باخرزی : ۱۰۶، ۲۵۵

- بهار (ملك الشعرا): ۴۰۵، ۲۷۱، ۱۰۴، ۵۷، ۲۶ : ۴۱۵، ۴۰۶
 بهار مست : ۱۰۴
 بهرامشاه غزنوی : ۱۲۱ ، ۱۱۶ ، ۶۸ ،
 ۲۴۳، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۵۶ ، ۱۵۳ ، ۱۲۳
 ۲۵۰
 بهرام گور : ۳۵
 بهرامی : ۱۵۲
 بهزاد - ۲۶۱ ، ۳۶۴
 بهمنیار (احمد): ۲۵۵، ۱۰۵
 بهمنیار بن مرزبان : ۲۰۵
 بیانی (مهدي) : ۳۶۲
 بيدگلی : ۳۷۷
 بيدل : ۳۷۵
 بیرونی (ابوریحان) : ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۴۱۰ ،
 ۴۱۴
 بیژن : ۲۱۸، ۹۵، ۹۳ ، ۸۸
 بیضاوی : ۳۲۹
- حرف پ**
- پاریس : ۸۳
 پریموس : ۸۳
 پرورین اعتصامی : ۴۰۶
 پژمان : ۴۰۷، ۴۰۵
 پلوتارک : ۲۶، ۳
 پورداد : ۲۶
 پیزی Pizzi : ۹۹
 پیرحسن : ۳۲۹
- حرف ت**
- تابنده کناپادی : ۲۵۶
 تاج الدین احمد عراقی : ۴۱۴ ، ۳۱۳
 تربیت (محمد علی) : ۳۶۲
 ترکان خاتون : ۲۶۷
 تقي زاده : ۲۵۶
 تقي الدین کاشی : ۴۱۸، ۳۹۸، ۲۲۹، ۱۲۳
 تنکابنی : ۲۵۷
- بايرون : ۱۵۶
 بايزيد : ۳۶۷
 بايزيد ثانی : ۳۵۲
 بايستقر : ۳۵۵، ۲۶۱، ۲۶۰
 بايقر (سلطان حسين) : ۳۴۷، ۳۴۴، ۲۶۱ :
 ۳۹۸، ۳۶۴، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۴۸
 بختياری : ۱۰۴، ۹۸
 بديع الزمان فروزانفر : ۲۵۶، ۱۰۴ :
 ۴۱۵، ۳۶۱
 بديع الزمان همدانی : ۱۰۰، ۹۹
 براون : ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۱۰۴، ۵۷ :
 ۴۲۱، ۴۱۵، ۴۰۷، ۴۰۵، ۳۶۲، ۳۶۱
 بروکلیمان : ۳۶۲، ۲۵۷، ۱۰۴، ۵۷ :
 بریکتو : ۳۶۲
 بزرگمهر : ۹۰
 بسمل شیرازی : ۳۸۲
 بشار بن برد : ۲۱
 بلعمی (ابوالفضل) : ۴۶، ۳۹
 بلعمی (ابوعلی) : ۱۰۴، ۵۳، ۳۹
 بتدار رازی : ۱۰۴
 بتدار (قوام الدین فتح بن علی اصفهانی) : ۹۸
 بوسعدجر : ۱۶۶
 بو طاهر خسروانی : ۹۸، ۹۷
 بوعلی بلخی : ۹۸
 بو نصر یارسی : ۱۵۳
 بهاءالدوله دیلمی : ۱۰۴، ۹۶، ۸۲، ۶۴
 بهاءالدین بغدادی : ۲۴۶
 بهاءالدین محمد بن حسین الخطیبی : ۲۸۴، ۲۸۳
 بهاءالدین محمد (پدر عظاملك جویینی) : ۳۵۳
 بهاءالدین محمود (وزیر مبارزالدین محمد) :
 ۳۱۸
 بهاءالدین ملتانی : ۲۷۹
 بهاءالدین نقشبند : ۳۴۴
 بهالی (شیخ) : ۴۰۱، ۳۶۸، ۳۶۴ :
 ۴۰۵

جیبانی : ۳۹

حرف ج

چتری بیک : ۱۰۰

چنگیز : ۳۵۳، ۲۵۸

چیشیش : ۱۸

حرف ح

حافظ : ۲۹۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۱۳۶، ۱۲۸، ۱۲۵

، ۳۸۳، ۴۲۸، ۳۲۵، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۸۹، ۲۶۶

، ۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۶، ۲۶۲، ۳۶۰، ۳۴۶، ۳۴۵

، ۴۷۵، ۳۸۰، ۳۷۳، ۳۹۰، ۴۱۱

۴۱۲

حافظ ابرو : ۳۵۵

حجاج بن یوسف : ۲۹

حسام الدوله اردشیر : ۱۸۸

حسام الدین حسن بن محمد بن حسین : ۲۸۷، ۲۸۶

۲۸۹، ۲۸۸

حسام الدین علی غوری : ۲۵۰

ریک روملو : ۳۹۶

بزرگه (شیخ) : ۳۲۸، ۲۲۴

حسن طالقانی ، ۴۰۰

حسینعلی میرزا : ۳۹۰، ۳۸۵، ۳۷۷

حسن غزنوی (سید) : ۱۶۱، ۱۹۰، ۱۹۸

۲۰۰

حسن بیک : ۴۱۹

حسن بن موسی بن شاکر خوارزمی : ۳۱

۳۲

ارزمی : ۱۰۳

شرف الملک : ۳۵۶

حسین بن علی (ع) : ۳۵۷، ۲۸

حسین (سلطان) : ۳۲۴

حسین مکی : ۴۱۵، ۴۰۷

حسین واعظ : ۳۵۸، ۳۵۷، ۲۷۱

حقایقی : ۲۰۵

حکمت (علی اصغر) : ۲۵۷

حکیم (میرزا محمود) : ۳۸۳

توفیق (دکتر رضا) : ۲۵۶

تیمورث : ۸۹ *

تیمور : ۳۶۲، ۳۵۵، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸

۳۶۵

حرف ث

تعالبی : ۱۰۲، ۵۷

ثقة الملك طاهر علی مشکان : ۱۵۶، ۱۵۳

حرف ج

جاخط : ۲۹

جاکسن (ویلیام) : ۲۰۴، ۵۷، ۲۶

جامی (عبدالرحمن) : ۲۳۷، ۱۴۹، ۱۱۴، ۴۶

، ۳۵۲، ۳۴۳، ۲۶۶، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۵

، ۳۷۳، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۲، ۳۵۷، ۳۵۶

۴۱۱، ۴۰۵، ۳۷۵

جامی (احمد) : ۳۴۳

جرجانی (عبدالقاهر) : ۲۵۵

جرجی زیدان : ۱۰۵، ۵۷

جریر : ۱۱۷

جعفر صادق (ع) : ۱۴۲

جلابی هجویری : ۱۴۷

جلال الدین دوانی : ۳۵۸

جلال فیروز شاه : ۳۰۸

جلال الدین اشهری : ۲۲۷، ۲۲۵

جلال الدین اصفهانی (وزیر صاحب موصل) : ۲۱۰

۳۶۲، ۳۵۶

جلال الدین حسین انجو : ۴۰۲

جم : ۱۳۸، ۸۹، ۸۳

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی : ۱۹۶، ۱۸۹

۳۰۰، ۲۲۸، ۲۲۶

جمال الدین محمد بن ناصر : ۱۹۸

جوزجانی : ۱۰۲

جولوخ : ۶۴

جهانبانی : ۴۰۷

جهانشاه قراقوینلو : ۳۴۴

جهانگیر : ۴۱۹، ۴۰۲، ۳۶۶

حرف ر

زال : ۹۰، ۹۴، ۹۰، ۸۷ :
 زردشت : ۲۰۵، ۸۸، ۸۵، ۸۳، ۵۱، ۲۴ :
 زریر : ۲۴ :
 زکریای قزوینی : ۳۶۰ :
 زلالی خوانساری : ۳۷۳ :
 زمخشری : ۳۸۲، ۴۲۹، ۲۵۴ :
 زین‌الدین اسماعیل بن حسن جرجانی : ۲۵۱ ،
 ۲۵۲ :
 زیکفرید : ۸۳ :

حرف ژ

ژو کوسکی : ۲۵۶ :

حرف س

سام : ۸۷ :
 سام میرزا : ۳۹۸، ۳۶۴ :
 سامان خداه : ۳۸ :
 سبکتکین : ۳۵۳، ۵۸ :
 سبکی : ۲۵۷ :
 سپهر (عیاسقلی خان) : ۳۹۷ :
 سحاب : ۳۷۷، ۳۷۶ :
 سبحان : ۲۱۹ :
 سروش اصفهانی : ۳۹۳، ۳۹۱ :
 سعد بن ابوبکر بن سعد : ۲۶۷، ۲۶۱ :
 سعد زنگی : ۳۵۷، ۲۶۳ :
 دین سلماز : ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۵۰ :
 سعدالدین محمد کاشغری : ۲۴۴ :
 سعدالدین وراوینی : ۲۴۴ :
 سعدی : ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۴، ۱۸۱، ۱۳۷، ۱۲۵ ،
 ۳۱۲، ۳۰۸ ، ۳۰۷ ، ۳۰۲، ۲۸۹ ، ۲۷۹، ۲۶۳ ،
 ۳۳۴ ، ۳۳۳، ۳۳۲ ، ۳۵۷، ۳۴۵ ، ۳۲۳، ۳۲۲ ،
 ۳۸۳، ۳۸۰ ، ۳۷۹، ۳۷۵ ، ۳۷۱، ۳۷۰ ، ۳۶۶ ،
 ۳۹۸، ۳۸۹، ۵۸۴ :
 سید نفیسی : ۳۶۱ ، ۲۶۷ ، ۲۵۶ ، ۱۰۴ ، ۵۷ :

۳۶۲

سلجوق : ۱۰۵ :
 سلجوقشاه بن سطرشاه بن زنگی : ۲۶۷ ،
 ۲۶۸ :
 سلطان : ۲۶۸ :
 سلطان ولد : ۳۶۷، ۲۸۹، ۱۸۲، ۲۸۴ :
 سلمان ساوجی : ۳۳۴ ، ۳۳۱ ، ۳۲۸ ، ۳۲۴ :
 ۳۶۲، ۳۳۵ :
 سلمان فارسی : ۲۱۶ :
 سلیم عثمانی : ۳۶۸ :
 سلیمان : ۱۱۹ :
 ستانی : ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۱۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۵ :
 ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۶۱ ، ۱۵۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۷ ،
 ۱۸۴ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۲۰۵ ، ۲۳۴ ، ۲۶۹ ،
 ۲۷۰ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۳۰۰ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۲ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ،
 ۳۳۳ :
 سنجر : ۱۸۶ ، ۱۷۳ ، ۱۶۸ ، ۱۶۲ ، ۱۰۵ :
 ۱۸۵ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۴ :
 سوزلی : ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۴۷ :
 سهراب : ۹۵، ۸۸ :
 سهروردی شهاب‌الدین ابو حفص محمد بن محمد :
 ۳۶۳، ۳۵۸، ۲۷۹، ۲۵۴ :
 سهروردی (شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن امیرک -
 شیخ اشراق) : ۳۶۸، ۳۶۰، ۲۵۴ :
 سهیلی خوانساری : ۲۵۶ :
 سیاوش : ۸۸ :
 سبزیه : ۳۱ :
 فخرالدین ارسلان : ۲۲۵ :
 فخرالدین محمود دهلوی : ۳۰۷ :
 فخر قاطمی : ۳۶۲ :

حرف ص

شہید بلخی : ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۵ : ۱۵۵
۱۶۳
شیبانی (فتح اللہ خان) :

حرف ص

صائب تبریزی : ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۱۶۸ ، ۳۷۰ ، ۳۷۳
۳۸۹ ، ۲۷۹ ، ۳۷۴
صاحب بن عباد : ۳۰ ، ۵۷ ، ۱۰۰ ، ۱۰۴
صاعد بن مسعود (رکن الدین) : ۳۰۱
صبا : ۳۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۹۳
صباحی : ۳۸۱ ، ۳۷۵
صبوری مشہدی : ۳۹۵
سدوالدین قونوی : ۳۵۰
سفا (ذبیح اللہ) : ۲۵۶
صفی (شاہ) : ۳۹۶
صفی الدین اردبیلی (شیخ) : ۸۶۳
صفی الدین بن عبدالرحمن جامی : ۳۵۰
صلاح الدین ایوبی : ۲۵۴
صلاح الدین فریدون زرکوب : ۲۸۶
صنیع الدولہ (محمد حسن خان) : ۳۹۷
صورتگر (لطف علی) : ۴۱۵

حرف ض

ضحاك : ۸۷
ضیا پاشا : ۳۶۸

حرف ظ

طالب آملی : ۳۶ ، ۲۳
طاہر ذوالیمینین : ۳۶ ، ۳۲
طبرسی (ابو علی فضل بن حسن) : ۲۵۳
طغائیمور : ۳۱۹
طغانشاہ بن الب ارسلان : ۹۶ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
۱۸۸
طغرانی اصفہان : ۲۵۵
طغرل : ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵
طغرل بن ارسلان : ۱۷۶ ، ۱۹۰ ، ۲۳۵
۲۴۹

شاہ پور : ۸۳

شاہ جہان : ۳۶۶ ، ۳۷۱ ، ۳۷۳

شاہرخ : ۲۵۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶

شاہ شجاع : ۲۶۱ ، ۳۲۴ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱

شاہ مبارک : ۳۷۴

شہتری : ۱۲۵ ، ۱۶۳ ، ۲۰۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۳

۲۹۵

شہلی نعمان : ۳۳۲ ، ۳۶۲ ، ۴۷۴

شجرہ : ۳۶۱

شرف الدین علی یزدی : ۳۵۵

شرف الدین ہارون : ۳۰۲

شعلہ (سید محمد) : ۳۷۷

شفر : ۲۵۷

شفق (دکتر رضا زادہ) : ۲۶ ، ۵۸ ، ۱۰۴ ، ۲۵۵

۲۵۷

شمس تبریزی : ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷

۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۶۱

شمس الدولہ دیلمی : ۱۰۱ ، ۱۰۴

شمس الدولہ طغانشاہ : ۱۸۲

شمس الدین دشتی : ۳۴۳

شمس الدین محمد جوینی : ۲۶۰ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵

۲۶۷ ، ۳۰۲

شمس الدین محمود صاین : ۳۱۲ ، ۳۱۴

شمس طبسی : ۲۰۰

شمس العلما عبد الرب آبادی : ۴۰۰

شمس الملک نصر (ابوالحسن) : ۲۰۳

شہاب ترشیزی : ۳۹۵

شہاب الدین عبد اللہ شیرازی (وصاف الحضرة) :

۳۵۴

شہاب الدین (قاضی) : ۳۱۰

شہرستانی (محمد) : ۳۵۴

شہریار بن شروین : ۸۱

عبدالواسع جیلی: ۳۷۸، ۲۰۱، ۲۰۰
 عبدالوہاب قزوینی: ۴۰۰
 عبیدزاکانی: ۳۳۱
 عیبی: ۳۵۳
 عرفی شیرازی: ۳۶۶، ۳۶۵، ۲۶۱
 ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۰، ۳۶۸
 عزالدولہ دیلمی: ۱۰۴
 عزالدین ابوالفتح مسعود بن نورالدین
 ارسالشاه: ۲۳۶
 عسجدی: ۱۷۰، ۶۳
 عضدالدولہ دیلمی: ۱۰۴، ۱۰۰
 عضدالدولہ شیرزاد: ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳
 عطار: ۲۴۷، ۱۳۷، ۱۲۳، ۱۰۷، ۱۰۵
 ۲۹۶، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۸۰
 ۳۴۷، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۱۸، ۳۱۲، ۳۰۴
 ۲۵۶، ۲۵۵، ۳۳۴، ۳۳۳
 عطا ملک جوینی: ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۶۰
 ۳۵۳، ۲۶۸
 علاء الدولہ سمنانی: ۳۱۱، ۱۲۵
 علاء الدولہ کاکویہ: ۱۰۴، ۱۰۳
 علاء الدین (پسر مولوی): ۲۸۶
 علاء الدین خوارزمشاه: ۲۸۴
 علاء الدین کرب اورسلان: ۲۳۵
 علاء الدین کیقباد: ۲۷۴
 علاء الدین محمد (پدر سلمان ساوجی): ۳۲۴
 علاء الدین محمد (وزیر ابوسعید بہادر):
 ۳۱۹، ۳۱۸
 علاء الدین محمدشاه: ۳۱۰، ۳۰۸
 علی (سید) مؤلف تذکرہ بزم آرا: ۷۰۰
 علی (شاه): ۳۹۸
 علی بن ابیطالب (ع): ۳۲۴، ۷۱، ۴۳، ۲۸
 ۳۹۱، ۳۷۳، ۳۷۰
 علی بن حسین کاشفی: ۵۵۷
 علی بن زید بیہقی: ۲۴۸
 علی خاص: ۱۵۷، ۱۵۲
 علی دیلم: ۸۶

طغرل تکین (محمد): ۲۰۰
 طغلق: ۹۸
 طوسی (شیخ): ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۷
 طہماسب صفوی (شاه): ۳۶۹، ۳۲۴
 ۳۹۸، ۳۹۶
حرف ظ
 ظفر خان: ۳۷۱
 ظہوری نریشی: ۳۷۳
 ظہوری خجندی: ۳۶۶
 ظہیر قاریابی: ۲۶۹، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۷۷
 ۳۲۵، ۲۷۰

حرف ع

عاشق اسفہانی: ۳۷۷
 عباس ثانی (شاه): ۳۷۱
 عباس کبیر (شاه): ۳۷۳، ۳۷۰، ۳۶۴
 ۳۹۸، ۳۹۶
 عباس میرزا: ۳۸۴، ۳۶۹، ۳۶۸
 عباس مروزی: ۳۶، ۳۵
 عبدالرحمن سلمی: ۱۱۴
 عبدالرحمن یزدادی: ۱۰۰
 عبدالرزاق بن نجفقلی: ۳۹۸
 عبدالرزاق سمرقندی: ۳۵۵
 عبدالرسولی: ۲۵۶، ۱۰۴
 عبدالرشید محمود غزنوی: ۲۴۷،
 ۲۴۸
 عبدالعظیم قریب: ۲۵۷، ۲۵۶، ۱۰۵
 ۴۱۵، ۳۶۱
 عبدالقادر بغدادی: ۹۹
 عبدالکریم بن علی رضا: ۳۹۷
 عبداللہ انصاری: ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۰۷
 ۳۵۰، ۲۵۶، ۱۶۶
 عبداللہ بن مقفع: ۸۵، ۸۳، ۴۹، ۳۱، ۶۰
 ۲۵۰
 عبدالملک برہانی: ۱۶۷
 عبدالملک بن توح: ۳

غیاث الدین تغلق: ۳۰۸
 غیاث الدین خوارزمشاهی: ۲۶۴
 غیاث الدین محمد نوشید الدین فضل الله:
 ۳۶۱، ۳۲۲، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۴، ۳۰۳
 غیاث الدین مسعود بن محمد: ۱۹۸
 غیاث الدین هندو: ۳۱۹

حرف ف

فارابی: ۱۰۱
 فتحعلیشاه: ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹
 ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۰
 ۳۹۳، ۳۹۹
 فخر: ۳۶۸
 فخرالدوله دیلمی: ۱۰۱
 فخرالدین اسمعذ کرگانی: ۱۷۶، ۱۷۷
 فخرالدین بهرامشاه بن داود: ۲۳۳، ۲۳۷
 فخرالدین عراقی: ۳۵
 فخرالملک بن خواجه نظام الملک: ۱۶۹
 فخر داعی: ۳۶۲
 فخر رازی: ۳۵۹، ۳۵۴، ۳۵۷
 ۲۵۳، ۲۵۴
 فرخ: ۹۶۸
 فرخی، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۷
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۶۸، ۱۷۷
 ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۵۱، ۳۶۸، ۳۷۷
 ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
 فرخزاد بن محمود غزنوی: ۲۴۸
 فردوسی: ۲۴، ۲۷، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۷
 ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۹۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۵
 ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
 ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۹، ۳۲۲، ۳۲۳
 ۳۴۵، ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۲
 فروغی بسطامی: ۳۹۰، ۳۹۱
 فرهاد میرزا: ۳۶۸

علیر خا عباسی: ۳۶۴
 علیرضابن عبدالکریم شیرازی: ۳۹۷
 علی سمرقندی: ۳۴۴
 علیشیرنوالی: ۲۶۱، ۶۴۴، ۶۴۵، ۲۴۵، ۳۵۰
 ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۹۷
 علی فرامرزی: ۱۶۷
 علی مشهدی: ۲۶۱
 عماد فقیه: ۳۳۴، ۳۳۵
 عماره مروزی: ۴۳، ۳۲
 عمر (خواجه): ۲۳۲
 عمر ولایت: ۳۷، ۳۸
 عمیق بخارائی: ۱۷۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۵۷
 عمید اسعد: ۶۵۰۰
 عمیدالدوله جمشیدی بهمنیار: ۱۶۸
 عمیدالملک ابوالقاسم خاص: ۱۵۲
 عمیدالملک کندری: ۲۰۶
 عندلیب (محمد حسین خان): ۳۹۳
 عنصری: ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۵۹
 ۶۴، ۸۱، ۹۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۴
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۱۱
 ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۲۲، ۳۶۸، ۴۷۷
 ۳۹۳
 عوفی: ۳۵۶
 عیسی: ۲۱۵

حرف غ

غازان: ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۵۴
 غزالی (احمد): ۲۵۳
 غزالی (محمد): ۱۰۰، ۱۶۲، ۲۵۰
 ۲۵۲، ۲۵۳
 غنائوی رازی: ۶۴
 غنی (دکتر): ۱۰۰، ۳۲۶
 غنی زاده: ۲۵۶
 غیاث الدین ادیب: ۴۰۰
 غیاث الدین بلبان: ۳۰۸
 غیاث الدین بن اسکندر: ۳۳۲

قسطی: ۲۵۷، ۱۰۴، ۵۷
 قلیج ارسلان: ۲۳۳
 قوام (حاجی): ۳۳۷، ۳۳۰
 قوام الدین (خواجہ): ۱۹۲، ۱۹۱
 قوام الدین عبد اللہ: ۳۲۹، ۳۲۷
 قہرمان میرزا: ۳۹۱

حرف ک

کاتبی قزوینی: ۳۶۱
 کاری میر سکی: ۱۰۴
 کافی الدین عمر بن عثمان: ۲۰۷
 کاوہ: ۸۷، ۷۳
 کتابیون: ۹۵
 کنزیاس: ۲۶، ۷
 کرومر (فن): ۵۷
 کرستن من: ۲۵۶، ۵۷
 کریمخان زند: ۳۹۷، ۳۶۳
 کسائی مروزی: ۴۴، ۴۳
 کسروی نسرینی: ۲۵۶
 کلیم: ۹۸
 کلیم کاشی: ۳۶۵
 کلیم حمدانی: ۳۷۴، ۳۷۳
 کلینی: ۲۵۲
 کمال الدین اسماعیل: ۳۰۰، ۱۹۶
 ۳۲۵، ۳۰۲
 کمال الدین خوارزمی: ۲۸۹
 کمال خجندی: ۳۶۲
 کوروش: ۱۷، ۳
 کوہی کرمانی: ۳۶۱، ۲۵۶
 کیخسرو: ۹۰، ۸۸
 کیخسرو بن قلیج ارسلان: ۲۴۹
 کید ہندی: ۹۲
 کیگوس: ۹۴، ۸۸، ۸۳
 کیگوس بن اسکندر بن قابوس: ۱۰۴
 ۲۵۰، ۲۴۹
 کیومرث: ۸۷، ۸۳

فرہنگ (میرزا ابوالقاسم): ۳۸۴، ۲۸۳
 فریدون: ۲۷۷، ۸۳
 فصیحی خوافی: ۳۵۵
 فضل اللہ منشی: ۳۹۸
 فضلون: ۱۴۸
 فضولی: ۳۶۸
 فلکی شیروانی: ۲۳۱، ۲۸۸، ۲۰۵
 فیروز مشرقی: ۳۷
 فیضی دکنی: ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۶۵، ۲۶۱
 ۳۷۵، ۳۷۴

حرف ق

قاآنی: ۳۹۰، ۳۸۵، ۳۸۳، ۲۶۸، ۲۶۶
 قائم مقام (ابوالقاسم): ۳۸۳، ۳۶۸
 ۳۸۵، ۳۸۴
 قائم مقام (میرزا بزرگ): ۳۸۴
 قابوس و شمگیر: ۱۰۲، ۱۰۰، ۵۷
 ۲۴۹، ۱۰۴، ۱۰۳
 قاجار: ۳۶۸
 قاصی احمد غفاری: ۳۹۶
 قاضی بیضاوی: ۳۶۰، ۳۵۹
 قاضی زادہ رومی: ۳۴۴
 قاضی زادہ ایچی: ۳۶۰، ۳۳۰
 ۳۶۱
 قاضی نور اللہ شستری: ۳۹۸
 قزل ارسلان: ۲۳۴، ۲۲۷، ۲۲۵، ۱۸۸
 قزوینی (میرزا محمد خان): ۵۷
 ۳۶۲، ۲۵۶، ۲۵۵، ۱۴۰
 قشیری: ۱۱۲، ۱۰۵
 قطب الدین رازی: ۳۶۱، ۳۲۹
 قطب الدین شیرازی: ۳۶۲، ۳۶۰
 قطب الدین مبارک شاہ: ۳۰۸
 قطب الدین محمد خوارزم شاہ: ۲۵۲
 قطران تبریزی: ۱۴۲، ۱۰۵، ۵۰
 ۲۰۶، ۱۵۰

حرف گ

- گردیزی (ابوسعید عبدالحسن بن ضحاک) ۲۴۷
 گرشاسب: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
 گرتباوم Grunbaum: ۱۰۴
 گزنفون: ۲۶، ۳
 گشتاسب: ۱۰، ۱۸، ۲۴، ۳۴، ۵۱، ۵۳، ۸۵، ۸۸، ۹۵
 گلنزیهر: ۵۶
 گلستانه (ابوالحسن بن محمد امین): ۳۹۷
 گلشن (میرزا محمد علی): ۳۸۵
 گودرز: ۹۰
 گیلاتشاه بن کیکاوس بن اسکندر بن قابوس ۲۴۹

حرف ف

- فاهیجی (محمد): ۳۶۱، ۲۵۵
 فاهیجی (ملا عبدالرزاق): ۲۵۵
 فییبی: ۱۵۵
 لطف الله رازی (مؤلف تذکره میخانه): ۴۰۰
 لیلی: ۲۹۳

حرف م

- مأمون: ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۵۶
 مأمون بن مأمون خوارزمشاه: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴
 مانی: ۱۰۶، ۲۱۶
 مبارالدین محمد مظفر: ۴۱۲، ۴۱۸، ۳۳۰
 منبئی: ۵۰
 مجدالدوله دیلمی: ۱۰۱
 مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر: ۲۸۶
 مجدالدین اسمعیل: ۳۳۰
 مجدالدین رور: ۲۶۷، ۲۶۸

مجدخوافی: ۲۶۶

- مجدهمکر: ۱۸۹، ۲۶۵
 مجلسی: ۳۶۴
 مجمر اصفهانی: ۳۷۷، ۳۷۹
 مجنون: ۱۹۳، ۲۴۲
 مجیر یلفانی: ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۵
 ۲۲۵، ۲۲۸
 محتشم کاشانی: ۳۶۹، ۳۷۰
 محقق ترمذی: ۲۸۴
 (سلطان): ۳۶۴
 بن ابوبکر سعد بن زنگی: ۲۶۷
 بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع): ۱۴۲
 محمد بن الیاس بن یوسف نظامی: ۲۳۲، ۲۳۸
 محمد بن ایلدگز: ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۳۴
 محمد بن جریر طبری: ۵۴، ۵۵
 محمد بن حسن طوسی (ابو جعفر): ۲۵۵
 بن حسن سلیمی: ۳۵۰
 بن حسین عاملی: ۳۰۰، ۴۰۱
 محمد بن سلیمان تنکابنی: ۴۰۰
 محمد بن قیس رازی: ۳۵۶، ۳۵۷
 محمد بن محمود غزنوی: ۶۶
 محمد بن منور: ۱۱۱، ۲۴۷
 محمد بن موسی بن شاکر: ۳۱، ۳۲
 محمد بن وصیف: ۳۷، ۳۸
 بن یعقوب کلینی: ۵۴، ۵۵
 بن شیخ: ۳۶۶
 محمد خان قاجار (آقا): ۳۶۳
 محمد خوارزمشاه: ۲۵۸، ۳۵۷
 محمد رضا شیرازی: ۳۹۷
 محمد زکریای رازی: ۴۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶
 محمد سلجوقی: ۲۱۰
 محمد شاه قاجار: ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۹

- محمد صادق مهدی: ۴۰۰
 محمد عثمانی (سلطان): ۳۶۸
 محمد فاتح (سلطان): ۳۵۲، ۳۴۴
 د گلندام: ۳۶۲، ۳۲۸
 نصیر اصفهانی: ۳۲۷
 یحیی (امام): ۳۲۳
 محمد ابراهیم بن مسعود غزنوی: ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۹۶
 محمود بن محمد بن ملکشاہ: ۲۵۵
 محمود خان ملک الشعراء: ۳۹۵، ۳۹۳
 محمود شاہ (اتابک): ۲۶۷
 دشاہ (آل مظفر): ۳۳۰
 دشاہ (ابن جو): ۳۲۹
 محمود شاہ بن حسن: ۳۳۱
 محمود غزنوی (سلطان): ۵۹، ۵۸، ۴۲
 ۸۰، ۷۸، ۷۱، ۷۰، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۰
 ۲۵۳، ۱۴۲، ۱۰۲، ۱۰۱، ۸۶، ۸۲، ۸۱
 ۳۶۵، ۳۴۸
 محمود میرزا (صاحب تاریخ صاحبزائی):
 ۳۹۸
 محمود میرزا: ۳۶۹
 محیی الدین عربی: ۳۵۰
 محیط طباطبائی: ۴۰۵
 مختار تقفی: ۳۸
 مختار غزنوی: ۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۵۷
 مدرس رضوی: ۳۶۲، ۲۵۶
 مرادی (ابوالحسن): ۲۹۷
 مرتضیان بن رستم بن شروین: ۲۵۲
 مریم: ۳۲۳، ۲۱۲
 مسرور (حسین): ۳۶۱
 مسعود بن ابراهیم غزنوی: ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳، ۲۰۱، ۱۹۶
 مسعود محمد بن ملکشاہ: ۲۵۵
 مسعود سعد: ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۰۶، ۴۶، ۱۵۰، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۸۴، ۱۶۲، ۳۸۵، ۲۳۰
 مسعود غزنوی (سلطان): ۸۱، ۶۶، ۶۴، ۵۹، ۵۸
- ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۰۳، ۸۲
 مسعود هروری: ۸۴
 مسیح: ۱۹۹
 مشتاق: ۳۹۹، ۳۷۷
 مشکوة (سید محمد): ۳۶۲
 مظفری: ۳۲۹
 مظفر اسفزاری: ۱۶۶
 مظفر شاه: ۳۶۱
 ملکشاہ سلجوقی: ۱۶۱، ۱۰۵، ۹۷، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۴۹، ۲۵۱
 معروفی بلخی: ۴۵
 معزالدین حسین کرات: ۳۱۹
 معزالدین کیقباد: ۳۰۸
 معزی: ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۰۵، ۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۷
 ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
 معمری گرگانی: ۴۵
 معین (محمد): ۳۶۲
 معین الدین اسفزاری: ۳۵۵
 معین الدین پروانه: ۲۸۸
 معین الدین جوینی: ۲۶۶
 مفلح طهرانی: ۳۹۵
 مقتفی بالله: ۲۱۰، ۲۰۶
 منتخب الدین بدیع اتابک جوینی: ۱۸۶
 منصف قاجار: ۳۸۱
 منصور بن اسحق: ۵۵
 منصور بن بهرامشاہ غزنوی: ۱۹۷
 منصور چغانی: ۵۰
 منصور بن نوح: ۵۵، ۵۳، ۵۰
 منطقی: ۱۰۴، ۱۰۰
 منوچهر: ۹۰، ۸۷
 منوچهر بن فریدون شروانشاه: ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۰۹
 منوچهر بن قابوس: ۷۱

ناصرالدين قياجه : ۳۵۶
 ناصرالدين الله : ۳۵۸
 نجم آبادی (دکتر محمود) : ۵۸
 نجم الدين رازی : ۳۵۹، ۳۵۸
 نجم الدين کبری : ۳۵۰، ۲۸۴، ۱۰۴
 نریمان : ۵۶
 نشاط : ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۶۸
 نصر بن احمد : ۳۸، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۴۸
 نصر بن ناصر الدين : ۵۹
 نصره الدين محمد بلیان : ۳۰۸
 نصر الله بن عبد الحمید : ۳۵۸، ۲۷۲
 نصیرالدين طوسی : ۱۰۰، ۲۵۹، ۲۶۰
 ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۰۴
 نظام الدين اولیاء : ۳۰۸، ۳۰۷
 نظام الدين دشتی : ۴۴۳
 نظام الدين شامی : ۳۵۵
 نظام الملك : ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳
 نظامی : ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۷
 ۳۰۷، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۷، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۰، ۴۰۴
 نظامی عروضی : ۸۱، ۸۲، ۱۰۴، ۱۵۶
 ۱۶۶، ۱۸۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷
 نظیری نیشابوری : ۳۶۶، ۳۷۳
 نلدکه Noeldeke : ۱۰۴
 نوح بن منصور : ۳۹، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۱۰۰
 ۱۰۴، ۱۰۱
 نوح بن نصر : ۴۲
 نوذر : ۸۷، ۹۰
 نورالله ششتری : ۲۵۷، ۳۹۸
 نیکلسن : ۵۷، ۱۰۴، ۳۶۱، ۳۶۲

منوچهری : ۱۰۵۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۱
 ۱۷۲، ۲۱۸، ۲۲۸، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۶۸
 ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱
 ۳۹۳، ۳۹۲
 منهاج سراج : ۳۵۳
 منیر : ۸۸، ۹۳، ۹۵
 مؤید الملك بن نظام الملك : ۱۰۷
 موسی بن شاکر خوارزمی : ۳۱
 ملك | لظاهر : ۲۵۴
 موفق (ابوعلی حسن) : ۸۲، ۹۶، ۹۷
 Mohl : ۹۸
 مولوی : ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۳۰۰
 ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۴
 ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷
 مهران : ۹۲
 مهربان : ۲۵۵
 میرخواند : ۳۵۵، ۳۹۷
 میدانی : ۲۵۴
 میرزا مهدی منشی : ۳۹۶
 میر سید علی : ۳۶۴
 میرک : ۳۶۴
 مینوی (مجتبی) : ۲۵۶
 حرف ن
 نادر شاه : ۳۶۳، ۳۹۲، ۳۹۶
 ناصح کلپایرگانی : ۳۵۳
 ناصر خسرو : ۴۳، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۸
 ۲۴۷، ۳۹۱
 ناصرالدين ابراهيم : ۲۰۶، ۲۲۳
 ناصرالدين شاه : ۳۶۸، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲
 ۳۹۳، ۴۹۲، ۳۹۹، ۴۰۰
 ناصرالدين عبدالرحيم بن ابی منصور :
 ۳۵۷
 ناصرالدين عباده (خواجه احرار) : ۳۴۷

حرف و

هلاکو : ۳۵۳، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۰، ۲۵۸
 ۳۵۹، ۳۵۴
 همائی (جلال) : ۳۶۱، ۲۵۷، ۲۰۴، ۵۷
 ۳۶۲
 همام تیریزی : ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۶۶، ۲۶۵
 همایون : ۳۶۶
 هندوشاه (محمد قاسم) : ۳۶۷
 هوار : ۳۶۲، ۱۰۵
 هوشنگ : ۱۹
 هومن (محمود) : ۲۶۲

حرف ی

یاقوت : ۲۵۷، ۱۰۵
 یحیی بن سامان خدایه : ۳۸
 یحیی بن عبداللطیف قزوینی : ۳۹۶
 یزدائی : ۳۸۳
 یزدگرد : ۸۸، ۸۷، ۲۸
 یعقوب : ۲۱۹
 یعقوب آق قوینلو : ۳۷۳، ۳۴۴
 یعقوب بن اسحق کندی : ۵۶
 یعقوب بیگ : ۳۴۷
 یعقوب لیث : ۳۸، ۳۷
 یغمای جندقی : ۳۹۵
 یمن الدوله طغرانی : ۳۱۸
 یوسف : ۲۱۷
 یوسف بن زکی مؤید : ۲۳۱
 یوسف بن ناصرالدین : ۵۹
 یوسف ضیاءالدین بن عبدالرحمن جامی
 ۳۵۱

واصل بن عطا : ۳۲
 واله (علیقلی خان) : ۴۰۰
 وجیه الدین شاه یوسف : ۳۰۴
 وجیه الدین مسعود : ۳۱۹
 وحشی بافقی : ۳۸۲، ۳۷۳، ۳۶۵
 وحید دستگردی : ۳۶۱، ۲۵۷، ۲۵۶
 ۳۶۲
 وسال شیرازی : ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۳
 وقار : ۳۸۳
 ولد چلبی : ۳۶۱
 ولف **Wolff**
 وهودان : ۱۴۸

حرف ه

هاتف : ۳۷۵، ۳۶۵، ۳۰۵، ۳۰۴، ۱۳۶
 ۳۷۷، ۳۷۶
 هاتفی خوجردی : ۳۷۳
 هادی سبزواری (ملا) : ۲۸۹
 هارون الرشید : ۳۲
 هانری ماسه : ۳۶۱
 هخامنشی : ۱۸
 هدایت (رضاقلی خان) : ۳۹۷، ۳۹۵
 ۳۹۹
 هرکلس : ۸۳
 هرمز : ۲۷۵، ۹۰
 هرمیپوس : ۲۶
 هرودت : ۲۶، ۲
 هزیر : ۳۶۲

فهرست نامهای کتب

حرف الف

- اسرار التوحید: ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۴۷
- اسرارنامه عطار: ۱۲۶، ۱۳۶، ۲۸۴
- اسکندرنامه: ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۴۸، ۳۶۰
- اشارات: ۱۰۱
- اشعة اللمعات: ۳۵۱
- اطواق الذهب: ۳۸۲
- اغانی: ۳
- اقبالنامه: ۲۳۴
- اکبرنامه: ۳۶۷، ۳۷۴
- الهی نامه (سروش): ۳۹۱
- الهی نامه (عطار): ۱۲۴، ۱۲۶
- الهی نامه (خواجہ عبداللہ انصاری): ۱۱۴
- الاداب السغیر: ۲۶
- الاداب الکبیر: ۲۶
- الابنیہ عن حقائق الادویہ: ۱۴۱
- التبیان: ۲۵۲
- التوصل الی الترمیل: ۲۴۶
- الرجال: ۲۵۲
- الشعر والشعراء: ۵۴
- العدہ فی اصول الفقه: ۲۵۲
- الغیبه: ۲۵۲
- الفقه الاکبر: ۳۱
- الکتاب: ۳۱
- المحاسن والاضداد: ۲۶
- المحاسن والمساوی: ۲۶
- آئین اکبری: ۲۶۲
- آئینه اسکندری: ۳۱۰
- آشکنه آذر: ۳۹۹
- آثار الباقیه: ۱۰۲
- آثار البلاد: ۳۶۰
- آداب اللغة الاسلامیه: ۱۰۵، ۱۰۷
- آفرین نامه: ۴۰
- ابواب الجنان: ۳۶۴
- احسان التواریخ: ۳۹۶
- احوال و آثار حافظ: ۳۶۲
- احوال و آثار عطار: ۲۵۶
- احوال و اشعار رودکی: ۵۷
- احیاء العلوم: ۲۵۰-۲۵۳
- اخبار الحکماء ففقی: ۲۵۷
- اخبار الطوال: ۵۴
- اخبار نظامی: ۲۵۷
- اخلاق ایران باستان: ۲۶
- اخلاق جلالی: ۳۵۸، ۳۵۷
- اخلاق محسنی: ۳۵۸، ۳۵۷
- اخلاق ناصری: ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳
- ادب الکاتب: ۵۴
- اماس الاقتباس: ۳۵۹
- اماس البلاغہ: ۲۵۴
- استبصار: ۲۵۲
- اسرار: ۱۱۴

- المعجم فی معاییر اشعار المعجم : ۳۵ ، ۳۵۶ ،
 ۳۶۲، ۳۵۷
 امثال وحکم : ۵۶
 انامتراقص Inastrantsef : ۵۶
 انجمن آرا : ۴۰۰
 انوار سهیلی : ۳۵۸، ۳۵۷
 انوار التنزیل و اسرار التأویل : ۳۵۹ ،
 ۳۶۰
 اوستا : ۳ ، ۱۰ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۸ ،
 ۱۳۷ ، ۸۴
 اوصاف الاشراف : ۳۵۹
- حرف ب**
- بزم وصال : ۳۸۲
 بقیه نقیه : ۳۰۸
 بندھشن : ۸۳، ۲۴
 بوستان سعدی : ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۷۵
 بہارستان جامی : ۲۶۶ ، ۳۵۱ ، ۳۶۲
 بہرام نامہ : ۲۳۵
- حرف پ**
- پرورش کوروش : ۳ ، ۲۶
 پریشان قآنی : ۲۶۶ ، ۳۸۹
 پژوہشہا درباب مانی : ۲۶
 پندنامہ عطار : ۱۲۶
- حرف ت**
- تاریخ آل ناصر : ۱۰۳
 تاریخ ابن اثیر : ۲۵۶ ، ۲۵۷
 تاریخ ابن خلدون : ۲۵۶
 تاریخ ادبیات (انہ) : ۲۵۶ ، ۲۵۷
 تاریخ ادبیات (براون) : ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۲۰۰ ، ۲۵۱ ،
 ۳۶۱ ، ۲۵۷
 تاریخ ادبیات ایران (ہمائی) : ۱۰۵
 تاریخ ادبیات عرب (بروکلیمان) : ۵۷ ، ۱۰۵ ،
 ۲۵۷ ، ۳۶۲
 تاریخ ادبیات عرب (یکلسن) : ۳۶۲ ، ۵۷
 تاریخ ادبیات عرب (ہوار) : ۳۶۲
 تاریخ الفی : ۳۶۶
- تاریخ ایران (اشیکل) : ۲۶
 تاریخ ایلچی (نظام شاہ) : ۳۹۶
 تاریخ برامکہ : ۲۵۶
 تاریخ بلعمی : ۳۹
 تاریخ بیہق : ۱۰۵ ، ۲۴۸
 تاریخ بیہقی : ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱ ، ۲۶۲ ،
 ۳۵۲
 تاریخ تمدن اسلام : ۵۶
 تاریخ جہانگشا : ۲۵۲ ، ۲۶۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ،
 ۳۶۲
 تاریخ الحکما قطبی : ۱۰۵ ، ۵۷
 تاریخ حمزہ اصفہانی : ۳ ، ۵۵
 تاریخ ذوالقرنین : ۳۹۸
 تاریخ زندیہ : ۳۹۷
 تاریخ سیستان : ۳۷ ، ۳۸ ، ۵۷
 تاریخ صاحبقرانی : ۳۹۸
 تاریخ طبری : ۳ ، ۳۵۲
 تاریخ فرشتہ : ۳۶۷
 تاریخ گزیدہ : ۲۵۶ ، ۳۵۴
 تاریخ گیتی گشا : ۳۹۷
 تاریخ مسعودی : ۳ ، ۱۰۳
 تاریخ معجم : ۲۶۲
 تاریخ منقول : ۳۶۱
 تاریخ منتظم ناسری : ۳۹۲ ، ۳۹۸
 تاریخ نادری : ۳۹۶
 تاریخ وصال : ۲۶۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵
 تاریخ هرودوت : ۲۶
 تاریخ یمنی : ۳۵۳
 تشعات اسلامی : ۵۶
 تسمیة الیتیمہ : ۱۰۲
 تجارب الامم : ۱۰۰
 تجرید المقلات : ۳۵۹
 تحریر اقلیدس : ۳۵۹
 تحریر مجسطی : ۳۵۹
 تحفۃ الاحرار : ۳۴۷
 تحفۃ سامی : ۳۹۸

جوامع الحکایات : ۳۵۶
 جواهر اشرار (شرح منوی) : ۲۸۹
 جواهر نامه (عطار) : ۱۲۳
 جهان آرا : ۳۶۶

حرف ج

چهار مقاله نظامی عروضی : ۵۰ ، ۵۷ ، ۸۱ ،
 ۱۰۵ ، ۱۸۴ ، ۲۴۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۳ ،
 ۲۵۷

حرف ح

حافظ تشریح : ۳۳۲
 حافظ چه میگوید : ۳۳۲
 حافظ شیرین سخن : ۳۳۲
 حافظ نامه : ۳۳۲
 حاوی : ۵۵
 حبیب السیر : ۳۳۶ ، ۳۳۵ ، ۲۵۶
 حدائق البحر : ۲۵۷ ، ۲۵۳ ، ۳۷
 حدیقه سنائی : ۲۳۴ ، ۱۲۱ ، ۱۱۷
 حق الیقین : ۲۸۰
 حکمة الاشراف : ۲۵۳
 حلیة المتقین : ۳۳۴
 حماسه ملی ایران : ۱۰۴
 حیل بنی موسی : ۳۲

حرف خ

خاندان نوبختی : ۲۵۷
 خداوند نامه (سبأ) : ۳۸۱
 خداینامک : ۸۴ ، ۸۳ ، ۸۲ ، ۳۱
 خرد نامه اسکندری : ۳۴۸
 خزائن الفتوح : ۳۱۰
 خزانه عامره : ۳۳۳
 خسرو شیرین (نظامی) : ۱۷۴ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ،
 ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۳۱۸ ، ۳۱۳ ، ۳۱۰ ، ۳۷۰ ،
 ۳۷۴
 خسرو نامه : ۱۲۳ ، ۱۲۱
 خلاصه الاخبار : ۳۳۳

تحفة الشامیه : ۳۶۰

تحفة الصغر : ۳۰۸

تحفة العراقین : ۲۰۶ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳ ، ۲۷۹

تحفة الملوك : ۵۷ ، ۵۰

تحفیق مال الهند : ۱۰۳

تذكرة الاولیاء : ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۳۵ ، ۲۴۶ ،

۲۴۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷

تذكرة بزم آرا : ۴۳۳

تذكرة تقي الدين كاشي : ۲۲۹

تذكرة دلگشا : ۳۸۲

تذكرة دولتشاه سمرقندی

تذكرة ميخانه : ۴۳۳

تذكرة نسرتهيه : ۳۵۹

ترجمان البلاغة : ۶۷ ، ۲۵۱

ترجمه تاريخ طبري : ۵۳

ترجمه تفسير طبري : ۵۳

ترجمه سلمان و ايسال : ۳۶۲

تعلیقات چهار گانه قزوینی : ۲۵۶

تفسیر ترکی منوی : ۲۸۹

تفهيم ابوريحان : ۱۰۳ ، ۱۰۴

تفويص تربيت : ۳۶۲

تکلمه روضة الصفا : ۳۶۸ ، ۳۹۵ ، ۴۳۳

تلماک : ۳۶۹

تنبیه علی حدوث التصحيف : ۵۵

توراة : ۲۶ ، ۳

تهافت الفلاسفة : ۲۵۲

تهذيب الاحكام : ۲۵۳

تهذيب الاخلاق : ۱۰۰

نيسورنامه : ۳۷۳

حرف ج

جام حم : ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۳۱

۳۳۸

جامع التواريخ : ۲۴۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴

جامع عباسی : ۳۳۳ ، ۲۳ ، ۴۲۷

جلایر نامه : ۳۸۴

جمشید و خورشید : ۳۲۷

دیوان ناصر خسرو : ۱۴۳ ، ۲۵۶

حرف ذ

ذخیره خوارزمشاهی : ۲۵۲ ، ۲۵۱

فم الکلام : ۱۱۴

حرف ر

راحة الصدور : ۲۱ ، ۱۰۴ ، ۱۷۲ ، ۱۹۸ ،

۲۶۶ ، ۲۲۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ،

۳۵۳

راماین : ۳۶۷

رباعیات خیام : ۱۸۱

رباعیات (گریستن سن) : ۱۵۶

رسائل اعجاز : ۳۱۱

رسائل خواجه عبدالله انصاری : ۲۵۶

رساله الکیبیادیس : ۲۶

رساله جبر و هندسه : ۱۶۶

رساله دکتر شفق (بزبان آلمانی) : ۲۵۵

رساله دل و جان : ۱۱۴

رساله مقولات : ۱۱۴

رساله نفسیه (عرفی) : ۳۷۰

رساله واردات : ۱۱۴

رساله وجود : ۱۶۶

رشحات : ۳۷۶ ، ۳۵۷

روشنائی ناعمه : ۱۴۳

روضات الجنات : ۳۶۲ ، ۲۵۱

روضه الانوار : ۳۶۱ ، ۳۱۴

روضه خلد : ۲۶۶

روضه الشهداء : ۳۵۷

روضه الصفا : ۳۷۵ ، ۳۵۹ ، ۳۵۵

روضه الطاهرین : ۳۶۷

ریاض الشعرا : ۴۰۰ ، ۹۷

ریاض العارفين : ۴۰۰ ، ۳۹۹ ، ۱۳۶

حرف ز

زاد العارفين : ۱۱۴

زاد المسافرین : ۱۴۳

زبدة التواریخ (محمد محسن بن عبدالکرم)

۳۹۶

خلاصة الاشارة : ۳۹۸

خلاصة الافكار : ۴۰۰

خلاصة الحساب : ۳۴۸

امیر خسرو دهلوی : ۳۱۱ ، ۳۱۰ ، ۳۰۹

خواجوی کرمانی : ۳۱۳

مقاله المتحیرین : ۳۴۴

خمسه نظامی : ۳۴۶ ، ۲۵۷ ، ۲۴۴ ، ۲۳۷ ، ۲۳۳

۳۷۳ ، ۳۷۰

خوان اخوان : ۱۴۳

حرف ه

داستان خسرو گوانان : ۲۴

دانشنامه علائی : ۱۰۴ ، ۱۰۲

دره التاج : ۳۶۱ ، ۳۶۰

دره نادره : ۳۹۶

دستورالوزراء : ۳۹۵

دل شیدای حافظ : ۳۶۲

دلیل المتحیرین : ۱۴۳

دمیه القصر : ۲۵۵ ، ۱۰۶

ده نامه : ۳۰۴

دینکرت : ۷۳ ، ۲۴

دیوان ابن یمن : ۳۶۲

دیوان ابوالفرج رونی : ۲۵۶

دیوان امیر خسرو دهلوی : ۳۰۸

دیوان امیر معزی : ۲۵۶

دیوان جامی : ۳۴۵

دیوان جمال الدین اسفهانى : ۳۶۲ ، ۲۵۶

دیوان خاقانی : ۲۵۶

دیوان سلمان ساوجی : ۳۶۲

دیوان سنائی : ۲۵۶

دیوان شمس تبریزی : ۳۶۱ ، ۲۹۶ ، ۲۸۸

دیوان قطار : ۲۵۶

دیوان فرخی : ۱۰۴

دیوان کمال خجندی : ۳۶۲

دیوان مسعود سعد : ۲۵۶

دیوان منوچهری : ۱۰۴

شاهنامه نادری : ۹۸
 شاهنامه هانفی خرجردی : ۳۷۳
 شاهنامه سیا : ۳۸۱، ۹۸
 شاه و درویش : ۳۷۳
 شایست و ناشایست : ۲۶
 شخصیت مولوی : ۳۶۱
 شرح اشارات : ۳۶۱، ۳۵۹، ۲۵۳
 شرح حال ابن مقفع : ۵۷
 شرح حال ابن یعین : ۳۶۲، ۳۶۱
 شرح حال افضل الدین کاشانی : ۳۶۱
 شرح حال حافظ : ۳۶۲
 شرح حال سلمان ساوجی : ۳۶۲
 شرح حال مسعود سعد (قزوینی) : ۲۵۶
 شرح حال مسعود سعد (سهیلی خوانساری) :
 ۲۵۶
 شرح حال مولانا : ۳۶۱
 شرح حکمة الاشراف : ۳۶۰
 شرح شمسیه : ۳۶۱
 شرح قانون ابن سینا : ۳۶۰
 شرح القلب : ۱۲۶
 شرح گلشن راز : ۲۵۵
 شرح مختصر ابن حاجب : ۳۶۰
 شرح مطالع : ۳۲۹
 شرفنامه : ۲۳۶
 شعرای قبل از رودکی : ۵۷
 شعرالمعجم : ۳۷۴، ۳۶۲، ۳۳۲
 شفا : ۱۰۱
 شواهد النبوة : ۳۵۱
 شهریاران گمنام : ۳۵۶
 شهریارنامه : ۲۰۱
 شهنامه احمد تبریزی : ۹۸
 شهنامه قاسمی : ۹۸
 شیرین و خسرو : ۳۱۰
 شیرین و خسرو هانفی : ۳۷۳

زبدة التواریخ (حافظ ابرو) : ۳۵۵
 زمین الاخبار : ۳۵۲، ۲۴۸-۲۴۷
 زینت المدایح : ۳۹۱

حرفی س

ساقی نامه (سروش) : ۳۹۱
 سبحة الایران : ۳۴۷
 سخن و سخنوران : ۲۵۶، ۱۰۴
 سعادت نامه : ۲۸۰، ۱۴۳
 سعدی (هانری ماسه) : ۳۶۱
 سعدی نامه : ۳۶۱، ۲۷۱
 سفرنامه ناصر خسرو : ۲۵۶، ۱۴۳، ۱۴۲
 سلامان و ایبال : ۳۶۲، ۳۴۷، ۱۰۲
 سلسله الذهب : ۳۴۲
 سند پادشاه : ۱۸۳
 سیاست نامه : ۲۵۷، ۲۴۹
 سیر العباد الی المعاد : ۲۵۶، ۱۲۱
 سیر الملوك : ۲۴۹
 سی فصل : ۳۵۹

حرفی ش

شاهنامه : ۹۹، ۷۷، ۵۷، ۵۱، ۴۰، ۳۹، ۳۳، ۲۴
 ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۹
 ۳۸۱، ۳۶۶، ۳۵۴، ۳۱۳
 شاهنامه ابوعلی بلخی : ۸۴
 شاهنامه ابومنصور : ۸۴، ۵۳
 شاهنامه احمدی : ۹۸
 شاهنامه یختاررخانی : ۹۸
 شاهنامه دقیقی : ۵۱
 شاهنامه شاه عالم : ۹۸
 شاهنامه طغلق : ۹۸
 شاهنامه قدسی : ۹۸
 شاهنامه کلیم : ۹۸
 شاهنامه مؤیدی : ۸۴، ۴۰
 شاهنامه مسعودی مروزی : ۸۴

حرف ص

بت نامه : ۳۰۲
سفوة الصفا : ۳۹۶

حرف ض

ضحی الاسلام : ۵۷

حرف ط

طب المتصوری : ۵۵
طبقات اکبر شاهی : ۳۶۷
طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه : ۱۰۵ ، ۲۵۷

طبقات الشافیه : ۲۵۷

طبقات الشعرا ابن قتیه : ۵۷

طبقات الصوفیه : ۳۵۰، ۱۱۴

طبقات ناصری : ۳۵۳

طریق التحقيق : ۱۲۱

طوالع الانوار و مطالع الانظار : ۳۶۰، ۳۲۹

حرف ظ

ظفرنامه تیموری (شرف الدین علی یزدی) : ۳۵۵

ظفرنامه حمدالله مستوفی : ۳۵۴، ۹۸

ظفرنامه نظام الدین شامی : ۳۵۵

حرف ع

عالم آرای عباسی : ۳۹۶

عبرت نامه : ۳۸۱

عجائب المخلوقات : ۳۶۰

عشق نامه : ۱۲۱

عفو نامه : ۱۲۱

عقل نامه : ۱۲۱

عوارف المعارف : ۳۵۸، ۲۶۳، ۲۵۴

عوامل : ۲۵۵

عیوب الاخبار : ۵۴

حرف غ

غرة الکمال : ۱۲۸

غرة الکمال (امیر خسرو) : ۳۰۸

غریب نامه : ۱۲۱

غزالی نامه : ۲۵۷

حرف ف

فجر الاسلام : ۵۷

فراقنامه : ۳۲۷

فردوسی نامه مهر : ۱۰۴

فرماندهی فردوسی : ۱۰۴

فرهاد و شیرین (وحشی) : ۳۷۳

فرهاد و شیرین (وصال) : ۳۸۲

فرهنگ اسدی : ۲۵۶، ۱۴۱، ۴۹

فصوص الحکیم : ۳۵۰

فقه اللغة ایران (آلمانی) : ۲۶

فوائد الضیایه : ۳۵۱

فوائد غیایه : ۳۶۰

فهرست ابن ندیم : ۲۵۷، ۵۷، ۳

فهرست شیخ طوسی : ۲۵۷

فهرست کتب الشیعه : ۲۵۲

فهرست نسخ خطی ریو : ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۶۱

۳۶۲

فهرست نسخ فارسی بریتیش میوزیوم :

۱۰۴

فیه مافیه : ۳۰۰، ۲۸۹، ۲۸۸

حرف ق

قابوسنامه : ۲۵۷، ۲۵۰، ۲۴۹، ۴۰

قانون : ۱۰۱

قانون مسعودی : ۱۰۳

قرآن مجید : ۳۰۰، ۲۸۸، ۲۶۰، ۹۶، ۹۲، ۳۱

۳۳۵، ۳۲۹

قران السعدین : ۳۱۰، ۲۶۶

قصه حی بن یقظان : ۱۰۲

قصص العلماء : ۴۰۰، ۳۶۸، ۳۶۷، ۲۵۷

قلندرنامه : ۱۱۴

قوسنامه (منصوب بقطران) : ۱۵۰

حرف ک

کارنامه : ۱۲۱

کارنامه اردشیر بابکان : ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۴ ، ۶۳

کافی : ۵۵

کشاف زمخشری : ۳۲۹، ۲۵۴

کشاف المحجوب : ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۴۷، ۲۴۶

کلیات امیر خسرو : ۳۶۱

کلیله و دمنه : ۳۰، ۴۹، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱

کلیله ابن مقفع : ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۲

کلیله و دمنه رودکی : ۲۵۰، ۲۴۱

کمال البلاغه : ۱۰۰

کمال نامه : ۳۹۴

کنز السالکین : ۱۱۴

کنوز الرموز : ۱۲۱

کیمیای سعادت : ۲۵۷، ۲۵۰

حرف کاف

کافها : ۱۹، ۲۰، ۲۶

کجستک ابالش : ۲۲

گر شاسب نامه : ۱۳۷، ۱۴۱

گلستان سعدی : ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵

گلشن ابراهیمی : ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۹، ۳۹۰

گلشن راز شبستری : ۱۳۶، ۲۵۵، ۲۸۹، ۲۸۰

گلشن راز (عوفی) : ۳۷۰

گلشن صبا : ۳۸۱

گل و نوروز : ۳۱۱، ۳۱۳

گنجینه کنجوی : ۲۵۷

گنجینه نشاط : ۳۸۰

گوهر نامه : ۳۱۸

حرف ل

لباب الالباب : ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

لباب التواریخ : ۳۹۶

لباب الفصحاء : ۳۶۸، ۳۹۹، ۴۰۰

مجمع الامثال : ۲۵۴

مجمع البیان : ۲۵۳

مجمع القصص والتاریخ : ۲۴۸

مجمع التواریخ (گلستانه) : ۳۹۷

مجمع فصیحی : ۳۵۵

مجنون و لیلی : ۳۱۰

لغت شاهنامه عبدالقادر بنفدادی : ۹۹

لمعات : ۳۵۱

لوامع : ۳۵۱

لوامع الاسرار : ۳۶۱

لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق : ۳۵۸، ۳۵۷

لواهیج : ۳۵۱

لیلی و مجنون (جامی) : ۳۴۸

لیلی و مجنون (نظامی) : ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳

لیلی و مجنون (هاتفی خرجردی) : ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۴۸

حرف م

مباحث المشرقیه : ۲۵۳

متمم روضة الصفا : ۳۹۷

مثنوی مولوی : ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹

مجالس المشاق : ۳۵۷

مجالس المؤمنین : ۱۳۵، ۲۵۷، ۳۶۲، ۳۹۸

مجالس النفایس : ۳۹۸

مجله آموزش و پرورش : ۱۰۵

مجله انجمن آسیائی آلمان : ۱۰۶

مجله باختر : ۱۰۴

مجله شرق : ۱۰۴، ۱۰۷

مجله کاوه : ۱۰۴

مجله مهر : ۲۶، ۵۲، ۱۰۴، ۲۵۷

مجمع التواریخ والتاریخ : ۲۴۸

مجمع الامثال : ۲۵۴

مجمع البیان : ۲۵۳

مجمع القصص والتاریخ : ۲۴۸

مجمع التواریخ (گلستانه) : ۳۹۷

مجمع فصیحی : ۳۵۵

مجنون و لیلی : ۳۱۰

- محاكمات: ٣٦١
 محبت نامه: ١١٤
 محصول: ٢٥٣
 محصول: ٢٥٣
 مختار نامه عصار ١٢٦
 مخزن الاسرار: ٢٣١ ، ٢٣٣ ، ٢٣٧ ،
 ٣٧٠ ، ٣٤٧ ، ٣١٥ ، ٣١٤ ، ٣١٥ ، ٢٤٤
 ٣٧٤
 مرآة البلدان: ٣٩٨
 مرآة العالم: ٣٦٧
 مرآة السفاها: ٣٦٧
 مرزبان نامه: ٢٥٢ ، ٢٥٧
 مرصاد العباد: ٣٥٩
 مصباح مطرزي: ٣٢٩
 مصيبت نامه: ١٢٤ ، ١٢٥
 معجم الادباء: ١٠٥ ، ٢٥٧
 مطلع الانوار: ٣١٠
 مطلع السعدين: ٢٥٥
 معيار الاشعار: ٣٥٩
 معيار العلم: ٢٥٣
 مفتاح العلوم: ٣٢٩
 مفتاح الفتوح: ٣١٠
 مفصل زمخشرى: ٢٥٤
 مقامات بديع الزمان همدانى: ١٠٠ ، ٢٥١
 مقامات حريرى: ٢٥١
 مقامات حميدى: ٢٥١ ، ٢٥٧
 مقاصد الفلاسفة: ٢٥٣
 مقاييس ليلى ومجنون ورومشو وژوليت: ٢٥٧
 مقدمة الادب: ٢٥٤
 مقدمة حافظ خلخالى: ٣٦٢
 مكاتيب مولانا: ٣٦١
 ملل و نحل: ٢٥٤
 مناجات نامه: ١١٤
 منازل السائرين: ١١٤
 مناقب العارفين: ٣٦١
 منتخب اخلاق ثامرى: ٣٦٢
 منتخب الاشعار: ٩٧
 منتخب التواريخ: (بداوى): ٣٦٧
 منتخب التواريخ (محمد بن يوسف): ٣٦٦
 منتخبات فارسي (شعر): ٢٥٦
 منطق العشاق: ٣٠٤
 منطق الطير: ١٢٦ ، ١٣٢ ، ١٣٥
 متقدم من الضلال: ٢٥٣
 من لا يحضره الفقيه: ٥٥
 موافق: ٣٣٠ ، ٣٦٠
 مهاير مهايرات: ٣٦٧ ، ٣٧٥
 منهاج الوصول: ٣٦٠
حرف ن
 ناسخ التواريخ: ٣٦٨ ، ٣٩٧
 نامه دانشوران: ٣٦٢ ، ٣٦٨ ، ٤٠٠
 نجوم السماء: ٤٠٠
 تزهة القلوب: ٣٥٤
 نظام التواريخ: ٣٦٠
 فضائح الانس: ١١٤ ، ٢٥٥ ، ٣٥٠ ، ٣٥٧
 نقد النصوص في شرح الفصوص: ٢٥٥ ،
 ٣٥٠
 نقش الفصوص: ٣٥٠
 نكات (بيدل): ٣٧٥
 نكاستان: ٢٦٦ ، ٣٩٦
 نلدمن: ٣٧٤
 نهاية الادراك: ٣٦٠
 نهاية العقول: ٢٥٣
 نهاية الكمال: ٣٠٨
 نه سهر: ٣١٠
حرف و
 وجه دين: ١٤٣
 وسط الحيوة: ٣٠٨
 وفيات الاعيان: ٥٧ ، ١٠٥ ، ٢٥٧ ،
 ٣٩٧
 ولد نامه: ٢٨٤ ، ٢٨٩ ، ٣٦١ ، ٣٦٧

ویس و رامین: ۲۵۶، ۱۷۵، ۱۷۴

حرف ه

هشت بهشت: ۳۱۰

هفت اقلیم: ۳۹۹، ۳۹۸، ۹۷

نت اورنگک: ۳۵۶، ۳۵۴

ت پیگر: ۳۱۳، ۳۱۰، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳

۳۴۷

نت حصار: ۱۱۴

هفت منظر: ۳۷۳

همای و همایون: ۳۱۳

حرف ی

یادگار زیربان: ۸۳، ۲۴

یتیحة الدهر تعالبی: ۱۰۲، ۵۷

یوسف و زلیخای فردوسی: ۹۷، ۹۶، ۸۲، ۸۱

۱۰۴

یوسف و زلیخای جامی: ۳۴۹، ۳۴۸

یوسف و زلیخای (آذربیکدلی): ۳۹۹